

# اهل سنت و جماعت

(نشانه‌های خیزش بزرگ)

به قلم:

محمد عبدالهادی مصری

ترجمه:

ابو خالد عبدالله محمدی

عنوان کتاب:	اهل سنت و جماعت (نشانه‌های خیزش بزرگ)
عنوان اصلی:	أهل السنة والجماعة معالم الانطلاقة الكبرى
به قلم:	محمد عبدالهادی مصری
ترجمه:	ابو خالد عبدالله محمدی
موضوع:	فرق و مذاهب اسلامی (بررسی فرق) - مذاهب فقهی اهل سنت
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آذر (قوس) ۱۳۹۶ ه.ش - ربیع الاول ۱۴۳۹ ه.ق
منبع:	کتابخانه قلم <a href="http://www.qalamlib.com">www.qalamlib.com</a>



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[book@qalamlib.com](mailto:book@qalamlib.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
تقديم	١ .....
مقدمه‌ی مترجم	٢ .....
مقدمه‌ی علامه عبدالله بن عبدالرحمن جبرين <small>رحمته</small>	٤ .....
پيش‌گفتار	٥ .....

## باب نخست

فصل اول: تاريخ انحراف بشر از حق	١٦.....
امانتی که انسان آن را به دوش گرفت.....	١٦.....
خلافت انسان در زمین و شرایط آن .....	١٧.....
پیمان فطری.....	١٨.....
از رحمت الهی این است که، بعد از اتمام حجت و ارائه‌ی دلیل، عذاب کند.....	١٩.....
سرشت‌ها تباه می‌گردد.....	٢٣.....
محمد <small>صلی الله علیه و آله</small> خاتم الأنبياء.....	٢٨.....
الله <small>تعالى</small> مسلمین را به جماعت دستور داده است و از تفرقه باز می‌دارد.....	٣٠.....
تقسیم امت اسلامی به گروه‌های متعدد؛ که جز یکی، همگان در آتش‌اند.....	٣٢.....
پرچم سنت در هر عصر و نسلی مشخص و متمایز است.....	٣٣.....
فضیلت صحابه‌ی بزرگوار رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> .....	٣٥.....

- صحابه‌ی کرام ﷺ لفظ و معنای قرآن و حدیث را از رسول الله ﷺ آموخته‌اند..... ۳۹
- احادیث دال بر پراکندگی امت، و گروهی که بر حق است و وجوب پایبندی به جماعت (اهل سنت)..... ۴۱
- ابتدا: روایت‌ها و سندهای حدیث افتراق یا از هم‌گسیختگی امت ..... ۴۲
- دوم: حدیث لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ..... ۴۴
- سوم: احادیثی که بر وجوب پایبندی به جماعت و پیروی از سنت دلالت دارد ... ۵۰
- چهارم: حدیث حذیفة بن یمان ؓ..... ۵۳

## فصل دوم: تعریفات مهم ..... ۵۷

- نخست: تعریف سنت..... ۵۷
- دوم: تعریف جماعت..... ۵۹
- سوم: تعریف اهل حدیث..... ۶۴
- چهارم: تعریف سلف..... ۶۶
- پنجم: تعریف الطائفة المنصورة «نسل یا گروه پیروز»..... ۶۸

## فصل سوم: منشأ نام‌گذاری به «اهل سنت و جماعت» ..... ۷۴

- نام‌گذاری به «اهل سنت و جماعت» چگونه آغاز شد؟..... ۷۴
- پیدایش فتنه..... ۷۶

## باب دوم

### فصل اول: برنامه‌ی تعلیم و تعلم از دیدگاه اهل سنت و جماعت ..... ۸۲

- ۱- اهل سنت هر آن‌چه را در راستای کتاب الله و سنت باشد ثابت، و موارد مخالف را، باطل می‌دانند..... ۸۲
- ۲- از دید آنان کسی جز رسول الله ﷺ معصوم نیست..... ۸۳
- ۳- اجماع سلف صالح، حجتی شرعی است و آیندگان باید بر آن ملزم باشند..... ۸۳
- ۴- هیچ فتوا و اجتهادی را قبل از تطبیق با کتاب الله، سنت و اجماع قبول نکرده و ثابت نمی‌دانند..... ۸۴
- ۵- هرگز قرآن و سنت را با عقل، رأی و قیاس نمی‌سنجند..... ۸۴
- ۶- از نظر ایشان اساس و شرط نجات در دنیا و آخرت، «جماعت» است..... ۸۶

اهل سنت شروطی را که در یادگیری علم بر توانمند واجب می‌دانند، بر ناتوان لازم نمی‌دانند..... ۸۷

### فصل دوم: ویژگی‌های عمومی اهل سنت و جماعت ..... ۸۹

۱- اهل سنت دین را از نظر علم و عمل و در ظاهر و باطن در انحصار خویش دارند ..... ۸۹

۲- اهل سنت همان اهل جماعت است..... ۹۰

۳- اهل سنت میانه رو و معتدل هستند..... ۹۱

۴- اهل سنت متون ثابت شده از قرآن، سنت و اجماع هستند..... ۹۲

۵- اهل سنت یعنی امتداد تاریخی پیروان به دین اسلام..... ۹۲

۶- اهل سنت، شریعت‌مدارند..... ۹۳

۷- اهل سنت فقط آن چه از رسول الله ﷺ و سلف صالح رضی الله عنهم ثابت است را می‌گیرند ..... ۹۴

۸- داناترین مردم به گفتار، کردار و حالات رسول الله ﷺ اهل سنت و جماعت هستند..... ۹۴

۹- اهل سنت افرادی‌اند که به حدیث نبوی محبت داشته و به آن پایبند هستند..... ۹۵

۱۰- اهل سنت در شناخت، اطلاع و صبوری و شکیبایی بر حدیث، با دیگران متفاوتند..... ۹۵

۱۱- فتاوی‌ای اهل سنت بر مبنای علم و برداشتی که از حدیث دارند، متفاوت است ..... ۹۵

۱۲- اهل سنت اختلافات اجتهادی خویش را جهت حفظ ائتلاف و وحدت، کنترل و مدیریت می‌کنند..... ۹۶

۱۳- هرگز حق از میان اهل سنت بیرون نیست..... ۹۷

۱۴- اهل سنت همان گروه یاری شده یا به اصطلاح «الطائفة المنصورة» هستند ..... ۹۸

۱۵- اهل سنت انسان‌هایی معمولی هستند؛ لذا برخی فرمان‌بردار و برخی نافرمان و خطاکاراند..... ۹۸

۱۶- اهل سنت بیشترین جمعیت امت محمد ﷺ را تشکیل می‌دهند ..... ۹۹

**فصل سوم: ویژگی‌های اخلاقی رفتاری اهل سنت و جماعت ..... ۱۰۰**

- ۱- بهترین مردم برای دیگر مردمان، اهل سنت و جماعت هستند ..... ۱۰۰
- ۲- اهل سنت در تمام تعاملات، به کتاب الله و سنت اقتدا می‌کنند ..... ۱۰۱
- ۳- اهل سنت با توجه به حفظ «جماعت»، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند ..... ۱۰۲
- ۴- اهل سنت پایبند بر حفظ جماعت و حرف‌شنوی در کار معروف و نیک هستند ..... ۱۰۳
- ۵- اهل سنت به امانت علمی، در کنار امانت حفظ جماعت، پایبند هستند ..... ۱۰۴
- ۶- اهل سنت فقط نسبت به «حق» ولا و دوستی دارند و بس ..... ۱۰۴
- ۷- اهل سنت همدیگر را به صورت عام دوست دارند و برخی برخی دیگر را معذور می‌دارند ..... ۱۰۵
- ۸- اهل سنت بر مبنای دین، دوستی و دشمنی کرده و مردم را فقط با معیار دین می‌سنجند ..... ۱۰۶
- ۹- اهل سنت بر روی الفت دل‌ها و هم‌صدایی کار می‌کنند ..... ۱۰۷
- ۱۰- اهل سنت با حفظ الفت و مهربانی، در مسایل علمی و عملی با یکدیگر تبادل آراء و مباحثه می‌کنند ..... ۱۰۸

**فصل چهارم: اصولی که اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند ..... ۱۰۹**

- ۱- عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در صفات الله ﷻ عبارتست از: اثبات صفات؛ بدون بیان کیفیت، و پاک و مقدس دانستن الله ﷻ بدون ابطال و تعطیل صفات ..... ۱۰۹
- ۲- اهل سنت و جماعت بر این باور است که قرآن کلام الهی است و مخلوق نیست ..... ۱۱۰
- ۳- اهل سنت و جماعت معتقد است، هیچ کس در دنیا توان دیدن الله ﷻ را ندارد ..... ۱۱۱
- ۴- اهل سنت و جماعت اتفاق دارند که پروردگارشان را در بهشت با چشم می‌بینند ..... ۱۱۱

- ۵- اهل سنت و جماعت به تمام گفتار پیامبر ﷺ در مورد اتفاقات بعد از مرگ ایمان دارد..... ۱۱۲
- ۶- اهل سنت و جماعت به تقدیر با تمام مراتبش ایمان دارند ..... ۱۱۳
- ۷- اهل سنت و جماعت گویند: ایمان قول است و عمل؛ و زیاد و کم می‌گردد ۱۱۴
- ۸- اهل سنت بر این باور است که ایمان دارای اصل و فرع (شاخه یا شعبه) است. نابودی ایمان زمانی است که اصلش نابود گردد. در نتیجه هیچ گناهکاری از اهل قبله را به مجرد ارتکاب گناه، کافر نمی‌دانند. مگر این که اصل ایمان آنان از بین برود..... ۱۱۵
- ۹- اهل سنت و جماعت معتقدند که می‌شود عذاب و ثواب در یک شخص، با هم جمع شود. لیکن همزمان با این باور، عذاب و ثواب را برای شخص معینی، واجب نمی‌دانند مگر با دلیل خاص ..... ۱۱۶
- ۱۰- اهل سنت و جماعت اصحاب، اهل بیت، همسران رسول الله ﷺ را دوست می‌دارند و جز رسول ﷺ معتقد به عصمت هیچ کدام از ایشان نیستند ..... ۱۱۸
- ۱۱- اهل سنت و جماعت کرامات و کارهای خارق العاده‌ای که الله متعال توسط اولیاء جاری می‌کند را، تصدیق می‌کنند..... ۱۱۹
- ۱۲- اهل سنت و جماعت بر جنگ با آنان که از شریعت اسلام خارج شده‌اند، هر چند شهادتین را هم بخوانند، اتفاق نظر دارند ..... ۱۱۹
- ۱۳- اهل سنت و جماعت در رکاب امرای خویش چه نیکوکار باشند یا فجّار، جهت بر پایی دستورات اسلامی، جهاد می‌کنند..... ۱۲۰

### فصل پنجم: اموری که در میان اهل سنت و جماعت گنجایش اختلاف نظر را

دارد ..... ۱۲۱

### فصل ششم: صفات عمومی آنان که از اهل سنت تفکیک شده‌اند ..... ۱۲۵

- عدم آگاهی نسبت به حق و حکم از روی خواهشات..... ۱۲۵
- تضارب آراء و از هم گسیختگی و دشمنی آنان ..... ۱۲۵
- افراط دینی..... ۱۲۶
- عدم درک حق و ابتلای به نفاق..... ۱۲۷
- تعصب با چاشنی تجاوز و سرکشی علیه مخالف ..... ۱۲۸

اندازند.....	۱۲۹
بغاوت و تجاوز، و کوتاهی و کم کاری.....	۱۳۰
تکفیر و فاسق خواندن مخالفین در اجتهاد و تأویل.....	۱۳۱
خطا و گناه را در هم می آمیزند.....	۱۳۲
از اهل سنت و جماعت خارج شدند و به سرکشی، ظلم و عداوت با اهل سنت مبادرت ورزیدند.....	۱۳۲

### فصل هفتم: حکم مخالفین سنت ..... ۱۳۵

۱- مجتهدی که به خطا رفته است.....	۱۳۵
۲- ناآگاه معذور.....	۱۳۷
أ: بعضی از آنان به دلیل کم اعتمادی بر قرآن و سنت، با سنت در تضاداند.....	۱۳۷
ب: و بعضی به دلیل اجتهاد خطا یا تأویل نادرست، با سنت مخالفت نموده اند	۱۴۰
تجاوز کارِ ظالم.....	۱۴۱
منافق زندق.....	۱۴۴
مشرك گمراه.....	۱۴۶

### فصل هشتم: سران فرقه های مخالف اهل سنت و جماعت ..... ۱۵۰

اهل سنت کاملاً از روی علم و دادگری بر فرقه های دیگر حکم می کنند، بر خلاف دیگر گروه ها که به تبعیت از هوا و هوس، مخالف خود را مبتدع می خوانند.....	۱۵۰
سران پنج گروه مخالف اهل سنت: خوارج، رافضیان، مرجئه، قدریه و جهمیه هستند.....	۱۵۰
نخست: خوارج.....	۱۵۱
دوم: شیعه و روافض.....	۱۵۴
سوم: مرجئه.....	۱۶۰
چهارم و پنجم: قدریه جهمیه.....	۱۶۲

### فصل نهم: دیدگاه اهل سنت و جماعت نسبت به بدعت های مخالف سنت و

صاحبان این بدعت ها.....	۱۷۱
(۱) بدعت هایی که در عدم تکفیر صاحبانش اختلافی وجود ندارد.....	۱۷۱



- (۲) بدعت‌هایی که در تکفیر یا عدم تکفیر صاحبش اختلاف وجود دارد..... ۱۷۲
- (۳) بدعت‌هایی که مطلقاً در تکفیر صاحبش اختلافی نیست..... ۱۷۳
- دیدگاه اهل سنت و جماعت درباره‌ی حکم نمودن بر شخصی معین..... ۱۷۴
- دیدگاه اهل سنت در مورد علمای مسلمانی که اجتهاد یا تأویل می‌کنند..... ۱۷۸
- دیدگاه اهل سنت در مورد اهل بدعت با کسانی که کفرشان ثابت شده است، متفاوت است..... ۱۷۹

### فصل دهم: تعامل اهل سنت و جماعت با اهل بدعت ..... ۱۸۱

- اول: معیار و میزان اهل سنت و جماعت در برخورد و تعامل با اهل بدعت..... ۱۸۱
- دوم: تعامل اهل سنت با مبتدعی که بدعتش پنهان است و با مبتدعی که بدعت خویش را آشکار نموده و با کسی که به سوی بدعتش فرا می‌خواند، فرق دارد. ۱۸۸
- سوم: ضوابط شرعی از منظر اهل سنت و جماعت در تعامل با اهل بدعت..... ۱۹۲
- چهارم: مادامی که کفر اهل بدعت ثابت نشود، اهل سنت برایشان دعای هدایت و رحمت می‌کنند..... ۱۹۷
- پنجم: موقف اهل سنت درباره‌ی نماز به امامت مبتدع..... ۱۹۹
- ششم: موقف اهل سنت و جماعت در فاسق و کافر خواندن اهل بدعت..... ۲۰۱

## باب سوم

- فصل اول: نتایج بحث (خلاصه‌ای متمرکز بر باب دوم) ..... ۲۰۴
- فصل دوم: مراحل و حالت‌های فرقه‌ی نجات یافته ..... ۲۱۸
- فصل سوم: نگاهی به حقیقت موجود ..... ۲۲۲
- پایان ..... ۲۳۸



## تقدیم

به تمام مسلمانان صادق و درستکار؛ به فرد فرد آنان؛ و به تمام گروه‌هایی که سوال‌هایی مانند، از کجا آغاز کنیم؟

اصول و قواعدی که همگی باید بر آن اتفاق نظر داشته باشیم کدام است؟ نقطه‌ی شروع به سوی هدف درست و در مسیر صحیح کدام است؟ دغدغه‌ی ذهنی‌شان است.

به تمام مسلمانان مخلص؛ به یکایک آنان؛ و به تمام گروه‌هایی که منتظر میلاد صبحی صادق و شروع مرحله‌ای جدید و حقیقی به سوی هدفی که مورد نظر اسلام است، هستند.

به مسلمانان هوشیار و بیدار؛ به تک‌تک ایشان؛ و به گروه‌هایی که خوب می‌دانند، بیدار کردن امت اسلامی از خواب عمیقش برای بازپس‌گیری جایگاه اولی‌اش که به دستور الهی، باید خود و دیگر ملت‌ها را رهبری کند، محقق نخواهد شد؛ مگر اینکه با یکدیگر دست تعاون و همکاری دهند و خیرخواه هم باشند و با ساده لوحی درها را بر روی خویش نبسته و فکر نکنند تنها خودشان مسلمان، طایفه‌ی منصوره و فرقه‌ی ناجیه و برحق‌اند و دیگران باطل و ناحق. نپندارند الله متعال فقط آنان را یاری می‌کند، با تلاش و کوشش فردی و تجمعات کوچک و بزرگ، هر چند هم که زیاد باشند، بدون در نظر داشت موارد بالا، بیداری اسلامی غیر ممکن است.

به تمام اهل سنت و جماعت مسلمان؛ به فرد فرد آنان و گروه‌هایشان که از هوا و هوس خالی‌اند، علایم و نشانه‌های خیزش بزرگ را به آنان هدیه می‌دارم و از الله متعال خواهانم این تلاش اندک را پذیرا بوده و ما را به حق رهنمون کرده و بر آن گرد آورد. .... آمین.

مؤلف

## مقدمه‌ی مترجم

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَسْتَهْدِيهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

اما بعد:

از آن جا که بنده اهل سنت و جماعت بوده و بدان افتخار می‌کنم و در راستای خدمت به آن از هیچ زحمتی دریغ نخواهم کرد، همیشه از الله ﷻ می‌خواستم به گونه‌ای مرا به خدمت گیرد تا بتوانم این اندیشه را یاری نموده و خرسندی معبودم را فراهم آورم. دیری نپایید که سمیع‌الدعا بر من منت نهاد و به گم شده‌ام دست یافتم. تعدادی از دوستان، ترجمه‌ی کتاب پیش رو، که آن را (اهل سنت و جماعت، نشانه‌های خیزش بزرگ) نامیدم، به بنده پیشنهاد دادند. بخشی از آن چه را که همیشه دوست داشتم بر زبان آورم، نویسنده در این کتاب بیان داشته بود. البته اطلاعات و آگاهی‌های بسیاری هم بر دانشم افزود؛ که الله ﷻ جزای خیرش دهد.

لذا با طلبِ یاری از الله ﷻ شروع به ترجمه‌ی این کتاب نموده و آن را به تمام فارسی‌زبانان دنیا، خصوصاً اهل سنت عزیز وطنم ایران زمین، تقدیم می‌دارم؛ مردمانی که واقعاً از منابع ترجمه شده و مفید به زبان خویش محروم بوده و هستند. و اضافه بر آن، نمی‌دانستند چرا نامشان اهل سنت است و مخالفین‌شان چه کسانی هستند. لیکن به فضل و رحمت الهی، کتاب پیش رو خواهد توانست بخش عظیمی از نیازهای خوانندگان محترم در مورد آگاهی نسبت به «اهل سنت و جماعت» را مرتفع نماید.

نویسنده در این نوشته اصطلاح «اهل سنت و جماعت»، را به دقت و ظرافت مورد بررسی قرار داده و تقریباً هر آن چه یک مسلمان موحد در این راستا بدان نیاز دارد را، بیان نموده است. سخن را طولانی نمی‌کنم و توصیه می‌کنم خواننده‌ی عزیز، مقدمه‌ی شیخ جبرین و پیش‌گفتار صاحب کتاب را مطالعه نماید تا بداند در این کتاب

---

---

چه خواهد خواند؛ در ادامه به چشم دل خواهد دید چه طلای نابی یافته است! باشد که همیشه از این منبع گران بها محافظت کرده و با مطالبش چشم و دل خویش را جلا دهد.

به قلم: ابو خالد عبدالله محمدی

## مقدمه‌ی علامه عبدالله بن عبدالرحمن جبرین رحمته

نوشتارِ پیش رو که «اهل سنت و جماعت» نام دارد و در بر گیرِ عقاید و عملکرد مذهبِ اهل سنت و جماعت است را مطالعه نمودم و آن را نوشته‌ای مفید و گرانبها یافتم. عمده استناد نویسنده در این کتاب، مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه بوده است. وی در ادامه آن چه را که انجامش بر اهل سنت ضروری و واجب است و نیز آن چه که باعث پیروزی و ظهور ایشان می‌گردد، توضیح می‌دهد. خطاها و خطرهای احتمالیِ طول مسیر و راه غلبه‌ی بر آن را بیان می‌دارد؛ مذاهب اهل بدعت، انحرافات و خطر زیاد آنان بر اهل سنت را گوشزد کرده و روش بیداری و هوشیار بودن در برابر آنها را ارائه می‌دهد.

به طور کلی نویسنده در این کتاب خلاقیت به خرج داده و انتخاب و گزینش وی خوب و عالیست. در نتیجه هر مسلمان غیوری که این نوشته را می‌خواند، وصیت می‌کنم که فوراً بیدار شده و به پا خیزد و در مسیر استحکام عقیده و تقویت آن بکوشد، و در انجام عملی که عقیده خواهان آن در درون شخص و جامعه‌اش است، مداوم و مستمر باشد. به امید این که مجتمع اسلامی بیدار شده و لغزشها و خطرهای را بشناسد و ابزار مقابله با هر مبتدع و دعوتگری که خروج از راه راست را مشروع می‌داند، فراهم آورد.

الله یاری کننده است و باید بر او توکل نمود. **وصلی الله علی محمد و آله وصحبه وسلم.**

## پیش‌گفتار

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ؛ نَحْمَدُهُ، وَنَسْتَعِينُهُ، وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

تمام ستایش‌ها از آن الله ﷻ است. او را ستوده و از او کمک طلبیده و خواهان آمرزشیم. از شرارت روح و کردار زشتان به الله ﷻ پناه می‌بریم. کسی را الله ﷻ راهنمایی کند، گمراه کننده‌ای ندارد و هر کسی را که او تعالی گمراه نمود، هدایت‌گری نخواهد داشت. گواهم که معبود بر حقی جز الله بی‌همتا وجود ندارد؛ و گواهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن‌چنان که باید از الله ترسید، از الله بترسید. و نمیرید مگر آن که مسلمان باشید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱].

«ای مردمان! از پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت. و از معبودی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ (و به خاطر او) صله‌ی ارحام می‌کنید، زیرا که بی‌گمان الله مراقب شما است».

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾  
[الأحزاب: ٧٠-٧١].

یعنی: «ای مؤمنان! از الله بترسید و سخن حق و درست بگوئید. در نتیجه الله اعمالتان را اصلاح می کند و گناهانتان را می بخشاید. اصلاً هر که از الله و پیامبرش فرمان برداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می یابد».

در کتاب های سنن و مسانید، هم چون مسند احمد، ابوداود، ترمذی و دیگران با سندهای متعدد از رسول الله ﷺ روایت شده است: «سَتَفَرِّقُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثَلَاثِينَ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَهِيَ الْجَمَاعَةُ» و فی روایة: «مَنْ كَانَ عَلَى مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»: «به زودی این ملت (اسلام) به هفتاد و دو فرقه تبدیل خواهد شد. همه در آتش اند؛ جز یکی؛ و آن، جماعت (اهل سنت) می باشد»؛ و در روایتی آمده است: «کسی که بر اعتقادی مثل آن چه من و یارانم امروز بر آنیم، باشد».

امت اسلامی صحت این روایت را پذیرفته و آن را قبول کرده است. سلف صالح و امامان نیز خوب فهمیده اند که رسول الله ﷺ امت خویش را هشدار داده و اندیشه ی آنان را به سوی سنت و قانونی از قوانین عام و فراگیر الهی که باعث هلاکت امت های پیشین شده است و فقط افراد اندکی از این عذاب گریخته اند، رهنمون می کند. قانون مذکور (پراکندگی و تفرقه) بدون استثنا در این امت هم رخ خواهد داد؛ مگر آنان که الله ﷻ به ایشان رحم کرده و به پایبندی سنت رسول الله ﷺ و روش صحابه ﷺ راهیاب کند.

رسول الله ﷺ می فرماید: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَسَتَفَرِّقُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً». و فی لفظ: «عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً». و فی روایة قالوا: «یا رسول الله، من الفرقة الناجية؟ قال: مَنْ كَانَ عَلَى مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي». و فی روایة قال: «هِيَ الْجَمَاعَةُ، يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ»: «یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد؛ همه در آتش اند به جز یکی، و نصارا به هفتاد و دو فرقه تبدیل گشت که همه در آتش اند جز یکی، و به زودی این امت (اسلام) به هفتاد و سه گروه



تقسیم خواهد شد که تمامشان در آتش اند جز یکی. و در لفظی آمده است: بر هفتاد و سه ملت (دین). در روایتی هم آمده است که صحابه گفتند: ای رسول الله، فرقه و گروه نجات یافته کدام اند؟ فرمود: کسی که بر اعتقادی مثل آن چه من و یارانم امروز بر آییم، باشد. در روایتی هم آمده است: آن، جماعت است، دست الله بر جماعت است»<sup>۱</sup>.

به راستی که رسول الله ﷺ راست گفت و قانون الله ﷻ در خَلْقش محقق شد، چرا که امت اسلامی پس از رحلت رسول اکرم ﷺ بعد از آگاهی دینی، به دلیل سرکشی و تجاوز در میان خویش، پراکنده و دسته دسته شد. در نتیجه، خودکامگی و هوس، مردم را به سوی خویش کشاند؛ مذاهب و پرچمها فراوان و بدعتها و ایدهها زیاد گشت. سرانجام، مردم از راه راست به بی‌راهه رفته و سرگردان شدند؛ بر الله ﷻ و رسولش ﷺ پیش تاختند و از هر فریادِ نامفهومی تبعیت کردند.

لیکن در طول این مدت - برای محقق شدن قانون و سنت الهی که رسول الله ﷺ از آن خبر داده است - همواره پرچم فرقه‌ی ناجیه (گروه نجات یافته) بلند بالا و به اهتزاز درآمده است، تا هر کس که به فکر نجات خویش است به زیر بالش پناه آورد. و هر کس که سودای گریز و نجات از زیر پرچمهای ضلالت و گمراهی را دارد، باید به جماعتِ رسول الله ﷺ و یاران باوفا و تابعینِ نیکِ آنان تمسک جسته و در مسیر ایشان گام بردارد و بعد از آنها به روششان پایبند باشد.

این جماعت پاک و گروه نجات یافته در دل هر زمان و مکانی ریشه دوانده است، و این درخت میمون و مبارک با شناختی که امت از آن دارد، در طول تاریخ کهن خود که به پهناهای شرق و غرب است، میوه‌ی نیک و با برکت خویش را دریغ نکرده است. تمام ائمه‌ی بزرگوار و سلف صالح این امت، آنان که پاسبانان میراث این جماعت‌اند و عصاره‌ی اندیشه، دل، روح و زندگی خویش را بر آن افزوده‌اند، در سایه‌سار این پرچم رشد یافته‌اند. و چنان که از گذشتگان خویش آموخته بودند به صورت شفاف و روشن و پاک، در نقل آن به آیندگان چه تلاش‌ها که نمودند! این گروه با رویکرد و برنامه، علوم و فقه خاصّ خویش از دیگران متمایز است؛ چنان که در اخلاق و سیر و سلوک خود با دیگران متفاوت است. بلکه با وجودِ رادمردانی که حامل این برنامه، علم و سلوکِ گروه

۱- ابن تیمیه رحمته می‌گوید: این روایت صحیح است. چنان که در کتاب‌های مسانید و سنن همانند: نسایی، ابوداود و ترمذی آمده است. مجموع الفتوی ج ۳ ص ۳۴۵.

یادشده هستند نیز، از دیگر اندیشه‌ها متمایز و جداست. با چنین رویکردی در میان مردم به تکاپویند؛ به آن پایبند و بر آن صبور و شکیبایند؛ به سویش فرا خوانده و در دفاع از آن کوشایند؛ پرچمش را بر افراشته و آن را در دل کتاب‌ها برای نسل‌های آینده پاسبانی کرده و از برنامه‌ی آنان دل نمی‌کنند و در مسیرشان گام برمی‌دارند.

از آنجا که هر زمان و مکانی بنا بر شرایط خاص خود از قبیل فتنه‌ها، بحران‌ها و شبهه‌ها، با دیگر زمان و مکان‌ها متفاوت است، مردم در این دوران برای رویارویی با مصائب و مشکلات موجود به میراث و مردان اهل سنت رجوع کرده و از ایشان راهکار می‌طلبند. و در پی راه نجات و خلاص از این معضل هستند. پرچم این گروه واضح و روشن و راه رسیدن به آن بسیار ساده و راحت بود. لیکن فتنه‌ها بالا گرفت، مشکلات زیاد، و پرچم‌های متعدد برافراشته شد و راه‌ها بسیار گشت، مردم دچار بهت و حیرت شدند، حق و باطل در هم آمیخت و سنت با بدعت پوشیده شد، هر گروه گمان کرد که خود نجات یافته و به راه راست چنگ آویخته است. با وجود کمبود علماء و نبرد ناجوانمردانه‌ای که دشمن کافرِ زندیق به پا کرده بود، تشخیص راه نجات و اهل آن، برای مسلمانان که در این ولوله‌ها و گروه‌های درگیر، به دنبال راه نجات بودند، مشکل می‌نمود.

علی‌رغم تلاش زیادی که علمای این گروه در جداسازی و تبیین برنامه‌ی خود ارائه دادند، باید دانست هر عصر، زبان و بیان خاص خود و هر نسلی اسلوب و روش منحصر به خویش را برای دستیابی به حق می‌طلبد؛ تا در پرتو تعریف آن برنامه و دعوت به آن، زندگی کند. و چه بسیارند جوانان معاصر مخلصی که در پی جزوه یا بحث علمی روشنی به زبان روز و اسلوب عصر کنونی هستند تا در طول مسیر برای شناخت جماعت یا فرقه‌ی ناجیه به آن رجوع کنند؛ اما افسوس که نمی‌یابند! علی‌رغم کوشش طاقت‌فرسای علمای بزرگوار هنوز زحمات و تحقیقات آنان در دل کتاب‌های مرجع و مادر جا خوش کرده است؛ و منتظر یک تحقیق ناب و جدی یا جزوه‌ای علمی هستند تا با لباس جدید و به زبان و اسلوب روز فرزندان این عصر عرضه شود. تا از آن معیاری روشن و شفاف بگیرند و حقیقت برنامه‌ی فرقه‌ی ناجیه را بشناسند؛ و در ادامه، زندگی خود و دیگر مردمان را بر آن تطبیق دهند.

اما در اینجا مسئله‌ی بسیار مهمی مطرح می‌شود که نیاز است با اندکی توضیح روشن شود. و آن این که برخی در وهله‌ی اول گمان می‌کنند که سخن ما به یک بعد یا

بخشی محدود از اصولِ اهل سنت و جماعت می‌پردازد؛ حال آنکه چنین نیست. مثلاً فقط جنبه‌ی عقاید و باورها را مورد بحث و کنکاش نمی‌گذارد؛ بلکه کلام ما به مراتب وسیع‌تر و فراگیرتر از این بینش است.

جنبه‌ی عقیده با توجه به اولویّت و اهمیتی که دارد، در برگیر تمام موارد اصولی نیست؛ بلکه یک بند یا یک جنبه از جوانب متعددی است که اصولِ طایفه‌ی ناجیه، مبتنی بر آن است.

متأسفانه تعبیرِ اصولِ اهل سنت و جماعت در مقابل عوامل تاریخی، سیاسی، و اجتماعی مختلف دچار رکود و اضمحلال شد و رنگ باخت. تا این‌که بالاخره در نگاه خیلی از افراد از همان ابتدا به گونه‌ای نمایان شد که فقط به یک بُعد از ابعاد متعدد و پربار این اصول می‌پردازد؛ آن‌هم تنها بُعد عقیده و بس. در حالی که گرد و غبار فراموشی و بی‌توجهی - بلکه خود را به فراموشی زدن - در اکثر اوقات بر دیگر ابعادِ اصول این طایفه، که در میزان حق و معیارهای نجات و کامیابی دین و دنیا کمتر از جنبه‌ی عقیده‌ای نبود، هم نشسته و بر آن غالب آمده بود. ما همان‌سان که امام ابن رجب رحمته می‌گوید: جنبه‌ی عقیده بسیار مهم است و مخالف این باور بر لبه‌ی پرتگاه هلاکت قرار دارد، منکر این باور نیستیم؛ لیکن آیا عملکرد ما که حقِ بقیه‌ی موارد (اصول) را بی اهمیت می‌شماریم، و در دیگر ابعادِ درخشان که در کنار جریان عقیده ایفای نقش می‌کنند، خود را به فراموشی زده‌ایم، توجیه می‌کند؟ اصول، ابعاد مختلف، نقطه‌ی اتکا و پایه‌های اصلی و ثابتی که همیشه بنای شامخِ اهل سنت و جماعت بر آن بنا می‌شود؛ بنایی که در طول تاریخ کهن این گروه، نماد و تندیس میراث آن‌ها بوده است.

**اصول** هر چیز چنان که مراجع لغت به ما می‌گویند، پایه و اساسی است که آن چیز بر آن بنا می‌شود. پس آیا ریشه و بنیانی که میراثِ فکری اهل سنت و جماعت بر آن ساخته شده است، فقط و فقط در بُعد عقیدتی آن است؟ آیا تمدنی که در طول تاریخ دین اسلام، سعادت دنیا و آخرت را اجرایی کرد، فقط مبتنی بر اصول اعتقادی استوار بوده است؟ جایگاه اصول علمی، ضوابط شناخت و میدان مدیریتِ عقل، کجاست؟ اصول آنان در استدلال و رویکردِ تحقیق و پژوهش چیست؟ از دیدگاه ایشان اصولِ فقه دوران معاصر که مشهور به فقه واقع است، و نیز حرکتِ مثبت و خردمندانه در خلال حقیقتِ معاصر و محدوده‌ی مصالح و مفسدِ معتبر، کجاست؟ اصول نگرش آن‌ها به

مخالف و نیز برخورد و تعامل آنان با مخالف، که زاییده‌ی چنین نگرشی است، کجاست؟ اصولی که بیانگر تعامل و ارتباط خود آنان با یکدیگر باشد، کجاست؟ در پی آن، اصولی که نشانگر ارتباط آنان با جهان اسباب که پیرامونشان قرار دارد چیست؟ و نیز با علل گونی که بر اساس آن، معلول نمودار می‌گردد و الله ﷻ آن را یک سنتِ لایتنغیر طراحی کرده است، کجاست؟ و هزاران کجاستِ دیگر که باید بدان جواب داد؟! وقتی داریم از نبود یک تحقیقِ کامل در مورد اصولِ اهل سنت و جماعت صحبت می‌کنیم، منظورمان این است که باید نوشته یا کتابی مستقل در دست باشد تا بتوان تمام این اصول را با یک تحقیق جامع، فرا گرفت. البته این تحقیق باید به صورت یک برنامه و رویکرد کامل باشد؛ تا اصول اعتقادی در آن، به عنوان یکی از بندهای اساسی جلوه کند. و گرچه این بند یکی از بارزترین ویژگی‌های آن است، لیکن دربرگیرنده‌ی همه‌ی بندهای اصولی نیست. چنین تحقیقی مد نظر است؛ از الله ﷻ می‌خواهیم فردی را به امت اسلامی تقدیم کند تا آن را اجرایی نماید.

باور کنید اکتفا نمودن به جنبه‌ی عقیده به این اعتبار که در اصولِ اهل سنت و جماعت، «عقیده یعنی همه چیز»، بسیاری از جوانان مخلص را ناخواسته به مخالفت جدی با دیگر اصولِ اهل سنت مبتلا نموده است. اختلافاتی که عملکرد آنان را ثبت کرده و بر تعاملشان با دیگر جریانات و حقایقِ روزمره، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

وقتی در مورد اصولِ اهل سنت سخن می‌گوییم، منظورمان از اصول، برنامه‌های فراگیر و کامل، برای این گروه است. اصول متعددی که محصول آن، علم و عمل، اندیشه و سلوک و نیز عقیده و شریعت است. تا در سایه‌ی این موارد و به وسیله‌ی اسبابی که الله ﷻ آفریده است یا بدان دستور داده است، دینِ الهی نه تنها در دل فرزندان اهل سنت بلکه در زمین محقق گردد. و این است همان گم شده‌ای که در دلِ کُتُب به جا مانده از گذشتگان به دنبال آنیم. یعنی به دنبال مقیاسی ثابت و فراگیر که اصولِ اهل سنت را در خود جمع نموده باشد؛ تا انسان مسلمان نقطه‌ی شروع و تمام شئون زندگیِ دنیایش را در مسیر تلاش به سوی پروردگار، بر اساس آن تنظیم و هماهنگ نماید.

حقیقتاً نتیجه‌ی نبود چنین مقیاس ثابت و فراگیری در ذهن بسیاری از جوانانِ مسلمان و آنانی که قدرت پاسخ‌گویی به برخی از سوالات مشخص این عصر را دارند، آنان را در دو جبهه‌ی مخالف قرار داده است. سوالاتی همچون: اهل سنت و جماعت

چه کسانی هستند مثال بزن؟ چه وقت یک فرد مسلمان در دایره‌ی اهل سنت بوده و چه وقت از جمع آنان اخراج می‌گردد؟ آیا اگر فردی مطلقاً در صف اهل سنت و جماعت قرار گرفت، نجاتش تضمینی است؟ آنان که از جماعت اهل سنت جدایند چه کسانی‌اند؟ آیا تمام آنان هلاک شده هستند؟ موقف و دیدگاه اهل سنت در مورد ایشان چیست؟ با آنان چه تعاملی خواهند داشت؟ لذا در پی فقدانِ مقیاسی ثابت و فراگیر، در دو جبهه‌ی مخالف قرار گرفتند. حد و مرز اهل سنت و جماعت با دیگر گروه‌ها در ذهن برخی از ایشان، منحل و بی‌رنگ شد؛ یعنی گر چه با زبان نمی‌گویند، لیک در عمل گفته‌اند که همگان نجات یافته‌اند! در عمل بر این باورند که فرقه‌های مختلف، زاینده‌ی اجتهادات متنوعی است که منجر به یک نتیجه می‌شود! حتی بعضی از آنان به حدیث صحیح که بیانگر وجود فرقه‌های متعدد در امت محمد ﷺ می‌باشد، شک نموده‌اند! برخی دیگر هم که اطراف خویش خط و مرزهایی موهوم و خیالی کشیده‌اند و پنداشتند، اینها همان مرزهایی‌اند که اهل سنت را از دیگران جدا می‌سازد. پنداشتند که خود و گروه یا جماعتِ وی هستند که اهل سنت و جماعت یا گروه یاری شده «الطائفة المنصورة» یا گروه نجات یافته «الفرقة الناجية» می‌باشند! و دیگران همه اهل بدعت و اختلاف و تفرقه‌اند. لیک در میان این دو گروه، گروه بزرگی از جوانان حیران مسلمان قرار دارند که برای خویش به دنبال پاسخ‌هایی واضح و مشخص و مقیاس‌هایی ثابت و مقرر در تکاپویند و به کمک آن، وضعیت کنونی خویش را بنا نهاده و خود را مقید به احکام آن می‌نمایند. و با چنین رویکردی، متفاوت از دیگر گروه‌ها و تجمعات موجود می‌باشند. و با هر اسمی که خودش بر خویش بنهد یا دیگران او را با نامی خاص خطاب کنند، حقیقتِ ارتباط بین دیگر گروه‌ها و بین فرقه‌ی ناجیه را می‌شناسد. همین ابتدای امر به این جریان معترفیم که این میزان، مبتنی بر اجتهاد ما و دیگران حتی صحابه ﷺ نیست؛ بلکه این میزان الفاظ و معانیی است که صحابه ﷺ از الله متعال و رسول الله ﷺ آموختند و ما نیز از آنان فرا گرفتیم. صحابه ﷺ این مقیاس و معیار را در عمل و سلوک پیاده نمودند و کسانی که بر روش و برنامه‌ی آنان ادامه‌ی مسیر دادند، این رویکرد را به صورت علمی و مبتنی بر قواعد، به رشته‌ی تحریر درآوردند. لیکن پیشتر بیان داشتیم که این جریان در دل کُتُب اهل سنت و جماعت پراکنده و نامرتب است. ما فقط باید آن را از لابلای اوراق استخراج کرده و به تناسب

علم و توان خویش عرضه داریم. امروزه دروازه و میدان بحث و بررسی کاملتر و فراگیرتر هم، باز است.

حقیقت امر این است که ما در «کتابخانه علوم اسلامی» در این مورد کاملاً تحقیق کردیم تا شاید موضوع مورد نظر را پوشش دهد، لیکن با تأسف فراوان به آن دست نیافتیم. حتی جزوه‌های دانشگاهی هم با وجود کثرت و تنوعی که دارند، هیچ کدام در این موضوع از نظر تئوری و علمی به یک بررسی و پژوهش که دل جوانان مسلمان و تشنه‌ی چنین تحقیقی را خنک کند، نپرداخته‌اند؛ زیرا ما فقط بحث‌هایی جزئی در مورد یکی از کُتب عقیدتی اهل سنت یا بیوگرافی یکی از ائمه‌ی سنت و حدیث، یافتیم. در نتیجه به کتاب‌های مرجع روی آوردیم و تا جایی که در توان علمی پژوهشی ما بود، چیزی نیافتیم که موضوع را به صورت کامل پوشش دهد؛ به جز تالیفات شیخ الاسلام ابن تیمیه که الله ﷻ از او راضی بادا. چرا که مجموعه فتاوی شیخ الاسلام از متنوع‌ترین و فراگیرترین قلم‌فرسایی‌های ایشان است و موضوعات فراوانی را شامل می‌شود و با لغاتی ساده و بیانی روشن در بین جوانان از محبوبیت خاصی برخوردار است و دست به دست می‌چرخد.

مزید بر آن چه گذشت، وسعتِ معلومات و عمقِ علمی ایشان که فکرش را از دیگران متمایز می‌کند، ما را بر آن داشت تا تحقیق مان را بر این مجموعه‌ی بزرگ متمرکز کنیم. سعی ما بر این بوده است تا نشانه‌ها و ویژگی‌های کلیدی که جواب‌های مشخصی برای سوالات مطرح شده، یا اکثر این پرسش‌ها را ارائه می‌دهد، بیان داریم؛ باشد که با این رویکرد، راه را برای تحقیقی جامع‌تر، خواه از منظر شرح علمی دقیق یا از ناحیه‌ی روش بحث برای موضوع مورد نظر، باز و هموار نموده باشیم.

شاید کسی بپرسد: چرا کتاب‌های شیخ الاسلام؟ قبلاً از یک منظر و دیدگاه به این سوال پاسخ گفتیم. و آن این که در حد توان علمی پژوهشی خود، کتابی جامع‌تر و فراگیرتر از کتب ایشان، آن‌گونه که شیخ الاسلام رحمته به صورت عمیق و مفصل به آن پرداخته است، در این زمینه نیافتیم. از سویی دیگر بدون هیچ اختلافی در میان منتسبین به اهل سنت و جماعت، با تنوع گرایش‌ها و اندیشه‌هایشان، شیخ الاسلام رحمته یکی از ائمه‌ی بزرگ ما محسوب می‌شود. چرا که وی: به عنوان یکی از مراجع شامخ علم و عمل در طول تاریخ اهل سنت و جماعت، ایفای نقش نموده است. ایشان بر علم و فضل ائمه‌ی گذشته اطلاع کامل داشته‌اند. حفظ، هوشیاری، درک و فهم ایشان زبان‌زد

عام و خاص بوده است، در تفسیر و شرح و تفصیل خویش، بسیار کوشید تا به مقام والایی نایل آمد. شاید اگر بگوییم آن چه ما در این مجال از آثار ماندگار علمای بعد از ایشان خواندیم، نیازمند به وی بوده‌اند، یا از شیخ الاسلام نقل کرده‌اند، یا شرح و بسطهای وی را عرضه داشته‌اند، غلو نباشد. همچنین زندگی دراز مدتی که این امام همام سپری نموده‌اند، و در آزمایش‌ها و حماسه‌هایی که با فکر، روش، علم و عمل خویش فرو رفتند، نیز مصائب و ناگواری‌هایی که اهل سنت در دوران ایشان با آن زیست، باعث شد اجتهادات و فتاوای ایشان درک و عمق خاصی به ما فرزندان این عصر اعطا کند. البته سعی کردیم در این تحقیق، هر جا که شیخ الاسلام فتوا یا اجتهاد شخصی خویش را بیان داشته و دیگران با او موافق نیستند، و این که خود را نماینده‌ی اهل سنت معرفی کرده است، نقل نماییم.

بحث مان را غیر از مقدمه‌ای که ارئه شد، به سه باب و یک خاتمه به شرح ذیل تقسیم نموده‌ایم:

**در باب اول:** سیر تاریخ عام اهل سنت و سنت کونی الله ﷺ در بیرون شدن بشر از راه راست را عرضه خواهیم داشت، و برخی از تعریفات مهم در این بحث را تقدیم می‌داریم. مثلاً: تعریف اهل سنت و جماعت، اهل حدیث، سلف و گروه پیروز یا «الطائفة المنصورة»؛ چنان که در مورد پیدایش نامگذاری به اهل سنت سخن گفته‌ایم. در این باب فقط بر مطالب ابن تیمیه رحمته الله علیه اکتفا ننموده، بلکه مصادر دیگر را هم ذکر کرده‌ایم؛ چنان که در پاورقی مشهود است.

**باب دوم:** این باب را فقط به اقوال ابن تیمیه رحمته الله علیه، برگرفته از مجموع الفتاوی چاپ ریاض آن اختصاص داده‌ایم. هم‌چنین این باب را به چند فصل تقسیم نموده‌ایم که هر کدام یک موضوع را بررسی می‌کند؛ مثل: برنامه‌ی اهل سنت چگونه فراگرفته شده است؟ عقاید و باورهایی که همه بر آن اتفاق نظر دارند، کدام‌اند؟ دیدگاه تئوری یا عملی که آنان در قبال مخالفین دارند کدام است؟ سعی ما بر آن بوده است مطالب هر فصل را به هم گره زده و مرتبط سازیم تا مطلب ارائه شده روشن گشته و ذهن به بیراهه نرود. لذا احياناً هر فصل را با بیان اندک مطلبی برای ارتباط بین مطالب می‌آغازیم تا ایده‌ی ارائه شده واضح گردد. البته برای این جملات رمز خاصی نمی‌گذاریم، چرا که خواننده بتواند این مطالب را از کلام ابن تیمیه رحمته الله علیه جدا کرده و بشناسد. اما بخش‌های نقل شده از ابن تیمیه رحمته الله علیه را این گونه (.....) بین کمانک قرار

داده‌ام. و اگر بخشی از کلام ایشان را حذف کرده باشم، با گذاشتن سه نقطه ... آن را مشخص کرده‌ام. در پایان هر مطلب هم، آدرس را از مجموع الفتاوی با ذکر جلد و صفحه، آورده‌ام.

در باب سوم: به طور کلی نتایج بحث را عرضه داشته و بر مراحل و حالاتی که اهل سنت و جماعت آن را سپری کرده است، تمرکز نموده‌ایم. سپس با نگاهی عام، در پرتو نتایج تئوری نظری بحث مورد نظر، به وضعیت کنونی اسلام پرداخته‌ایم. و در آخر، بحث را با جواب به سوالاتی که متوجه اهل سنت شده است خاتمه داده‌ایم. سوالاتی همچون: در برابر حقیقتی که امروز اهل سنت را احاطه کرده است، چه باید کرد؟ چه عکس‌العملی از آن‌ها انتظار می‌رود؟ چگونه و از کجا باید شروع کرد؟

از الله می‌خواهیم توفیق، راستی و هدایت به راه راست را نصیب گرداندا!

اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، اهْدِنَا لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

بار الاها! ای آفریدگار آسمانها و زمین، دانای پنهان و آشکار، تو بین بندگان در آنچه اختلاف نظر دارند حکم می‌کنی، ما را در مورد حقی که بر آن اختلاف است به اراده‌ی خود راهنمایی نما؛ چرا که تو هر کس را که بخواهی به راه راست خویش رهنمون می‌کنی.



# باب نخست

این باب ارائه‌ای تاریخی و عام از سرگذشت اهل حق و قانونِ کونی الله ﷻ در خروج بشر از راه راست است. هم‌چنین شامل تعریفات مهم از مقدمه‌ی بحث و چکیده‌ای از شروع فتنه‌ها و پیدایش نامگذاری به اهل سنت و جماعت می‌باشد که شامل سه بحث است:

فصل اوّل: تاریخ انحراف بشر از حق.

فصل دوّم: تعریفات مهم و ضروری.

فصل سوّم: آغاز نامگذاری به لقبِ اهل سنت و جماعت.

## فصل اول:

### تاریخ انحراف بشر از حق

#### امانتی که انسان آن را به دوش گرفت

الله ﷻ انسان را برای هدفی خاص، وظیفه‌ای معین و مشخص به عرصه‌ی هستی آورد. و هر آن چه در زمین است، اعم از دریاها و رودها، باد و باران‌ها، کوه‌ها و دشت‌ها، حیوانات و گیاهان و سایر مخلوقات زمین را رام و مسخر او کرد. بلکه پرده‌گشایی از برخی قوانین طبیعی و رازهای زندگی را هم به وی الهام نمود، تا که انسان شایستگی هدف مهمی که الله ﷻ به خاطرش او را آفریده است، به دست آورد. هدف بس بزرگ است و مسئولیت بس خطیر؛ و امانت چقدر سنگین! تا بدانجا که آسمان‌ها و زمین از آن هراسیدند و از بار مسئولیتش شانه خالی کردند. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ [الأحزاب: ۷۲]:

یعنی: «یقیناً ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت»<sup>۱</sup>. قطعاً این هدف والا و مسئولیت طاقت‌فرسا و امانت سنگین که انسان از میان تمام مخلوقات و کائنات به تنهایی آن را بر عهده گرفت، خلافتی بود که الله ﷻ به او داد. پادشاه پادشاهان و مالک آسمانها و زمین اراده کرد انسان را در زمین جانشین کرده و وی را در برابر آن چه در آن جانشینش کرده است، مسئول گرداند.

---

۱- ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: (الأمانة) یعنی طاعت. ابن کثیر گفته است: (امانة یعنی تکلیف و قبول اوامر و نواهی. به شرط آن که در بر پا داشتنش اجر می‌گیرد و در ترکش مجازات می‌گردد). تفسیر ابن کثیر ج ۶ ص ۴۷۷.

الله ﷻ فرموده است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيْفَةً﴾ [البقرة: ۳۰].

یعنی: «و آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم».

امام طبری رحمته الله می‌گوید: من از جانب خویش در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم که به جای من بین بندگان حکم کند. آن خلیفه آدم علیه السلام و هر کسی است که قائم مقام او در اطاعت از الله ﷻ باشد و میان بندگان به عدالت حکم کند.<sup>۱</sup>

ابن کثیر رحمته الله گوید: «از کلمه‌ی خلیفه چنین برداشت کرده‌اند که او، کسی است که دادخواهی و مظالم میان مردم را حل و فصل می‌کند و آنان را از کارهای حرام و گناه باز می‌دارد؛ و می‌گوید: این سخن را قرطبی ذکر کرده است»<sup>۲</sup>.

سپس می‌گوید: «قرطبی و دیگران از این آیه استدلال نموده‌اند که واجب است خلیفه‌ای انتخاب شود تا اختلافات مردم را مرتفع نماید. درگیری‌شان را پایان دهد و مظلوم را در برابر ظالم یاری کند. حدود را بر پا داشته و از ارتکاب به بی‌بندباری هشدار دهد. و نیز امور مهمی که جز امام، کسی نمی‌تواند آن را بر پا دارد، بر عهده گیرد؛ زیرا این قاعده‌ی دینی است که، چیزی که واجب بدون آن انجام نمی‌شود، خود واجب است»<sup>۳</sup>.

### خلافت انسان در زمین و شرایط آن

از آن‌جا که خلافت انسان بسته به شرطی خاص است، و آن شرط، پایبندی به طاعت آفریدگار و صاحب امر و نهی، امرش را به امید ثواب جامه‌ی عمل می‌پوشاند و از نهیش به سبب ترس از مجازات اجتناب می‌ورزد، و تمام این کارها را در دایره‌ی احترام، محبت و تعظیم انجام می‌دهند؛ لذا قضیه‌ی خلافت انسان در زمین همان قضیه‌ی عبادت او برای الله ﷻ است که بر بندگان مسلط است. الله ﷻ فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنَ﴾ [الذاریات: ۵۶]:

۱- تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۷۰. دارالمعرفة.

۲- تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۶۹.

۳- تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۷۲.

یعنی: «و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم».

ابن تیمیه رحمته الله می گوید: «پس (الله متعال) در هر زمان به همان روشی که در آن زمان امر کرده است، عبادت می شود»<sup>۱</sup>.

ابن کثیر: گوید: «آیه به این معناست که الله تعالی بندگان را آفریده است تا بدون شریک قرار دادن، او را یگانه بپرستند؛ لذا کسی که او را اطاعت کند، به بهترین نحو پاداشش خواهد داد؛ و هر کس نافرمانی اش کند، به بدترین روش عذابش می کند»<sup>۲</sup>.

### پیمان فطری

از آنجا که الله تعالی عظمت این امانت و سنگینی مسئولیتی که انسان ضعیف که در ذات خود نیازمند به آفریدگار و خالق خویش است، بر عهده گرفته است، و از آنجا که الله حکیم و بسیار آگاه بیشتر از قدرت مسئولیت نمی دهد، انسان را فطرتاً به گونه ای آفرید که پروردگارش را بشناسد، یگانگی اش را بشناسد و در عبادت و طاعت، خالصانه به او تعالی که شریک و انبازی ندارد، ملزم باشد. انسان فقط از الله آموزش می گیرد و تنها به سوی او رُخ می کند.

الله تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿٧٦﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٧﴾ وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۲-۱۷۴].

یعنی: «و [به یاد آر] هنگامی را که پروردگارت از صلب بنی آدم نسلشان را پدید آورد؛ و آنان را بر خودشان گواه گرفت [و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی دادیم. تا روز قیامت نگویید: ما از این بی خبر بودیم \* یا نگویید: پدرانمان پیش از ما مشرک بودند؛ و ما فرزندان پس از آنان بودیم. آیا ما را به خاطر آن چه باطل گرایان انجام دادند، هلاک می کنی؟ \* و این گونه آیات را تفصیل و توضیح می دهیم؛ و برای این که بازگردند».

انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمودند: «يُقَالُ لِلرَّجُلِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ لَكَ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ أَكُنْتَ مُفْتَدِيًا بِهِ؟ قَالَ:

۱- قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة ص ۴۱.

۲- مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۸۷.

فَيَقُولُ: نَعَمْ، قَالَ: فَيَقُولُ: قَدْ أَرَدْتُ مِنْكَ أَهْوَنَ مِنْ ذَلِكَ، قَدْ أَخَذْتُ عَلَيْكَ فِي ظَهْرِ آدَمَ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا، فَأَيُّتَ إِلَّا أَنْ تُشْرِكَ: «در روز قیامت به یکی از دوزخیان گفته می‌شود: آیا اگر تمام آن‌چه در زمین است از آن تو بود، (در مقابل رهایی از جهنم) فدیة می‌دادی؟ فرمود: (جهنمی) گوید: آری. فرمود: (الله) می‌گوید: آسان‌تر از این کار را از تو خواستم! (هنوز) در پشتِ آدم ﷺ بودی که از تو عهد گرفتیم به من هیچ شرکی نورزی؛ قبول نکردی و شرک ورزیدی»<sup>۱</sup>.

### از رحمت الهی این است که، بعد از اتمام حجت و ارائه‌ی دلیل، عذاب کند

با وجود اتمام حجت و رفعِ عذر، بر اساس رحمت و فضل الهی، الله ﷻ که بسیار آگاه و بی‌نهایت خبردار است، با حکمت رسا و بالغِ خویش نخواست آدمیزاد را فقط به مقتضای میثاقِ فطری بازخواست کند، و اراده کرد بدون ارائه‌ی دلیل از طریق رسالت، کسی را مجازات نکند. الله ﷻ فرموده است: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵].

یعنی: «ما تا پیامبری را مبعوث نکردیم، عذاب دهنده نبودیم».

در نتیجه الله ﷻ بی‌درپی پیامبران را گسیل داشت، تا مردم را به پیمان نخستشان با آفریدگار و به امانت بزرگی که در زمین آن را فقط بر دوش انسان نهاد، یادآوری کنند. به آنان امر می‌کند تا به مقتضای جانشینی که الله ﷻ در زندگی دنیا به آنان داده است، ملزم و پایبند باشند. خواست آخرین عذر و بهانه‌ای که بنی آدم دست‌آویز

۱- بخاری و مسلم. در روایتی که ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند آمده است، الله ﷻ از آنان عهد گرفت که او را عبادت کرده و هیچ چیز را شریک او نگردانند. نیز در روایتی که عبدالله بن احمد در مسند پدرش، از ابی بن کعب رضی الله عنه و هم‌چنین ابن ابی حاتم، ابن جریر و ابن مردویه روایت کرده‌اند، آمده است: الله ﷻ به ایشان فرمود: من آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه و پدرتان (آدم) را بر شما گواه می‌گیرم، که مبادا روز قیامت بگویید: ما این مسئله را نمی‌دانستیم. بدانید که معبود برحق غیر از من وجود ندارد و آفریدگاری غیر من نیست؛ پس هیچ چیزی را با من شریک نکنید. قطعاً پیامبرانی را به سویتان گسیل می‌دارم تا شما را به عهد و میثاق با من یادآور باشند؛ و کتاب‌هایم را بر شما نازل کردم. گفتند: گواه و معترفیم که تو آفریدگار و معبود مایی و جز تو آفریدگاری نداریم؛ و آن‌روز اقرار به اطاعت از وی نمودند.

در جزء اول کتاب معارج القبول ص ۳۴ و بعد از آن، این روایات را کامل خواهی یافت. بدان رجوع شود.

خود قرار می‌دهد را، از آنان بگیرد. فرمود: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵].

یعنی: «پیامبرانی که مژده رسان و بیم دهنده بودند تا مردم را پس از فرستادن پیامبران، عذر و بهانه‌ای نباشد».

امام ابن قیم جوزی رحمته می‌گوید: واضح‌ترین و روشن‌ترین دلیلی که در عقل‌ها و خردها وجود دارد، درک عقل به کمال آفریدگار این جهان، و پاک و منزّه بودنش از هر عیب و نقصی است؛ و پیامبران هم برای یادآوری همین شناخت و تفصیل آن آمدند. همین‌طور در فطرت انسان به خوشبخت و بدبخت بودن او و به سزا و جزایی که پیامد این حالات است، در جایی غیر از این دنیا، اقرار شده است. اما تفصیل و بیان آن سزا و جزا و سعادت و شقاوت، جز از طریق پیامبران فهمیده نمی‌شود؛ لذا فرستادگان الهی به آن چه در سرشت‌ها نهفته است، یادآوری می‌کنند و آن را شرح و بسط می‌دهند. پس عقل صریح با نقل صحیح، موافق و هم‌سو است، شریعت و فطرت هم با یکدیگر تطابق دارند و مخالف و معارض هم نیستند.<sup>۱</sup>

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: هم‌چنین طلب آمرزش و توبه، از زمانی بوده است که شخص نمی‌دانسته این کار زشت و ناروا است؛ و قبل از زمانی بوده که از روی ندانم‌کاری، عملی انجام داده و یا ترکش کرده است؛ و آن پیش از دوران بعثت پیامبران بوده است. قبل از این که بر او اتمام حجت شود، توبه و استغفار موجود بوده است، از همین روست که الله عز و جل فرموده است: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا...﴾ [الإسراء: ۱۵]. یعنی: «ما تا پیامبری را مبعوث نکردیم، عذاب دهنده نبودیم...» لذا آن چه قبل از آمدن پیامبران هم انجام داده بودند، زشت و ناپسند و بد بوده است، لیکن هنوز بر آنان اتمام حجت نشده بود؛ مگر با آمدن فرستادگان. این سخن، نظر جمهور علما (رحمهم الله) است... .

تمام علمای سلف (پیشینیان) و خلف (پسینیان) بر این باورند که اعمال جاهیت و شرک، قبل از آمدن پیامبران، از امور زشت و ناپسند بوده است؛ لیکن تا پیامبران یامدند، آنان هرگز مستحق عذاب و مجازات نبوده‌اند.<sup>۲</sup>

۱- شفاء العلیل ص ۳۰۱-۳۰۲.

۲- مجموع الفتاوی ج ۱۱ ص ۶۷۵ به بعد.

و این گونه الله ﷻ انسان را در زندگی دنیا به حال خودش رها نکرده است، بلکه از دوران آدم ﷺ تا زمانی که زمین را دوباره به ارث ببرد، مُدام آدمیزاد را با برنامه‌ی نبوت و نور آن احاطه نموده است. و رسالت‌های هم‌دوش با دیده‌بانی عقل و فطرت و همکاری آن‌ها با دیگر مخلوقات هستی که از نشانه‌های ثابت الهی هستند، گلدسته‌ها و مناره‌هایی را تشکیل می‌دهند که انسان را در مسیر تلاشش به سوی آفریدگار رهنمون می‌کند؛ مناره‌هایی که انسان‌های خارج شده از مسیر را دوباره به راه راست باز می‌گردانند.

لیکن اکثر انسان‌ها با پیامبران‌شان از در مخالفت درآمدند. ﴿فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ [الإسراء: ۸۹].

یعنی: «ولی بیشتر مردم جز کفران نخواستند». و هر کس هم که خواست ایمان آورد، ایمان آورد. افسوس که چه اندک‌اند! و این سنت الهی در آفرینش بندگانش است:

﴿وَإِنْ تَطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الأنعام: ۱۱۶].

یعنی: «اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه الله گمراه می‌کنند».

﴿وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۶۲].

یعنی: «و برای شیوه و روش الله هرگز تغییر و دگرگونی نخواهی یافت».

الله ﷻ فرموده است: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [البقرة: ۲۱۳].

یعنی: «مردمان گروهی واحد و یک دست بودند، پس الله پیامبرانی را مژده دهنده و بیم‌رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی، کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. و اختلاف را در آن پدید نیاوردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد، بعد از دلایل و برهان‌های روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد، (بر اثر) برتری جویی و حسد در میان خودشان بود. پس الله اهل ایمان را به توفیق خود، به حقی که در آن اختلاف کردند، راهنمایی کرد. و الله هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «كَانَ بَيْنَ نُوحٍ وَآدَمَ عَشْرَةُ فُرُوزٍ، كُلُّهُمْ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْحَقِّ. فَاخْتَلَفُوا، فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...»: «میان نوح و آدم ده قرن فاصله بود. همه بر شریعتی از حق استوار بودند؛ ولی اختلاف کردند؛ در نتیجه الله پیامبرانی را مژده دهنده و بیم‌رسان فرستاد...».

و از قتاده روایت است: همگان بر هدایت بودند ولی بعداً اختلاف کردند، لذا الله پیامبران را مبعوث داشت؛ و اولین کسی را که فرستاد نوح بود. مجاهد هم به همین معتقد است؛ چنان‌که ابن عباس از اول همین را می‌گفت... چرا که مردم همه بر دین آدم صلی الله علیه و آله بودند تا این‌که بعداً بت‌پرست شدند، در نتیجه نوح صلی الله علیه و آله را به سویشان فرستاد و او اولین فرستاده‌ای بود که برای اهل زمین ارسال شد.

به همین منظور الله صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۳].

یعنی: «و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند».

یعنی بعد از این‌که دلایل و براهین برایشان برپا داشته شد، در آن اختلاف کردند؛ علت هم ستمگری و تجاوزی بود که گروهی بر گروهی دیگر روا می‌داشتند. ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۱۳].

«پس الله اهل ایمان را به توفیق خود، به حقی که در آن اختلاف کردند، راهنمایی کرد».

یعنی در هنگام اختلافات، آنان بر همان اعتقادی بودند که قبل از اختلافات توسط پیامبران آورده شده بود. به الله یگانه که بی‌همتا است اخلاص داشتند و عبادتش می‌کردند، نماز بر پا داشته و زکات می‌پرداختند؛ لذا بر همان جریان قبل از بروز اختلافات بوده و از تنش‌ها دوری گزیدند. آنان گواهان مردم در روز قیامت بودند، گواهانی بر قوم نوح، هود، صالح، شعیب، و آل فرعون بودند؛ گواه بودند که پیامبرانشان ابلاغ رسالت کرده و ایشان پیامبران خویش را دروغگو خواندند.<sup>۱</sup>



## سرشت‌ها تباه می‌گردد

آن‌گاه که سرشت اکثر بشر تباه گشت، و از آنجا که ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الکهف: ۵۴].

یعنی: «و انسان از هر چیزی برخوردارش ستیزه‌جوتر است»، شیطان رفتار ناشایست انسان را برایش زیبا جلوه داد و به همدستی باطل، حق را بر آنان پوشاند؛ مقدمات تباهی و فساد را در دلشان فراهم نمود تا با آن از باطلشان دفاع و پشتیبانی کردند ﴿وَيُجَدِّلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَطْلِ لِيُذْحَضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾ [الکهف: ۵۶]:

یعنی: «و آنان که کافرند به وسیله‌ی سخن باطل، ستیزه جویی و نزاع می‌کنند تا به وسیله آن حق را تباه کنند».

آدمیزاد وقتی فطرتش تباه می‌گردد، و بصیرتش به ظلمت و سیاهی می‌گراید، و عقلش از دست می‌رود، و در پی آن باطل را حق پنداشته و حق را باطل می‌انگارد، و یا کلاً از حق منحرف گشته و آن را نمی‌بیند، چقد خوشحال و شادمان می‌گردد! لیکن الله ﷻ که حکیم و خبیر است می‌گوید: ﴿فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [ابراهیم: ۴].

یعنی: «پس هر کس را بخواهد گمراه کرده و هر که را بخواهد، هدایت می‌نماید، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است».

و ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا﴾ [الکهف: ۱۷].

یعنی: «الله هر که را هدایت کند، راه یافته است و هر که را گمراه نماید، هرگز برای او یاور و دوست هدایت کننده‌ای نخواهی یافت».

بی‌دینان با خود نزاع کرده و چندین دسته و گروه شدند، و در درکات و سرازیری‌های کفر و ضلالت، و سرگردانی و دوری از راه راست، متفاوت‌اند. دسته‌ای آفریدگار را منکرند و برخی یگانگی او تعالی را رد کرده و بعضی، نبوت را قبول نداشته و گروهی منکر بعث و معاداند. و دیگر مقولات فاسد که شیطان آن را به دوستان خویش القاء می‌کند هم، بر همین منوال است.<sup>۱</sup>

۱- ابن قیم رحمه الله در مورد آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی قیامت ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ [القیامة: ۳۶]: «آیا انسان گمان می‌کند بی‌هوده و مهمل رها می‌شود؟!»، می‌گوید: از اسرار و شگفتی‌های

ابن حزم رحمته الله گفته است: «شش گروه‌اند که سرانِ گروه‌های مخالف با دین اسلام محسوب می‌شوند، سپس هر کدام از این شش گروه به دسته‌های متعددی تبدیل شدند؛ ان شاء الله همه را ذکر خواهم کرد. شش گروه مذکور بر مبنای دوری آنان از اهل سنت و جماعت به این ترتیب‌اند:

۱. آنان که حقایق را باطل می‌دانند و متکلمین، آن‌ها را «سوفسطایی» می‌نامند.
۲. آنان که حقایق را قبول دارند، ولی گویند: جهان هستی از ازل و دیرباز بوده است و پدیدآورنده و مدبری ندارد.
۳. کسانی که گویند: عالم هستی از دیرباز بوده است و مدبر هم داشته است.
۴. دسته‌ای که به وجود حقایق معتقدند؛ لیکن برخی از آنان گویند: جهان از همان قدیم بوده است، و برخی دیگر گویند: خیر؛ جهان نوپیداست. ولی هر دو متفق‌اند که جهان هستی از همان قدیم‌الایام مدبران فراوانی داشته است؛ و در تعداد این مدیران اختلاف نظر دارند.
۵. کسانی که حقایق را می‌پذیرند و معتقد به خلقت جهان هستند و می‌گویند: آفریدگار آن، از ازل بوده است؛ لیکن نبوت‌ها را به کلی منکرند.
۶. آنان که معتقد به اثبات حقایق‌اند و گویند جهان مخلوق است و آفریدگارش یکتاست و او از دیرباز بوده است. نبوت پیامبران را قبول داشته و در مورد بعضی از ایشان اختلاف دارند؛ برخی را پذیرفته و برخی دیگر را انکار می‌کنند»<sup>۱</sup>.

این مطالب در مورد مخالفین دین اسلام بود. اما در مورد امت اسلامی، وقتی الله تعالی با این سخن **﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾** [النحل: ۳۶]. یعنی: «و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم که الله را پرستید و از طاغوت بپرهیزید»، در هر قومی فرستاده‌ای را برگزید که قومش را به دین الله تعالی که اسلام بود، فرا می‌خواند.

آیه این است که نبوت و معاد با عقل اثبات می‌گردد. و این، یکی از دو باور باران و همفکران ما و دیگران است؛ و درست هم همین است؛ زیرا از مستلزمات فرمانروایی به حقش این است که امر و نهی کرده و جزا و مجازات دهد. همچنین می‌طلبد که پیامبران خویش را گسیل داشته و کتاب‌های خویش را فرو فرستد. و حتما باید روزی باشد که در آن نیکوکار به پاس عمل خود و بدکار به سبب کرده‌ی خویش جزا و سزا بیند. التبیان فی اقسام القرآن نوشته‌ی ابن قیم: ص ۱۶۱-۱۶۲.

اسلام یعنی تسلیم شدن در برابر الله ﷻ؛ چرا که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

یعنی: «مسلماً دین نزد الله، اسلام است». همان اسلامی که الله ﷻ غیر از آن، دین دیگری را نمی‌پذیرد ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵].

یعنی: «و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است».

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «تمام پیامبران با دین اسلام مبعوث شدند؛ و آن دینی است که الله ﷻ از اولین و آخرین، فقط همین دین را می‌پذیرد»<sup>۱</sup>. و گفته است: «اما کتاب‌های آسمانی که به صورت متواتر از پیامبران علیهم‌السلام ثابت است، قاطعانه گویند: الله ﷻ جز دین توحیدی را از هیچ کس نمی‌پذیرد؛ و آن دین، به صورت عام اسلام است، یعنی الله را یگانه و بدون شریک پرستیدن و به کتاب‌ها و فرستادگان و روز قیامت ایمان داشتن»<sup>۲</sup>.

شیخ الاسلام رحمته گفته است: «این فرموده‌ی الهی ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [الأعراف: ۲۹]:

یعنی: «بگو: پروردگرم به دادگری فرمان داده و در هر عبادتی روی به او آورید. و او را مخلصانه بخوانید که دین از آن اوست». در کنار دادگری، به توحید که همان عبادت خالص و بدور از شرک به الله ﷻ است هم، دستور داده است؛ چرا که توحید، اصل دین است و نقطه‌ی مقابل آن، گناهی است که آمرزیده نخواهد شد. الله ﷻ فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

یعنی: «مسلماً الله این که به او شرک ورزیده شود را نمی‌آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که خواهد می‌آمرزد». اسلام همان دینی است که الله ﷻ تمام پیامبران را بدان دستور داده است و ایشان را با آن، به سوی همه‌ی ملت‌ها فرستاده است... یعنی اسلام به معنای عام؛ که تمام پیامبران بر آن اتفاق نظر داشته‌اند... و چنین توحیدی که اصل

۱- العبودية ص ۳۴.

۲- الفتاوى الكبرى ج ۱ ص ۳۳۵.

دین محسوب می‌شود، بزرگ‌ترین عدالت است. و نقطه‌ی مقابل آن، شرک می‌باشد که بزرگ‌ترین ظلم است»<sup>۱</sup>.

هم‌چنین می‌گوید: «دینِ الله که همان اسلام است، مبتنی بر دو اصل می‌باشد: نخست این که الله به یگانگی پرستش شود و هیچ نوع شرکی به او صورت نگیرد. و دیگر این که به همان روش که رسول الله ﷺ مشروع نموده است، پرستش شود. و این دو اصل، همان «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله» است که هویت و حقیقت سخن ماست»<sup>۲</sup>.

ابن کثیر: در تفسیر آیهی ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ [المائدة: ۴۸].

یعنی: «برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار دادیم».

وی می‌گوید: این آیه خبر از امت‌هایی می‌دهد که از منظر شریعت و احکام به دستور الله ﷻ که پیامبران را با آن مبعوث کرده است، با یکدیگر تفاوت دارند، ولی در توحید یکی هستند... اما در امر و نهی شریعت و قوانین اختلاف دارند... و دینی که فقط الله متعال آن را قبول دارد، توحید و اخلاص برای الله ﷻ می‌باشد؛ که دست‌آورد تمام پیامبران بوده است<sup>۳</sup>.

پیروان هر یک از پیامبران ﷺ، مؤمنانی بوده‌اند که در حیات پیامبرشان با او همراه بوده‌اند، با او می‌زیستند، از وی می‌آموختند و به او اقتدا می‌کردند؛ کتاب الله و آثار و سنت‌های رسولی را که الله ﷻ برای این مؤمنان فرستاده بود، حفظ می‌کردند. هر کاری که بر آنان سخت و مشکل می‌نمود، از وی سؤال می‌کردند. و مستقیماً هر کاری که مربوط به امور روزمره و آخرتشان می‌شد، بدون واسطه از او می‌پرسیدند، تا این که آن پیامبر از دنیا رفت و در نبودش، زمانِ مدیدی بر قومش گذشت و یاران پراکنده شدند، نسل‌ها نو شد، همّت‌ها سست گشت، خواسته‌ی درون غالب شد، پیروی و اقتدا گم، سنت‌ها نایاب و بدعت‌ها چیره گشت، حق و باطل در هم آمیخت، کتاب‌های آسمانی و آثار نبوی با فلسفه‌بافی‌های شرکی و اولویت‌های عقلی با مقدمات

۱- الفتاوی الکبری ج ۱ ص ۳۸۴.

۲- قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة ص ۱۶۲.

۳- تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۶۶.

منطقی مخلوط گشت. امت بعد از آن که یک دست و یک پارچه برحق بودند، اختلاف کرده و از هم پراکنده شدند. ﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾ [یونس: ۱۹].

یعنی: «و مردم [بر محور یکتاپرستی] جز امت واحدی نبودند؛ پس دچار اختلاف شدند».

﴿فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ﴾ [الجاثیه: ۱۷].

یعنی: «پس آنان اختلاف نکردند مگر پس از آن که دانش و آگاهی برای آنان آمد، آن هم

از روی حسادت و برتری جویی در میان خودشان بود».

﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۳].

یعنی: «پس کار خود را میان خویش قطعه قطعه کردند، در حالی که هر گروهی به آن

[آیینی] که نزد آنان است خوشحال و شادمانند».

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ

بَعِيدٍ﴾ [البقرة: ۱۷۶].

یعنی: «و یقیناً آنان که در کتاب اختلاف کردند در ستیزی دور و درازی قرار دارند».

به تناسب فاصله گرفتن مردم از کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان، به هر اندازه در جهالت‌های هوی و هوس و بیخردی غوطه‌ور باشند، به میزان انحراف از راه راست بعد از دانستن حق، تمام یا بخشی از آن را تکذیب کردند و از الله ﷻ و رسولش ﷺ پیش تاختند، به پیامد آن، هر نسل بعد از نسل دیگر گمراه گشت و با یکدیگر اختلاف نموده و بنا بر سرکشی و حسادت بعد از آن که دانش و آگاهی به آنان رسید، پراکنده شدند.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «هر کس از برنامه نبوت خارج گردد، وارد شرک و غیره خواهد شد... در ابتدای امر و در اصل، آدمیزاد دچار شرک نبود؛ بلکه آدم و فرزندان او که بر آیین وی بودند، موحد و یکتاپرست بودند؛ چرا که تابع نبوت بودند. الله ﷻ

فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾ [یونس: ۱۹].

یعنی: «و مردم [بر محور یکتاپرستی] جز امت واحدی نبودند؛ پس دچار اختلاف شدند».

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «میان نوح و آدم علیهم السلام ده قرن فاصله بود و جملگی معتقد

به اسلام بودند؛ ولی از آن جا که پیروی از شریعت پیامبران را رها کردند، دچار شرک شدند»<sup>۱</sup>.

## محمد ﷺ خاتم الأنبياء

سپس الله ﷻ اراده فرمود مدت زمانی طولانی، مردم را هدایت نماید و آنان را بعد از اختلافات مدید، پیرامون حق گرد آورد. تصمیم آن آگاه بسیار حکیم - بر این شد که با فرستادن خاتم پیامبران محمد ﷺ به سوی تمام بشریت، به برنامه‌ی ارسال پیامبران، پایان دهد؛ لذا قرآن کریم را که کلام الهی است تا پایان جهان هستی، برای تمام مردم جهان ارزانی داشت.

﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِآيَاتِهِ﴾ [البقرة: ۲۱۳].

یعنی: «پس الله اهل ایمان را به توفیق خود، به حقی که در آن اختلاف کردند، راهنمایی کرد.»

او ﷺ با محافظت از قرآن کریم، حفظ دین را تا برپایی قیامت تضمین کرد؛ فرمود:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

یعنی: «همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن هستیم.»

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «الله متعال در این آیه اثبات نموده است که وی ذکر، یعنی همان قرآن را، نازل کرده است و خودش تبارک آن را از تغییر و تبدیل محفوظ می‌دارد»<sup>۱</sup>.

و الله ﷻ امر فرمودند:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴].

یعنی: «و قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا به مردم آن چه را که به سویشان نازل شده بیان کنی.»

ابن کثیر رحمته گوید: «﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ﴾ یعنی: قرآن، ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾، یعنی از جانب آفریدگارشان؛ زیرا توی پیامبر خوب می‌دانی که الله ﷻ بر تو چه نازل کرده است و چه قدر شیفته‌ی این کتاب هستی؛ و چقدر از آن پیروی می‌کنی! و ما نیز خوب می‌دانیم که تو برترین مخلوق و سید فرزندان آدم هستی. آن چه مجمل و به صورت کلی آمده، برای انسان‌ها توضیح می‌دهی و آن چه بر آنان

مشکل آید، روشن خواهی کرد»<sup>۱</sup>.

رسول ﷺ رسالت را ابلاغ کرده و امانت را آدا نمود و امت را ارشاد کرده و اندوه و ناراحتی را برچید. و الله ﷻ با وی دل‌های غافل و گوش‌های گر را گشود. ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۶۷]:  
یعنی: «ای پیامبر! آن‌چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام الله را نرسانده‌ای». آری، اگر رسول ﷺ به انسان‌ها ادای رسالت نکرده باشد، کیست که ابلاغ نماید؟! و اگر کسی را که الله ﷻ به عنوان «رحمة للعالمین» به جهانیان ارزانی داشت، تبیین نکرده باشد، کیست که آن را بیان دارد؟!

ابن کثیر رحمته گفته است: الله تبارک و تعالی رسول الله ﷺ را به اسم رسالت مورد خطاب قرار داده است و به وی دستور می‌دهد تا هر آن‌چه را الله ﷻ با آن وی را فرستاده است، ابلاغ نماید؛ رسول ﷺ هم امثال امر نموده و آن را به نحو احسن آدا نمود...

امت هم به انجام مأموریت و ادای امانت وی، گواهی داد؛ چنان‌که پیامبر بزرگوار اسلام این شهادت و اقرار را در بزرگترین گردهمایی، در روز «حجة الوداع» از امتش گرفت؛ در آن روز تقریباً ۴۰/۰۰۰ از اصحاب رضی الله عنهم حضور داشتند. این جریان در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله روایت است که رسول الله ﷺ در آن روز در سخنرانی خویش فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ عَنِّي، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟» قَالُوا: «نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَأَدَيْتَ وَوَصَّحْتَ» فَجَعَلَ يَرْفَعُ أَصْبَعَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْكَسُهَا إِلَيْهِمْ، وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟»: «ای مردم شما حتماً در مورد (انجام مأموریت و رسالت) من سؤال می‌شوید، چه جوابی خواهی داد؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که رسالت را ابلاغ کرده و امانت را آدا نموده و امت را نصیحت کردی. پس انگشتش را به سوی آسمان بلند می‌کرد و بر صحابه رضی الله عنهم فرود آورده و می‌فرمود: بار الاها آیا ابلاغ کردم؟»<sup>۲</sup>.

و رسول الله ﷺ تا زمانی که قومش را بر راه راستی که شبش همچون روزش روشن و درخشان است، جمع نکرد، به دیدار الله تبارک و تعالی نرفت. بعد از نزول این آیه دار فانی را

۱- مختصر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۳۲.

۲- مختصر ابن کثیر ج ۱ ص ۵۳۳.

وداع گفت: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

یعنی: «امروز دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم».

و رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُم بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى، وَسُنَّةَ رَسُولِهِ»: «دو چیز در میانتان باقی گزاردم؛ مادامی که به آن دو تمسک جوید گمراه نخواهید شد، کتاب الله و سنت فرستاده‌اش»<sup>۱</sup>.

ابن کثیر رحمته الله گفته است: «این بزرگ‌ترین نعمت از نعمتهای الهی بر امت اسلامی است؛ چرا که دین را برایشان کامل نموده است، به دین دیگری غیر از این دین، نیازمند نیستند. و به پیامبری دیگر، غیر از پیامبرشان ﷺ هم نیازی ندارند. از همین روست که الله ﷻ او را خاتم الانبیاء خواند و وی را به سوی انس و جن هدیه نمود...»<sup>۲</sup>.

### الله ﷻ مسلمین را به جماعت دستور داده است و از تفرقه باز می‌دارد

علی رغم این که الله ﷻ امت اسلام را به اتحاد و انسجام دینی دستور داده است و آنان را از تفرقه و اختلاف باز داشته است، همان بلایی که بر سر امت‌های دیگر آمد، گریبان این امت را هم گرفت. الله ﷻ فرموده است: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

یعنی: «و همگی به ریسمان الهی چنگ زنید، و پراکنده و گروه گروه نشوید».

و فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۰۵].

یعنی: «و مانند کسانی نباشید که پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد، پراکنده و گروه گروه شدند و اختلاف کردند، و آنان را عذابی بزرگ است».

۱- مالک / ۱۸۷۴. (و مشکاة المصابیح / ۱۸۶ [۴۷]، شیخ آلبنی آن را حسن دانسته است. مترجم).

۲- مختصر ابن کثیر ج ۱ ص ۴۸۲.



و نیز: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۹].

یعنی: «مسلمانان کسانی که دینشان را بخش بخش کردند، و گروه گروه شدند، تو را هیچ پیوندی با آنان نیست؛ کار آنان فقط با الله است، سپس به اعمالی که همواره انجام می دادند، آگاهشان می کند».

ابن کثیر رحمته الله گوید: این کلام الهی ﴿وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ به جماعت و اتحاد دستور داده و از پراکندگی و تفرقه باز می دارد. احادیث زیادی نیز به همبستگی و انسجام فرا خوانده و از تشتت و جدایی طلبی باز می دارد. و این فرموده‌ی الهی ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ [آل عمران: ۱۰۶]

یعنی: «روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه می گردند». یعنی در روز قیامت چهره‌های اهل سنت سپید و صورت اهل بدعت و تفرقه‌انداز، سیاه می گردد<sup>۱</sup>.

وی در شرح آیه‌ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۹]: «مسلمانان کسانی که دینشان را بخش بخش کردند، و گروه گروه شدند، تو را هیچ پیوندی با آنان نیست، کار آنان فقط با الله است، سپس به اعمالی که همواره انجام می دادند، آگاهشان می کند»، می گوید: ﴿وَكَانُوا شِيَعًا﴾ یعنی خوارج. و گفته شده است: منظور، اهل بدعت هستند؛ لیکن ظاهر آیه بر هر کس که دین الله ﷻ را رها کرده و با آن از در مخالفت درآید، شامل می گردد. چرا که الله ﷻ رسولش ﷺ را با دین حق و هدایت فرستاد تا دینش را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند؛ شریعتش یکی است و گنجایش اختلاف و پراکندگی را ندارد. در نتیجه هر کس همچون دسته‌ها و فرقه‌های گمراه و هواپرست در آن اختلاف کند، ﴿وَكَانُوا شِيَعًا﴾ یعنی گروه گروه شود، باید بداند که الله ﷻ رسولش ﷺ را از آن چه آنان بدان گرفتار آمدند، مبرا دانسته است<sup>۲</sup>.

۱- مختصر ابن کثیر ج ۱ ص ۳۰۵-۳۰۷.

۲- مختصر ابن کثیر ج ۲ ص ۶۳۷-۶۳۸.

تقسیم امت اسلامی به گروه‌های متعدد؛ که جز یکی، همگان در آتش اند

علی رغم تمام این موارد، برخی مردم جز تفرقه، اختلاف و جدایی، خواهان چیز دیگری نیستند؛ مگر اندکی که الله ﷻ به آنان رحم کند. لذا در کارشان با یکدیگر تنازع و اختلاف کرده و دسته دسته و گروه گروه شدند، و قرآن کریم را بخش بخش کردند، با استناد به بخشی از آیات بخشی دیگر را باطل دانستند و به دلیل سرکشی و تجاوز بعد از این که دانش و آگاهی به آنان اهداء شد، نسبت به حق دچار اختلاف و چند دستگی شدند. به پیامد این عمل، سخن الله ﷻ در موردشان را محقق نمود که:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۗ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ ۗ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹].

یعنی: «اگر پروردگارت می‌خواست یقیناً تمام مردم را امت واحدی قرار می‌داد؛ (ولی) همواره در اختلاف اند \* مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده و به همین سبب آنان را آفریده است».

هم‌چنین فرمایش رسول ﷺ که: «أَلَا إِنَّ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ افْتَرَقُوا عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَإِنَّ هَذِهِ الْمِلَّةَ سَتَفْتَرُقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ: ثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ»: «اهل کتاب در دینشان به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند و به زودی این امت به هفتاد و سه گروه (اهل بدعت یا هوی پرستان) تقسیم خواهد شد. همگی در آتش‌اند جز یکی؛ آن‌هم جماعت»؛<sup>۱</sup> و در روایتی آمده است: «قَالُوا: وَمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»: «گفتند: آن گروه کدام است ای رسول الله؟ فرمود: آنان که بر اعتقاد و من یاران من هستند»<sup>۲</sup>.

قتاده رضی الله عنه گفته است: «مستحقین رحمت الهی، اهل جماعت هستند. هر چند خانه و کاشانه یا جسم‌هاشان از یکدیگر جدا باشد؛ و گناهکاران، جدایی‌خواهان هستند؛ هر چند که دیار و جسم‌هاشان در جوار هم باشد»<sup>۳</sup>.

۱- ابوداود. شیخ آلبانی این روایت را در تعلیقی که بر شرح الحاویة ص ۵۷۸ زده است، صحیح می‌داند.

۲- ترمذی (۲۶۴۱). آلبانی می‌گوید حسن است: المشکاة (۱۷۱ / التحقیق الثانی)، الصحیحة (۱۳۴۸)

۳- مختصر ابن کثیر ج ۲ ص ۲۳۶.

و این گونه طولی نکشید که مردم از هدایت آفریدگارشان ﷺ و سنت نبیشان ﷺ فاصله گرفتند، خواهشات نفسانی، آنان را به بی‌راهی و داشت و اختلافات، ایشان را جذب کرد؛ برداشت اشخاص، انحراف فلاسفه و یاهوسرای‌های متکلمین را بر الله ﷻ و رسول ﷺ مقدم نمودند، خود منحرف گشته و دیگران را از راه الله ﷻ و راه راست به بی‌راهه کشاندند؛ شیطان هم وضعیت دینی‌شان را بر آنان پوشاند. چه راست فرمود الله ﷻ:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٣﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٤﴾﴾ [الكهف: ۱۰۳-۱۰۴]

یعنی: «بگو: آیا شما را به زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ \* [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته در حالی که خود می‌پندارند، خوب عمل می‌کنند».

ابن کثیر رحمته الله گفته است: این آیه چنان که یهود و نصاری را در بر می‌گیرد، شامل خوارج هم می‌شود. البته نه به این معنا که فقط خاص این گروه‌هاست، بلکه عام است و هر کس که الله ﷻ را به روشی که می‌پندارد درست است و عملش پذیرفته می‌شود، عبادت کند، حال آن که کسی را که به خطا رفته و عملش مردود است هم، در بر خواهد گرفت.<sup>۱</sup>

و راست گفت رسول الله ﷺ که فرمود: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، شِبْرًا بِشِيرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ صَبَّ تَبِعْتُمُوهُمْ قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى قَال: فَمَنْ؟» «به یقین رفتار آنان که پیش از شما بوده‌اند را واجب به وجب و ذراع به ذراع<sup>۲</sup> پیروی می‌کنید؛ حتی اگر به سوراخ سوسماری رفته باشند، دنبالشان می‌روید. گفتیم: ای رسول الله، منظورتان یهود و نصاری است؟ فرمودند: پس کی؟»<sup>۳</sup>.

### پرچم سنت در هر عصر و نسلی مشخص و متمایز است

اما الله ﷻ مقدر نمود، وسط این دریای اختلاف و از هم‌گسیختگی افرادی را برانگیزد تا اراده‌ی پیشین الهی مبتنی بر حفظ دین برحش را، محقق سازند و بعد از

۱- مختصر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۳۸.

۲- برابر با نیم متر است. مترجم.

۳- بخاری.

رسول الله ﷺ به بهترین نحو آن را بر پا دارند. و واقعاً آنان ﴿رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ [الأحزاب: ۲۳].

یعنی: «مردانی که به آن چه با الله بر آن پیمان بستند، صادقانه وفا کردند»، صحابه‌ی رسول ﷺ بودند که به بهترین روش این جریان را مدیریت کرده و امانتی که الله ﷻ بر دوش آنان نهاده بود را ادا کردند و به نسل بعد از خویش یعنی تابعین، بدون کم و کاست انتقال دادند. تابعین، بعد از آنان بهترین جانشین برای بهترین سلف بودند. آنان نقش صحابه ﷺ را در این امانت برای رساندن به آیندگان به نحو احسن ایفا کردند. ائمه‌ای که در این مسیر بر نقش گام صحابه قدم نهادند و به روش ایشان اقتدا نموده و در این راستا به مخالفت و کارشکنی مخالفین که پرچم‌دار خواهشات و بدعت و گمراهی بودند، توجهی نکردند. به سنت و روش و آثار رسول الله ﷺ تمسک جسته و خویش را بر آن ملزم نمودند و به آیندگان تعلیمش دادند.

این گونه اهل سنت و جماعت در هر قرن، پرچم سنت و آثار نبوت را از گذشتگان برحق تحویل گرفته و با توجه به مسئولیت خطیر خویش، بر اساس روش پیشینیان و اقتدای به آنها، به فرزندان نسل آینده رساندند؛ تا این که این پرچم در هر عصر و نسلی نمودار و متمایز گشت. افراد این گروه پیروز، پرچم را پاک و پاکیزه به اهتزاز درآوردند و تا برپایی قیامت که الله ﷻ زمین و ساکنینش را به ارث می‌برد، برای آیندگان حفظش نمودند. رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ»: «پیوسته گروهی از امت من چیره و برترند تا که دستور الله ﷻ (در برپایی قیامت) صادر شود و آنان هم‌چنان پیروز و غالب‌اند»<sup>۱</sup>.

با گذشت زمان و پیدایش نسل‌های آینده، اصول و قواعد این گروه نجات یافته اسقرار و محکم گردید و برنامه و رویکردش مشخص شد؛ منابع و مراجع فکری علمی‌اش از دیگران تفکیک گردید و عقایدش تدوین گشته و به رشته‌ی تحریر درآمد و از عقاید و اصول دیگر فرقه‌ها متمایز گشت. این گروه در میان گروه‌های دیگر به مثابه دین اسلام در بین سایر ادیان گردید<sup>۲</sup>. پیروان این گروه چه در عقیده و فقه و چه در

۱- بخاری.

۲- ابن تیمیة رحمه الله در الفتاوی ج ۴ ص ۱۴۰ گفته است: «واضح و روشن است که اهل حدیث و سنت از دیگران به رسول الله ﷺ خاص‌تراند و پیروانش هم از سوی الله ﷻ مورد لطف قرار گرفته و با

اخلاق، سلوک و روش از دیگران متمایز شدند، بهترین گواه و شاهد برای این دین گشتند و الله ﷻ به وسیله‌ی آنان بر امت اقامه‌ی حجت نمود. و هنوز که هنوز است ائمه‌ی هدایت از این گروه هستند و همانند خورشید، راه را برای آنان که الله ﷻ به ایشان ارده‌ی خیر و هدایت نموده روشن می‌کنند تا دنباله‌روی آثار رسول الله ﷺ باشند و به روش و سنت وی اقتدا کنند.

### فضیلت صحابه‌ی بزرگوار رسول الله ﷺ

اصل تمام اصول که اهل سنت را در طول تاریخ متمایز و سرآمد نموده است، پایبندی آنان به کتاب آفریدگار و سنت پیامبرشان و اجماع سلف بوده است. سلف یعنی صحابه ﷺ و تابعین رحمهم الله؛ یعنی ائمه‌ی سه قرن میمون و با برکت اسلام. همین رویکرد و برنامه، عامل مصونیت آنان از اختلاف، تشّت، هواپرستی و چند دستگی بود. واقعاً چه کسی است که غیر از صحابه‌ی رسول الله ﷺ به کتاب الله و سنت پیامبرشان، آگاه‌تر باشد؟!

شرح کتاب «الدرة المضيئة» می‌گوید: «در امت محمدی که از دیگر امت‌ها یک سر و گردن والاتر و برتر است، کسی بسان صحابه‌ی بزرگوار ﷺ وجود ندارد؛ آنان که به هم‌صحبتی بهترین نوع بشر نایل آمدند. قول راجح و معتّم امامان سنت بر این است که صحابه ﷺ همگی، «عُدُول: بسیار عادل‌اند». الله ﷻ فرموده است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾: «محمد فرستاده‌ی الله است و آنان که با اویند...». بر اساس شاهد و گواهی که در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده است در فضیلت، کسی همانند صحابه ﷺ نیست. ابو سعید خدری ﷺ (از رسول الله ﷺ) روایت می‌کند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»: «اصحاب مرا دشنام ندهید. که اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مُد<sup>۱</sup>

علم و بردباری و شکیبایی و مزد چند برابر، خاص گشته‌اند. و این ویژگی برای کسی دیگر نیست». چنان‌که برخی از سلف گفته‌اند: اهل سنت در میان مسلمانان، همانند مسلمانان نسبت به دیگر امت‌ها هستند.

۱- (مد، پیمان‌های است که برخی آن را به پُری دوکف دست انسانی میانه اندام، دانسته‌اند. تقریباً

اصحاب من، برابری نمی‌کند». و ترمذی از ابن مغفل رضی الله عنه روایت نموده که وی گفته است: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرماید: «اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي، لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا بَعْدِي، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحَبِّي أَحَبَّهُمْ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِإِبْغِضِي أَبْغَضَهُمْ، وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ!» «حضار به غایبین ابلاغ کنند (که) از الله بترسید در حق اصحاب من! بعد از من ایشان را نشان آزرده قرار ندهید، هر کس با آنان محبت کند، به خاطر محبت با من به آنان محبت می‌ورزد. و هر کس بدش از آنان بیاید، چون با من بغض دارد به آنان خشم می‌ورزد. و هر کس اصحاب مرا آزد، مرا آزرده است، و کسی که مرا آزد، الله را آزرده است، و هر کس الله را بیازارد، عنقریب او را می‌گیرد و کسی را که الله گرفت، امید رهاکردنش نیست»<sup>۱</sup>.

در میان امت اسلامی هیچ کس در خیر و نیکی، همانند صحابه رضی الله عنهم نیست. و نیکی اسمی است جامع برای هر طاعت الهی که باعث تقرب به الله صلی الله علیه و آله شده و خدمتی برای مردم باشد. و نیز شامل تمام نیکی‌هایی که شرع به انجام آن تشویق نموده و زشتی‌هایی که از انجامش باز داشته است، می‌شود. هیچ خردمند عاقلی کوچکترین شکی ندارد که صحابه رضی الله عنهم در این میدان گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند، و به بلندای فضل و نیکی و صداقت دست یازیده‌اند. نیک‌بخت آن است که راهشان را پیموده و برنامه‌ی محکم و بی‌نقص آنان را دنبال نماید، و سیه روز کسی است که از روش آنان روی برتابد و آنچه را آنان محقق کرده‌اند، بر پا ندارد.

کدام برنامه‌ی رشد و ترقی را سراغ دارید که صحابه رضی الله عنهم بر آن دست نیافته باشند و کدام خصلت نیک وجود دارد که قبل از دیگران بدان نرسیده باشند. به الله سوگند آنان به سرچشمه‌ی شیرین و زلال حیات وارد آمدند و قواعد دین و کار خیر را استوار و محکم نموده‌اند، دل‌ها را به وسیله‌ی قرآن، ذکر و ایمان گشودند، و با شمشیر و سرنیزه و بذل و بخشش جان عزیز خویش در راه رضای رحمان، مناطق را فتح کردند. خیر و نیکی‌ای نبوده مگر این که از کانال آنان معرفی شده است و دلیل و برهانی نبوده مگر این که از علوم آنان کشف شده است. راه نجاتی جز راهی که آنان پیمودند وجود ندارد، هیچ خیر و سعادت نیست مگر این که آن را اجرایی کرده‌اند؛ الله صلی الله علیه و آله از

۱- ضعیف تخريج الطحاوية (۴۷۱) (۶۷۳)، الضعیفة (۲۹۰۱) ضعیف الجامع الصغیر (۱۱۶۰)

ایشان راضی باد! چقدر مجالس با ذکر نام آنان مزین می‌گردد، و چه اندازه صفحات به تعریف نیک و قدردانی از ایشان آراسته می‌شود.

هم‌چنین در امت اسلامی، در استنباط حکم شرعی و سنت، کسی همچون صحابه رضی الله عنهم نیست. آنان مستحق‌ترین افراد امت، در دستیابی به حق و صواب و شایسته‌ترین انسان‌ها به همسویی با قرآن و سنت هستند. روایتی که امام احمد رحمته الله و دیگران از ابن مسعود رضی الله عنه آورده‌اند تأیید این ادعاست: «مَنْ كَانَ مُسْتَنَّأً فَلَيْسَتْ بِيَمَنِ قَدْ مَاتَ، أَوْلَيْكَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانُوا خَيْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، أَبْرَهَا قُلُوبًا، وَأَعَمَّهَا عِلْمًا، وَأَقْلَهَا تَكَلُّفًا، قَوْمٌ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِصُحْبَةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَقَلَ دِينَهُ، فَتَشَبَّهُوا بِأَخْلَاقِهِمْ وَطَرَائِقِهِمْ فَهُمْ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانُوا عَلَى الْهُدَى الْمُسْتَقِيمِ»: «هر کس می‌خواهد تاسی جوید به اصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تاسی جوید. چرا که ایشان پاکدل‌ترین، عالم‌ترین و ساده‌زیست‌ترین، هدایت‌یافته‌ترین و بهترین مردان این امت بودند. گروهی بودند که الله سَلَّمَ آنان را برای هم‌صحبتی پیامبر خویش و برپا دارندگان دینش برگزید. شما نیز قدر و منزلت آنان را بدانید و به روش و آثار ایشان پایبند باشید. زیرا آن‌ها رهروان راه راست بودند».<sup>۱</sup>

امام ابن قیم جوزی رحمته الله در کتاب «إعلام الموقعين» می‌گوید: از این روایت برداشت می‌شود که عملکرد صحابه رضی الله عنهم درست، و آنچه از آنان اثبات شده است، سزاوارترین افراد امت هستند؛ زیرا آنان نسبت به دیگران، پاکدل‌ترین، عالم‌ترین، ساده‌زیست‌ترین، و نزدیک‌ترین افراد به حق و صواب بوده‌اند. این امتیازها از آن روست که الله سَلَّمَ به آنان هوشیاری، فصاحت، دانش فراوان، یادگیری سریع، درک عالی و تیزهوشی، اعتراض اندک یا کلاً عدم اعتراض، قصد نیک و تقوای الهی عطا کرده بود. روش و سلیقه‌ی آنان عربی و معانی صحیح در سرشت و خرد آن‌ها متمرکز بوده است. نیازی نیست در اسناد، وضعیت راویان، علل حدیث و جرح و تعدیل و تحقیق آن‌ها تجدید نظر نمود. هم‌چنین تحقیق در مورد قواعد اصول و وضعیت افرادی از آنان که اصولی بوده‌اند هم، نیاز نیست. از تمام این بررسی و پژوهش‌ها بی‌نیاز بودند. در مورد

۱- جامع بیان العلم وفضله لابن عبد البر (۱۱۱۵) - حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء ص ۳۰۵ و...

ایشان فقط باید به دو چیز توجه نمود: (همین که می‌گویند): الله تعالی و رسول ﷺ چنین فرمودند، و معنای این مطلب فلان و فلان است، همین کافیست. آنان با دارا بودن این دو ویژگی (راوی اقوالِ الله و رسول بودن و بیان داشتنِ معانی) خوشبخت‌ترین مردم بودند. و با این دو خصلت، بهره‌مندترین افراد امت بوده‌اند، تمام نیرو و توان خود را بر همین دو فاکتور متمرکز کرده بودند؛ چرا که اصحاب ﷺ پیامبر برگزیده را دیدند و وی را همراهی کرده و به معیتِ ایشان اسرار آیات قرآنی را تجربه کردند. در محضر نبی اکرم ﷺ دانش آموختند، قرآن فرا گرفتند و سبب نزول، تفسیر و آداب قرآن را حفظ کردند. انوار قرآن و پرتو مصطفی ﷺ را تجربه کردند؛ آنان به سبب عملکردِ درست، خوشبخت‌ترین مردم بوده و سزاوارترین افراد، به فهم قرآن و سنت می‌باشند<sup>۱</sup>.

امام ابن قیم رحمته می‌گوید: «شایسته است استدلالِ معانی قرآن، مبتنی بر روایاتی باشد که راویانِ مورد اطمینان که وارثان پیامبران اند آن را از رسول الله ﷺ روایت کرده باشند. سپس اقوال آنان را با آنچه صحابه و تابعین که ائمه‌ی هدایت‌اند باید دنبال نمود. و آیا انسان خردمند قایل به این نیست که اگر قرآن به چنین روشی تفسیر شود، بهتر از تفسیری است که از پیشوایانِ ضلالت و شیوخِ جهمی و معتزلی همانند مریسی، جبائی، نظام، و علاف و هم‌اندیشان آنان گرفته شود؟ آنان که دارای فرقه‌ها و اختلافات فراوانی هستند؛ همانان که در اسلام، بانیِ فتنه‌ها، انحرافات و بدعت‌ها بوده‌اند و دینشان را تکه‌تکه کرده و به گروه‌های متعدد تبدیل شدند؛ و هر گروه به اعتقادات خویش خرسند و شادمانند. حال اگر تفسیر قرآن و اثبات آن چه دلالت بر تفسیر می‌کند و باعث علم یقینی می‌گردد، با احادیث صحیح رسول الله ﷺ و

۱- مختصر لوامع الأنوار البهية ص ۵۲۵ به بعد. با کمی تصرف؛ اثر محمد بن سلوم. و این کتاب، مختصر کتاب محمد بن سالم سفارینی (لوامع الأنوار البهية) که شرح کتاب وی به نام (الدرة المصنئة في عقيدة الفرقة المرضية) می‌باشد، است. و نیز به شرح طحاوی ص ۴۶۴ به بعد مراجعه شود. در این کتاب می‌خوانیم که رسول الله ﷺ فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»: «بهترین مردمان (مسلمان)، افراد قرن من هستند؛ و سپس آنان که در پی ایشان‌اند» عمران که راوی حدیث است گوید: «نمی‌دانم که رسول الله ﷺ بعد از قرن خویش دو قرن را نام بردند یا سه قرن». (بخاری و مسلم).



اقوال صحابه رضی الله عنهم جایز نباشد، آیا جایز است در تفسیر آیات به تحریفات جهم بن صفوان و پیروان او و تأویلات علاف، نظّام، جُبایی، مریسی و عبدالجبار و دیگر رهجویان آنان و هر کورِ مرده دل و گُنگ که از قرآن و سنت دوراند و در نزد اهل علم و ایمان، گمنام و ورشکسته‌ی علمی‌اند، پیروی کرد؟<sup>۱</sup>

### صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم لفظ و معنای قرآن و حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و آله آموخته‌اند

ابن قیم جوزی رحمته الله می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله لفظ و معنای قرآن را برای اصحاب رضی الله عنهم بیان کرده است. همان‌سان که الفاظ را به آنان آموزاند، معانی را هم تعلیم داده است؛ چرا که ابلاغ و بیانِ مطلب، جز با آموزش دادنِ الفاظ و معانی امکان ندارد. الله جل جلاله فرموده است: ﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [النحل: ۳۵].

یعنی: «پس آیا بر عهده پیامبران جز رساندن آشکار هست؟». این فرموده‌ی الهی متضمّن ابلاغ معنای هم هست. و بیانِ معنا از بالاترین درجات بیان است. لذا کسی که بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله معنای کلام الله صلی الله علیه و آله و کلام خود را به امت به صورت واضح و روشن ابلاغ نکرده است و فقط به ابلاغِ الفاظ بسنده نموده و فهمِ معانی را به خود صحابه رضی الله عنهم موکول کرده است، در حقیقت به ابلاغ رسول صلی الله علیه و آله اقرار نکرده‌اند.

لیکن علما و مؤمنین همان گواهی را می‌دهند که الله جل جلاله و فرشتگان و مردان خیرالقرون گواهی داده‌اند. و آن‌هم این‌که رسول صلی الله علیه و آله بسیار روشن و قاطع ادای مسئولیت نمودند؛ به گونه‌ای که هیچ عذری باقی نمانده است. دلیل و برهانی ارائه داده است که از نگاهِ لفظ و معنا، موجب علم و یقین گشته است. تبلیغِ قطعیِ معنای قرآن و سنت توسط وی، کاملاً همانند تبلیغِ وی از الفاظ، بلکه به مراتب برتر و بزرگتر از ابلاغِ الفاظ است؛ چرا که الفاظ قرآن و سنت را افرادِ خاصِ امت (یعنی علما و طلاب و تحصیل‌کردگان) حفظ می‌کنند، لیکن در حفظ معانی که رسول الله صلی الله علیه و آله ابلاغ نموده است، افراد عام و خاص سهیم‌اند.

حبیب بن عبدالله بَجَلی و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفته‌اند: «تَعَلَّمْنَا الْإِيمَانَ ثُمَّ تَعَلَّمْنَا الْقُرْآنَ فَازْدَدْنَا إِيمَانًا»: «ایمان را آموختیم و سپس قرآن را فرا گرفتیم؛ در نتیجه بر

ایمانمان افزودیم». پس صحابه رضی الله عنهم الفاظ و معانی قرآن را از رسول الله صلی الله علیه و آله آموختند. بلکه آنان بیشتر از الفاظ به معانی توجه می کردند. ابتدا الفاظ را فرا گرفته و در پی آن به معانی می پرداختند؛ تا بدین وسیله معانی را به بهترین وجه ممکن به ذهن بسپارند و از یادشان نرود. حال که صحابه رضی الله عنهم معنی قرآن را همانند الفاظش از رسول امین صلی الله علیه و آله یاد گرفتند، دیگر نیاز به کس دیگری نداشتند. از این رو نقل معانی قرآن توسط ایشان، همانند روایت کردن الفاظ قرآن از آن هاست.

حال که پیشینیان می دانستند این کتاب، کتاب الله صلی الله علیه و آله و کلام اوست که آن را بر ایشان نازل نموده است، و بدین وسیله آن ها را راهنمایی نموده و دستورشان داده که از آن پیروی کنند، چگونه ممکن است از منظر عمومی و خصوصی، بر فهم و شناخت معنایش شیفته و دل باخته نباشند؟ صحابه رضی الله عنهم کتاب دیگری نداشتند که آن را بخوانند و تألیفاتی پیرامونشان نبود تا از آن بهره برند؛ بلکه قرآن تنها کتابی بود که در آن، علوم را می جستند و در حفظ و عمل و فقه به آن توجه می کردند. آنها حریص ترین مردم به فراگیری و عمل به قرآن بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله هم در میانشان بود و همانند الفاظ، معانی را هم به ایشان تعلیم می داد؛ لذا امکان نداشت در این مسیر به کتابی دیگر رجوع کنند؛ و نیز غیر ممکن بود دل های شان برای شناخت قرآن تحریک نشود. از سویی دیگر هم امکان نداشت رسول صلی الله علیه و آله قرآن را به آنان آموزش ندهد. در حالی که صحابه رضی الله عنهم در هر موردی که آن ها را به علم و هدایت رهنمون کند، حریص ترین انسان ها بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم شیفته ترین شخص، در تعلیم و هدایت آنان بود؛ حتی ایشان رضی الله عنهم بیشترین کسی بود که آرزوی هدایت کفار را می نمود.

صحابه رضی الله عنهم احادیث فراوانی از رسول صلی الله علیه و آله شنیدند و حالات و صحنه های زیادی را از او مشاهده کردند و هدف و دعوت رسول صلی الله علیه و آله را همان گونه که از کلامش می فهمیدند، با دل و جان خویش هم لمس کردند و کسی در این زمینه با آنان برابری نمی کرد. امکان ندارد کسی که حال متکلم را می بیند و می شنود و درک می کند، همانند کسی باشد که از او غایب است یا با واسطه و وسایل دیگر از وی می شنود و فرا می گیرد. پس از آنجا که صحابه رضی الله عنهم امتیازاتی داشتند که آیندگان فاقد آن بودند، به طور قطع و لازم در این راستا باید به جای دیگران، به صحابه رضی الله عنهم رجوع نمود. از همین رو امام

احمد رضی الله عنه می گوید: «از نظر ما اصول سنت یعنی تمسک و پایبندی به آنچه صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن بودند. رضی الله عنه».

پس اعتقاد فرقه‌ی ناجیه همان باوری است که رسول الله صلی الله علیه و آله و یاران بزرگوارش به آن بودند، چنان که خود رسول الله صلی الله علیه و آله به این مسئله استناد کرده و می‌فرماید: «مَنْ كَانَ عَلَيَّ مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»<sup>۱</sup>: «کسی که بر همان باوری باشد که من و یارانم بر آنیم». لذا با استناد به این ادله‌ی قاطع، بر هر خردمندی روشن است که بازگشت به اصحاب رضی الله عنهم در تفسیر قرآن، مساوی است با تفسیر صحیح و مبین و راه راستی که مورد نظر الهی است. و بسیار روشن و مبرهن است تابعین هم که به نیکی از صحابه حرف شنوی و تبعیت کردند، این علوم و تفاسیر را از صحابه رضی الله عنهم آموختند و از آنچه صحابه به آنان آموزش داده، سر بر نتافتند<sup>۲</sup>.

### احادیث دال بر پراکندگی امت، و گروهی که بر حق است و وجوب پایبندی به جماعت (اهل سنت)

احادیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله موجود است که بعد از ایشان، چنددسته شدن امت به هفتاد و اندی گروه را اثبات می‌کند، و گویای این مطلب است که همگی در آتش خواهند بود جز یکی؛ آن هم جماعت یا «الفرقة الناجية»: گروه نجات یافته» آنان که اعتقاد و باور رسول الله صلی الله علیه و آله و یارانش رضی الله عنهم را داشته باشند.

نیز روایات دیگری هم وارد است که اثبات می‌کند در میان امت ایشان صلی الله علیه و آله، مدام و پیوسته گروهی هستند که غالب و پیروزاند و بر پا دارنده‌ی دستور الهی هستند، مخالفین و کارشکنان تا زمانی که دستور الهی در بر پایی قیامت صادر گردد، به آنها آسیبی (دینی و ایمانی) نمی‌رسانند.

و احادیثی هم روایت شده است که مردم را به پایبندی سنت فرا می‌خواند و همراه بودن با جماعت را بر ایشان لازم دانسته و از تکروری و جدایی طلبی نهی می‌کند.

۱- با لفظ « قالوا: مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي» ترمزی (۲۶۴۱) روایت کرده و

البانی می‌گوید حسن است. [مصحح]

۲- مختصر الصواعق المرسله ج ۲ ص ۳۳۵ به بعد. با اندکی تصرف.

در پایان هم حدیث حذیفه رضی الله عنه می‌آید که امام بخاری برای آن باب و تیتیری به این عنوان بسته است: «كَيْفَ الْأُمَمُ إِذَا لَمْ تَكُنْ جَمَاعَةً: اگر جماعتی وجود نداشت، چه باید کرد؟».

### ابتدا: روایت‌ها و سندهای حدیث افتراق یا از هم گسیختگی امت

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً أَوْ ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى إِحْدَى أَوْ ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَتَفَتَّرْتُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ».

ترجمه: «یهودیان به ۷۱ یا ۷۲ گروه تقسیم شدند و نصاری هم ۷۱ یا ۷۲ دسته پراکنده شدند و امت من نیز به ۷۳ گروه مبدل می‌شود»<sup>۱</sup>.

از ابو عامر عبدالله بن لحنی روایت است که ما همراه معاویه بن ابو سفیان رضی الله عنه حج نمودیم، چون به مکه آمدمیم هنگامی که نماز ظهر را خواند، برخاسته و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابِينَ افْتَرَقُوا فِي دِينِهِمْ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً يَعْنِي الْأَهْوَاءَ، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ، وَإِنَّهُ سَيَخْرُجُ فِي أُمَّتِي أَقْوَامٌ تَجَارَى بِهِمْ تِلْكَ الْأَهْوَاءُ كَمَا يَتَجَارَى الْكَلْبُ بِصَاحِبِهِ، لَا يَبْقَى مِنْهُ عِرْقٌ وَلَا مَفْصِلٌ إِلَّا دَخَلَهُ، وَاللَّهِ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ لَئِنْ لَمْ تَقُومُوا بِمَا جَاءَ بِهِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَعَيْرُكُمْ مِنَ النَّاسِ أُخْرَى أَنْ لَا يَقُومَ بِهِ».

ترجمه: «یهود و نصاری در دین خویش به هفتاد و دو گروه تبدیل شدند و به زودی این امت به هفتاد و سه دسته هواپرست - مبدل خواهد شد. تمام آن‌ها در آتش‌اند جز یکی؛ و آن «جماعت» است. نیز گروهی از امت من ظهور خواهند کرد که بدعت‌ها و خواهشات در رگ و مفاصل آن‌ها نفوذ می‌کند؛ چنان که سگ‌ها<sup>۲</sup> با شخص چنین

۱- ابوداود (۴۵۹۶) و لفظ این روایت از اوست، ترمذی (۲۶۴۰) و می‌گوید حسن صحیح، ابن ماجه (۳۹۹۱)، حاکم در مستدرک (۶۱/۱) و احمد (۳۳۲/۲) بدون ذکر النصاری و دیگران. ترمذی، حاکم، ابن تیمیه، سیوطی، مناوی، شاطبی، ذهبی و آلبنانی آن را صحیح می‌دانند.

۲- سگ‌ها وقتی دچار بیماری جنون می‌گردد، هر کس را که به چنگ آورد می‌گزد و بر اثر آن زخمی کشنده ایجاد می‌گردد که ویروس مربوطه به رگ‌ها و مفاصل شخص نفوذ کرده و او را شدیداً دچار تشنگی می‌کند و کم‌کم باعث مرگ وی می‌شود. (مترجم. بر گرفته از شرح احادیث).

می‌کند؛ هیچ رگ و مفصلی نیست مگر اینکه (بیماری) به آن سرایت می‌کند»<sup>۱</sup>. به خدا قسم ای عرب‌ها، اگر شما به آنچه پیامبرتان آورده است، عمل نکنید، مردمان دیگر به طریق اولی به آن عمل نخواهند کرد».

عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لِيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، حَتَّىٰ إِنْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ يَأْتِي أُمَّهُ عَلاَنِيَّةً لَكَانَ فِي أُمَّتِي مَنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ، وَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَتَفَتَّرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً. قَالُوا: وَمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي».

ترجمه: «یقیناً آن چه بر بنی اسرائیل آمد، بر سر امت من هم خواهد آمد؛ همانند کفش بر ردّ کفش (قدم به قدم). حتی اگر کسی از آنان آشکارا با مادر خویش آمیزش می‌کرد در امت من هم کسی همانند آن خواهد کرد؛ بنی اسرائیل تبدیل به ۷۲ دسته شدند و امت من ۷۳ گروه می‌شود، همه به جز یک گروه در آتش‌اند. گفتند: آن یکی کیست؟ فرمود: (گروهی که بر) آن چه من و یاران من بر آنیم (باشد)»<sup>۲</sup>.

عوف بن مالک گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَأَفْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فِإِحْدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ قَالَ الْجَمَاعَةُ».

ترجمه: «یهود به ۷۱ فرقه تقسیم شد، یکی در بهشت است و ۷۰ فرقه در جهنم. نصاری به ۷۲ دسته پراکنده گشت و یکی در بهشت است و ۷۱ دیگر در جهنم. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، صد در صد امت من به ۷۳ گروه تجزیه

۱- احمد (۱۰۲/۴) و لفظ این روایت از اوست، دارمی (۲۵۲۱)، ابوداود (۴۵۹۷)، حاکم و دیگران.

حاکم، ذهبی، عراقی، ابن حجر، ابن تیمیه و آلبنانی رحمهم الله آن را صحیح - یا حسن - دانسته‌اند.  
 ۲- ترمذی (۲۶۴۱)، آجری در الشریعه (ص ۱۵ و ۱۶)، لالکائی (رقم ۱۴۵-۱۴۷) (۹۹/۱) و دیگران. با شواهد فراوان حسن است. ترمذی آن را حسن دانسته و حافظ عراقی و ابن تیمیه رحمهما هم از وی نقل کرده و بدان احتجاج جسته‌اند.

می‌شود؛ یکی در بهشت و ۷۲ دسته‌ی دیگر جهنمی‌اند. گفته شد: آن‌ها -بهشتیان - چه کسانی هستند: ای رسول الله؟ فرمود: جماعت»<sup>۱</sup>.

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ».

ترجمه: «بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد و به زودی امت من به هفتاد و دو گروه مبدل خواهد گشت؛ همگی در آتش‌اند جز یکی؛ و آن جماعت است»<sup>۲</sup>.

ابو امامه گفته است: «افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً أَوْ قَالَ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَتَزِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ فِرْقَةً وَاحِدَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ» فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَبَا أُمَامَةَ مِنْ رَأْيِكَ أَوْ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ إِنِّي إِذَا جَرِيءٌ بَلَّ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا مَرَّتَيْنِ وَلَا ثَلَاثَةً:

ترجمه: «بنی اسرائیل دارای ۷۱ یا ۷۲ گروه شد. لیکن این امت (اسلام) اضافه‌تر خواهد شد. همگی در آتش‌اند جز سواد اعظم «گروه پیروز و نجات یافته». فردی به او گفت: ای ابو امامه نظر شخصی توست یا از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ای. گفت: مثل این که خیلی جرأت و جسارت دارم؛ بلکه بیش از یک دو سه بار از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام»<sup>۳</sup>.

### دوم: حدیث لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ

معاویه رضی الله عنه گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَّلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»:

۱- ابن ماجه (۳۹۹۲)، لالکائی (۱۴۹) و ابن ابی عاصم (۶۳). البانی سلسله احادیث صحیحہ ج ۳ ص ۴۸۰ حدیث ۱۴۹۲ و گفته است: «اسنادہ جید» و در صحیح الجامع (۱۰۸۲) می‌گوید صحیح است.

۲- ابن ماجه (۳۹۹۳)، لالکائی (۱۴۸)، ابن ابی عاصم (۶۴) و دیگران. این حدیث با شواهدی که دارد، حسن است

۳- ابن ابی عاصم (۶۸)، لالکائی (۱۵۱ و ۱۵۲) و طبرانی (۸۰۳۵ و ۸۰۵۱ و ۸۰۵۴)، بیهقی (۱۸۸/۸). ابن ابی عاصم و هیشمی آن را حسن می‌دانند.

ترجمه: «پیوسته گروهی از امت من دستور الله ﷺ را بر پا می‌دارند و نومیدکنندگان و مخالفان، به ایشان زبانی (دینی و ایمانی) نمی‌رسانند و تا دستور الله ﷺ صادر شود، بر همین روش استواراند»<sup>۱</sup>.

و در لفظی دیگر چنین می‌خوانیم: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَلَا تَزَالُ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ عَلَى مَنْ نَاوَأَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» ترجمه: «کسی که الله برایش خیر تصمیم می‌گیرد، در دین آگاهی می‌گرداند. و پیوسته بخشی از مسلمانان بر اساس حق پیکار می‌کنند و تا روز قیامت بر مخالفین خویش غالب و چیره‌اند»<sup>۲</sup>.

در روایتی با این الفاظ آمده است: «مَنْ يُرِدُ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَيُعْطِي اللَّهُ وَلَنْ يَزَالَ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مُسْتَقِيمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ».

ترجمه: «هر کس که الله برایش اراده‌ی خیر نماید، او را در دین آگاه می‌گرداند و من تقسیم‌کننده‌ام و الله می‌دهد. و همواره جریان این دین استوار و راست است تا که قیامت بر پا شود یا دستور الله صادر گردد»<sup>۳</sup>.

در روایتی دیگر آمده است: «مالک بن یخامر سکسکی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین شنیدم معاذ بن جبل می‌گوید: و آنان اهل شام هستند. سپس معاویه برخاست و با صدای رسا گفت: این مالک است و می‌گوید از معاذ شنیدم که می‌گوید: و آنان مردمان سرزمین شام‌اند»<sup>۴</sup>.

مغیره بن شعبه رضی الله عنه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: «لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ، حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ».

ترجمه: «مردمانی از امت من غالب و پیروزاند؛ تا این که دستور الله ﷺ - در بر پایی قیامت - به آنان می‌رسد و آنان هم‌چنان پیروزاند»<sup>۵</sup>.

۱- مسلم (۱۰۳۷).

۲- مسلم (۱۰۳۷).

۳- بخاری (۷۳۱۲).

۴- احمد، ابن ماجه، ابوداود طیالسی و لالکائی.

۵- بخاری (۷۳۱۱).

و در روایتی دیگر می‌خوانیم: «لَا يَزَالُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

ترجمه: «مداماً مردمانی از امت من غالب و پیروز از حق دفاع می‌کنند؛ تا که دستور الله ﷻ در بر پایی قیامت به آنان می‌رسد»<sup>۱</sup>.

در روایتی از جابر رضی الله عنه آمده است: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، قَالَ: فَيَنْزِلُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ: تَعَالَ صَلِّ لَنَا، فَيَقُولُ: لَا، إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أَمْرَاءُ تَكْرِمَةَ اللَّهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ».

ترجمه: «همیشه گروهی از امت من تا روز قیامت به حق نبرد می‌کنند و غالب‌اند. فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌آید و پیشوایشان می‌گوید: بفرما و ما را نماز بده. می‌گوید: نه؛ بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر هستید؛ این بزرگداشتِ الله متعال برای این امت است»<sup>۲</sup>.

در روایتی ثوبان رضی الله عنه می‌گوید: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ»

ترجمه: «مدام بخشی از امتم با حق - بر دشمنان - پیروزاند. هر کس سودای نا امید کردنشان را دارد زیانی (دینی یا ایمانی) به آنان نمی‌رساند؛ تا که دستور الله (در بر پایی قیامت) بیاید و آنان همین گونه (استوار) اند»<sup>۳</sup>.

در روایتی دیگر چنین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَعَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيَتْ الْكُتْرَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يُهْلِكَهَا بِسَنَةِ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ، وَإِنِّي أُعْطِيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكُهُمْ بِسَنَةِ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، يَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ، وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا - أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا - حَتَّى يَكُونَ

۱- احمد (۱۸۱۶۶)، دارمی و لالکائی.

۲- مسلم (۱۹۲۳) و احمد (۱۵۱۲۷).

۳- مسلم (۱۹۲۰).



بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا، وَبَسِيَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا<sup>۱</sup>، وَإِنَّمَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي الْأَيِّمَةَ الْمُضَلِّينَ، وَإِذَا وُضِعَ فِي أُمَّتِي السَّيْفُ لَمْ يُرْفَعْ عَنْهُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ يَلْحَقَ قَبَائِلُ مِنْ أُمَّتِي بِالْمُشْرِكِينَ، حَتَّىٰ تَعْبُدَ قَبَائِلُ مِنْ أُمَّتِي الْأَوْثَانَ، وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَىٰ الْحَقِّ ظَاهِرِينَ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ»:

ترجمه: «الله ﷻ زمین را برایم جمع نمود. مشرق و مغربش را دیدم. قطعاً به زودی حکمرانی امت من تا جایی که برایم جمع شد، می‌رسد. دو گنج قرمز و سفید (ثروت‌های ایران و روم) به من داده شد. از آفریدگارم خواستم امتم را با قحط سالی فراگیر هلاک نکنند! و جز خودشان، دشمنی اجنبی بر ایشان چیره نگرداند که ریشه‌ی آنان را قطع کند. پروردگارم ﷻ فرمود: ای محمد! هرگاه تصمیمی بگیرم بازگردانده نمی‌شود. به تو قول دادم امتت را با قحط سالی فراگیر نابود نکنم و غیر از خودشان، دشمن بیگانه‌ای بر آنان غالب نگردانم که جماعتشان را متلاشی کند؛ گر چه تمام مردم از اطراف و اکناف زمین بر آنان یورش آورند؛ تا این که گروهی از آنان گروهی دیگر را به اسارت درآورند، اما بر امتم، از طرف ائمه‌ی گمراه‌کننده نگرانم؛ و اگر شمشیر در میان امتم افتاد تا قیامت از آنان برداشته نخواهد شد؛ و تا قبایلی از امتم به مشرکین نپیوندند و تا قبایلی از امت من بت نپرستند، قیامت بر پا نخواهد شد؛ و به زودی در امت من سی دروغگو ظهور خواهند کرد که همگی ادعای نبوت می‌کند؛ حال آن‌که من خاتم النبیین هستم و بعد از من نبی‌ای نخواهد آمد. و پیوسته بخشی از امتم با حق غالب و پیروزند و مخالفین، تا که دستور الله ﷻ (در برپایی قیامت) صادر گردد، به ایشان ضرری (دینی و ایمانی) نمی‌رسانند»<sup>۲</sup>.

عبدالرحمن بن شماسه مه‌ری گوید: نزد مسلم بن مخلد بودم و عبدالله بن عمرو بن عاص نیز آن‌جا بود؛ عبدالله گفت: قیامت فقط بر شرورترین مردم بر پا می‌شود؛ آنان که از اهل جاهلیت بدترند؛ با هیچ چیز الله ﷻ را نمی‌خوانند مگر این که حرفشان را رد می‌کند. در همین حال بودند که عقبه بن عامر آمد و مسلم به او گفت: ای عقبه! گوش کن عبدالله چه می‌گوید: عقبه گفت: خودش بهتر می‌داند (که چه

۱- تا این قسمت را مسلم (۲۸۸۹) روایت کرده است.

۲- حدیث با طول آن را احمد (۲۲۳۹۵) با شرط مسلم روایت کرده است

می گوید). اما من شنیدم رسول الله ﷺ می فرماید: «لَا تَزَالُ عِصَابَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، قَاهِرِينَ لِعَدُوِّهِمْ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ»: «مدام گروهی از امت من بنا بر دستور الهی نبرد می کنند و بر دشمن خویش غالب اند و هر کس با آنان از در مخالفت درآید، به ایشان ضرری نمی رساند، تا که قیامت بر آنان بر پا می شود و آن ها بر روش خویش استوارند». عبدالله گفت: آری، سپس الله ﷻ بادی به خوش بویی مشک و به نرمی و لطافت ابریشم می وزاند که (آن باد) هر کس در قلبش ذره ای ایمان باشد را، می میراند. بعد از آن فقط مردمان شرور باقی خواهند ماند و قیامت بر آنان به پا می شود.<sup>۱</sup>

در حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است، رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يَزَالُ أَهْلُ الْعَرَبِ<sup>۲</sup> ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».

ترجمه: «مدام مغرب زمین، پشتیبان حق هستند تا که قیامت بر پا شود».<sup>۳</sup>

قُرْه مَرْزِي رضی الله عنه گفته است رسول الله ﷺ فرمودند: «إِذَا فَسَدَ أَهْلُ الشَّامِ فَلَا خَيْرَ فِيكُمْ، وَلَا يَزَالُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي مَنْصُورِينَ، لَا يُبَالُونَ مَنْ خَذَلَهُمْ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ». ترجمه: «هرگاه که اهل شام تبا شدند، خیری در شما نیست؛ همواره گروهی از امت من - بر دشمنان - پیروزانند و از هر کس که بخواهد آنان را نا امید کرده و یاری نکند، باکی ندارند تا قیامت بر پا شود».<sup>۴</sup>

جابر بن سمره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَنْ يَبْرَحَ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا، يُقَاتِلُ عَلَيْهِ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ» ترجمه: «همچنان این دین برپاست؛ دسته ای از مسلمین به خاطر آن نبرد می کنند تا قیامت بر پا شود».<sup>۱</sup>

۱- مسلم (۱۹۲۴).

۲- علی بن مدینی می گوید: اهل غرب عرب ها هستند. دیگران گویند: منظور سرزمین مغرب است. و معاذ رضی الله عنه گوید: آنان در شام هستند و در حدیثی دیگر آمده است: ایشان در بیت المقدس اند. و گفته شده: آنان اهل شام و ماورای آن هستند. قاضی عیاض گوید: مراد از اهل غرب، جنگ جویان و سلحشوران را گویند. (مترجم؛ بر گرفته از شرح سیوطی بر مسلم).

۳- مسلم (۱۹۲۵) و لالکائی.

۴- احمد (۲۰۳۶۸)، ترمذی، ابن ماجه و لالکائی. شعيب الأرناؤوط می گوید: «إسناده صحيح».

عمران بن حصین رضی الله عنه این الفاظ را از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ عَلَى مَنْ نَاوَأَهُمْ حَتَّى يُقَاتِلَ آخِرُهُمُ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ».

ترجمه: «مرتباً قسمتی از امتم بر اساس حق می‌جنگند و بر مخالفانشان چیره‌اند؛ تا که آخرین نفرشان با دجال کارزار می‌کند»<sup>۱</sup>.

سلمه بن نفیل کندی می‌گوید: «كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَذَالَ النَّاسُ الْحَيْلَ، وَوَضَعُوا السَّلَاحَ، وَقَالُوا: لَا جِهَادَ قَدْ وَصَعَتِ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِوَجْهِهِ، وَقَالَ: كَذَبُوا الْآنَ، الْآنَ جَاءَ الْقِتَالُ، وَلَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ، وَيُرِيغُ اللَّهُ لَهُمْ قُلُوبَ أَقْوَامٍ، وَيَرْزُقُهُمْ مِنْهُمْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، وَحَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ، وَالْحَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْحَيْرِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ يُوحَى إِلَيَّ أَنِّي مَقْبُوضٌ غَيْرٌ مُلَبَّثٌ، وَأَنْتُمْ تَتَّبِعُونِي أَفْنَادًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، وَعَقْرُ دَارِ الْمُؤْمِنِينَ الشَّامُ».

ترجمه: «زند رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودم که شخصی گفت: ای رسول الله! مردم اسب‌ها را خوار کرده و بدن‌ها توهین نمودند و اسلحه‌ها را بر زمین گذاشتند؛ گویند: جهادی نیست! جنگ به پایان رسیده است. رسول الله صلی الله علیه و آله به او رو کرد و فرمود: دروغ می‌گویند. الآن؟ هم اکنون جنگ فرار رسیده است. همواره بخشی از امت من برای حق نبرد می‌کنند؛ و الله دل گروهی را در مقابل آنان منحرف می‌کند و از آنان این گروه را روزی می‌دهد تا که قیامت بر پا گردد و وعده‌ی الهی محقق شود. در پیشانی اسب‌ها تا روز قیامت خیر (و برکت) گره خورده است، الله به من وحی نمودست که طولی نمی‌کشد که مرا خواهد میراند، و شما گروه گروه مرا دنبال می‌کنید و برخی از شما گردن برخی دیگر را می‌زند و مرکز دیار مسلمانان شام است»<sup>۲</sup>.

گروهی دیگر از صحابه رضی الله عنهم از جمله ابوهریره، عمر بن خطاب، زید بن ارقم، ابوامامه و مرة بن کعب البهزی رضی الله عنهم نیز این احادیث را روایت نموده‌اند.

۱- مسلم (۱۹۲۲).

۲- احمد (۱۹۹۳۴). تعلیق شعیب الأرئوط: إسناد صحیح علی شرط مسلم.

۳- نسائی (۳۵۶۱). آلبانی می‌گوید صحیح است.

**سوم: احادیثی که بر وجوب پایبندی به جماعت و پیروی از سنت دلالت دارد**

ابن عباس رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده است: «مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

ترجمه: «هر کس از امیرش کار ناپسندی دید، باید که صبر کند؛ زیرا اگر کسی از فرمان امیر سر برتافت، به مرگ جاهلیت مرده است»<sup>۱</sup>.

در روایتی دیگر با این الفاظ آمده است: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

ترجمه: «هر کس از امیر خویش چیزی (کاری ناپسند) دید، باید که بردباری نماید. چرا که هر کس یک وجب از جماعت جدا گشت و فوت نمود، به مرگ جاهلیت مرده است»<sup>۲</sup>.

ابن عمر رضی الله عنهما گوید عمر رضی الله عنه در جایبه سخنرانی نمود و گفت: هم چنان که من در میانتان برخاستم، رسول الله صلی الله علیه و آله در میان ما برخاست و فرمود: «اسْتَوْصُوا بِأَصْحَابِي خَيْرًا ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَفْشُو الْكُذِبُ حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَّبِدِي بِالشَّهَادَةِ قَبْلَ أَنْ يُسْأَلَهَا فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ بِمُحَبَّةِ الْحَنَّةِ فَلْيَلْزِمِ الْجَمَاعَةَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الْإِنْتِنِ أَنْبَعْدُ...»

ترجمه: «شما را در مورد یاران خویش به نیکی وصیت می کنم، سپس برای آنان که بعد از صحابه اند و سپس برای بعد از ایشان. بعد از آن دروغ شایع خواهد شد؛ تا جایی که هنوز از شخص سؤال نشده شهادت می دهدز هر کس می خواهد در وسط بهشت سکنی گزیند باید که پایبند (اهل سنت و) جماعت باشد؛ چرا که شیطان به همراه فردی است که تنهاست؛ ولی از دو نفر دورتر است...»<sup>۳</sup>.

ابو هریره رضی الله عنه از قول رسول الله صلی الله علیه و آله می گوید: «الصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ إِلَى الصَّلَاةِ الَّتِي بَعْدَهَا، كَقَارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا»، قَالَ: «وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَالشَّهْرُ إِلَى الشَّهْرِ - يَعْنِي رَمَضَانَ إِلَى رَمَضَانَ - كَقَارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا»، قَالَ: ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ: " إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ - قَالَ: فَعَرَفْتُ أَنَّ

۱- بخاری (۷۰۵۳).

۲- بخاری (۷۰۵۴) و مسلم (۴۸۹۶).

۳- احمد، ترمذی، حاکم و ابن ابی عاصم.

ذَلِكَ لِأَمْرِ حَدَّثَ -: إِلَّا مِنَ الْإِشْرَاكِ بِاللَّهِ، وَنَكَثَ الصَّفَقَةَ، وَتَرَكَ السُّنَّةَ " قَالَ: " أَمَّا نَكَثَ الصَّفَقَةَ: أَنْ تُبَايَعَ رَجُلًا ثُمَّ تَخَالَفَ إِلَيْهِ تُقَاتِلُهُ بِسَيْفِكَ، وَأَمَّا تَرَكَ السُّنَّةَ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَّا الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ فَقَدْ عَرَفْنَا، فَمَا نَكَثَ الصَّفَقَةَ؟ قَالَ: «فَأَنْ تُبَايَعَ رَجُلًا ثُمَّ تَخَالَفَ إِلَيْهِ تُقَاتِلُهُ بِسَيْفِكَ، وَأَمَّا تَرَكَ السُّنَّةَ فَالْخُرُوجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ

ترجمه: «نماز فرض تا نماز فرض بعد از آن، کفاره‌ی گناهان میان آن دو (وقت) است؛ و گفت: جمعه تا جمعه‌ی آینده و رمضان تا رمضان بعدی، کفاره‌ی گناهان بین این دو (مدت) است. ابوهریره رضی الله عنه گفت: بعد از آن فرمود: مگر سه مورد ابوهریره می‌گوید: دانستم که حتما این اتفاق رخ می‌دهد - به جز شرک به الله، شکستن عهد و ترک سنت؛ فرمود: شکستن عهد عبارت است از این که با شخصی بیعت کنی سپس از در مخالفت با او بر آیی و با شمشیرت علیه او بجنگی و ترک سنت یعنی خروج از جماعت»<sup>۱</sup>.

سَمُرَه بن جندب رضی الله عنه گفته است: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَمَى حَيْلَنَا حَيْلَ اللَّهِ إِذَا فَرَعْنَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْمُرُنَا إِذَا فَرَعْنَا بِالْجَمَاعَةِ وَالصَّبْرِ وَالسَّكِينَةِ وَإِذَا قَاتَلْنَا».

ترجمه: «وقتی دچار رعب و وحشت شدیم، نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لشکر ما را خیل الله (لشکر الله) نامید؛ و وقتی در جنگ پریشان و مضطرب می‌شدیم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما را به جماعت، شکیبایی و آرامش دستور می‌دادند»<sup>۲</sup>.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»: «دست الله با جماعت است»<sup>۳</sup>.

ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «لَا يَجْمَعُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ - أَوْ قَالَ أُمَّتِي - عَلَى الضَّلَالَةِ»: «الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این امت، یا فرمود: امت مرا بر ضلالت جمع نمی‌کند»<sup>۴</sup>.

در الفاظ روایتی دیگر آمده است: «وَاتَّبِعُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّهُ مَنْ شَدَّ شَدَّ فِي النَّارِ»:

۱- احمد (۷۱۲۹) و حاکم (۷۶۶۵). تعلیق شعيب الأرناؤوط: صحیح است بغیر از این قولش: «إلا من ثلاث...».

۲- ابوداود (۲۵۶۰). آلبنانی می‌گوید ضعیف است.

۳- ترمذی (۲۱۶۶)، طبرانی و ابن ابی عاصم. آلبنانی می‌گوید صحیح است.

۴- ترمذی، حاکم، ابن ابی عاصم (۸۰)، طبرانی و لالکائی.

«از سواد اعظم «گروه پیروز» پیروی کنید؛ چرا که هر کس جدا شد و تار افتاد، به گوشه‌ی آتش درآید»<sup>۱</sup>.

ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَجُلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيْبُ الرَّانِي، وَالْمَارِقُ لِدِينِهِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ».

ترجمه: «هر مسلمانی گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد و من فرستاده‌ی الله هستم، ریختن خورش جایز نیست؛ مگر بخاطر یکی از این سه مورد: جان در مقابل جان، متاهل زناکار و کسی که از دین خارج شده و جماعت مسلمانان را رها کند»<sup>۲</sup>.

عرباض بن ساریه رضی الله عنه گفته است: «وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمًا بَعْدَ صَلَاةِ الْعِدَاةِ مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، فَقَالَ رَجُلٌ: إِنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةٌ مُودِعٌ فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَإِنْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ يَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلَالَةٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ»

ترجمه: «رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح ما را چنان موعظه‌ی رسا و شیوایی نمود که چشم‌ها از آن به اشک آمد و دل‌ها ترسید. فردی گفت: گویا این موعظه‌ی شخصی است که الوداع می‌گوید، پس ای رسول الله چه وصیتی به ما می‌کنید؟ فرمود: شما را به پروای الهی و حرف شنوی و فرمانبرداری سفارش می‌کنم اگر چه برده‌ای بر شما امیر شود؛ زیرا کسی از شما که زندگی سپری کند، اختلاف بسیاری خواهد دید. و شما را از نوآوری دینی برحذر می‌دارم؛ چرا که هر بدعتی گمراهی است. هر کدامتان آن زمانه را دریافتید، بر شماست که از سنت من و خلفای راشدین هدایت‌شده پیروی کنید، بر این روش سخت پای‌بند باشید»<sup>۳</sup>.

۱- حاکم (۳۹۵). ابن حجر در إتحاف المهرة (۵۲۹/۸) می‌گوید ضعیف است

۲- بخاری (۶۸۷۸).

۳- ابوداود، احمد (۱۷۱۴۴) و ترمذی (۲۶۷۶) آلبانی و شعيب الأرناؤوط می‌گویند صحیح است.

جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا خَطَبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ، وَعَلَا صَوْتُهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ، حَتَّى كَانَتْهُ مُنْذِرُ جَيْشٍ يَقُولُ: «صَبَّحَكُمُ وَمَسَّاكُمُ»، وَيَقُولُ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»، وَيَقْرُنُ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ السَّبَابَةِ، وَالْوُسْطَى، وَيَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» ثُمَّ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، مَنْ تَرَكَ مَا لَنَا فَلِأَهْلِهِ، وَمَنْ تَرَكَ دِينَنَا أَوْ ضِيَاعًا فَإِلَيَّ وَعَلَيَّ».

ترجمه: «وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله سخنرانی می نمود، چشمانش قرمز شده و صدایش بالا می رفت و عصبانی می شد، گویا که از هجوم یک لشکر بیم می داد. می فرمود: «مواظب حمله‌ی دشمن در سپیده دم و شب هنگام باشید». و می فرمود: «من و قیامت همانند این دو مبعوث شدیم» و دو انگشت سبابه و وسط را به هم می چسباند.<sup>۱</sup> و می فرمود: «اما بعد، بهترین گفتار، کتاب الله است و بهترین روش، روش محمد؛ بدترین امور، بدعت‌های دینی است و هر بدعت، گمراهی است». در ادامه گفت: من از هر مؤمن نسبت به خودش مستحق تر هستم؛ هر کس مالی را باقی گذاشت، از آن اهل و خانواده‌ی اوست و هر کس قرضی یا خانواده‌ی محرومی برجا گذاشت، مسئولش من و (حل مشکلش) بر من است»<sup>۲</sup>.

#### چهارم: حدیث حذیفه بن یمان رضی الله عنه

حذیفه رضی الله عنه می گوید: «كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بَعِيرٍ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاءُ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَدْفُوهُ فِيهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا فَقَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي، إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: تَلْزِمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا

۱- کنایه از فاصله‌ی بسیار کم میان بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و بر پایی قیامت است. مترجم.

۲- مسلم (۸۶۷).

إِمَامٌ؟ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ».

ترجمه: «مردم از پیامبر ﷺ در مورد خیر می پرسیدند و من از شر سؤالش می کردم؛ به این ترس که مبدا گریبان گیرم شود. لذا گفتم: ای رسول الله، ما گرفتار جاهلیت و شرارت بودیم، بعد الله تعالی این خیر - اسلام - را برایمان ارمان آورد؛ آیا بعد از این خیر، شری خواهد بود؟ فرمود: آری. سپس گفتم: آیا در پی آن شر، خیری خواهد آمد؟ فرمود: بله؛ و در آن تیرگی (رنگی کدر) است. گفتم: چه تیرگی؟ فرمود: مردمانی که روشی سبوی سنت مرا بر می گزینند و رهنمونی غیر از راهکار من بر می گیرند که برخی را قبول و قسمتی را انکار می کنی. بعد گفتم: آیا پس از آن خیر، شری خواهد آمد؟ فرمود: آری؛ دعوتگرانی بر دروازه های دوزخ که هر کس اجابتشان کند به آتششان خواهند افکند. گفتم: ای رسول الله ﷺ توصیفشان کن؟ فرمود: بله، قومی هم نژاد و از تیره ی خودمان که به زبانمان سخن می گویند. گفتم: ای رسول الله، اگر آن زمان را دریافتم چه توصیه ای دارید؟ فرمود: پایبند جماعت مسلمین و امام آنان باش. گفتم: اگر بدون جماعت و بی امام بودند؟ فرمود: از تمام گرایش ها دوری گزین؛ گر چه بر همین حال تا دم مرگ زیر درختی (در جنگل) زندگی بگذرانی»<sup>۱</sup>.

در روایت مسلم رحمته آمده است که حذیفه بن یمان به رسول الله ﷺ گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا بَشَرًا، فَجَاءَ اللَّهُ بِخَيْرٍ، فَنَحْنُ فِيهِ، فَهَلْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قُلْتُ: هَلْ وَرَاءَ ذَلِكَ الشَّرِّ خَيْرٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قُلْتُ: فَهَلْ وَرَاءَ ذَلِكَ الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قُلْتُ: كَيْفَ؟ قَالَ: «يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايِي، وَلَا يَسْتَتِنُونَ بِسُنَّتِي، وَسَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ»، قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَسْمَعُ وَتَطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ، وَأَخَذَ مَالَكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ».

ترجمه: «ای رسول الله! ما درون شر بودیم و الله خیر را آورد؛ اکنون در آنیم؛ آیا در پی این خیر، شری خواهد آمد؟ فرمود: آری. گفتم چطور؟ فرمود: ائمه ای خواهند آمد که پایبند هدایت و سنت من نیستند. در میان آنان مردانی با قلوب شیاطین در کالبد



یک انسان به پا خواهند خاست. گفتیم: اگر آن زمان را دریافتیم چه توصیه‌ای برایم دارید؟ فرمود: از امیر حرف شنوی و اطاعت می‌کنی گرچه بر پشتت شلاق بزند و مال تو را بگیرد - باز هم حرفش را - گوش کن و اطاعت نما»<sup>۱</sup>.

در روایت احمد و ابوداود رحمهما الله آمده است: «كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْخَيْرِ وَأَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ وَعَرَفْتُ أَنَّ الْخَيْرَ لَنْ يَسْبِقَنِي قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَبْعَدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ قَالَ يَا حُدَيْقَةُ تَعَلَّمْ كِتَابَ اللَّهِ وَاتَّبِعْ مَا فِيهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَبْعَدَ هَذَا الشَّرِّ خَيْرٌ قَالَ هُدْنَةُ عَلَى دَخْنٍ وَجَمَاعَةٌ عَلَى أَقْدَاءٍ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْهُدْنَةُ عَلَى دَخْنٍ مَا هِيَ قَالَ لَا تَرْجِعْ قُلُوبُ أَقْوَامٍ عَلَى الَّذِي كَانَتْ عَلَيْهِ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَبْعَدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ قَالَ فِتْنَةٌ عَمِيَاءَ صَمَاءَ عَلَيْهَا دُعَاءٌ عَلَى أَبْوَابِ النَّارِ وَأَنْتَ أَنْ تَمُوتَ يَا حُدَيْقَةُ وَأَنْتَ عَاضٌ عَلَى جِذْلِ خَيْرٍ لَكَ مِنْ أَنْ تَتَّبِعَ أَحَدًا مِنْهُمْ».

ترجمه: «مردم از رسول الله ﷺ در مورد خیر می‌پرسیدند و من از شر؛ و می‌دانستم که خیر را از دست نمی‌دهم؛ گفتیم: ای رسول الله! آیا بعد از این خیر، شر می‌آید؟ تا سه بار فرمود: ای حدیفه قرآن را فرا گیر و به مضمونش عمل کن. گفتیم: ای رسول! آیا بعد از شر، خیر می‌آید؟ فرمود: صلی متزلزل و گروهی بر ناگواری؛ گفتیم: ای رسول الله! «الْهُدْنَةُ عَلَى دَخْنٍ» چیست؟ فرمود: دل برخی از مردم بر اعتقاداتی که قبلاً داشتند بر نخواهد گشت؛ گفتیم: ای رسول الله آیا بعد از خیر، شر خواهد آمد؟ فرمود: فتنه‌ای کور و گنگ (نامعلوم و پیچیده) که در آن دعوتگرانی است که به سوی دروازه‌های آتش فرا می‌خوانند؛ و تو اگر در حالی بمیری که در جنگلی زندگی می‌کنی، بهتر از آن است که از یکی از ایشان پیروی کنی»<sup>۲</sup>.

در الفاضلی که خالد یشکری روایت می‌کند، گفته است که حدیفه به مردم چنین می‌گوید: «إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ الْقَوْمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي سَأَخْبِرُكُمْ بِمَا أَنْكَرْتُمْ مِنْ ذَلِكَ، جَاءَ الْإِسْلَامُ حِينَ جَاءَ، فَجَاءَ أَمْرٌ لَيْسَ كَأَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ، وَكُنْتُ قَدْ أُعْطِيتُ فِي الْقُرْآنِ فَهْمًا، فَكَانَ رِجَالٌ يَجِئُونَ فَيَسْأَلُونَ عَنِ الْخَيْرِ، فَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْكُونُ بَعْدَ

۱- مسلم (۱۸۴۷).

۲- احمد (۲۳۳۳۰) و ابوداود. تعلیق شعيب الأرنؤوط: حدیث حسن.

هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ كَمَا كَانَ قَبْلَهُ شَرٌّ؟ فَقَالَ: "نَعَمْ"، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا الْعِصْمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: "السَّيْفُ"، قَالَ: قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ هَذَا السَّيْفِ بَقِيَّةٌ؟ قَالَ: "نَعَمْ، تَكُونُ إِمَارَةً عَلَى أَقْدَاءٍ وَهُدْنَةً عَلَى دَخَنٍ"، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: "ثُمَّ تَنْشَأُ دُعَاةُ الضَّلَالَةِ، فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةٌ جَلَدَ ظَهْرَكَ، وَأَخَذَ مَالَكَ فَالزَّمَهُ، وَإِلَّا فَمُتْ وَأَنْتَ عَاضٌ عَلَى جِدْلِ شَجَرَةٍ"، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: يَخْرُجُ الدَّجَالُ بَعْدَ ذَلِكَ».

ترجمه: «مردم از رسول الله ﷺ در مورد خیر می پرسیدند و من در درباره شر؛ مردم بر این کار او خرده گرفتند؛ به آنان گفت: در مورد آن چه انکار می کنید توضیح خواهم داد؛ هنگامی که اسلام آمد، دستوری آورد که بسان جاهلیت نبود و به من فهم و برداشتی از قرآن نصیب شده بود. مردانی آمده و از رسول الله ﷺ درباره خیر سؤال می کردند و من در مورد شر از وی می پرسیدم. گفتم: ای رسول الله ﷺ آیا چنان که قبلاً شر وجود داشت، بعد از این خیر، شر می آید؟ فرمودند: آری. گفتم: راه نجات چیست؟ فرمود: شمشیر. گفتم: آیا بعد از این شمشیر کسی هم باقی خواهد ماند؟ فرمود: آری امیرانی بر ناگواری و صلحی متزلزل. گفتم: بعدش؟ فرمود: دعوتگران به سوی گمراهی پدید خواهند آمد؛ اگر در آن روز خلیفه ای از جانب الله بر زمین موجود بود و بر پشتت شلاق زد و اموات را مصادره کرد از او پیروی کن. در غیر این صورت باید در حالی بمیری که در جنگل زندگی گذرانده ای (کنایتاً یعنی از فتنه دوری کن). گفتم: سپس؟ فرمود: بعد از آن دجال ظهور خواهد کرد...»<sup>۱</sup>.

۱- احمد (۲۳۴۷۸) و ابوداود طیالسی (۴۴۴). شیخ آلبنانی در تخریح مشکاة المصابیح ۵۳۲۳ می گوید: إسنادہ حسن رجالہ ثقات.

## فصل دوم: تعريفات مهم

### نخست: تعريف سنت

سنت در زبان عربی به معنای راه و روش است؛ خواه پسندیده باشد یا ناپسند. این کلمه از سُنَن به معنای راه و روش مشتق شده است.<sup>۱</sup> در توضیح می‌توان به این حدیث اشاره کرد: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»: «هر کس در اسلام روش خوبی پایه‌گذاری کند، پاداش این کار و پاداش کسانی که به آن عمل می‌کنند را دارد؛ بدون آن که چیزی از پاداش آنان (عمل کنندگان) کاسته شود و هر کس روش بدی بنا نهد، گناه این کار و گناه کسانی که به آن مرتکب می‌شوند را دارد؛ بدون آن که چیزی از گناه آنان (عمل کنندگان) را بکاهد».<sup>۲</sup>

قاضی عیاض گفته است: این فرموده‌ی رسول الله ﷺ: «لَتَتَّبَعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»: کلمه‌ی «سَنَن» را با فتحه‌ی (سین و نون) که ما در این‌جا روایت کرده‌ایم، به معنای روش آنان می‌آید. و «سنن الطریق» یعنی روش و برنامه‌اش. و گویند: کلمه‌ی «سَنَنه» با ضمه‌ی «سین و نون» و فتح «سین» و ضمه‌ی «نون» جمع «سنة» است و به معنی «روش» می‌باشد.<sup>۳</sup>

۱- لسان العرب- ماده (سنن).

۲- مسلم.

۳- مشارق الأنوار ج ۲ ص ۲۲۳.

ابن اثیر می‌گوید: «در حدیث کلمه‌ی (السنة) با صیغه‌های مختلف آمده است؛ که اصل این کلمه به معنای روش و سیرت می‌باشد»<sup>۱</sup>.

و سنت در اصطلاح شریعت و از نگاه محدثین عبارت است از: گفتار و کردار یا سکوت یا ویژگی آفرینشی و اخلاقی یا سیرت ایشان علیه السلام؛ فرقی ندارد که قبل از بعثت باشد یا بعد از آن. با توجه به این تعریف، در نزد برخی از آنان، سنت مترادف حدیث است<sup>۲</sup>.

اصولی‌ها حدیث را این‌گونه تعریف نموده‌اند: آن‌چه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ خصوصاً هر آن‌چه که در قرآن کریم نیامده است؛ بلکه فقط از طریق رسول صلی الله علیه و آله برای بیان و توضیح آیات قرآن آمده باشد را، سنت گویند<sup>۳</sup>.

و از منظر فقهاء هر آن‌چه غیر از فرض و واجب، که از رسول الله صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده باشد را سنت گویند<sup>۴</sup>.

بعد از جدایی گروه‌ها و پیدایش بدعت‌ها و تنوع هوا و هوس‌ها، وقتی به کسی گفته می‌شد: فلانی از اهل سنت است و یا پیرو سنت است، «سنت» در مقابل بدعت اطلاق می‌شد. پس زمانی که شخص مطابق عملکرد رسول الله صلی الله علیه و آله عمل می‌کرد، گفته می‌شد، فلانی اهل سنت است<sup>۵</sup>؛ یا هر آن‌چه مستند به دلیل شرعی بود. حال فرقی نداشت که این مورد در قرآن کریم ذکر شده باشد یا در سنت رسول صلی الله علیه و آله. یا که صحابه رضی الله عنهم در این باره اجتهاد نموده باشند. مانند: جمع آوری قرآن مجید، و فراخواندن و واداشتن مردم به یک قرائت و نیز نوشتن دیوان‌ها و کتب مرجع<sup>۶</sup>.

سپس در اصطلاح بسیاری از علمای متأخر اهل حدیث و دیگران، هر آن‌چه از شبهات اعتقادی پاک بود، سنت نامیده شد. خصوصاً در مسایل ایمان به الله تعالی، فرشتگان، کتاب، و پیامبران و روز قیامت. همچنین در مورد مسایل مربوط به قضا و قدر و فضایل صحابه رضی الله عنهم. و در این زمینه کتاب‌هایی هم نگاشتند و آن‌ها را «کتب السنة»

۱- نهاية ج ۲ ص ۴۰۹.

۲- السنة و مکانتها فی التشریح الإسلامی، نوشته‌ی سباعی ص ۴۷.

۳- الموافقات نوشته‌ی شاطبی، ج ۴ ص ۴۷.

۴- أرشاد الفحول اثر شوکانی ص ۳۱.

۵- الموافقات، ج ۴ ص ۴۷.

۶- السنة اثر سباعی ص ۴۸.

نامیدند. از این رو این علم را جداگانه «سنت» نامیدند چون بسیار خطیر و مهم بود و مخالف آن بر لبه‌ی پرتگاه هلاکت قرار داشت.<sup>۱</sup>

یعنی اصطلاح «سنت»، از منظر متأخرین بنا بر شأن والایش و خطیر بودن مخالفت با آن، به جنبه‌ی اعتقادی اختصاص می‌یافت. چرا که هر گاه سنت به صورت مطلق بیان گردید، از نظر علم، عمل، اخلاق، سلوک، ادب و تمام جوانب زندگی بشر، بر روش رسول الله ﷺ و یارانش ﷺ دلالت دارد. ابن رجب از قول سفیان ثوری رحمه‌الله می‌گوید: با اهل سنت به نیکی رفتار کنید که آنان غریب و بی‌کس‌اند. و منظور این امامان از سنت عبارت بود از روش نبی اکرم ﷺ که از شبهه و شهوت خالی باشد. و نیز روش یاران وی ﷺ که بدان پایبند بوده‌اند. از این رو فضیل بن عیاض رحمته می‌گوید: اهل سنت آنان‌اند که می‌دانند چه حلالی را تناول می‌کنند؛ زیرا حلال‌خوری از بزرگترین ویژگی‌های «سنت» است که نبی ﷺ و یاران وی ﷺ بر آن بوده‌اند.<sup>۲</sup>

### دوم: تعریف جماعت

اشتقاق لغوی «جماعت» واضح و روشن است. از اجتماع مشتق شده است و ضد تفرقه و پراکندگی است. ابن تیمیه رحمته می‌گوید: گر چه بعدها لفظ جماعت اسمی شد بر آنان که کنار هم جمع شدند، ولی جماعت همان اجتماع است و نقطه‌ی مقابل آن پراکندگی و از هم‌گسیختگی است.<sup>۳</sup>

اما هرگاه لفظ جماعت با سنت ذکر شد، یعنی گفته شد: أهل السنة و الجماعة، منظور، سلف این امت می‌باشد که شامل صحابه رضی الله عنهم و تابعین می‌شود. آنان که بر حقیقتی روشن و صریح، برگرفته از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ تجمع نموده‌اند.<sup>۴</sup>

ابو شامه رحمته گفته است: «از آن‌جا که بر لزوم جماعت دستور آمده است، منظور پایبندی به حق و جماعت است؛ گر چه پایبندان به حق اندک و مخالفین، بس فراوانند. زیرا حق همان است که جماعت نخستین یعنی رسول الله ﷺ و صحابه رضی الله عنهم

۱- ابن رجب.

۲- ابن رجب.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۳ ص ۱۵۷.

۴- شرح واسطیه اثر هراس ص ۱۶.

بدان معتقد و پایبند بوده‌اند؛ و هرگز فراوانی و فزون‌یِ اهل باطلِ بعد از ایشان، ملاک اعتبار نیست»<sup>۱</sup>.

آن‌گاه که از عبدالله بن مبارک درباره‌ی «جماعت» سؤال شد، گفت: «ابوبکر و عمر»؛ گفته شد: ابوبکر و عمر که از دنیا رفته‌اند! گفت: «پس فلانی و فلانی». اعتراض شد که فلان و فلان نفر هم مرده‌اند! ابن مبارک گفت: «ابوحزمه سکری» خود به تنهایی جماعت است<sup>۲</sup>.

ابن مبارک رضی الله عنه می‌خواست «جماعت» را به فردی تفسیر کند که صفات و ویژگی‌های کاملِ تبعیت و پیروی در او جمع شده باشد. از همین رو به افرادی از این گروه که امیدِ اقتدای به آنان می‌رود را مَثَل می‌زند. و در زمان وی جز ابو حمزه سکری که عالم و فاضل و زاهد بود، کسی دیگر یاد نمی‌شد.

علما در مورد لغت جماعت در روایاتی که التزام به جماعت و عدم خروج از آن را واجب می‌داند، اختلاف نظر دارند. البته از دید ما این اختلاف، از نوع تنوع و تعدد است نه اختلاف تضاد و تعارض.

۱- برخی بر این باورند که منظور از جماعت، صحابه رضی الله عنهم هستند نه غیر. (چرا که صحابه رضی الله عنهم کسانی‌اند که ستون‌های دین را بر پا داشته و محکم‌ش نمودند و آنان‌اند که هرگز بر ضلالت جمع نمی‌شوند)<sup>۳</sup>.

این سخن از عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه نقل شده است. بر پایه‌ی این سخن باید گفت: لفظِ جماعت مطابق با روایت دیگری است که از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت است و آن، «ما أنا عليه اليوم وأصحابي»: «آن چه من و یارانم امروز بر آنیم» می‌باشد. گویا در این میان به گفتار، روش و اجتهادات آنان رجوع می‌شود. بدون هیچ تعارضی بنا بر گواهی و تأیید رسول الله صلی الله علیه و آله برای ایشان، این مقوله حجت محسوب می‌شود. خصوصاً در روایتی که می‌فرماید: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ...»: «باید که تابع سنت من و جانشینان راه‌یافته باشید...» و دیگر روایاتی که با همین مضمون در دست است.

۱- الباعث، به قلم ابی شامه ص ۲۲.

۲- شرح السنة نوشته‌ی بغوی ج ۱ ص ۲۰۵.

۳- الإعتصام نوشته‌ی شاطبی ج ۲ ص ۲۶۲.

۲- و گویند: منظور از جماعت، علما، فقهاء و ائمه‌ی مجتهد هستند؛ (چرا که الله ﷻ آنان را حجتی و مدرکی بر مخلوقین قرار داده و مردم در دین تابع و پیرو آنان‌اند).<sup>۱</sup> این مقوله از امام بخاری رحمته نقل شده است. وی در کتاب صحیح بخاری چنین عنوانی می‌بندد: (باب ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] وَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالزُّومِ الْجَمَاعَةِ، وَهُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ» ترجمه: «باب «وهم چنین شما را امتی وسط و میان‌ه‌رو قرار دادیم» و این که نبی صلی الله علیه و آله دستور به پایبندی به جماعت می‌دهد، و جماعت، همان علما هستند»<sup>۲</sup>.

ترمذی رحمته معتقد است: «از نگاه علما (جماعت) به اهل فقه، علم و حدیث، تفسیر می‌شود. وی در ادامه به سخن ابن مبارک که از او سؤال شد منظور از (جماعت) کیست؟ و او گفت: آنان ابوبکر و عمر هستند، استناد می‌کند»<sup>۳</sup>. و ابن سنان رحمته گفته است: به اهل علم و حدیث، جماعت گویند<sup>۴</sup>.

پس با این تفسیر، منظور از «جماعت»، همان اهل سنت که عالم و مجتهد و دانایان هستند، می‌باشد. با این تعریف بدعت‌گراها از این مقوله خارج‌اند. همان‌گونه که عموم مقلدین از این تعریف بیرون‌اند. زیرا به ایشان اقتدا نمی‌شود و غالباً آن‌ها پیروان علما هستند.

۳- و برخی گفته‌اند: منظور از «جماعت»، اهل اسلام هستند که بر امری از امور دین تجمّع نموده‌اند. (یعنی همان اهل اجماع؛ وقتی بر مسأله یا حکم شرعی یا اعتقادی اجماع نمایند، جماعت نام دارند. این باور از حدیث «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ: امت من بر گمراهی اتفاق نظر نمی‌کنند» برداشت می‌شود)<sup>۵</sup>.

ابن حجر عسقلانی رحمته بر سخن امام بخاری رحمته که می‌گوید: جماعت یعنی اهل علم، تعلیق زده و معتقد است: اهل حل و عقد در هر دوره و عصری را «جماعت» گویند. کرمانی گفته است: مفهوم الزام و پایبندی به جماعت یعنی این که انسان مکلف

۱- فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۷.

۲- فتح الباری ج ۱۳ ص ۳۱۶.

۳- سنن ترمذی ج ۴ ص ۴۶۵.

۴- شرف أصحاب الحدیث ص ۲۶-۲۷.

۵- الإعتصام ج ۲ ص ۲۶۳.

به آن چه مجتهدین بر آن اجماع نموده‌اند، ملزم باشد. این تعریف یعنی همان اهل علم. اصولی‌ها آیه‌ای را که امام بخاری به عنوان تیترو باب بیان کرده بود را دلیل آورده و با آن، «اجماع» را حجت می‌دانند. چرا که با استناد به آیه‌ی ﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ اهل اجماع را عادل می‌دانند. مفهوم این سخن این است که آنان در گفتار و اعمالی که بر آن اجماع نموده‌اند، از خطا و لغزش محفوظ و معصوم‌اند.<sup>۱</sup>

۴- و برخی هم گفته‌اند منظور «سواد اعظم» یعنی همان گروه پیروز است. و روایت «كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ» نیز به همین معنا ترجمه می‌شود. در کتاب «نهایه» گفته شده است: «عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ: أَيْ جُمْلَةِ النَّاسِ وَمُعْظَمِهِمُ الَّذِينَ يَجْتَمِعُونَ عَلَى طَاعَةِ السُّلْطَانِ وَسُلُوكِ النَّهْجِ الْقَوِيمِ»: «باید که همراه سواد اعظم یعنی عموم مردم باشید. همراه کسانی که تابع قدرت مرکزی و رهروان قانون استوار و پابرجایند».<sup>۲</sup>

علی علیه السلام نیز چنین تفسیر می‌کند: «سواد اعظم همان گروه‌های نجات یافته هستند. اعتقادات دینی ایشان حق است و هر کس با آنان مخالفت ورزد جاهلانه مرده است. خواه در امر شریعت با آنان اختلاف نماید یا در امور سیاسی و قدرتشان؛ در هر صورت او با حق مخالفت ورزیده است».<sup>۳</sup> افرادی هم چون ابومسعود انصاری و ابن مسعود نیز چنین تفسیر نموده‌اند.

شاطبی می‌گوید: بنا بر این تعریف، مجتهدین امت اسلامی، علما و شریعتمداران عامل، جزو سواد اعظم هستند؛ دیگران هم که تابع و پیرو ایشان هستند در تعریف داخل‌اند. هر کس از جماعت و گروه ایشان خارج شود، تنها و شکار شیطان‌اند. تمام اهل بدعت در زمره‌ی آنان‌اند که شکار و طعمه‌ی شیطان شدند؛ چرا که با پیشینیان امت اسلامی مخالفند و هرگز وارد جمع آنان نشدند.<sup>۴</sup>

۵- و گفته شده است: جماعت یعنی تجمّع مسلمانان پیرامون یک امیر. این نظر طبری است که اقوال گذشته را ذکر کرده و می‌گوید: «و هدف روایت، التزام و پایبندی

۱- فتح الباری ج ۱۳ ص ۳۱۶.

۲- النهایة ج ۲ ص ۴۱۹.

۳- الاعتصام ج ۲ ص ۲۶۰.

۴- همان ص ۲۶۱.



به جماعت است. همانان که پیرو کسی‌اند که به اتفاق آراء، وی را امیر نمودند. و هر کس از بیعتش سر برتابد، از جماعت خارج شده است»<sup>۱</sup>.

لذا رسول الله ﷺ به التزام جماعت دستور داده و از پراکندگی امت در انتخاب کسی که او را پیشوای خویش کرده‌اند، نهی می‌کند<sup>۲</sup>. و می‌گوید: گروهی که با رضایت کامل بر امیر بودن شخصی اتفاق نظر نمودند، کسی که از آنان جدا شود، به مرگ جاهلیت مرده است. این تفسیری است که ابو مسعود انصاری از جماعت ارائه می‌دهد. و جماعت اکثریت مردم و تمام علما و متدینین و دیگر مردمان‌اند. و آنان همان سواد اعظم هستند<sup>۳</sup>.

خلاصه‌ی مطلب این است که جماعت، به تجمّع افراد پیرامون امامی که موافق با کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ باشد، بر می‌گردد. و روشن و واضح است که اتفاق بر غیر سنت، از معنای جماعتی که احادیث تعریف می‌نماید، خارج است<sup>۴</sup>. این بود چکیده‌ی اقوالی که در معنای جماعت آمده است. جماعتی که التزام به آن واجب است و نهایتاً در دو بند خلاصه می‌شود:

(أ): جماعت یعنی بیعت با یک امام، طبق موازین شرعی. با این تعریف تبعیت از چنین گروهی واجب و خروج از آن حرام است.

(ب): جماعت از دید اهل سنت یعنی پیروی و ترک بدعت، که به تعبیری دیگر، مذهب حق نام دارد. تفسیر جماعت به صحابه رضی الله عنهم، اهل علم، اهل اجماع و سواد اعظم، همگی به یک مورد بر می‌گردد؛ و آن یعنی پابندی به آنچه رسول الله ﷺ و یاران وی رضی الله عنهم بدان معتقد بودند. حال بر اساس وضعیت امت و اختلاف جغرافیایی و عصر و زمان، خواه کم باشند یا زیاد. از این روست که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «جماعت آن است که در راستای حق باشد گر چه تک و تنها باشی»<sup>۵</sup>.

۱- فتح الباری ج ۱۳ ص ۳۷.

۲- الإعتصام ج ۲ ص ۲۶۴.

۳- همان.

۴- همان ص ۲۶۵.

۵- الحوادث و البدع نوشته‌ی ابو شامه ص ۲۲ و بیهقی در المدخل.

در الفاظی دیگر آمده است: جماعت آن است که با اطاعت الهی همسو باشد هر چند هم که تنها و بی کس باشی<sup>۱</sup>.

### سوم: تعریف اهل حدیث

حدیث در لغت، ضد قدیم (یعنی جدید) است. و در اصطلاح: به گفتار، کردار، سکوت یا ویژگی‌های آفرینشی و اخلاقی‌ای که به رسول الله ﷺ نسبت داده می‌شود، حدیث گویند<sup>۲</sup>.

### علم حدیث بر دو بخش است:

**علم روایة:** عبارت است از علمی که شامل گفتار، رفتار، سکوت و صفات نبی اکرم ﷺ و روایت حدیث و ثبت و ضبط الفاظ آن می‌شود<sup>۳</sup>.  
علم درایة: آگاهی به قوانینی که با آن وضعیت سند و متن شناخته می‌شود<sup>۴</sup> که در اصطلاح به آن علم مصطلح الحدیث گویند.

پس اگر گفته شد (اهل حدیث)، منظور کسانی‌اند که از نظر روایه و درایه به احادیث رسول ﷺ پرداخته‌اند و تمام هم و غم خود را صرف تکرار و بررسی احادیث، روایت و پیروی علمی و عملی به مقتضای آن کرده‌اند. پایبند به سنت‌اند و از بدعت‌گریزانند. از پیروان هوا و هوس، که سخن گمراهان را بر اقوال رسول ﷺ مقدم می‌دارند متمایز و جدایند. هواپرستانی که افکار فاسد، منطوق دروغین و تلقین‌شده و سخنان متناقض خویش را بر دستورات قرآن کریم و سنت شریف، پیشی می‌دهند. لذا اهل حدیث سزاوارترین مردم به اعتقاد حق و پایبندی به سنت و جماعت و گروه نجات یافته‌اند. از همین رو امام احمد رحمته الله در مورد جماعت می‌گوید: «اگر آنان اهل حدیث نباشند، پس نمی‌دانم چه کسانی هستند!»<sup>۵</sup>.

نیز وقتی شیخ ابو اسماعیل صابونی در کتاب خویش به نام (عقیده السلف أصحاب الحدیث) یا (الرسالة في اعتقاد أهل السنة وأصحاب الحديث والأئمة) ویژگی اهل حدیث

۱- لالکائی در شرح السنة ج ۱ ص ۱۰۸-۱۰۹.

۲- منهج النقد فی علوم الحدیث ص ۲۶.

۳- تدریب الراوی ۱ ص ۴۰.

۴- همان ص ۴۱.

۵- شرف اصحاب الحدیث ص ۲۵.

را ذکر می‌کند، می‌گوید: «به نبی ﷺ و یاران ایشان که همانند ستارگان‌اند، اقتدا می‌کنند. و به ائمه‌ی دین و علمای مسلمین از سلف صالح، اقتدا می‌نمایند. به هر آن‌چه آنان از نظر دینی معتقد بودند، معتقد هستند. با مبتدعین که عاملان بدعت‌اند، بغض و کینه داشته و دوستی و محبت نمی‌کنند»<sup>۱</sup>.

شیخ اصبهانی در مورد اهل حدیث می‌گوید: «ما سنت رسول ﷺ را با روایات مشهوری که با اسناد صحیح متصل، توسط برخی از علمای حافظ، از برخی دیگر روایت شده است، یافته و شناختیم. به این گروه - اهل حدیث - نظر انداختیم و آنان را افرادی یافتیم که بیشتر از همگان به دنبال حدیث‌اند، بسیار دوستش می‌دارند، خیلی زیاد جمع‌آوری و حفظش می‌کنند و از همه به روایت صحیح، عامل‌تراند. در نتیجه به کمک قرآن و سنت دانستیم، آنان اهل قرآن و سنت هستند نه دیگر فرقه‌ها... . اهل حدیث رحمهم الله را در گذشته و حال حاضر دیده‌ایم؛ آنانی‌اند که، برای فراگیری روایاتی که بر سنت‌های رسول الله ﷺ دلالت می‌کند، رنج سفر را به دوش می‌گیرند. این روایات را از منبع آن می‌آموزند. از بیشترین جایی که روایات را سراغ دارند جمع‌آوری کرده و حفظ نموده و به آن غبطه می‌خورند، به پیروی از آن فراخوان می‌دهند، بر مخالفین آن عیب و خرده می‌گیرند و احادیث چنان نزدشان فراوان گشت که به آن مشهور شدند»<sup>۲</sup>.

این‌گونه است که می‌بینیم دو اصطلاح (اهل حدیث) و (اهل سنت) بسیار به هم نزدیک بوده و میان آن‌دو نسبت عموم و خصوص یا مطلق و مقید وجود دارد. هر گاه نام یکی از آنان گرفته شود، دیگری در آن داخل است. طوری شده است که این لفظ به تنهایی دلالت بر تمام زیرمجموعه‌ی فرقه‌ی نجات یافته می‌کند. از فقهاء، محدثین، علما، حکمرانان و پارسایان گرفته تا مجاهدین، اصولی‌ها، نحوی‌ها، اهل لغت و نیز هر نیکوکار دیگری. و در این راستا این لفظ با (اهل حق) یا (اهل قرآن) و... مترادف می‌باشد. لیکن هر گاه این دو لفظ با هم آمدند، اولی دلالت بر متخصصین و علمای حدیث می‌کند و لفظ دیگر بر سایر اهل خیر و صلاح دلالت دارد. ابن تیمیه رحمته الله گفته است: «وقتی می‌گوییم اهل حدیث، فقط بر آنان که حدیث را شنیده و می‌نگارند و

۱- عقیده السلف أصحاب الحدیث تألیف صابونی ص ۹۹-۱۰۰.

۲- الحجة فی بیان المحجة، نسخه‌ی خطی برگه‌ی ۱۶۶ اب - ۱۶۷.

روایت می‌کنند، بسنده نمی‌کنیم؛ بلکه هر کس که سزاوار حفظ، شناخت، درک و پیروی ظاهر و باطن حدیث است را هم شامل می‌شود. و نیز اهل قرآن هم، مورد نظر ماست. حداقل ویژگی آنان، دوستی با قرآن و حدیث و پژوهش در آن دو و معانی آنها و عمل به موجبات و مفاهیمی است که از آن دو فرا گرفته‌اند فقهای اهل حدیث، از دیگر فقهاء نسبت به پیامبر ﷺ آگاه‌ترند. پارسایان آنان از دیگر متقیان پایبندترند. سیاستمداران ایشان نسبت به رسول ﷺ از دیگر سیاستمداران سزاوارترند. عموم اهل حدیث مستحق‌تر از دیگران به دوستی نبی ﷺ هستند»<sup>۱</sup>.

### چهارم: تعریف سلف

سلف در لغت به معنای پدران پیشین و خویشاوندان نزدیک است. آنان که در سن و منزلت از شخص بالاتراند<sup>۲</sup>. و سلف یعنی پیشینیان، و سلف شخص، به پدران قبل از او اطلاق می‌شود<sup>۳</sup>.

و در اصطلاح، تمام تعریفات لفظ سلف، پیرامون صحابه ﷺ یا صحابه و تابعین و یا صحابه و تابعین و تبع تابعین رحمهم الله که امامانی بزرگ بوده و همگان بر امامت، فضیلت و پیروی ایشان از قرآن و سنت گواه هستند، بر می‌گردد.

قلشانی می‌گوید: «سلف صالح، افراد صدر اول اسلام هستند که در علم ثابت قدم بودند و با رهنمون رسول الله ﷺ رهیاب شدند، سنتش را حفظ نموده و الله ﷻ آنان را برای هم‌نشینی با رسول ﷺ و برپایی دین برگزید. راضی شد آنان امامان امت باشند و به حق، فی سبیل الله جهاد کردند و در پند و نصیحت امت و سودبخشی به آنان کوشیدند. جان خویش را ارزانی رضای الهی کردند و الله ﷻ هم در کتاب خود آنان را ستود... پیروی از آنان در تعالیم و عملکرد آنها و استغفار برای ایشان واجب است»<sup>۴</sup>.

۱- مجموع الفتاوی ابن تیمیة رحمه الله ج ۴ ص ۹۱-۹۵.

۲- لسان العرب ج ۹ ص ۱۵۹.

۳- تحرير المقالة من شرح الرسالة ص ۳۶ به نقل از (المفسرون بين التأويل و الإثبات) نوشته‌ی مغراوی ج ۱ ص ۱۸.

۴- همان.

ابو الحسن گفته است: «سلف یعنی صحابه در پیروی از گفتار، رفتار، تفسیر و استنباطات اجتهادی ایشان»<sup>۱</sup>.

عدوی در «الحاشیه» چنین می‌گوید: «لفظ سلف فقط منحصر به صحابه رضی الله عنهم است». چرا که ابن ناجی گوید: «سلف صالح، ویژگی خاصی است که منحصرأً به صحابه رضی الله عنهم اطلاق می‌شود و هیچ کس با آنان شریک نیست»<sup>۲</sup>.

غزالی در مورد لغت سلف گفته است: «راه و روش صحابه و تابعین»<sup>۳</sup>.  
 باجوری معتقد است به پیامبران، صحابه، تابعین و تبع تابعین، خصوصاً ائمه‌ی چهارگانه، سلف گفته می‌شود<sup>۴</sup>.

استاد محمود خفاجی بر این باور است که تعیین این دوره‌ی زمانی در این زمینه کافی نیست. بلکه باید همسویی با کتاب الله و سنت و روح آن دو را هم به این دوره‌ی خاص، ضمیمه نمود. پس هر فردی که نظرش با کتاب الله و سنت در تضاد بود، سلفی نیست. هر چند با صحابه، تابعین و تبع تابعین زیسته باشد<sup>۵</sup>.

استاد ابن حجر قطری در کتاب خود به نام «العقائد السلفية بأدلتها العقلية والنقلية» می‌گوید: «بر این اساس هدف از روش سلف، به مجموعه اعتقادات و برنامه‌ای که صحابه رضی الله عنهم داشتند و تابعین رحمهم الله هم تا روز قیامت از ایشان به نیکی پیروی کردند، و نیز پیروان تابعین و ائمه‌ی دین، که امامت و قدر و منزلت دینی‌شان تایید شده و خلف و سلف سخنان ایشان را پذیرفته‌اند، مذهب سلف گویند. مانند امامان چهارگانه‌ی اهل سنت، سفیان ثوری، لیث بن سعد، ابن مبارک، نخعی، بخاری، مسلم، نسائی، ترمذی، ابو داود و ابن ماجه رحمهم الله. نه افرادی که مرتکب بدعت شدند و نه آنانی که همانند خوارج، رافضی‌ها، مرجئه‌ها، جبریه، جهمیه و معتزله با القاب ناپسند به شهرت رسیدند»<sup>۶</sup>.

۱- (المفسرون بین التأویل و الإثبات) اثر مغراوی ج ۱ ص ۱۸.

۲- الحاشیه ص ۱۰۶.

۳- إجماع العوام عن علم الکلام ص ۶۲.

۴- شرح الجوهره ص ۱۱۱.

۵- العقیده الإسلامية بین السلفية و المعتزلة ص ۲۱.

۶- المفسرون بین التأویل و الإثبات، مغراوی ج ۱ ص ۱۹ - ۲۰.

لذا سلف، اصطلاحی است که ائمه‌ی سه قرنِ میمون و مبارکِ اول که صحابه، تابعین و تبع تابعین باشند، را در بر می‌گیرد. افرادی که در حدیث رسول الله ﷺ یاد شده‌اند: «خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتُهُ»: «بهترین قرن (مردمان مسلمان) قرن من هستند و بعد، آنان که در پی ایشانند و سپس قرن بعد از آنان. بعد مردمانی می‌آیند که شهادت یکی از آن‌ها بر سوگند و سوگندش بر گواهی‌اش پیشی می‌گیرد»<sup>۱</sup>.

از این رو هر کس عقاید، فقه و اصول این ائمه را بر خود ندارد، به ایشان منسوب است؛ هر چند میان آنان فاصله‌ی زمانی و مکانی هم وجود داشته باشد. و هر کس با آنان مخالفت ورزد، در زمره‌ی ایشان نیست، هر چند هم در زمان آنان و در بینشان زیسته باشد.

### پنجم: تعریف الطائفة المنصورة «نسل یا گروه پیروز»

طایفه‌ی منصوره که در احادیث آمده است، همان سخت‌کوشانِ اهل سنت هستند. و اسباب پیروزی معنوی و مادی‌ای که الله ﷻ آفریده است، در آنان به ودیعه گذاشته شده است. اسبابی هم‌چون علم صحیح و برنامه‌ی همسو با روش گونی الهی و استفاده از مقدماتی که الله ﷻ آن را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف مورد نظر قرار داده است. وگرنه ایمان محض و پایبندی به عقاید اهل سنت، بدون بکارگیری اسباب پیروزی و مقدمات مادی، و بدون التزام به سنن گونی الهی ضامن پیروزی نیست و استقرار و قدرت در زمین را در پی ندارد. آن قدرت و تمکینی که الله ﷻ به بندگان مخلصش وعده داده است.

لذا طایفه‌ی پیروز به مجموعه‌ی اهل سنت و جماعت اطلاق می‌شود. این گروه، به فقه صحیح و ثابت از سلف و ائمه پایبند می‌باشند. از اسباب پیروزی و مقدمات درست و صحیح، کمک می‌گیرند؛ و الله ﷻ آنان را پیروز می‌گرداند. و هر کس با آنان اختلاف ورزد، یا بخواهد (با عدم همکاری) ناامیدشان کند، به آنان آسیبی (دینی و معنوی) نمی‌رساند.

۱- بخاری. (شایان ذکر است که حدیث مذکور بالفاظ «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...» راجح است. مترجم).

و گروه پیروز - همانند دیگر مخلوقات، مگر آن‌هایی را که الله ﷻ حفظ نماید - آمیخته به خیر و شر، عدل و سرکشی، اطاعت و معصیت یا نافرمانی است. لیکن اکثر اوقات، عموماً از دیگران برتر و به یاری الهی مستحق‌تر هستند. و در برداشت و تحمل، مسئولیت دینی و حفظ این امانت و در برپایی دین از دیگران، توانمندتر می‌باشند. مسئولیتی که الله ﷻ از میان همگان، بر دوش ایشان نهاده است.

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: (معاویه و مغیره رضی الله عنهما و دیگران با استناد به روایت صحیحین، این طایفه را از اهل شام بر می‌شمارند. چرا که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَّاهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»؛ «پیوسته گروهی از امت من دستور الله ﷻ را بر پا می‌دارند و نومیدکنندگان و مخالفان، به ایشان زبانی (ایمانی) نمی‌رسانند تا که قیامت بر پا شود»؛ مالک بن یخامر برخاست و گفت: از معاذ رضی الله عنه شنیده است که می‌گوید: آنان اهل شام هستند. معاویه رضی الله عنه گفت: این مالک بن یخامر است و می‌گوید معاذ رضی الله عنه گفته است آن‌ها در شام سکنی گزیده‌اند<sup>۱</sup>.

به مانند این روایت، روایتی از مغیره بن شعبه آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ»؛ «مدام بخشی از امت من پشتیبان حق هستند تا که دستور الله بیاید و آنان بر همین روش استوارند»<sup>۲</sup>. با این روایت، از دو منظر اثبات می‌کنند که گروه مذکور از ساکنین شام هستند:

**اول:** آنان کسانی هستند که غالب و پیروز شده و بعد از نبرد و جنگ، حکمرانی از آن‌هاست. زیرا رسول الله ﷺ فرموده است: «لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ»؛ «مخالفین به آنان زبانی نمی‌رسانند» و این یعنی گروه برپادارنده‌ی حق در این امت کسانی‌اند که غالب و پیروز‌اند؛ پس وقتی پیروز گشتند معلوم است که اهل حق هستند.

۱- مسند احمد (۱۶۹۳۲) شعبی الأرنؤوط می‌گوید: إسناده صحيح، رجاله ثقات رجال الشيخين غير عبد الوهَّاب بن أبي بكر: وهو المدني، فقد روى له أبو داود والنسائي، وهو ثقة. [مصحح]

۲- روایت مغیره بن شعبه در بخاری (۳۶۴۰) چنین است: «لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ». و باز در بخاری (۳۶۴۱) از معاویه بن سفیان چنین آمده است: «لَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، مَا يَضُرُّهُمْ مَنْ كَذَّبَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ». [مصحح]

دوم: نصوصی همانند سخن معاذ رضی الله عنه بیانگر این است که آنان اهل شام اند. چنان که مسلم رضی الله عنه در صحیح خود روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَزَالُ أَهْلُ الْعَرَبِ»: «پیوسته مغرب زمین پیروز است».

امام احمد رضی الله عنه گفته است: اهل غرب همان ساکنین شام هستند؛ چرا که نبی صلی الله علیه و آله در مدینه تشریف داشته و هر کس که در غرب مدینه قرار دارد نسبت به مدینه در مغرب زمین است و آنان که در شرق مدینه اند، ساکنان شرق به حساب می آیند. نجدی ها و کسانی که در شرق آن قرار دارند، اهل مشرق نام گرفته اند. همان طور که ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: دو نفر از اهل مشرق آمدند و سخنرانی کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»<sup>۱</sup>.

ترجمه: «برخی سخنان بسیار جذاب اند (در تأثیر گذاری همچون سحر هستند)». روایات عدیدی گویای این مطلب است که محل ظهور (شر و فتنه) مشرق است. مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «الْفِتْنَةُ مِنْ هَاهُنَا الْفِتْنَةُ مِنْ هَاهُنَا»<sup>۲</sup> «فتنه از این سو است، فتنه از این سو است» و به سمت شرق اشاره نمودند. و یا گفته اند: «رَأْسُ الْكُفْرِ حَوْوُ الْمَشْرِقِ»<sup>۳</sup>: «سر کفر از سمت مشرق است»؛ و مانند این روایات.

ایشان بیان کرده اند که گروه پیروز و برپادارنده ی حق، مغرب زمین امت وی هستند. و غرب، همان شام و مناطق غربی آن است. فتنه و سر کفر هم در مشرق زمین است. مردم مدینه شامیان را غرب نشینان می نامیدند. در مورد اوزاعی رضی الله عنه گفته اند: وی امام ساکنین غرب است. در مورد سفیان ثوری و دیگران هم گفته اند: او از مردم شرق است. چرا که منتهی إليه شام، رود فرات است و در امتداد و سمت شهر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارد. بعد از آن، حرّان و رقه قرار دارند که در سمت مکه هستند. از همین رو قبله ی آنان راست ترین قبله است. یعنی آن ها رو به سمت رکن شامی و پشت به قطب شامی هستند؛ بدون هیچ گونه انحرافی به سمت راست؛ مانند عراقی ها. نه به سمت چپ هم چون اهل شام.

۱- بخاری (۵۷۶۷)

۲- الْفِتْنَةُ مِنْ هَاهُنَا وَأَشَارَ إِلَى الْمَشْرِقِ (بخاری ۵۲۹۶) [مصحح]

۳- بخاری (۳۳۰۱) و مسلم (۷۵)



گویند: اگر نصوص ذکر شده دلالت بر این دارد که گروه پیروز و برپا دارنده‌ی حق، که مخالفت دگراندیشان و کارشکنیِ نومیدکنندگان به آنان زبانی نمی‌رساند، اهل شام باشند، این گفته با فرموده‌ی رسول ﷺ در مورد عمار رضی الله عنه که: «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ»<sup>۱</sup>: «عمار را گروه سرکش می‌کشد» و با روایت: «تَقْتُلُهُمْ أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>: «آنان (خوارج) را گروهی می‌کشند که به حق سزاوارتراند»، در تعارض است. این دلیل کسی است که همگان را همسان می‌داند و معتقد است همه درست عمل کردند. یا حداقل از ترجیح دادنِ برخی بر برخی دیگر، دست نگه می‌دارد. و این معنی به ذهن نزدیک‌تر است. برخی از افراد هر گروه به چنین سخنی علیه یکدیگر استدلال می‌کنند، لیکن این کارِ درستی نیست؛ چرا که بعضی از «نواصب» بر این باور هستند. چنین جواب‌هایی در قبال گفتارِ شیعه و روافض که اهل بدعت هستند، بیان می‌شده است. حال آن‌که ما داریم در مورد اهل علم و عدالت سخن می‌گوییم.

بدون شک باید میان این نصوص جمع نمود و ارتباط ایجاد کرد؛ لذا در جواب باید گفت: فرموده‌ی رسول ﷺ که مدام مردمانِ مغرب زمین پیروزانند، و نیز دیگر روایات که دلالت بر اهل شام و فتوحات آنان می‌کند، می‌بینیم که همین‌گونه هم بوده است و هنوز هم که هنوز است آنان پیروز و غالب‌اند، و این که رسول الله ﷺ فرمودند: پیوسته گروهی از امت من برپادارنده‌ی دستور الهی هستند، از حرف (من) که به معنای برخی می‌باشد، روشن است که در میان این گروه هم هستند کسانی که سرکشی و تجاوز می‌کنند؛ لیکن نسبت به دیگران سزاوارتر به حق هستند.

وقتی می‌فرماید: «آنان را<sup>۳</sup> گروهی که به حق نزدیک‌تر هستند، می‌کشند»، دلیل بر این است که علی رضی الله عنه و یارانش در آن برهه از زمان نسبت به گروه دیگر، سزاوارتر به حق بوده‌اند. لذا اگر شخص یا گروهی در بعضی اوقات کوتاهی کرده باشند، دلیل نمی‌شود که برپا دارنده‌ی دستور الهی نبوده و اطاعت الله عز و جل و رسول ﷺ را نکرده باشند. چون گاهاً می‌شود که یک عمل طاعت محسوب شود و عملی دیگر از آن به اطاعت نزدیک‌تر باشد. و اما این‌که در بعضی اوقات گروهی از اهل شام سرکش و

۱- مسلم (۲۹۱۶)

۲- مسلم (۱۰۶۴)

۳- خوارج را. (مترجم).

متجاوز باشند، منافاتی با روایت ندارد؛ چرا که برخی سرکشی‌ها قابل عفو و آمرزش هستند. و این نکته‌ضعف‌ها با گواهی به خیر بودن اهل شام توسط رسول الله ﷺ منافات ندارد؛ زیرا ایشان از عموم اهل شام و بزرگواری آنان خبر داده است. و بدون شک ساکنین شام در اکثر اوقات از دیگران برتر و بهتر بوده‌اند.

عمر رضی الله عنه هم در دوران خلافت خویش شامیان را بر عراقی‌ها برتر می‌دانست. حتی چندین بار به شام مسافرت نمود. در حالی که از رفتن به عراق خودداری کرد. در مورد مسافرت به عراق با دیگران مشورت نمود و او را از رفتن منصرف نمودند. زمانی که شمشیر خورد، اول از همه اهل مدینه به عیادت وی آمدند و در آن برهه از زمان آنها برترین افراد امت بودند. در پی آنان، اهل شام به ملاقات خلیفه آمده و سپس عراقی‌ها شرفیاب شدند و آنان آخرین افرادی بودند که از خلیفه عیادت کردند. این صحیح‌ترین مطلبی است که در مورد ملاقات با خلیفه آمده است. هم‌چنین توجه و رغبت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فتح شام از عراق بیشتر بود؛ تا آن‌جا که می‌گفت: روستایی از روستاهای شام برایم محبوبتر از فتح شهری در عراق است.

نصوصی که در قرآن و سنت و اقوال صحابه رضی الله عنهم بر فضیلت شام و اهل مغرب زمین نسبت به نجد و عراق و شرق‌نشینان آمده است، بیشتر از آن است که بتوان به شمار آورد. حتی روایات صحیحی از رسول الله ﷺ در مذمت مشرق زمین آمده است. و این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: فتنه و سرکفر از شرق است، در آن زمان به دلیل وجود علی رضی الله عنه این اتفاق رخ نداد؛ و این مسئله برای برهه زمانی خاص بوده است. ولی آن‌گاه که علی رضی الله عنه از دنیا رفت، فتنه، نفاق، ترک دین و بدعت، از آنان نمودار گشت و این رویکرد ثابت می‌کند که آنان بهتر از اهل شام نیستند. نیز بدون شک، علما و فرزانه‌گانی همانند علی، ابن مسعود، عمار، حذیفه و افرادی به مانند ایشان رضی الله عنهم در مردم مشرق وجود داشت که به مراتب از اهل شام برتر بودند. و این که گفته شده است عموم مردم شام از دیگران برتر هستند، دلیل نمی‌شود که گروهی بهتر از آنان در میان دیگر مردمان یافت نشود.

نبی صلی الله علیه و آله به این دلیل اهل شام را از دیگران متمایز می‌داند که آنان تا آخرالزمان بر پا دارنده‌ی دستور الهی هستند. و گروه پیروز هم تا برپایی قیامت در میان آنان است. لذا این فرموده‌ی رسول صلی الله علیه و آله از امری مستمر و دائمی که به فراوانی و توانمندی در

میانشان موجود خواهد بود، خبر می‌دهد. و این توصیف فقط برای ساکنینِ شام بیان شده است و بس. چرا که حجاز - علی رغم این که مبدأ ایمان است - در آخر الزمان، علم، ایمان، یاری و جهاد در آن کم خواهد شد. همین‌طور یمن، عراق و مشرق.

اما علم در شام پیوسته و مستمر موجود خواهد بود و هر کس در این راستا نبرد نماید، مداماً پیروز و کامیاب است؛ این یک حقیقت است؛ واللہ اعلم.

این مسئله از بعضی جنبه‌ها بیان‌گر برتری و رجحانِ گروه شامی است؛ با وجودی که علی علیه السلام از کسانی که از او جدا گشتند، مستحق‌تر بوده است؛ لذا برماست به هر آن چه از جانب الله تعالی آمده است ایمان بیاوریم و حق را تأمُّ و تمام قبول نماییم. مطیع هوای خویش نباشیم و ناآگاهانه سخن نگوییم. بلکه می‌بایست راه علم و دادگری را پیشه کنیم و آن، راهی جز پیروی از کتاب الله و سنت نیست. آنان که بخشی از حق را گرفته و بخشی دیگر را رها می‌کنند، (بدانند) که این کار نقطه‌ی شروع پراکندگی و از هم‌گسیختگی است.<sup>۱</sup>

شیخ الاسلام در عصر خویش دقیقاً به این کلام پرداخته و آن را ثابت می‌کند که: (گروهی در شام، مصر و کشورهای که در جهتِ آنان‌اند، در آن زمان از دین اسلام دفاع می‌کنند و ایشان حق‌دارترین مردم‌اند که شاملِ گروه پیروز «الطائفة المنصورة» باشند که، رسول الله صلی الله علیه و آله از آن یاد کرده است... . روایتی دیگر طایفه‌ی منصوره را با این فاکتور و ویژگی توصیف می‌نماید: «أَنَّهُمْ بِأَكْنَافِ بَيْتِ الْمُقَدِّسِ»: «ایشان در کنار یا سمت و سوی بیت المقدس‌اند». اکنون هم این گروه همیشه پیروز، در جوارِ بیت‌المقدس هستند.<sup>۲</sup>

۱- مجموع فتاوی شیخ الإسلام ج ۴ ص ۴۴۵-۴۵۰.

۲- همان ج ۲۸ ص ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۵۲.

## فصل سوم:

### منشأ نام‌گذاری به «اهل سنت و جماعت»

#### نام‌گذاری به «اهل سنت و جماعت» چگونه آغاز شد؟

باید در نظر داشت که ما گفتیم منشأ «تسمیه» و نگفتیم «پیدایش» اهل سنت؛ زیرا اهل سنت یعنی همان باورهای رسول الله ﷺ و یاران وی. آنان کسانی نیستند که بدعتی را پایه‌گذاری کرده باشند و در نتیجه‌ی آن به فرد یا گروهی خاص نسبت داده شوند و متعاقباً گفته شود: این نام در فلان سال پدید آمد. از این رو شیخ الاسلام می‌گوید: (مذهب اهل سنت و جماعت، قبل از این که الله ﷻ ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد رحمهم الله را بیافریند، مذهبی کهن و مشهور بوده است. اهل سنت، مذهب خویش را از رسول الله ﷺ فرا گرفته‌اند. آنان که با این مذهب مخالفت ورزند، از منظر اهل سنت مبتدعانی بیش نخواهند بود؛ چرا که جمهور اهل سنت، اجماع صحابه ﷺ را حجت می‌دانند و در اجماع نسل‌های بعد از ایشان، اختلاف نظر دارند).<sup>۱</sup>

در ادامه ابن تیمیه رحمته الله علیه علت این که مذهب اهل سنت به امام احمد رحمته الله علیه نسبت داده می‌شود را چنین بیان داشته و می‌گوید: (گرچه احمد بن حنبل در امامت و صبر و تحمل شکنجه مشهور است، این بدین سبب نبوده که وی سخن جدیدی در دین ابداع کرده باشد؛ بلکه حرفش سنتی بود که قبلاً وجود داشته و معروف بوده است و او این سنت را فهمیده و به آن دعوت داده و بر شکنجه و آزاری که دیگران بر او روا داشتند تا از این سخن دست بردارد، صبر و شکیبایی نمود. ائمه‌ی پیش از او، قبل از آن آزمایش و شکنجه از دنیا رفته بودند. زمانی که در اوایل قرن سوم در دوران مأمون و برادرش معتصم و در پی او واثق، فتنه‌ی جهمیه که صفات الهی را نفی می‌کردند، پدیدار گشت، و مردم را به تفکر جهمی فرا می‌خواندند و صفات را ابطال می‌نمودند و

۱- منهج السنة ۴۸۲/۲. تحقیق محمد رشاد سالم.

متاخرین رافضه هم بر همین اعتقاد بودند، و والیان امر را هم به سلک اندیشه‌ی خود در آوردند، اهل سنت با آنان هم‌نظر نشدند. تا جایی که به قتل تهدید شدند و گروهی به غل و زنجیر کشیده شده و مجازات شدند و آن‌ها را با میل یا به اجبار دستگیر کردند، امام احمد بر باور خود ثابت و استوار ماند؛ تا این‌که او را مدتی زندانی کردند. بعد یاران خویش را برای مناظره با امام فرا خواندند و در مناظره امروز و فردا می‌کردند... «در ادامه راوی شکنجه و رنج امام را ذکر می‌کند» و سپس می‌گوید: این امور باعث تحقیق در مورد مسایل صفات و آیات شد. و ادله و شبهات از دو منظر اثبات و نفی، هم مورد بررسی قرار گرفت.

نویسندگان هم در این زمینه کتاب‌ها نگاشتند. امام احمد و دیگر علمای سنت و حدیث، همیشه بطلان و فساد مذهب روافض، خوارج، قدریه، جهمیّه و مرجئه را شناخته بودند، لیکن به دلیل محنت و مشقت، بگو مگو در این باره زیاد شد. الله ﷻ هم شأن و منزلت این امام همام را والا نموده و او را یکی از ائمه و عالمی از علمای سرشناس اهل سنت گرداند. چرا که او مسایل صفات را بیان داشته و بر نصوص و روایات صفات، اشراف کامل داشت و اسرار پنهان «صفات» را آشکار کرد. نه این‌که او بحثی تازه و دیدگاهی جدید ابداع کرده باشد. از همین رو برخی از اساتید مغرب (الجزایر) گفته‌اند: «پیدایش مذهب با امام مالک و شافعی بوده است و ائمه‌ی مذاهب در اصول، متحد و همسو بوده‌اند، لیکن امام احمد رحمته مذهب را توضیح داده و آن را مشهور کرد». واقعاً هم همان‌طور است که گفته‌اند.<sup>۱</sup>

از این مطلب سودمند روشن می‌گردد که اهل سنت و جماعت، ادامه‌ی باورها و اعتقادات رسول الله ﷺ و یاران وی می‌باشد. لذا اگر در دوران بدعت و در زمان بی‌کسی اهل سنت، امامی برخاست و به عقیده‌ی صحیح و جنگ با بدعت دعوت داد، کار جدیدی نکرده است؛ بلکه هر آنچه از اعتقادات اهل سنت که به بوته‌ی فراموشی سپرده شده و رنگ باخته است را، زنده و پویا می‌گرداند. چرا که عقیده و برنامه‌ی عقیدتی، قابل تغییر و تبدیل نیست. در نتیجه هر گاه در زمان و مکانی خاص، مذهب اهل سنت به عالم یا مجدّدی خاص نسبت داده شد، بدین معنا نیست که وی مذهب جدیدی پدید آورده است.

اما این که تسمیه یا نام‌گذاری اهل سنت یا اهل حدیث از چه زمانی شروع شد، باید گفت از دوران شروع تفرقه و پراکندگی گروه‌ها و زیاد شدن بدعت‌ها و انحرافات، این نام پدیدار گشت. چرا که لازم بود اهل سنت و جماعت در روش و اعتقاد با نامی خاص، از دیگران متمایز باشند. البته چنان که پیشتر بیان شد، باید در نظر داشت که ایشان، همان امتدادِ باورها و اعتقادات رسول الله ﷺ و یاران وی بوده و (هستند).

### پیدایش فتنه

سخن پیرامونِ آغازِ فتنه و تفرقه، بسی دراز است؛ لیکن از ریشه و اساس این جریان شروع کرده تا سرانجام به علت تمایز و جدایی اهل سنت از دیگران برسیم:

۱- بسیار روشن است که اولین بدعت، بدعت خوارج و روافض بوده است. آن‌هم درست بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه و در پی فتنه‌ی عبدالله بن سبا یهودی. خوارج علی رضی الله عنه را تکفیر کرده و علیه او شوریدند. روافض هم بر عکس، مدعی عصمت و امامت یا نبوت علی رضی الله عنه شده و حتی برخی او را «الله» هم خواندند.

بعد از آن بدعت‌ها پی‌درپی رخ داد. بدعتِ مرجئه و قدریه در پایان دوران صحابه رضی الله عنهم و در زمان امارت ابن زبیر و عبدالملک، پدید آمد و در ابتدای دوران تابعین، - اواخر دوران امویان - بدعت جهمیه، مشبهه و ممثله نمودار گشت؛ حال آن‌که در زمان صحابه رضی الله عنهم هرگز شاهد چنین اموری نبودیم.<sup>۱</sup>

۲- در دوران فتنه، مسلمانان به تحقیق و بررسی اسناد و نقد رجال عنایت خاص نمودند؛ چرا که سلف رضی الله عنه از نسبتِ دروغ بر رسول الله صلی الله علیه و آله، بسیار بیم‌ناک بودند- خصوصاً بعد از ظهور بدعت‌ها و هواپرستی‌ها - . امام مسلم در کتاب صحیح خویش از ابن سیرین روایت می‌کند که: ابتدای امر، کسی از سندِ روایات سوال نمی‌کرد؛ ولی چون فتنه‌ها سر برآورد، گفتند: افراد سند را نام ببرید؛ اگر اهل سنت باشند حدیثشان پذیرفته می‌شود و اگر از اهل بدعت باشند خیر.<sup>۲</sup> ابن سیرین می‌گوید: «حدیث یعنی دین، بینید دینتان را از چه کسی می‌گیرید».<sup>۳</sup>

۱- المنتقی اثر ابن تیمیه ص ۳۸۷.

۲- مسلم در مقدمه ص ۱۵. الکفایة ص ۱۶۲-۱۶۳. شرح علل ترمذی نوشته‌ی ابن رجب ۵۱/۱ تحقیق عتر.

۳- الکفایة ۱۶۲.

در نتیجه عنایت و توجه به حدیث، دقیقاً از زمان فتنه شروع شد. علمای اهل سنت شروع به پاک‌سازی و اصلاح روایان حدیث نمودند. افرادی که روایاتشان پذیرفته می‌شد را از دیگران که قابل اعتماد نبودند، جدا کردند. هر کس در لیست متبیین و اهل سنت قرار می‌گرفت، روایتش مورد قبول و کسی که در گروه مبتدعین بود، روایتش رد می‌شد؛ مگر با شرایط بسیار دقیق و ریز<sup>۱</sup>.

باید توجه داشت که فاکتور و ویژگی شیعه «دروغگویی» است و دروغ در نزد آنان به اوج شهرت رسید. از همین رو امام شافعی رحمته الله علیه گفته است: «در میان هواپرستان دروغگوتر از شیعیان ندیدم»<sup>۲</sup>.

زمانی هم که فتنه‌ی مختار - که دارای گرایش‌های شیعی بود - رخ داد، در زمان او دروغ و ساختن روایات دروغین از قول رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار اوج گرفت. لذا امام احمد رحمته الله علیه از جابر بن نوح از اعمش از ابراهیم نخعی روایت می‌کند که: در دوران مختار در مورد سند (روایات) سوال می‌شد؛ سبب این کار هم دروغ‌های زیادی بود که بر علی رضی الله عنه می‌بستند. چنان‌که شریک از ابو اسحاق روایت کرده است که از خزیمه بن نصر عبسی در روزگار مختار شنیده‌ام که می‌گفت: - آنان دروغگو و از یاران علی رضی الله عنه هستند و نیز می‌گفت: «این‌ها چه می‌خواهند الله ایشان را بکشد؟ چه مردمان بسیاری را از راه به در کرده و چقدر احادیث را به تباهی کشاندند!»<sup>۳</sup>.

با شروع تحقیق و پژوهش پیرامون سند، و شناختِ رجال حدیث و جدا نمودن روایات آن‌ها، اهل حدیث از هواپرستان جدا گشتند. و در پی آن اصطلاح (اهل حدیث) یا اهل سنت که به حدیث توجه زیاد می‌نمودند، آشکار و پدیدار گشت. آنان کسانی بودند که روایاتشان پذیرفته می‌شد؛ بدعت‌گرا نبودند و هیچ یک از باورهای هواپرستان در آنان ریشه نکرده بود.

۱- علما در مورد روایت نمودن از افراد مبتدع، در کتاب‌های مصطلح الحدیث سخن گفته‌اند. با شرایطی خاص روایات آنان را پذیرفته‌اند. رجوع شود به، الکفایة ص ۱۵۹ به بعد «نسخه هندی»، شرح علل ترمذی ۵۳/۱ به بعد. تدریب الراوی ۳۲۴/۱ به بعد.

۲- الکفایة ص ۱۶۷.

۳- شرح علل ترمذی ۵۲/۱.

۳- در نقطه‌ی مقابل روافض، خوارج قرار داشتند؛ لیکن آنان به راست‌گویی<sup>۱</sup> مشهور بودند. و فتنه‌ی این دو گروه از اولین فتنه‌ها و بدعت‌ها به شمار می‌آمد. از همین رو امام بخاری از راویانِ خوارج، روایاتی را ذکر نموده است. لیکن فتنه و ضلالت خوارج تشخیص داده شد؛ چرا که آنان از جماعت مسلمانان خارج شدند و جز خود دیگران را تکفیر نمودند، صفِ خویش را از صف دیگر مسلمانان جدا نمودند و به جنگ برخاستند. لذا بدعت و انحراف آن‌ها بسیار بر مسلمانان فشار آورد و از همین رو علی علیه السلام با آنان وارد نبرد شد و تمام صحابه رضی الله عنهم را به جنگ علیه آنان بسیج نمود.

وقتی خوارج شورش کردند و فتنه‌ها بسیار شد، مسلمانان یکدیگر را بر اتحاد و همبستگی و ترک تشتت و از هم‌گسیختگی، تشویق کردند. بر همین اساس وقتی در پی کناره‌گیری امام حسن از خلافت به نفع امیر معاویه رضی الله عنه با وی بیعت کردند، این سال را (عام الجماعة: سال اتحاد و همبستگی) نامیدند.

از این جریانات معلوم می‌گردد که مسلمانان چقدر بر حدیث و شناختن افرادی که از ایشان حدیث گرفته می‌شد، حریص بودند. لذا وصف و ویژگی اهل سنت و اهل حدیث یک نشانه‌ی بارز برای آنان به حساب می‌آمد. هم‌چنین بر اتحاد و همبستگی نیز تشویق می‌نمودند. در نتیجه هر کس که به سنت و پیروی از آن و نیز دوری از بدعت، عنایت داشت، و با انجام بدعت یا خلافتی دیگر از جمع مسلمانان بیرون نمی‌شد، (اهل سنت و جماعت) نام می‌گرفت.

اهل سنت تألیف در باب عقیده را شروع کرده و آن را کُتُبِ (سُنَّت) نامیدند. در این کتاب روایات را مستند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم، صحابه رضی الله عنهم و تابعین، که سلفِ این امت محسوب می‌شوند، روایت می‌کردند. آنان در کتاب‌های عقیده بر وجوب تبعیت و بر تحریم بدعت تمرکز می‌کردند. می‌گفتند: در بحث نام‌ها، صفات الهی، قضا و قدر و دیگر مسایل اعتقادی، باید اعتقادمان همچون سلف صالح رضی الله عنه باشد. نیز معتقد بودند نباید از جماعت مسلمان بیرون شد و علیه امام مسلمانان کودتا و یا قیام نمود؛ هر چند هم که فاسق باشد. ولی افسوس در هر بحث از این مباحث گروهی دچار زیاده روی و افراط و

۱- البته نه همه‌ی آنان. خطیب بغدادی با سند ابن لهیعه روایت می‌کند، از یکی از بزرگان خوارج شنیدم که می‌گفت: احادیث یعنی دین؛ بینید دینتان را از چه کسی می‌گیرید؛ زیرا ما وقتی چیزی را می‌پسندیدیم، آن را حدیث می‌ساختیم. الکفایة ص ۱۶۳.



---

یا کم‌کاری و تفریط شدند. اما از میان آنان، اهل سنت میانه رو و حدّ وسط بوده است؛ چنان که مسلمانان، در بین سایر ادیان میانه رو هستند.



# باب دوم

در طول عمرم تا کنون هرگز کسی را در اصول دین به مذهب حنبلی و غیر حنبلی دعوت ندادم و هرگز بخاطرش انتقام نگرفتم؛ و در گفتارم به آن استناد هم نمی‌کنم؛ فقط چیزی را می‌گویم که سلف و ائمه‌ی امت بر آن اتفاق نظر دارند.

«ابن تیمیه»

این بخش شامل ویژگی‌های عمومی و کلیدی‌ای است که اهل سنت را از دیگر گروه‌ها متمایز می‌کند. خواه در حوزه‌ی تعلیم و تعلم باشد یا عقاید، و یا در حوزه‌ی اخلاق و راه و روش. البته نیم‌نگاهی نیز به اهل بدعت و مهم‌ترین فرقه‌های مخالف اهل سنت و جماعت خواهیم انداخت.

این بخش شامل ده فصل است:

نخست: برنامه و رویکرد تعلیم و تعلم از منظر اهل سنت و جماعت.

دوم: ویژگی‌های عمومی اهل سنت و جماعت.

سوم: صفات اخلاقی رفتاری ایشان.

چهارم: اصولی که اهل سنت و جماعت بر آن اتفاق نظر دارند.

پنجم: اموری که از دیدگاه اهل سنت و جماعت گنجایش اختلاف نظر در آنها وجود دارد.

ششم: ویژگی‌های عام آنانی که با اهل سنت و جماعت فرق دارند.

هفتم: حکم مخالفین اهل سنت.

هشتم: سران فرقه‌های مخالف با اهل سنت و جماعت.

نهم: دیدگاه اهل سنت و جماعت پیرامون بدعت و اهل آن.

دهم: تعامل و برخورد اهل سنت و جماعت با مبتدعین.

## فصل اول:

### برنامه‌ی تعلیم و تعلم از دیدگاه اهل سنت و جماعت

۱- اهل سنت هر آن چه را در راستای کتاب الله و سنت باشد ثابت، و موارد مخالف را، باطل می‌دانند

اولین موردی که اهل سنت را از دیگران متمایز می‌گرداند، برنامه‌ی فراگیری علوم و مبدأ برحقی است که عقاید و باورها، عبادات، معاملات، رفتار و اخلاقشان، از آن سرچشمه می‌گیرد.

مبدأ و منشأ علم و حق‌شناسی، و سایر فروع معرفتی و شناخت شرعی از دیدگاه اهل سنت، قرآن و سنت رسول ﷺ می‌باشد. سخن هیچ کس بر فرموده‌ی الهی تقدّم ندارد و هیچ روشی بر روش محمد ﷺ حق پیشی گرفتن ندارد.

- (ایشان «اهل سنت» اهل قرآن و سنت هستند: آنان کلام الهی را بر کلام تمام انسان‌ها ترجیح می‌دهند و سنت و روش پیامبر اکرم ﷺ را بر عملکرد و روش هر کس دیگری مقدّم می‌دارند و آثارش را گام به گام در باطن و ظاهر پیروی می‌کنند).<sup>۱</sup>

- (هیچ سخنی را که بعداً از اصول دینشان قرار داده و همیشه بر مبنای آن سخن گویند، مادامی که از رسول الله ﷺ ثابت نباشد، ارائه نمی‌دهند؛ بلکه آن چه از قرآن و سنت ثابت است و پیامبر ﷺ با آن مبعوث گشته به عنوان اصل بوده و به آن معتقدند و باورش دارند).<sup>۲</sup>

- (مسایلی را که مردم در بحث صفات الهی، قضا و قدر، وعید، نام‌های الهی، امر به معروف و نهی از منکر و دیگر مسایل بر سر آن اختلاف دارند، به الله ﷻ و رسولش ﷺ باز می‌گردانند. الفاظ مجمل (یا کُلّی) را که فرقه‌ها در آن اختلاف دارند تفسیر

۱- مجموع الفتاوی: ج ۳ ص ۱۵۷.

۲- همان: ج ۳ ص ۳۴۶

می‌کنند. هر تفسیری که معنای آن با قرآن و سنت مطابقت داشت را ثابت دانسته و تفسیر مخالف با آن دو را باطل می‌دانند. دنبال خواسته‌های درون و گمان و خیال نیستند؛ چرا که پیروی از نفس، مساوی است با جهل؛ و بدون هدایت الهی، ظلم محسوب می‌شود).<sup>۱</sup>

## ۲- از دید آنان کسی جز رسول الله ﷺ معصوم نیست

از نظر اهل سنت فقط پیامبر اکرم ﷺ معصوم است. ائمه از منظر آنان دارای عصمت نیستند؛ بلکه سخن هر کسی قابل پذیرش و رد است به جز رسول الله ﷺ. چرا که سخنان ائمه، برگرفته از سنت پیامبر علیه الصلاة والسلام است و هرگز بر سنت مقدم نمی‌شود.

(اهل حق و سنت جز رسول ﷺ از کسی دیگر تبعیت نمی‌کنند. اوست که تصدیقش در تمام دستورات و اطاعت از وی در شریعتش واجب است. این مقام و منزلت برای هیچ یک از ائمه نبوده و نمی‌باشد).<sup>۲</sup>

## ۳- اجماع سلف صالح، حجتی شرعی است و آیندگان باید بر آن ملزم باشند

اهل سنت معتقد است، آگاه‌ترین خلق بعد از رسول الله ﷺ صحابه رضی الله عنهم و سلف صالح هستند. هر اجماعی که در امور دین کرده‌اند عاری از خطاست و کسی حق رد کردن آن را ندارد. اجماع آن‌ها برای آیندگان حجت شرعی بوده و باید به آن پایبند باشند. هر کس به اجماع آنان عمل کند، در زمره‌ی ایشان است.

- (آنان «جماعت» هستند، چون جماعت یعنی اجتماع، و نقطه‌ی مقابل آن تفرق و پراکندگی نام دارد. لفظ جماعت از آن رو برایشان به عنوان یک اسم مطرح است که، آنان رهروان راه سابقین الاولین یعنی مهاجرین و انصار رضی الله عنهم هستند. پس «اجماع» اصل سومی است که در علم و دین، به آن پایبند هستند. اجماع معتبر آن است که سلف صالح بدان معتقد بودند؛ زیرا بعد از ایشان اختلاف زیاد و امت اسلامی پخش و پراکنده شد).<sup>۳</sup>

۱- همان: ج ۳ ص ۳۴۷.

۲- همان: ج ۳ ص ۳۶۴.

۳- همان: ج ۳ ص ۱۵۷.

- (صدر در صد اجماع آنان بدون خطاست).<sup>۱</sup>

- (دین مسلمانان مبتنی بر پیروی از کتاب الله و سنت رسول ﷺ و اجماع امت می‌باشد؛ و این سه اصل معصوم و دور از خطاست).<sup>۲</sup>

#### ۴- هیچ فتوا و اجتهادی را قبل از تطبیق با کتاب الله، سنت و اجماع قبول نکرده و ثابت نمی‌دانند

اهل سنت به سنت رسول الله ﷺ که آن را ارمغان آورده است و نیز به جماعت ایشان که صحابه رضی الله عنهم باشند، التزام جسته، در مسیر آنان گام برداشته و برنامه‌ی آنان را مدّ نظر خویش قرار داده‌اند. سخن هیچ کس را، هر کس هم که باشد، مادامی که با قرآن، سنت و اجماع مطابقت ندهند، نمی‌پذیرند.

- (هر گفتار و رفتار درونی و ظاهری مردم را که متعلق به دین باشد، با سه اصل که همان ترازوی قرآن، سنت و اجماع سلف باشد، وزن می‌کنند).<sup>۳</sup>

#### ۵- هرگز قرآن و سنت را با عقل، رأی و قیاس نمی‌سنجند

پس اهل سنت و جماعت جز به دانش، رفتار و سلوک سلف صالح و کسانی که از ایشان علم آموخته‌اند و بر منهج و برنامه آنان گام برداشته‌اند و به اصول آنان پایبند بوده‌اند، نه اعتقاد داشته، و نه اقتدا می‌کنند و نه چنین چیزی را بر خود لازم می‌دارند. چرا که صحابه رضی الله عنهم تفسیر قرآن را از رسول الله ﷺ فرا گرفته و به تابعین رحمهم الله آموزش داده‌اند. هرگز نظر شخصی، سلیقه، عقل، شور و شوق و عشق را بر الله ﷻ و رسول ﷺ مقدم نمی‌دارند.

- (آنچه را که شایسته است بدانیم: این است که وقتی تفسیر قرآن و حدیث از رسول الله ﷺ ثابت و شناخته شد، دیگر به گفتار اهل لغت، استناد نمی‌شود. چرا که تفسیرش از جانب پیامبر ﷺ به اثبات رسیده است... بهترین نعمتی که الله ﷻ بر ایشان ارزانی داشت، پایبندی آن‌ها به قرآن و سنت بوده است. از اصولی که صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله بر آن اتفاق نظر دارند، این است که هرگز مخالفت کسی در مقابل

۱- همان: ج ۱۳ ص ۲۴.

۲- همان: ج ۲۰ ص ۱۶۴.

۳- همان: ج ۳ ص ۱۵۷.

قرآن، قابل پذیرش نیست. نه نظر شخصی، نه سلیقه، نه عقل، و نه شور و شوق و عشق وی؛ لذا قرآن امامی بود که به آن اقتدا می‌شد. از همین روست که در گفتار یکی از سلف نمی‌یابی که وی با عقل، دیدگاه شخصی، قیاس، سلیقه، و «وجد و مکاشفه»<sup>۱</sup>، با قرآن معارضه کرده باشد. هرگز هم نگفته است که در این مسئله، نقل و عقل با هم تعارض دارند؛ چه برسد به این که بگوید: باید عقل را بر نقل مقدم داشت و نقل را که عبارت است از قرآن، حدیث، گفتار صحابه و تابعین رحمهم الله، یا باید تفویض شود<sup>۲</sup> یا تأویل (تفسیر)... سلف معتقد بودند هرگز نباید با آیه‌ای از آیات معارضه نمود؛ بلکه باید آن را با آیه‌ای دیگر تفسیر یا منسوخ بودنش را اثبات کرد، یا با سنت رسول الله ﷺ آن را تفسیر نمود؛ چرا که حدیث، قرآن را تبیین کرده و توضیح می‌دهد؛ بر آن دلالت دارد و مفهوم آیات را شرح و بسط می‌دهد<sup>۳</sup>.

- (الله ﷻ فرموده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]: «پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، الله از ایشان خشنود است و آنان هم از الله راضی هستند؛ برای ایشان بهشت‌هایی آماده کرده که از زیر آن نهرها جاری است، در آن جا برای ابد جاودانه‌اند؛ این است کامیابی بزرگ».

در این آیه شاهدیم که الله ﷻ تابعین که به نیکی از صحابه ﷺ تبعیت کرده‌اند را هم، شامل رضایت و بهشت خویش نموده است...  
از این رو هر کس از پیشگامان نخستین پیروی نماید، جزو آنان خواهد بود. آنان بهترین مردم بعد از پیامبران ﷺ هستند؛ زیرا امت محمد ﷺ بهترین امتی است که مبعوث گردید و صحابه ﷺ بهترین افراد امت محمد ﷺ هستند...  
لذا درک گفتار و رفتار آنان در علم و دین، بهتر و سودمندتر از فراگیری سخنان و عملکرد متاخرین در تمامی علوم و رفتار دینی است...

۱- از اصطلاحات صوفی‌ها است که در هنگام از خود بی خود شدن، خرافه‌هایی کفرآمیز گویند. مترجم.

۲- معنی نکردن و سپردن آن معنا به الله ﷻ. مترجم.

۳- همان: ج ۲۷ - ۲۹.

آنان از نسل‌های بعد از خویش به شهادتِ قرآن و سنت، برتر و فرزانه‌ترند. به همین سبب اقتدای به آنان بهتر از پیروی از نسل‌های بعدیست. اجماع و مناظرات ایشان در علم و دین، به مراتب سودمندتر از شناخت و فراگیری اجماع و اختلافات آیندگان می‌باشد.

چون اجماعِ آنان، درست و عاری از خطا بوده است. هرگاه هم که با یکدیگر اختلاف نظر داشته‌اند، بلاخره برخی از آنان حق و صواب را بیان داشته‌اند. لذا می‌توان سخن درست و صحیح را در برخی از سخنان یافت. هرگز نمی‌توان سخنی از ایشان را باطل دانسته و رد نمود مگر این‌که، قرآن و سنت بر خلاف آن دلالت کند، آن‌هم به این دلیل که بسیاری از اصول متاخرین نوپیدا و بدعت محسوب می‌شود، قبلاً هم اجماع سلف بر خلاف آن به اثبات رسیده است. قطعاً اختلافِ نوپیدای بعد از اجماعِ سلف صالح، همانند مخالفتِ خوارج، رافضی‌ها، قدریه، و مرجئه اعتباری ندارد؛ چرا که سخنانِ معروفی در مخالفتِ با نصوص مشهور و اجماع صحابه رضی الله عنهم از آن‌ها ثابت شده است...

هم‌چنین نمی‌توان مسئله‌ای در دین پیدا کرد مگر این‌که، سلف پیرامون آن سخن گفته‌اند؛ لذا باید متاخرین سخنی بگویند که یا با سلف همسو و موافق باشد یا مخالف<sup>۱</sup>.

#### ۶- از نظر ایشان اساس و شرطِ نجات در دنیا و آخرت، «جماعت» است

لذا اهل سنت به جماعتِ رسول الله صلی الله علیه و آله تمسک جستند و از مواضع اختلاف و تفرقه روی‌گردانند. به قرآن و سنت التزام یافته و از امور پوشیده که باعث پراکندگی جمع و به انحلال رفتن نیرو می‌گردد، دور هستند؛ زیرا نجاتِ دنیا و آخرت از منظر آنان منوط به «جماعت» است.

- (نبی اکرم صلی الله علیه و آله خبر داده است، که امتش به هفتاد و سه فرقه تبدیل خواهد شد؛ همگی در آتش‌اند جز یکی و آن یک گروه «جماعت» است. و در حدیثی دیگر از رسول صلی الله علیه و آله روایت است: آنان کسانی‌اند که بر روش امروز من و یارانم قرار دارند)<sup>۲</sup>.

۱- همان: ج ۱۳، ۲۳-۲۷.

۲- همان: ج ۳، ص ۱۵۹.



- (پس بر مسلمان واجب است که به سنت رسول الله ﷺ، خلفای راشدین، پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از ایشان پیروی کرده‌اند، التزام جوید. و در مواردی که امت اسلامی بر سر آن اختلاف دارند، اگر توانایی دارد با علم و دادگری مسئله را حل نماید و گر نه، به نصوص ثابت قرآن، سنت و اجماع، تمسک جسته و از آنان که دینشان را بخش بخش کرده و خود گروه گروه گشتند، اجتناب ورزد زیرا؛ سر منشأ عموم اختلافات و از هم‌گسیختگی‌ها، گوش دادن به صدای بدعت، و ظن و گمان‌هاست. در حالی که هدایت از جانب پروردگارشان آمده است... در نتیجه باید عموم مردم را به پایبندی نصوص و اجماع دستور داد و از پرداختن به تفسیر آن چه باعث اختلاف و تشتت آنان شده است، باز داشت. چرا که الله ﷻ و رسول ﷺ از بزرگترین چیزی که ما را نهی کرده است، «پراکندگی و اختلاف» است<sup>۱</sup>.

### اهل سنت شروطی را که در یادگیری علم بر توأمند واجب می‌دانند، بر ناتوان لازم نمی‌دانند

آنان به هر چه نبی اکرم ﷺ آورده است، به صورت اجمالی و کلی ایمان دارند؛ اما در شناخت مفصل و ریز دستورات و شریعت رسول ﷺ برای توأمند و عاجز فرق قایل هستند. باید متذکر شد که این اصل، اصلی بسیار مهم است که به سبب شناختن آن، فتنه‌های فراوانی رخ داده است.

- (بدون شک بر هر شخصی واجب است تا به فرامین پیامبر ﷺ ایمانی اجمالی داشته باشد. و بی تردید شناخت ریز دستورات پیامبر ﷺ فرض کفایی است... اما آنچه بر افراد خاص و اعیان واجب است، به تناسب قدرت، شناخت و نیازشان متفاوت است. پس شنیدن بخشی از علوم یا فهم دقیق آن، آن‌گونه که بر توأمند واجب است، بر کسی که توان درک آن را ندارد، لازم و ضروری نیست. و بدون شک آن که قرآن و سنت را می‌شنود و ریز علوم را به صورت مفصل می‌فهمد، واجبی بر اوست که بر کسی که این نصوص را نمی‌شنود، چنین واجبی نیست. همچنین مُفتی، محدث و مناظره کننده، واجبی بر گردن دارد که بر دیگران که دارای این خصوصیات نیستند، چنین

وجوبی نیست. لذا بسیاری از مسایل ریز که امت در مورد آن اختلاف نظر دارند، در نزد خیلی از مردم پوشیده و ناشناخته است و چون توان علمی ندارند که با ادله‌ی شرعی یا غیر شرعی به یقین برسند، چنین مسایلی بر آنها واجب نیست. البته نباید حال که نمی‌تواند به یقین برسد، از فراگیری اعتقادی قوی و ثابت که تقریباً او را قانع کند هم، غافل شود. بلکه همین فراگیری تقریبی چیزی است که بر آن توانمند است؛ خصوصاً زمانی که با حق تطابق دارد. در نتیجه اعتقاد مطابق با حق، صاحب خویش را سود می‌رساند و پاداش را برایش به ارمغان دارد. ولی اگر از آموختن اکثر آن عاجز است، فرض را از گردنش ساقط می‌گرداند<sup>۱</sup>.

از این رو اهل سنت و جماعت علم و عمل خویش را فقط از قرآن و سنت بر مبنای فهم و برداشت صحابه رضی الله عنهم می‌گیرد. از کسانی که دانش آموز رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند و آن علوم را به تابعین رحمهم الله انتقال داده‌اند. سپس از ائمه و سلف امت که شاگردان تابعین بوده‌اند و راه آنان را پیموده‌اند، درس می‌گیرند. حاشا و کلاً که عقل، نظر شخصی، قیاس، سلیقه، شور و شوق و مکاشفه‌ی صوفیانه را از هر کس که می‌خواهد باشد، بر قرآن و سنت مقدم دارند و یا با آنها رو در رو قرار دهند. این است همان اصل اول که اهل سنت و جماعت را از دیگران متمایز می‌کند و به آن رنگ و بویی خاص می‌بخشد. اصلی که ویژگیهای عمومی و صفات اخلاقی رفتاری این جماعت را شکل می‌دهد؛ بلکه عقاید، اصول و قواعد فقهی که در نهایت میراث و اندوخته‌ی این جماعت می‌گردد هم، گزینش می‌کند.

## فصل دوم:

### ویژگی‌های عمومی اهل سنت و جماعت

و چون اصل اول که اهل سنت و جماعت را از دیگران متمایز می‌کند، همان پایبندی به «سنت» رسول الله ﷺ و تمسک به «جماعت» یعنی صحابه رضی الله عنهم است، این ویژگی، صفات و خصوصیات عمومی ایشان را هم تشکیل می‌دهد که می‌توان در خلال آن، اهل سنت را شناخت و از میان انبوه فرقه‌ها، گرایش‌ها و خواهش‌های مختلف به آنان اشاره نمود.

#### ۱- اهل سنت دین را از نظر علم و عمل و در ظاهر و باطن در انحصار خویش دارند

یعنی به اسلام خالص که محمد ﷺ با آن بر انگیخته شد و صحابه رضی الله عنهم از او آموختند و حفظش نمودند، تمسک می‌جویند.

- (این اعتقاد فرقه‌ی ناجیه «گروه نجات یافته» است. همان گروهی که رسول الله ﷺ آن را به نجات یافتن توصیف نموده است. ایشان فرمودند: «تَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، إِثْنَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ مَا كَانَ عَلَى مِثْلِ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»): «امت من به هفتاد و سه دسته تقسیم خواهد شد؛ هفتاد و دو دسته در جهنم و یکی در بهشت است؛ و آن گروهی است که بر آن چه امروز من و یارانم بر آنیم، باشد». در نتیجه این اعتقاد از رسول الله ﷺ، صحابه رضی الله عنهم ثابت است. لذا آنان و پیروانشان همان فرقه‌ی ناجیه هستند).<sup>۱</sup>

- (روش آنان، دین اسلام است که الله ﷻ، رسول الله ﷺ را با آن مبعوث کرد. لیکن رسول الله ﷺ خبر داد که: امت وی به هفتاد و سه گروه تقسیم خواهد شد و جملگی، جز یک گروه در آتش هستند؛ آن هم «جماعت». و در روایتی دیگر فرمودند: «آنان

کسانی اند که بر اعتقاد من و یارانم ﷺ هستند»، اهل سنت و جماعت تنها گروه خالص و محضی بود که بدون هیچ شائبه‌ای به اسلام تمسک جست<sup>۱</sup>.

## ۲- اهل سنت همان اهل جماعت است

از آنجا که اهل سنت تمام دین را در حیطه‌ی خویش درآورده و بدان عمل می‌کنند، در حقیقت پیرامون دین «جمع» شده‌اند؛ زیرا جماعت، سبب است و نتیجه؛ و نیز طاعت است و رحمت. و محافظت و پایبندی بر جماعت هم، طاعت الهی محسوب می‌شود. و از نشانه‌های رحمت الهی بر اطاعت‌کنندگان، حفظ و نگهبانی از جماعت آنان است.

- (عامل و سبب تجمّع و الفت و مهربانی، مجموعه‌ی دستورات دین و عمل به آنها است. و آن عبارت است از عبادت الله ﷻ که هیچ شریک و انبازی ندارد. و می‌طلبید چنان که ما را دستور داده است، در ظاهر و باطن به آن پایبند باشیم. سبب تفرقه و از هم گسیختگی، رها کردن، فرامینی است که الله ﷻ بدان دستور داده است. و تجاوز و از حد گذشتن هم مزید بر علت است. پیامد جماعت، رحمت الله ﷻ و رضایت و آمرزش اوست. هم‌چنین خوشبختی دنیا و آخرت و روسفیدی هم از دیگر نعمت‌های اوست.

ماحصل تفرقه هم، عذاب و لعنت الهی، روسیاهی و بیزاری رسول الله ﷺ از گروه مذکور خواهد بود. و این مورد، یکی از دلایل قاطع بر حجت بودن اجماع است؛ زیرا ایشان به دلیل تجمع و اتحاد، فرمانبران الهی هستند و به این سبب مورد رحمت الله ﷻ قرار می‌گیرند. امکان ندارد بتوان الله را با اعتقاد و باور، یا گفتار و رفتاری که بدان امر نکرده است، مورد پرستش قرار داد و مستحق رحمت شد. پس اگر مردم چنین عملی از آنان سر زد، هرگز اطاعت الهی محسوب نشده و سبب رحمت نخواهد گشت<sup>۲</sup>.

- (هرگاه مردم بخشی از دستورات الهی را به بوته‌ی فراموشی بسپارند، میانشان عداوت و کینه پدیدار خواهد شد. و چون از یکدیگر گسیختند، هلاک و تباه می‌گردند.

۱- همان: ج ۳ ص ۱۵۹.

۲- همان: ج ۱ ص ۱۷.

و اگر به هم پیوستند، اصلاح و مالک می‌شوند؛ از آن رو که «جماعت» رحمت است و «تفرقه» عذاب و عقوبت<sup>۱</sup>.

### ۳- اهل سنت میانه رو و معتدل هستند

اهل سنت و جماعت اهل اعتدال و میانه‌روی هستند. گرفتار افراط و تفریط یا زیاده‌روی و کوتاهی نشده‌اند. همان گونه که امت اسلامی در میان سایر ملت‌ها میانه‌رو است، اهل سنت هم از میان سایر فرقه‌ها، دارای اعتدال است.

- (و این «راه راست» همان دین خالص اسلامی است. راه راست در قرآن موجود است و آن «سنت و جماعت» است؛ سنت محض مساوی است با اسلام خالص و محض. زیرا صاحبان سنن و مسانید همانند: امام احمد و ابوداود و ترمذی و دیگران از رسول الله ﷺ با سندهای متعدد روایت کرده‌اند که فرموده است: «سَتَفْتَرُقُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ»: «به زودی امت من به هفتاد و دو گروه تقسیم خواهد شد و جملگی در آتش‌اند به جز یکی؛ و آن جماعت است». و در روایتی چنین آمده است: «مَنْ كَانَ عَلَى مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»: «کسی که بر مثل آن چه من و یارانم بر آنیم، باشد».

پس آن گروه نجات یافته «اهل سنت» هستند و ایشان بهترین و میانه‌روترین گروه در بین گروه‌ها می‌باشند؛ چنان که دین اسلام از دیگر ادیان میانه‌ترین است<sup>۲</sup>.

- (در دیگر «موضوعات سنت» هم میانه‌روی می‌کند؛ زیرا آنان به قرآن، سنت و آن چه پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از ایشان تبعیت کردند و بر آن اتفاق نظر دارند، تمسک جسته‌اند)<sup>۳</sup>.

- (آنان در بین امت اسلامی از دیگر گروه‌ها معتدل‌تر هستند؛ همان گونه که اسلام معتدل‌ترین دین از میان سایر ادیان است؛ چرا که آنان در «باب صفات الله ﷻ» بین جهمیهای معطله و مشبهه که اهل تمثیل هستند، قرار دارند. در باب «افعال الله ﷻ» هم بین قدریه و جبریّه می‌باشند. در باب «وعید» که به معنای وعده‌ی به مجازات از

۱- همان: ج ۱ ص ۴۲۱.

۲- همان: ج ۳ ص ۳۶۹.

۳- همان: ج ۳ ص ۳۷۵.

جانب الله می‌باشد، اهل سنت، بین مرجئه و وعیدیه که شاخه‌ای از قدریه است و نیز دیگران، قرار گرفته است، در «بحث ایمان و دین» بین حروریه (خوارج) و معتزله، و مرجئه و جهمیه هستند، در مورد «اصحاب رضی الله عنهم» بین روافض و خوارج می‌باشند).<sup>۱</sup>

#### ۴- اهل سنت اهل متون ثابت شده از قرآن، سنت و اجماع هستند

آنان ملتزم به متون سه‌گانه‌ی فوق‌اند. یعنی به تمام دستوراتی که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن مبعوث شده است؛ نه دین متکلمین و فلاسفه.

- (آنان ویژگی‌های سه‌گانه یعنی «ایمان به آفرینش و برخاستن از قبرها، مبدأ و معاد، ایمان به الله و روز حساب و کتاب»، که مجموع صلاح و رستگاری هستند را در خود جمع نموده‌اند. ایشان به عمل صالح پایبند هستند؛ عمل صالح که عبارت است از: عملی کردن آن‌چه بدان دستور داده شده‌اند و رها کردن هر چه از آن باز داشته شده‌اند. محصول این فرمانبری، حصول ثواب در آخرت از جانب الله جل جلاله و دور راندن عقاب و مجازات خواهد بود. از این رو شخص برای آینده نگران نیست و نسبت به گذشته غمگین نمی‌شود).<sup>۲</sup>

#### ۵- اهل سنت یعنی امتداد تاریخی پیروان به دین اسلام

ریشه و اساس امت محمد صلی الله علیه و آله اهل سنت می‌باشد. آنان که امتداد طبیعی و صحیح پیروان دین اسلام‌اند. همانند خود دین محمد صلی الله علیه و آله که ادامه‌ی طبیعی و درست ادیان پیامبران گذشته علیهم السلام می‌باشد. در نتیجه گروه‌های دیگری که در دین اضافه شده‌اند، اقلیت‌های شاذ و نادری هستند که از مسیر اصلی و صحیح امت اسلامی به بی‌راهه رفتند.

- (در این باره می‌توان به حدیث مشهوری که در کتاب‌های «سنن و مسانید» مثل سنن ابوداود، ترمذی، نسائی و دیگران آمده است اشاره نمود: «أَفْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَأَفْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَسَتَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا

۱- همان: ج ۳ ص ۱۴۱.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۶۹.

وَاحِدَةً» وفي لفظ: «عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِْلَةً» وفي رواية قالوا: «يا رسول الله، من الفرقة الناجية؟ قال: مَنْ كَانَ عَلَى مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي». وفي رواية قال: «هِيَ الْجَمَاعَةُ، يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ»: «يهودیان هفتاد و یک دسته شدند و همگی در آتش‌اند جز یکی، و نصاری یا ترسایان هفتاد و دو گروه شدند و جملگی در آتش‌اند جز یکی، و به زودی این امت «اسلام» هفتاد و سه شاخه خواهد شد که همه در آتش‌اند جز یکی. در روایتی دیگر آمده است: بر هفتاد و سه «ملت» یا دین. گفتند: ای رسول آن گروه نجات یافته کیست؟ فرمود: هر کس که بر آن چه من و یارانم امروز بر آنیم، باشد. در روایتی دیگر فرمودند: آن گروه «جماعت» است؛ دستِ (بلاکیف) الله ﷻ بر جماعت است.»

لذا می‌بینیم فرقه ناجیه که همان گروه نجات یافته باشند، به اهل سنت و جماعت توصیف شده‌اند؛ بیشترین امت محمد ﷺ یا «سوادِ اعظم» یا گروه بزرگ هم، آنان هستند. اما دیگر گروه‌ها گروه‌های تک‌رو، اهل بدعت، تفرقه و جدایی‌خواه و اهل بدعت می‌باشند. جمعیت این گروه‌ها (تک‌تک) به پای جمعیتِ نجات یافتگان نمی‌رسند چه برسد که هم تعداد آنان باشند. بلکه بسیار اندک و ناچیزاند. شعار این گروه‌ها جدایی از قرآن، سنت و اجماع است. در حالی که هر کس معتقد به کتاب الله ﷻ و سنت و اجماع باشد، در زمره‌ی اهل سنت و جماعت است).<sup>۱</sup>

## ۶- اهل سنت، شریعت‌مدارند

اهل سنت معتقدین همان شریعتی هستند که رسول الله ﷺ آن را در تمام ابعاد دین پایه‌ریزی کرد؛ که شامل عقیده و باورها، برنامه‌های تحقیقی پژوهشی، رفتاری، عبادات، مقاصد و سیاست‌های شرعی و غیره می‌شود.

- (از این رو سنت همانند شریعت است. و سنت آن است که رسول الله ﷺ آن را شریعت و روش قرار داده باشد. گاه سنت به عقایدی که ایشان پی‌ریزی کرده‌اند اطلاق می‌شود و گاه مراد از سنت، شریعت و اعمالی است که او ﷺ ارزانی داشته است؛ گاه هم هر دو معنا منظور است. لفظِ سنت، همانند کلمه‌ی «الشرعة» دارای

چندین معناست. از همین رو ابن عباس رضی الله عنهما و دیگران در تفسیر «شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا» می‌گویند: «سنت و راه و روش». یعنی «شرعة» را به سنت و «منهاج» را به روش تفسیر نموده‌اند. «سنت» و «شِرْعَةً» گاه در عقاید و اقوال است و گاه در مقاصد و رفتار. اولی، در روش علم و کلام کاربرد دارد و دومی، در روش حال و سماع؛ و برخی اوقات هم در روش عبادات ظاهری و سیاست کشورداری به کار می‌رود.<sup>۱</sup>

**۷- اهل سنت فقط آن چه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلف صالح رضی الله عنهم ثابت است را می‌گیرند**  
 - (سنتی که پیروی از آن واجب است و اهلش لیاقت تعریف و تمجید را داشته و مخالفش سرزنش و نکوهش می‌گردد، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در عقاید، عبادات، و سایر امور دینی است و بس. موارد مذکور را می‌توان با احادیث ثابت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در گفتار، رفتار، و هر گفته و عملی که ترک کرده است، شناخت؛ سپس با شناخت آن چه صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله بدان معتقد بوده‌اند)<sup>۲</sup>.

**۸- داناترین مردم به گفتار، کردار و حالات رسول الله صلی الله علیه و آله اهل سنت و جماعت هستند**  
 اهل سنت آگاه‌ترین افراد به موارد فوق بوده و بیشترین محبت و دوستی را به سنت و پیروان سنت دارند.  
 - (سزاورترین مردمانی که شایسته تصاحب مقام گروه نجات یافته‌اند، اهل حدیث و سنت می‌باشند؛ کسانی که هیچ پیشوایی جز رسول الله صلی الله علیه و آله ندارند که برایش تعصب داشته باشند. آنان داناترین انسان‌ها به گفتار، رفتار و وضعیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده و از همه بیشتر توانایی تشخیص روایات صحیح از ضعیف را دارند. ائمه‌ی حدیث بزرگترین فقها در بحث حدیث‌اند؛ معانی روایات را از همگان بهتر دانسته و به آن پایبندتر هستند. در تصدیق، عمل، دوست داشتن، محبت به آنان که حدیث را دوست دارند و دشمنی با کسانی که دشمن حدیث‌اند، گوی سبقت را از همگان ربوده‌اند. کسانی که مباحث کلی و مجمل را همان سان که از قرآن و سنت ثابت است، روایت می‌کنند)<sup>۳</sup>.

۱- همان: ج ۱۹ ص ۳۰۷.

۲- همان: ج ۳ ص ۳۷۸.

۳- همان: ج ۳ ص ۳۴۷.



**۹- اهل سنت افرادی‌اند که به حدیث نبوی محبت داشته و به آن پایبند هستند**

اهل حدیث تنها به افرادی گفته نمی‌شود که مشغول علم حدیث‌اند؛ بلکه هر کس که حدیث را دوست داشته و معنای آن را حفظ کرده، عامل به آن است و به آن دعوت می‌دهد هم، اهل حدیث است. فرقی ندارد که این دعوتگر محدث باشد یا فقیه، زاهد و پارسا، امیر و یا عوام الناس.

- (ما آنان را که فقط بر شنیدن، نوشتن و روایت حدیث اکتفا می‌کنند، اهل حدیث نمی‌خوانیم؛ بلکه منظور از اهل حدیث آنان‌اند که در ظاهر و باطن مستحق‌ترین انسان‌ها در حفظ، شناخت و فهم حدیث، و عامل‌ترین آنان به حدیث، در ظاهر و درون خویش‌اند. هم‌چنین آنان را اهل قرآن هم می‌خوانیم. کوچکترین ویژگی آنان، محبت به قرآن و حدیث، پژوهش در آن دو و معانی و عمل به مقتضای آن‌ها است. فقهای اهل حدیث از دیگر فقها به سنت پیامبر ﷺ آگاه‌ترند. پارسایان و زهاد اهل حدیث از پرهیزگاران دیگر فرقه‌ها در پیروی از رسول ﷺ صادق‌تر هستند. امرای اهل حدیث از دیگر فرمانروایان مستحق‌تر به سیاست نبوی بوده و عموم اهل حدیث از دیگر مردمان، حق‌دارتر به دوستی و موالات با رسول بی بدیل ﷺ هستند).<sup>۱</sup>

**۱۰- اهل سنت در شناخت، اطلاع و صبوری و شکیبایی بر حدیث، با دیگران متفاوتند**

- (سنت آن است که صحابه رضی الله عنهم از رسول الله ﷺ آموختند و سپس تابعین از آنان فرا گرفته و در ادامه تبع تابعین از تابعین و به همین منوال تا روز قیامت. برخی از ائمه هم از برخی دیگر آگاه‌تر و صبورتر بوده‌اند).<sup>۲</sup>

**۱۱- فتاوی اهل سنت بر مبنای علم و برداشتی که از حدیث دارند، متفاوت است**

از آن‌جا که اهل سنت در اطلاعات حدیثی با یکدیگر متفاوت‌اند، اجتهاد و برداشت آنان هم در پاره‌ای از مسایل علمی به تناسب اطلاعاتشان، فرق دارد؛ حتی گاهاً برداشت آنان، مخالف سنت هم می‌باشد.

- (از همین رو بسیاری از ائمه و سلف امت هم در این وادی لغزیده‌اند. فتوایی دارند که برخاسته از اجتهاد شخصی آنان است و با کتاب و سنت در تضاد است).<sup>۱</sup>

۱- همان: ج ۴ ص ۹۵.

۲- همان: ج ۳ ص ۳۵۸.

## ۱۲- اهل سنت اختلافات اجتهادی خویش را جهت حفظ ائتلاف و وحدت، کنترل و مدیریت می‌کند

اهل سنت و جماعت از دیر باز در مسایل علمی و عملی اختلاف نظر داشتند؛ لیکن روش و برنامه‌ی خویش را با توجه به ادب اختلاف، در فضایی کاملاً دوستانه و مملو از احترام، با هدف و گرایشی اساسی که همان محافظت بر حفظ اتحاد و همبستگی یا «جماعت» و رها کردن تفرقه و اتهام است، کنترل و مدیریت کرده‌اند. هر چند که حجم تفاوت‌ها زیاد بوده باشد.

- (الله ﷻ محمد ﷺ را به حق فرستاد و قرآن را بر وی نازل نمود. او به سوی مردمانی با سلیقه‌های مختلف، با دل‌های ناهمگون و نظریات متضاد فرستاده شد، با او پراکندگی برچیده شد و دل‌ها به هم مهربان گشت و از مکر شیطان محفوظ ماند.

سپس الله ﷻ بیان می‌دارد که «جماعت» به عنوان یک اصل، ستون دین محسوب می‌شود. رسول الله ﷺ هم از مناظرات و بحث‌هایی که منجر به اختلاف و تفرقه شود، نهی فرموده است... و گروه نجات یافته را به پایبندی سنت، توصیف می‌نماید و آنان را جماعت می‌نامد... علمای صحابه و تابعین و نسل بعد از آنان رحمهم الله وقتی در مسئله‌ای اختلاف نظر داشتند، به این فرموده‌ی الهی عمل می‌کردند: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹]. یعنی: «و اگر درباره چیزی نزاع داشتید، آن را اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، به الله و پیامبر ارجاع دهید؛ این برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

مناظره و بحث آنان در مسأله‌ای خاص، از باب مشاوره و خیرخواهی برای یکدیگر بود. گاه‌ها سخنانشان با هم فرق داشت، اما دوستی، عصمت و برادری خویش را حفظ می‌کردند... لیکن اختلاف نظر در احکام بیشتر از آن بود که بتوان حفظ و مدیریتش نمود. و اگر هر گاه مسلمان در مسئله‌ای با یکدیگر اختلاف نظر داشتند و بخواهند به سبب آن از هم بپُرند، هیچ احترام و عصمتی میان مسلمانان باقی نخواهد ماند»<sup>۱</sup>.

- (من «ابن تیمیه» باور دارم و مطمئن هستم الله ﷻ خطای این امت را آمرزیده است؛ چرا که خطا در مسایل قولی خبری و مسایل علمی، عمومیت دارد. پیوسته

۱- همان: ج ۳ ص ۳۴۹.

۲- همان: ج ۲۴ ص ۱۷۰.

سلف امت در بسیاری از مسایل اختلاف نظر داشته‌اند و هیچ کس دیگری را به کفر، فسق و گناه متهم نکرده است).<sup>۱</sup>

- (ابو حنیفه رضی الله عنه و شاگردانش استثناء در ایمان را جایز نمی‌دانند و اعمال را جزو ایمان دانسته و مرجئه را نکوهش می‌کنند. مرجئه فرایض و اجتناب از محارم را واجب نمی‌دانند و می‌گویند مطلق ایمان کافی است... معلوم است که اختلاف در این مسأله لفظی است. یعنی این اختلاف میان علما و دینداران، همانند دیگر اختلافات در باب احکام است. همگی در زمره‌ی اهل ایمان و قرآن هستند).<sup>۲</sup>

### ۱۳- هرگز حق از میان اهل سنت بیرون نیست

با وجود تمام اختلافات نظری‌ای که بین اهل سنت وجود دارد، لیکن حق از میان جمع آنان بیرون نخواهد رفت؛ چرا که هر کدام از ائمه و علمای اهل سنت، در هر حوزه‌ای که الله تعالی برایش میسر نموده باشد، در حفظ و حراست دینی، قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله هستند.

- (به علمای دین (ابدال) اطلاق می‌شود. چرا که آنان، جایگزین و بدل انبیاء علیهم السلام هستند، و در حقیقت قائم مقام آنان می‌باشند. انسان‌های مجهول و نایابی نیستند که حقیقتشان برای کسی شناخته شده نباشد. هر کدام به تناسب بخشی از ویژگیهای پیامبران علیهم السلام نایب ایشان قرار گرفته‌اند؛ یکی در علم و گفتار، دیگری در عبادت و طبیعت و آن دیگری ممکن است همه‌ی موارد در او یافت شود).<sup>۳</sup>

- (در میانشان صدیقان، شهدا و نیکوکاران وجود دارند. برخی از ایشان هم علمایی سرشناس و چراغ‌هایی فروزان و معروف هستند. دارای ویژگی‌ها و خصلت‌های عالی و قابل به ذکر بوده‌اند، برخی هم جایگزین‌های عملی برای پیامبران هستند؛ ائمه‌ای که تمام مسلمانان بر هدایت و درک و فهم آنان اتفاق نظر دارند).<sup>۴</sup>

۱- همان: ج ۳ ص ۲۲۹.

۲- همان: ج ۱۳ ص ۴۱-۴۷.

۳- همان: ج ۴ ص ۹۷.

۴- همان: ج ۳ ص ۱۵۹.

### ۱۴- اهل سنت همان گروه یاری شده یا به اصطلاح «الطائفة المنصورة» هستند

از آنجا که اهل سنت هدایت شده و اهل دین حق بوده‌اند، و الله ﷻ هم وعده نموده است که این دین را کاملاً یاری کرده و غالب گرداند، اهل سنت، همان گروه یاری شده‌ایست که رسول الله ﷺ از آن خبر داده است.

- (پیامبر اسلام ﷺ در مورد ایشان فرمودند: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَي الْحَقِّ ظَاهِرِينَ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَلَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ»): «همیشه گروهی از امت من با حق، غالب و مسلط هستند؛ تا قیام قیامت هم، کارشکنان و مخالفان به ایشان آسیبی (دینی) نمی‌رسانند»<sup>۱</sup>.

- (آنان تا بر پایی قیامت گروه یاری شده و با حق، غالب و پیروزاند؛ زیرا هدایت و دین حقی که الله ﷻ پیامبران خویش را با آن مبعوث داشت، همراه آنان است. آنها، همان گروهی هستند که الله ﷻ وعده داده است تا به تمام دین جامه‌ی عمل بپوشانند و کافی است که الله ﷻ گواه باشد)<sup>۲</sup>.

### ۱۵- اهل سنت انسان‌هایی معمولی هستند؛ لذا برخی فرمان‌بردار و برخی نافرمان و خطاکاراند

برخی از اهل سنت درستکار و شهیداند و بعضی هم عصیان‌گر و بی‌قید و بند هستند. اما نسبت به دیگر گروه‌ها خیر بیشتری در آنها یافت می‌شود؛ چنان که دیگران نسبت به ایشان ضرورتاً هستند.

- (گرچه منتسبین به سنت و حدیث، از بقیه‌ی گروه‌ها صالح‌تر هستند، لیکن سنت در مقایسه با اسلام، همانند اسلام در مقایسه با دیگر ادیان است. ویژگی‌هایی که در منتسبین به اسلام یافت می‌شود، در بقیه هم سراغ داریم. و درست است که خیر و نیکی در غیر مسلمانان دیده می‌شود، اما این موارد در مسلمانان بیشتر قابل مشاهده است. و باید گفت انواع بدی و شرّ در میان مسلمانان به چشم می‌خورد، لیکن در بین غیر مسلمانان بسیار زیادتر یافت می‌شود؛ لذا آنان که منتسب به سنت هستند، در میانشان همانند افراد دیگر گروه‌ها نیز موجود است. درست است که در گروه‌های غیر

۱- همان: ج ۳ ص ۱۵۹.

۲- همان: ج ۴ ص ۹۷.

اهل سنت هم هر گونه خیری به چشم می‌خورد، اما به پای خیر و نیکی‌های اهل سنت نمی‌رسد. هر نوع شرّ و بزهکاری‌ای هم که در بین اهل سنت شاهدیم، در دیگران به مراتب بیشتر سراغ داریم<sup>۱</sup>.

### ۱۶- اهل سنت بیشترین جمعیت امت محمد ﷺ را تشکیل می‌دهند

بیشترین افرادی که از این امت به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ تمسک جسته‌اند، اهل سنت و جماعت هستند. یاران رسول ﷺ را بسیار دوست می‌دارند و به آنان محبت می‌ورزند. حدیث نبوی را در علم و عمل، و فقه و روش، از صحابه رضی الله عنهم آموخته‌اند. ایشان کسانی‌اند که شعار قرآن، سنت و اجماع را سر داده و به «جماعت» تمسک جسته و بر این تجمّع، اتحاد و همبستگی دارند. زیر پرچم قرآن و حدیث، حضور یافته و از پرچم و شعار گروه‌های گمراه، تک‌رو، جدایی‌طلب، هواپرست و اختلال‌گر دور هستند. افرادی که عضو اهل سنت و جماعت هستند، از نظر علم و عمل، خیر و شر، عدل و ظلم، صبر و سرکشی و بی‌آزار بودن و دشمنی با هم متفاوت‌اند. اما با این وجود می‌دانند که پایبندی به اخوت و برادری، دوستی و اتحاد، اصل مهم جماعت و ستون دین، هویت دینی و رحمت پرورگار بر آنان است.

## فصل سوم:

### ویژگی‌های اخلاقی رفتاری اهل سنت و جماعت

#### ۱- بهترین مردم برای دیگر مردمان، اهل سنت و جماعت هستند

اهل سنت، حاملان میراث نبوت با دو بُعد علمی و عملی آن می‌باشند. بدون شک بارزترین جنبه‌ی علمی در روش و سیره‌ی نبوی، بُعد اخلاقی آن است. از همین رو اخلاق نبوی که مجموعه‌ای از رحمت و شفقت، آرزوی خیر برای مردم، صبر و شکیبایی در تحمل مردم و در دعوت دادن ایشان و دیگر موارد، منبع و سرچشمه‌ای است که اهل سنت خصوصیات اخلاقی رفتاری خود را با آن آبیاری می‌کند. البته در این میان، میراث علمی و هدایت را که الله ﷻ با فضل و رحمت خویش به این فرقه اختصاص داده است، حائز اهمیت قرار می‌دهند.

- (الله ﷻ رسول الله ﷺ را رحمت و هدایتی، بر جهانیان مبعوث نمود. چنان‌که وی را با علم، هدایت و ادله‌ی عقلی و نقلی فرستاد، همین‌طور برای احسان و نیکی به مردم هم مبعوثش نمود؛ برای رحمتِ بلاعوض و بدون چشم‌داشت و برای صبر بر اذیت و آزار و تحمل ایشان. از این رو وی را با علم و کرم و شکیبایی و بردباری برانگیخت. رسولی که آگاه رهنما، بزرگوار نیکوکار و بردباری بسیار بخشاینده بود. پس او تعلیم می‌داد و راهنمایی می‌کرد و قلب‌ها را اصلاح می‌نمود، بدون هیچ چشم‌داشتی خیر و صلاح دنیا و آخرت را نشان می‌داد؛ و این، صفت و ویژگی هر پیامبری بود.

و روش رهپویان رسول ﷺ هم، همین است، صفت امتِ وی هم همین می‌باشد: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]: «شما بهترین امتی بودید که برای مردم پدیدار گشتید».

ابوهریره ؓ می‌گوید: شما بهترین مردم برای مردمان بودید، آنان را به زنجیرها بسته و می‌آوردید تا وارد بهشتشان می‌کنید. اهل سنت برای سودرسانی و اصلاح مردم،

مال و جان خویش را در این راه هزینه می‌کنند. لیکن مردم به علت عدم آگاهی، آن را ناپسند می‌دارند؛ چنان که امام احمد رحمته الله در سخنرانی خویش گفت: شکر و سپاس الله - سبحانه - را که در هر برهه از زمان که پیامبری نبود، علما را توفیق داد تا مردم را از ضلالت و گمراهی به هدایت رهنمون باشند، در اجرای این برنامه صبوری کردند، مرده‌دلان را با کتاب الله زنده کردند، و نابینایان را به نور الهی بینایی بخشیدند، چه کشته شدگان به دست شیطان را که زنده نمودند و چه بسیار گمراهانی را که رهنمون گشتند، چه زیبا بود تأثیرشان بر مردم، و چه بد بود بازتاب مردم در برابرشان....

الله سبحانه اخلاق پسندیده و والا را دوست می‌دارد و اخلاق رذیله و بد را نمی‌پسندد. او تعالی در هنگام ظهورِ شبهات، دیدِ تیزبین را دوست داشته و عقل کامل، در هنگام بروز شهوات برای او تعالی محبوب است. و گویند او شجاعت را می‌پسندد هر چند که برای کشتن مارها باشد؛ و نرمی و آسان‌گیری را دوست دارد حتی با مشتی خرما<sup>۱</sup>.

## ۲- اهل سنت در تمام تعاملات، به کتاب الله و سنت اقتدا می‌کنند

در اخلاق و رفتار به قرآن و حدیث اقتدا می‌کنند؛ خواه در تعامل با هم‌فکران خویش باشد، یا با دیگران.

- (در هنگام سختی‌ها و ناگواری‌ها به صبوری، و در راحتی و خوشی به شکر و سپاس و هنگام تقدیرات تلخ به راضی بودن دستور می‌دهند، به کارهای شایسته و نیک و اخلاق پسندیده فرا می‌خوانند. به این فرمایش رسول باور دارند که: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»؛ کاملترین مؤمنان در ایمان، خوش اخلاق‌ترین آنانند». تشویق می‌کنند با آنان که از تو بریده‌اند ارتباط برقرار کنی، به کسانی که از تو دریغ کرده‌اند، پیردازی و از آنان که به تو ستم روا داشته‌اند، درگذری. اهل سنت به نیکی والدین، ارتباط خویشاوندی، همسایه‌داری، یتیم پروری، مسکین‌نوازی و کمک به راه‌مانده و مهربانی بر زیر دست، فرا می‌خوانند. از کبر و خود ستایی، سرکشی و زورگویی به خلق، چه به حق و چه ناحق، باز می‌دارند. به اخلاق والا دستور داده و از

۱- همان: ج ۱۶ ص ۳۱۳-۳۱۷.

۲- آلبانی در الإیمان لأبي عبید (۲۸) می‌گوید: صحیح است.

بد اخلاقی و نادانی نهی می‌کنند. در تمام گفتار و رفتار خویش در هر بُعدی، منقاد و فرمانبر کتاب الله و سنت رسول ﷺ هستند<sup>۱</sup>.

### ۳- اهل سنت با توجه به حفظ «جماعت»، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند

اولین اصل و قاعده‌ای که اهل سنت را بهترین امت قرار می‌دهد این است که، آنان امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ لیکن آن‌ها با وجودی که به تمام موجبات شریعت جامه‌ی عمل می‌پوشند، در عین حال بر قاعده و قانون بزرگی دیگر، که همان حفظ و پاسداری از «جماعت» و هم‌دلی، هم‌صدایی و ترک اختلاف و تفرقه باشد، ملتزم و پایبند هستند.

- (همان‌سان که شریعت واجب می‌دارد، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. معتقد به برپایی حج و جهاد، گردهمایی در نمازها و عیدها در کنار امیر و فرمانروای خویش اند. خواه آن امیر نیکوکار باشد یا بزهکار، به جماعت پایبند هستند و نصیحت و خیرخواهی به امت را تدبیر می‌دانند. به این فرموده‌ی رسول الله ﷺ معتقدند: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ﷺ»: مؤمن برای مؤمن، بمنزله یک ساختمان است که هر قسمت آن، موجب تقویت قسمت دیگر آن می‌شود. سپس (برای توجیه) انگشتانش را در هم فرو برد<sup>۲</sup>.

و نیز این فرمایش رسول ﷺ را هم باور دارند که فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ، وَتَرَاحُمِهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَ مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى<sup>۳</sup>»: «مثل مؤمنان در دوستی، ترحم، و عطوفت به هم، مثل بدن است که هرگاه عضوی از آن به درد آید، سایر اعضا در تب و شب‌بیداری، با او هم‌دردی می‌کنند»<sup>۴</sup>.

۱- منهاج السنه: ج ۳ ص ۱۵۸.

۲- بخاری (۲۴۴۶)

۳- مسلم (۲۵۸۶)

۴- منهاج السنه: ج ۳ ص ۱۵۸.



- (بر والیان امر که علما، امرا و شیوخ هر گروه هستند، واجب است که مسئول شهروندان خویش باشند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، به آنچه الله ﷻ و رسول الله ﷺ دستور داده‌اند امر کرده و از هر آنچه باز داشته‌اند، باز دارند).<sup>۱</sup>

- (بخشی از امر به معروف، دستور به اتحاد و هم‌بستگی و نهی از اختلاف و از هم‌گسیختگی است).<sup>۲</sup>

#### ۴- اهل سنت پایبند بر حفظ جماعت و حرف‌شنوی در کار معروف و نیک هستند

وقتی اهل سنت ملتزم به اطاعت الهی است و بر حفظ جماعت می‌کوشد، این کار را بر اساس علم شرعی و اجرایی کردن آن می‌آغازند. از این رو در دل آزادی و پویایی، در تکاپوی طاعت الهی‌اند؛ نه در سرکشی و طغیان.

- (راه میانه که همان اسلام ناب است، برای آنان که دوشادوش امیر خویش و گروهی که سزاوارتر به اسلام هستند و می‌خواهند علیه مسلمان‌نماها<sup>۳</sup> جهاد نمایند، جهاد محسوب می‌شود. البته زمانی که این تنها راه جهاد باشد؛ و اگر گروه مجاهد مرتکب معصیت و نافرمانی الهی می‌شوند، نباید هم‌دوش آنان وارد جهاد شد، بلکه باید در طاعات الهی آنان را همراهی کرده و در معصیت‌ها رهایشان نمود؛ چرا که «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>: «نباید مخلوق را در نافرمانی خالق اطاعت نمود». برتری این امت در گذشته و حاضر، بر اساس همین فاکتور بوده است. و این رویکرد بر هر انسان مکلفی، واجب است. این ایدئولوژی و نوع نگرش یعنی میانه‌روی. نه همانند خوارج

۱- همان: ج ۳ ص ۴۲۳.

۲- همان: ج ۳ ص ۴۲۱

۳- منظور، مغول‌ها هستند که در سال ۶۹۹ به شام آمدند. آنان منتسب به اسلام بودند و شهادتین را بر زبان می‌راندند؛ در حالی که دست نوشته‌ی چنگیز خان به نام «یاسق» را قانون اجرایی خود قرار دارند. سیاه مشقی که مجموعه‌ای از احکام آسمانی و برخی از قوانین چنگیز که از سر هوا و هوس نوشته شده بود را در خود جمع نموده بود. فرزندان چنگیز بعد از مرگ وی آن را برای ریختن خون‌ها و آبروها، شریعت قرار دادند و بر اساس آن حکم می‌کردند. مجموع الفتوی ج ۲۸ ص ۵۰۱.

۴- «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» آلبانی با این لفظ آن را صحیح می‌داند. نگا: تخریج مشکاة المصابیح (۳۶۲۴). [مصحح]

است که به پیامدِ کم علمی، سجاده آب می‌کشند و خود را پارسایان امت می‌دانند. نه بسان مرجئه است که خود را در همه چیز پیرو حاکمان می‌دانند؛ حتی اگر آن حکام نیکوکار نباشند.<sup>۱</sup>

#### ۵- اهل سنت به امانت علمی، در کنار امانتِ حفظِ جماعت، پایبند هستند

اهل سنت هم‌زمان، حامل دو امانت است. سنگینی یکی از آن دو، باعث فراموشی دیگری نمی‌شود. یکی امانتِ علمی کاربردِ دعوت و جهاد است و دیگری، امانتِ محافظت بر «جماعت اسلامی» به معنای عام و فراگیر. آن‌ها آزادانه، دور از تسلطِ آز و خودخواهی، عرف، غلبه‌ی مذهبی یا طریقتِ صوفیانه یا طایفه‌گری، بسیار دقیق طبق موازین حکیمانه‌ی شرع، ادامه‌ی مسیر می‌دهند.

- (بیان و تبلیغ رسالت الهی که از طریق وحی بر پیامبرانش نازل شده است و پایبندی به میثاقی که الله ﷻ از علما گرفته است، واجب شرعی است. در نتیجه فراگیری آموزه‌های پیامبران، ایمان، دعوت و تبلیغ و تلاش و مجاهده‌ی بر آن واجب است. به جد می‌طلبید، گفتار و کردار مردم در اصول و فروعِ درونی و ظاهری، دقیقاً با قرآن و سنت سنجیده شود. در این میان نه از هواپرستی‌هایی از قبیلِ عادت، مذهب، طریقت، ریاست یا شخصی خاص دنباله روی خواهد شد، و نه حدس و گمانه‌زنی‌هایی از قبیلِ روایات ضعیف، قیاسِ فاسد، تقلید از کسی که پیروی از گفتار او واجب نیست. چرا که الله ﷻ در کتاب خود آنان را که به حدس و گمان و خواهشات نفسانی معتاد هستند و پیروی از دستورات معبودشان را رها کرده‌اند، نکوهش کرده است).<sup>۲</sup>

#### ۶- اهل سنت فقط نسبت به «حق» ولا و دوستی دارند و بس

از آن‌جا که اهل سنت فقط نسبت به حق، دوستی دارند، در همان وهله‌ی اول به هر شخص، گروه یا تجمعی از همین منظر می‌نگرند نه بر اساس تعصب جاهلی نسبت به تیره و قومیت، شهر، مذهب، طریقت و سلوک، تجمّع و یا ریاست.

- (هیچ کس حق ندارد ستایش و نکوهش، حُبّ و بُغض، و دوستی و دشمنی را به اسمِ قبیل، شهر، مذهب یا راه و روشی که به یکی از ائمه و مشایخ نسبت می‌دهند، یا

۱- منهج السنه: ج ۲۸ ص ۵۰۸.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۶۷.

به دیگر انتسابها، وابسته بداند. لذا هر کس مؤمن است، موالات و دوستی با او واجب است از هر قشری که باشد. و اگر کافر است، باید با او معادات داشت و وی را دشمن دانست، از هر قشری که باشد. و کسی که ایمانی آمیخته با فسق و فجور دارد، بر حسب ایمانش باید با او موالات داشت. و بغض و کینه هم به تناسبِ ایمان باید باشد. چنین شخصی بر عکسِ اعتقاد خوارج و معتزله، به صرف ارتکاب گناهان، کافر نمی‌شود. و هرگز انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین در ایمان و دین، حب و بغض و موالات و معادات در رتبه‌ی فاسقان نیستند)<sup>۱</sup>.

## ۷- اهل سنت همدیگر را به صورت عام دوست دارند و برخی برخی دیگر را معذور می‌دارند

آنان به صرف اهل سنت بودن، با چشم پوشی از اینکه به کدام گروه، حزب، جماعت، گرایش یا اجتهادِ خاصی منتسب هستند، یکدیگر را دوست دارند. و بدون اینکه سریع همدیگر را متهم کنند و یا گمراه بخوانند، برخی را معذور می‌دارند.

(واجب است فردی را که الله ﷻ مقدمش نموده است، مقدم دانست و آن را که عقب نهاده است، عقب نهاد. باید آن‌چه را که الله ﷻ و رسولش ﷺ دوست می‌دارند، دوست داشت و به هر چه بُغض می‌ورزند، بُغض ورزید. باید از آن‌چه نهی نموده‌اند باز داشت و به آن‌چه راضی‌اند، راضی بود. باید که همه یکپارچه و متحد باشیم. اما چه کنیم کار به جایی رسیده است که بعضی از مردم برخی دیگر را گمراه و کافر می‌خوانند. حال آن‌که ممکن است حق با طرف مقابل بوده و مطابق قرآن و سنت عمل نماید. و گرچه ممکن است برادر مسلمانش در بخشی از امور دینی دچار خطا شده باشد. چنین نیست که هر کس به پیامدِ خطایی، کافر و فاسق محسوب شود؛ بلکه الله ﷻ خطا و فراموشی را برای این امت معاف نموده است)<sup>۲</sup>.

۱- همان: ج ۲۸ ص ۲۲۷-۲۲۹.

۲- همان: ج ۳ ص ۴۲۰.

## ۸- اهل سنت بر مبنای دین، دوستی و دشمنی کرده و مردم را فقط با معیار دین می‌سنجند

اهل سنت کسی را با سؤالاتی که از جانب الله نیست، مورد امتحان و آزمایش قرار نمی‌دهند. به اسم‌ها، شعارها و لوگوها، تجمعات و رؤسا تعصب ندارند. بلکه معیار دوستی و دشمنی آنان، دین و تقوا است. فقط نسبت به جماعت مسلمانان آن هم به معنای حقیقی، تعصب دارند و بس. و جماعت مسلمانان آنان‌اند که پرچم قرآن و سنت بر فهم سلف صالح را بر افراشته‌اند.

- (لذا واجب است در این زمینه کوتاه آمد و از ذکر یزید بن معاویه و امتحانی که مردم به وسیله‌ی او شدند، روی گرداند. چرا که این رویکرد، با باور اهل سنت هم‌خوانی ندارد. همچنین نباید امت را با آنچه که الله ﷻ و رسول ﷺ بدان دستور نداده است، مورد امتحان و آزمایش قرار داد. مثلاً نباید به افراد گفت: شما «شکیلی» هستید یا «قرفندی»<sup>۱</sup>؟ واجب است وقتی از یک مسلمان چنین سؤالی شد، در جواب بگوید: نه شکیلی و نه قرفندی؛ بلکه مسلمانم و پیرو کتاب الله و سنت بر مبنای فهم سلف صالح)<sup>۲</sup>.

- (بلکه برخی از نام‌ها برای انتساب مردم به برخی از امامان مثل: امام ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله یا به شیخی همانند: قادری، عدوی و غیره یا انتساب به قبایلی مثل: قیسی، یمانی یا به کشوری از کشورها و شهرها همانند: عراقی و مصری، که نامگذاری با آن گنجایش دارد، جایز نیست مردم را تفتیش کرده و مورد امتحان قرار داد. هرگز نباید بر مبنای نام‌ها دوستی و دشمنی ورزید. بلکه گرامی‌ترین مردم در پیشگاه الهی آنانند که از همه پرهیزگارتر باشند؛ حال از هر تیره و طایفه‌ای که می‌خواهند باشند)<sup>۳</sup>.

- (با این وجود چگونه برای امت محمد ﷺ جایز است که چنان از هم بگسلد و بپاشد که بر مبنای طایفه‌گری، با شخصی دوستی ورزیده و با دیگری، بر اساس هوا و هوس که هیچ دلیلی از جانب الله ﷻ بر صحت آن نیامده است، دشمنی ورزد. تا

۱- اسم‌هایی که نشانگر وابستگی به حزب یا افراد خاصی است. مترجم.

۲- همان: ج ۳ ص ۴۱۴.

۳- همان: ج ۳ ص ۴۱۶.

جایی که الله ﷻ نبی خود ﷺ را از چنین رویکردی مبرّأ دانسته است. این ویژگی اهل بدعتی همچون خوارج است که از جماعت مسلمین کناره گرفته و ریختن خون مخالف خویش را به ثمن بخش، مشروع و مباح می‌داند. لیکن اهل سنت و جماعت به حیل الله (دین اسلام) چنگ زده‌اند. کمترین کاری که در این زمینه می‌کنند این است که شخص مقابل را در آن چه با آنان هم‌نظر است، پذیرفته و در اختلافات از او به الله پناه برده می‌شود!...

چگونه می‌توان با نام و برچسب‌های نوپیدایی که برای اثباتش از قرآن و سنت دلیلی وجود ندارد، امت را تکه پاره نمود؟!۱

فروپاشی فعلی امت در بین علما، مشایخ و بزرگان، حاکمان و زمامداران، عامل قهر و غلبه‌ی دشمن بر آنان است؛ چرا که آنان عمل به دستورات الله ﷻ و رسول الله ﷺ را ترک نموده‌اند.

لذا هرگاه مردم برخی از دستورات الهی را ترک کردند، عداوت و بغض در میانشان بروز کرد و در پی آن از هم گسیختند و به فساد و تباهی و هلاکت گرفتار آمدند. لیکن اگر گرد هم آیند، اصلاح می‌شوند و فرمانروا؛ چرا که همبستگی و جماعت رحمت است و تفرقه و از هم‌پاشیدگی، عذاب و فلاکت)۱.

### ۹- اهل سنت بر روی الفت دل‌ها و هم‌صدایی کار می‌کند

اهل سنت پیوسته در مسیر اتحاد، الفت و آرزوی خیر برای تمام مسلمانان و عفو و بخشایش از لغزش و خطای خطاکار می‌کوشند. وی را به کار درست فراخوانده و برایش دعای هدایت و مغفرت می‌نمایند.

- («آنان» خوب می‌داند از قواعد بزرگی که مجموعه‌ی دین را در بر می‌گیرد، الفت دل‌ها، هم‌صدایی و اصلاحگری است. الله ﷻ فرموده‌اند: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ [الأنفال: ۱]. یعنی: «از الله پروا کنید و بین خود را اصلاح نمایید». و نیز دیگر نصوصی که بر اتحاد و ائتلاف دستور داده و از جدایی و تشّت باز می‌دارد. آنان که مزین به این اصل هستند، اهل جماعت‌اند. و کسانی که از این دایره خارج‌اند، جدایی‌خواهان و اهل افتراق هستند. و اطاعت از رسول الله ﷻ یعنی عمل به مجموع سنت.

من (ابن تیمیه) هرگز دوست ندارم حتی یک مسلمان در ظاهر و باطن، دچار نگرانی و سختی شود؛ چه برسد به هم‌فکران و دوستانمان. و اصلاً هیچ کدامشان را ملامت و سرزنش هم نمی‌کنم. بلکه هر کدام در نزد من به کزات دارای بزرگواری، کرامت، محبت و تعظیم هستند؛ هر کدام به تناسب خویش. شخص بالأخره یا اجتهاد کرده و درست عمل نموده است، یا این‌که به خطا رفته و یا گناه کرده است. اولی که دارای اجر و پاداش است. دومی با ثوابی که در پی تلاش و اجتهاد خود کسب کرده است، الله ﷻ از او درگذشته و او را می‌آمزد، سومی که باید دعا کنیم الله ﷻ بر ما و او و دیگر مؤمنان بیمارزد... اهل سنت می‌داند که همه در کار نیک و تقوی با یکدیگر تعامل و همکاری دارند. بر هر یک از ما واجب و ضروری است که برخی، برخی دیگر را محکم و استوار یاری نماییم...

من برای تمام مسلمانان خواهان خیرم. هر خیری که برای خویش می‌پسندم، برای تمام مؤمنان خواهانم. از کسانی که نیت صالح دارند سپاسگذارم و از آنان که عمل صالح دارند، قدر دانم. از الله ﷻ می‌خواهم گناهکاران را توفیق توبه دهد.<sup>۱</sup>

### ۱۰- اهل سنت با حفظ الفت و مهربانی، در مسایل علمی و عملی با یکدیگر تبادل آراء و مباحثه می‌کنند

- (علمای صحابه رضی الله عنهم و تابعین و علمای بعد از ایشان رحمهم الله، هرگاه در مسئله‌ای اختلاف نظر داشتند، به دستور الهی عمل می‌کردند: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«و اگر درباره چیزی نزاع داشتید، اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، پس آن را به الله و پیامبر ارجاع دهید؛ این برای شما بهتر و از نظر عاقبت، نیکوتر است.»  
لذا با الفت و مهربانی و برادری دینی، با یکدیگر در مسایل علمی عملی تبادل اندیشه می‌نمودند<sup>۲</sup>.

۱- همان: ج ۲۸ ص ۵۰-۵۷.

۲- همان: ج ۲۴ ص ۱۷۲.

## فصل چهارم:

### اصولی که اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند

اهل سنت بر اصول بسیار مهمی<sup>۱</sup> که برای آنان به صورت شعار در آمده است، و لب اعتقادات آنان را در بر دارد، اتفاق نظر دارند. و هر فرقه و گروهی که با ایشان هم نظر نیستند، در یک یا چند اصل از اصولی که در ادامه خواهیم آورد اختلاف دارند: - (اما بعد: این باور فرقه‌ی نجات‌یافته و پیروز اهل سنت و جماعت، تا روز قیامت است؛ و آن: ایمان به الله، ملائکه، کتاب‌ها، پیامبران، برخاستن پس از مرگ و ایمان به قدر؛ چه خیر و چه شر)<sup>۲</sup>.

#### ۱- عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در صفات الله ﷻ عبارتست از: اثبات صفات؛ بدون بیان کیفیت، و پاک و مقدس دانستن الله ﷻ بدون ابطال و تعطیل صفات

- (از ایمان به الله ﷻ می‌توان چنین نام برد: ایمان به آن چه الله ﷻ خویش را در کتاب خود، و رسول ﷺ وی را توصیف کرده است. نه تحریف می‌کنند و نه تعطیل، نه کیفیت بیان می‌کنند و نه تمثیل؛ بلکه معتقدند الله ﷻ: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. یعنی: «هیچ چیز همانند او نیست و او بسیار شنوای بی نهایت بیناست». هرگز صفتی که الله ﷻ خود را با آن توصیف کرده است، نفی

---

۱- منظورمان از اصولی که به صورت کلی، یا آن چه از این کلیات گرفته می‌شود، و به صورت قطع و صد در صد از دین ثابت است و تمام مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند، نمی‌باشد. همچنین بر مسایل وجوب و تحریم که همه بر آن اتفاق نظر دارند هم کاری نداریم؛ مگر به صورت کلی. و نیز آنچه که باید برای تفصیل آن در کتب احکام به آن پرداخت. مانند: اجماع، قواعد، فروع فقهی از قبیل تحریم صیغه و متعه، جواز مسح بر موزه‌ها و همانند این موارد که برای اهل سنت به عنوان یک شعار درآمده است.

نمی‌کنند. کلمه را تحریف نمی‌کنند، در نام‌ها و آیات الهی به کژی نمی‌روند، برای صفات الله ﷻ کیفیت قابل نیستند و آن صفت را همانند صفات بندگان نمی‌دانند؛ چرا که الله ﷻ هم‌نوع و هم‌تایی ندارد. او تعالی با خلقش مقایسه نمی‌شود؛ زیرا او از دیگران به خود آگاه‌تر است. از همگان راستگوتر بوده و از بندگان به مراتب بهتر سخن می‌گوید.

پیامبرانش صلوات الله علیهم بر خلاف آنان که ناآگاهانه سخن می‌گویند، راستگویان تصدیق شده‌اند. از همین روست که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۸۳﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۸۴﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۵﴾﴾ [الصافات: ۱۸۰-۱۸۲]. ترجمه: «پروردگارت که دارای عزت است از آنچه او را به آن توصیف می‌کنند، منزّه است. و سلام بر پیامبران. و همه ستایش‌ها ویژه الله است که پروردگار جهانیان است». او تعالی خود را از آنچه مخالفان پیامبران الله ﷻ بدان توصیف نموده‌اند پاک دانسته است. و بر پیامبران خویش به سبب عملکرد درستشان در منزّه دانستن الله ﷻ از صفات نقص و عیب، سلام می‌فرستد. الله ﷻ در توصیفی که از خویش ارائه داده است، به دو بحث نفی و اثبات در این زمینه پرداخته است. از همین رو اهل سنت از آموزه‌های پیامبران سر نمی‌تابد؛ چرا که راه راست همین است. راه آنان که الله ﷻ بر آنان انعام نمود؛ همانان که پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین هستند)¹.

## ۲- اهل سنت و جماعت بر این باور است که قرآن کلام الهی است و مخلوق نیست

اندیشه‌ی سلف (پیشینیان) امت اسلامی بر این است که قرآن کلام الله ﷻ است. نازل شده است و مخلوق نیست، از الله تبارک و تعالی آغاز و به سویش بر خواهد گشت... و آنچه از پیامبر ﷺ با این مضمون ثابت شده است که، الله با صوت تکلم کرده و سخن می‌راند، و آدم ﷺ را با صوت صدا زده است، و نیز دیگر مثال‌ها را تصدیق می‌کنند. تمام این باورها، باور پیشینیان امت و ائمه‌ی اهل سنت است.²

۱- همان: ج ۳ ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۲- همان: ج ۳ ص ۴۰۱ - ۴۰۲.



**۳- اهل سنت و جماعت معتقد است، هیچ کس در دنیا توان دیدن الله ﷻ را ندارد**

- (به اتفاق تمام مسلمانان و علمای آنها، هر روایتی، دال بر این که محمد ﷺ پروردگارش را در دنیا با چشمان خویش دیده است، کذب محض است. این سخنی است که هیچ یک از آنان، نگفته و روایتش نکرده‌اند... و معتقدند که هرگز الله ﷻ برای رسولش ﷺ با به زمین ننهاده است... از این رو هر کس مدعی شود که وی قبل از رحلت از دنیا، الله ﷻ را به چشمان خویش دیده است، به اتفاق تمام اهل سنت ادعایش باطل است؛ زیرا معتقدند هیچ مؤمنی تا وقتی در دنیا است، توان دیدن الله ﷻ را ندارد. در صحیح مسلم از حدیث نواس بن سمعان ثابت است که، وقتی رسول الله ﷺ داستان دجال را تشریح می‌نمود، فرمود: «تَعَلَّمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرَى أَحَدًا مِنْكُمْ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَمُوتَ»: «بدانید که هیچ یک از شما تا نمیرد، پروردگارش را نخواهد دید»<sup>۱</sup>.

**۴- اهل سنت و جماعت اتفاق دارند که پروردگارش را در بهشت با چشم می‌بینند**

- (دیدن الله ﷻ با چشم برای مؤمنان، در بهشت میسر می‌گردد، و نیز در عرصات قیامت برای دیگر مردمان هم رخ خواهد داد؛ چنان که احادیث در این باره متواتراند. این روایات در کتاب‌های صحیح آمده است. سلف صالح و ائمه، آن را پذیرفته‌اند و اهل سنت هم بر آن اتفاق نظر دارند.

جهمیه و پیروان آنان همانند: معتزله و رافضه این جریان را تکذیب یا تحریف می‌نمایند. آنان که صفات الهی، اعم از دیدن و غیره را انکار می‌کنند، آنان معطله‌اند که بدترین انسان‌ها و مخلوقات‌اند. دین الهی در این زمینه میانه‌رو و معتدل است، نه همانند اینان گفتار و خبر رسول ﷺ را تکذیب می‌کنند و نه بسان برخی، تصدیق افراطی دارند؛ تصدیقی که می‌گوید: می‌توان در دنیا الله ﷻ را با چشم دید!! هر دو باطل و ناصواب‌اند..

باور تمام پیامبران و پیروان ایشان و نیز اهل کتاب، بر این است که الله ﷻ آفریدگار جهانیان است و آفریدگار آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در میان آن دو است، او آفریدگار عرش عظیم است، جمله‌ی مخلوقات، بندگان اویند و محتاج و نیازمند به وی.

الله ﷻ بالای آسمان‌ها و بر عرش خویش است. از مخلوقات خود جداست و با این حال مدام با آنان است و از ایشان جدا نیست)'.<sup>۱</sup>

## ۵- اهل سنت و جماعت به تمام گفتار پیامبر ﷺ در مورد اتفاقات بعد از مرگ ایمان دارد

- (از جمله موارد ایمان به روز آخرت: ایمان به تمام اتفاقات بعد از مرگ است که رسول ﷺ از آن خبر داده است. آنان از امتحان، عذاب و نعمت قبر، گرفته تا این که قیامت کبری بر پا شود و روح‌ها به اجساد برگردد، ایمان دارند... و به این که مردم پای برهنه و لخت و ختنه نشده به فرمان رب العالمین از قبرهایشان به پا خیزند، تا خورشید به آنان نزدیک گردد و عرق آنان، به گلو رسد، ایمان دارند. میزان آورده شده و اعمال بندگان وزن می‌گردد. کارنامه‌ی اعمال گشوده شده و برخی اعمال‌نامه را به دست راست و برخی دیگر به دست چپ یا به پشت سر می‌گیرند... الله ﷻ بندگان را محاسبه کرده و با بنده‌ی مؤمنش به طور خاص خلوت کرده و او را به گناهایش آگاه کرده و از او اقرار می‌گیرد؛ چنان که در قرآن و سنت توصیف نموده است.

اما کفار، به مانند کسی که دارای حسنات و بدی‌هاست، محاسبه نمی‌شود؛ زیرا که وی نیکی‌ای ندارد. در عوض کارهایش شمارش شده و به خاطرش بازداشت و بعد از اقرار، مجازات و عقوبت می‌شوند.

در عرصه‌ی قیامت: رسول الله ﷺ مالکِ حوض کوثر است.. پُل (الصراط) هم بر روی جهنم نصب شده است. همان پلی که میان بهشت و دوزخ است. مردم به تناسب اعمال خویش، از روی آن عبور می‌کنند.. برخی ریوده شده و به آتش می‌افتند.. و هر کس از آن پُل گذشت، به بهشت درآید. از آن که عبور کردند بر پلی میان بهشت و جهنم، نگه داشته می‌شوند و بعضی از بعضی دیگر قصاص می‌گیرند. و چون پاک و پیراسته شدند، اجازه ورود به بهشت به آنان داده می‌شود. اولین فردی که طلب باز شدن درب بهشت را می‌کند، محمد ﷺ است و اولین امتی که وارد بهشت می‌گردد، امت وی خواهد بود.

**رسول الله ﷺ در قیامت صاحب سه نوع شفاعت است:**

**نخست:** برای تمام آنان که در عرصات قیامت هستند، پادرمیانی می‌کند تا حساب و کتاب شروع شود.

**دوم:** برای بهشتیان شفاعت می‌کند تا وارد بهشت شوند. این دو شفاعت، مخصوص رسول ﷺ است.

**اما شفاعت سوم:** در مورد آنان که مستحق آتش‌اند، شفاعت می‌کند. در این نوع شفاعت وی و دیگر پیامبران علیهم الصلاة والسلام، صدیقین و دیگران شریک‌اند. در مورد آنان که مستحق آتش‌اند، شفاعت عدم ورود به آتش، و در مورد آنان که در آتش‌اند، شفاعت خروج از آتش را می‌کند. الله تبارک و تعالی هم، گروهی از مردم را بدون شفاعت، بلکه با فضل و رحمت خویش، از جهنم خارج می‌کند. فضای بهشت برای اهل دنیا که وارد آن شده‌اند زیاد است، لذا الله ﷻ اقوامی را از نو می‌آفریند و وارد آن می‌گرداند).<sup>۱</sup>

**۶- اهل سنت و جماعت به تقدیر با تمام مراتبش ایمان دارند**

- (فرقه‌ی ناجیه که همان اهل سنت است، به تقدیر ایمان دارد. به تقدیر خیر و شر. ایمان به قدر بر دو بخش است که هر بخش خود دارای دو رتبه است:

**اول:**

**أ:** الله ﷻ با علمی که از قدیم دارد و از ازل به آن موصوف است، می‌داند که مخلوقاتش چه می‌کنند. به تمام حالات آنان اعم از طاعات، معاصی، رزق و عمرشان آگاهی دارد.

**ب:** الله ﷻ تقدیر مخلوقات را در لوح محفوظ نگاشته است. این تقدیر برخاسته از علم وی ﷻ، گاهی کلی و اجمالی و گاهی مفصل است. هر چه را که خواسته است در لوح محفوظ نوشته است. زمانی که قبل از دمیدن روح، جسم نوزاد را می‌آفریند، فرشته‌ای را به سویش فرستاده و او را به نوشتن چهار مورد امر می‌کند: به نوشتن روزی، عمر، عملکرد و خوشبخت یا بدبخت بودنش؛ و مانند مواردی این گونه.

در گذشته قَدَری‌های غالی و تندرو انکارش کرده و امروزه عده‌ی اندکی انکارش می‌کنند.

### دوم:

أ: شاملِ مشیتِ قاطع و لازم‌الاجرا، و اراده‌ی فراگیرش است. هم‌چنین ایمان به این که هر چه الله ﷻ بخواهد می‌شود و اگر نخواهد، نمی‌شود. تمام حرکات و سکنات آسمان‌ها و زمین به مشیت الهی است. بدون اجازه‌اش، هیچ اتفاقی در مملکتش نمی‌افتد. بر هر عَدَم و موجودی قادر و توانمند است. هیچ آفریده‌ای در زمین و آسمان نیست، مگر این که الله ﷻ آفریدگار اوست؛ جز او آفریدگار و خالق وجود ندارد.

ب: با این وجود بندگان را دستور به اطاعت از خود و پیامبرانش داده و از نافرمانی‌اش باز داشته است. او تعالی پرهیزگاران، نیکوکاران و دادگران را دوست می‌دارد. از آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، راضی است. کفار را دوست ندارد و از فاسقان راضی نیست و به فحشا امر نمی‌کند. کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد و فساد و تباهی را دوست نمی‌دارد. در حقیقت بنده‌ها فاعل و انجام دهنده‌ی کارها هستند و الله آفریدگار اعمال آنان است. بندگان یا مؤمن، نیکوکار، نمازگزار و روزه‌دارند، یا کافر و فاجر. انسان‌ها هم دارای اراده و قادر به انجام کارها هستند و الله ﷻ خالق آنان و خالقِ اعمال و اراده‌ی آنهاست.

عمومِ قَدَریه، آنانی که رسول ﷺ ایشان را مجوسانِ این امت نامید، این نوع تقدیر را تکذیب می‌کنند. در مقابل، گروهی دیگر که آن را ثابت می‌دانند تا حدّی در آن غلو می‌کنند که قدرت و اختیار انسان را از او سلب می‌کنند. و نیز حُکم و مصالح آن را از افعال و احکام الهی خارج می‌دانند)<sup>۱</sup>.

### ۷- اهل سنت و جماعت گویند: ایمان قول است و عمل؛ و زیاد و کم می‌گردد

- (از اصول اهل سنت این است که دین و ایمان عبارت است از قول و عمل. قول قلب و زبان، و عمل قلب و زبان و اعضاء. هم‌چنین ایمان با طاعت و عبادت، فزونی می‌یابد و با معصیت و گناه، کاسته می‌شود)<sup>۲</sup>.

۱- همان: ج ۳ ص ۱۴۸ - ۱۵۰.

۲- همان: ج ۳ ص ۱۵۱.

- (اما تمام صحابه و تابعین، ائمه‌ی اهل سنت و حدیث، جمهور فقها و صوفیان، مثل مالک، ثوری، اوزاعی، حماد بن زید، شافعی، احمد بن حنبل و دیگران رحمهم الله، و نیز محققین کلامی، همه اتفاق نظر دارند که ایمان و دین شامل قول و عمل است. این سخن، سخن سلف، اعم از صحابه و دیگران است. گر چه در برخی جاها منظور از ایمان، مفهومی است که با اعمال تفاوت دارد و شامل اقوال می‌شود. مانند قول قلب و زبان. و در اعمال هم منظور، اعمال قلب و زبان است).<sup>۱</sup>

۸- اهل سنت بر این باور است که ایمان دارای اصل و فرع (شاخه یا شعبه) است. نابودی ایمان زمانی است که اصلش نابود گردد. در نتیجه هیچ گناهکاری از اهل قبله را به مجرد ارتکاب گناه، کافر نمی‌دانند. مگر این که اصل ایمان آنان از بین برود - (مفسرین اهل سنت معتقدند ایمان، دارای اصول، فروع، ارکان، واجبات و مستحبات است. درست همانند حج و نماز و دیگر عبادات. لغت «حج» تمام آن چه را که باید انجام شود یا ترک، شامل می‌شود.. غیر از این تقسیم، حج مشتمل بر ارکانی هم چون ایستادن در عرفه است که در صورت ترک شدن، باعث بطلان حج می‌گردد. نیز مشتمل بر واجباتی است که اگر عمداً انجام شده یا برخی واجبات آن ترک گردد، گناهکار می‌شود.. هم چنین دربرگیر مستحباتی است که اگر عمداً انجام یا ترک شود به «حج» خللی وارد نشده و شخص گناهکار هم نمی‌شود.. لیکن هر کس این مستحبات را انجام دهد، بهتر و حجت کامل تر است.. و اگر کسی به رکنی از ارکان حج خللی وارد نمود، یا کار اشتباهی مرتکب شد، حجت فاسد است و فرض از گردنش ادا نشده است.. درست مثل اشیائی که قابل رؤیت هستند. مثلاً درخت اسمی است که بر تنه، شاخه و برگها اطلاق می‌شود؛ حتی بعد از برگریزان هم به آن درخت گویند. نیز با قطع شاخه‌ها هم به آن درخت گفته می‌شود، لیکن این درخت گاه کامل و گاه ناقص است. در مورد ایمان و دین هم این گونه تصور کن؛ گاه کامل است و گاه ناقص. ایمان دارای سه مرتبه است: ایمان سابقین اولین؛ که به تمام واجبات و مستحباتی که باید انجام داده یا ترک کنند، عمل نموده‌اند. ایمان اصحاب الیمین (دست راستی‌ها) که میانه و معتدل است. یعنی ایمانی که شامل واجباتی است که یا بدان عمل و یا ترک

شده است. سوم، ایمان ظالمان که در آن برخی از واجبات ترک شده و مرتکب بعضی از ممنوعات شده‌اند.

از این رو علمای اهل سنت و جماعت عقیده‌ی خویش را چنین بیان می‌دارند: هرگز به خاطر ارتکاب گناه، اهل قبله را کافر نمی‌دانند. و اشارتاً اندیشه‌ی خوارج که به صورت مطلق، گناهکار را کافر می‌دانند، رد کرده و به باد انتقاد می‌گیرند. اما اصل ایمان عبارت است از: اقرار و فرمانبرداری به آنچه پیامبران از جانب الله ﷻ آورده‌اند. این همان اصل ایمانیست که اگر کسی بدان معتقد نباشد، مؤمن نیست.. پس باید دانست که ایمان تجزیه پذیر است و در صورت یافت شدن کمترین ایمان، الله ﷻ صاحب چنین ایمانی را از جهنم خارج می‌گرداند. درست بر خلاف باور آنان که در مقابل اهل سنت و جماعت قرار دارند و معتقدند، ایمان یکی است و تجزیه پذیر نیست. گویند: ایمان، یا کاملاً وجود دارد یا کلاً عَدَم و غیر موجود است.<sup>۱</sup>

- (با این وجود بر خلاف خوارج، اهل سنت و جماعت اهل قبله را با مطلق گناهان و یا با ارتکاب گناه کبیره کافر نمی‌خوانند. بلکه آنان را برادران دینی‌ای می‌دانند، که مرتکب معصیت می‌شوند.. فاسق را مؤمن کامل نشمرده و هم‌چون معتزله، وی را جاودانه مستحق جهنم نمی‌دانند.. و گاهاً نام مطلق ایمان را هم بر او نمی‌نهند و می‌گویند: او مؤمنی، ناقص الایمان است. یا گویند: به خاطر ایمان مؤمن است و بنا بر گناه کبیره‌اش، فاسق است. نه اسم ایمان مطلق را برایش قایل‌اند و نه مطلق اسم ایمان را از او می‌گیرند)<sup>۲</sup>.

**۹- اهل سنت و جماعت معتقدند که می‌شود عذاب و ثواب در یک شخص، با هم جمع شود. لیکن همزمان با این باور، عذاب و ثواب را برای شخص معینی، واجب نمی‌دانند مگر با دلیل خاص**

لفظ «لعنت» برای وعید به کار می‌رود و عموماً به عنوان حکم، کاربرد دارد. اما گاهی این وعید از شخص معینی، به دلیل توبه، یا حسناتی که باعث محو گناهان شده و یا به دلیل مصیبت‌هایی که کفاره‌ی خطاها گشته یا بنا بر شفاعت یا به سبب زیان‌هایی که عقوبت را از گناهکار مرتفع می‌کند، برداشته می‌شود. این حکم در مورد

۱- همان: ج ۱۲ ص ۴۷۲- ۴۷۵.

۲- همان: ج ۳ ص ۱۵۱- ۱۵۲.

کسی است که گناهِش اثبات شده است.. لذا هرگز برای شخص معینی شهادت بهستی بودن داده نمی‌شود؛ مگر با دلیل خاص. همچنین برای کسی حکم جهنمی بودن هم داده نمی‌شود، مگر با دلیل خاص. نمی‌توان به مجرد ظن و گمان آنان را در قاعده‌ی عام داخل نمود. چون گاهاً در هر دو عموم داخل شده و مستحق پاداش و عذاب می‌گردد).<sup>۱</sup>

- (اهل سنت و جماعت و پیروانش، اتفاق نظر دارند که دو صفتِ عذاب و ثواب در حق بسیاری از مردم موجود و محفوظ است؛ از رسول الله ﷺ در این مورد به تواتر روایت آمده است. نیز اهل سنت نمی‌گویند: کسانی که مرتکب گناه کبیره می‌شوند، حتماً عذاب می‌شوند. و هیچ مسلمانی را با ارتکاب یک بار گناه کبیره جهنمی نمی‌دانند. بلکه گویند می‌شود که الله ﷻ بدون عذاب، مرتکب گناه کبیره را وارد بهشت کند. یا به دلیل حسناتی که خود او انجام داده و باعث پاک شدن گناهِش شده باشد، یا به خاطر حسناتِ دیگران ممکن است مورد بخشش قرار گیرد. و نیز ممکن است به دلیل مصیبت‌هایی که بر سرش آمده و گناهِش را محو کرده است و یا بنا بر داعی که خود و یا دیگران برایش انجام داده‌اند، یا به دلایل زیاد دیگری مورد عفو قرار گیرد).<sup>۲</sup>

- (ما نمی‌گوییم که فلان شخص قطعاً جهنمی است؛ چرا که نمی‌دانیم. زیرا جهت اثبات وعید و مجازات برای شخصی معین، باید تمام شروط، موجود، و مانعی هم در آنجا نداشته باشد. و ما از وجود یا عدم شروط و موانع در آن شخص اطلاع نداریم، لیکن فایده‌ی بیانِ وعید این است که چنین گناهی، عذاب و مجازات را در پی دارد. و تأثیر سبب، بسته به وجود شرایط و نبودِ موانع است).<sup>۳</sup>

۱- همان: ج ۳ ص ۶۶-۶۸، ص ۲۸۲.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۸۰.

۳- همان: ج ۱۲ ص ۴۸۴.

۱۰- اهل سنت و جماعت اصحاب، اهل بیت، همسرانِ رسول الله ﷺ را دوست می‌دارند و جز رسول ﷺ معتقد به عصمت هیچ کدام از ایشان نیستند

- (از اصول اهل سنت و جماعت این است که دل و زبان خویش را در مورد اصحاب رسول الله ﷺ حفظ می‌نمایند... تمام فضایل و مراتبی را که برای ایشان در قرآن و سنت و اجماع ذکر شده است، قبول دارند.

کسانی از صحابه رضی الله عنهم که قبل از فتح مکه انفاق نموده و جهاد کرده‌اند، بر آنان که بعد از فتح مکه چنین کرده‌اند، برتر می‌دانند. مهاجرین را بر انصار رضی الله عنهم مقدم می‌دارند. باور دارند که الله ﷻ به اهل بدر که تقریباً ۳۱۳ نفر بودند، فرمود: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»<sup>۱</sup>: «هر چه می‌خواهید بکنید که من شما را آمرزیدم». ایمان دارند افرادی که در زیر درخت حدیبیه بیعت کردند، وارد جهنم نخواهند شد... به بهشتی بودن هر کس که رسول الله ﷺ مژده‌ی بهشتی بودنش را داده است، گواهی می‌دهند... به سخن متواتر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و دیگران مبنی بر این که ابوبکر سپس عمر رضی الله عنهما بعد از رسول الله ﷺ برترین افراد این امت‌اند، اقرار دارند... ایمان دارند که خلیفه‌ی بعد از رسول الله ﷺ ابتدا ابوبکر، سپس عمر، بعد عثمان و بعد هم علی رضی الله عنه می‌باشند... عقیده و باور قطعی دارند که زنان رسول الله ﷺ خصوصاً خدیجه و عایشه‌ی صدیقه (رضی الله عنهن) مادرانِ مؤمنین و در بهشت، همسران پیامبر ﷺ هستند...

از اظهار نظر در تضارب آراء و تنش‌هایی که میان صحابه رضی الله عنهم رخ داده است، دست نگه می‌دارند و می‌گویند: آنان در این زمینه معذور بوده‌اند. یا اجتهاد درست و صحیح نموده‌اند و یا به خطا رفته‌اند. با این وجود هر یک از صحابه رضی الله عنهم را به تنهایی، معصوم از گناهان کبیره و صغیره نمی‌دانند. بلکه به صورت کلی امکان سر زدن گناه از ایشان وجود داشته است. لیکن سابقه‌ی درخشان و فضایل ایشان موجب آمرزش خطاهای احتمالی آنان شده است.. به فرموده‌ی رسول الله ﷺ آنان «خیر الناس: بهترین مردمان» بوده‌اند. آنان بعد از پیامبران صلی الله علیهم و سلم بهترین مخلوقات



هستند. همانند آن‌ها نه بوده است و نه خواهد آمد. ایشان از قرن‌های برگزیده این امت هستند. امتی که بهترین و محترم‌ترین امت‌ها در نزد الله متعال است).<sup>۱</sup>

### ۱۱- اهل سنت و جماعت کرامات و کارهای خارق العاده‌ای که الله متعال توسط اولیاء جاری می‌کند را، تصدیق می‌کنند

- (اهل سنت کرامات و کارهای خارق العاده‌ای از قبیل علوم و انواع قدرتها و تأثیرات که توسط اولیاء صورت گرفته است، همانند آن‌چه از امت‌های گذشته، هم‌چون اصحاب کهف و دیگران و افراد صدر این امت یعنی صحابه، تابعین و دیگر قرن‌های این امت که الله ﷻ به دست آنان به وقوع پیوسته و تا روز قیامت این کرامات موجود است را، تصدیق می‌کنند).<sup>۲</sup>

### ۱۲- اهل سنت و جماعت بر جنگ با آنان که از شریعت اسلام خارج شده‌اند، هر چند شهادتین را هم بخوانند، اتفاق نظر دارند

- (از قران و سنت و اجماع امت، ثابت است که اگر کسی از شریعت اسلام خارج شد، هر چند شهادتین را هم بخواند، با وی جنگ می‌شود... به محض ابلاغ دعوت رسول ﷺ به آنان، طبق شرایط اسلامی باید وارد کارزار با ایشان شد. لیکن اگر ابتدا آنان با مسلمانان رو در رو شدند، جنگ با آن‌ها حتمی‌تر می‌شود. اما اگر دشمن قصد هجوم بر مسلمانان را داشت، راندنشان بر آنان که تهدید می‌شوند و نمی‌شوند، واجب است؛ زیرا باید یکدیگر را کمک نمایند. این دفاع بر هر کس، بنا بر حسب امکان، با جان و مال واجب است؛ چه کم چه زیاد؛ سواره یا پیاده. چنان که در جنگ خندق وقتی دشمن قصد یورش بر مسلمانان را کرد، الله ﷻ هیچ کس را از جهاد معاف نمود... این جهاد، جهاد دفاع از دین و حرمت و جان‌هاست و جنگ اجباری محسوب می‌شود).<sup>۳</sup>

۱- منهاج السنه: ج ۳ ص ۱۵۲ - ۱۵۶.

۲- همان: ج ۳ ص ۱۵۶.

۳- همان: ج ۲۸ ص ۳۷۵ - ۳۵۹.

### ۱۳- اهل سنت و جماعت در رکاب امرای خویش چه نیکوکار باشند یا فاجر، جهت بر پایی دستورات اسلامی، جهاد می کنند

- (از این رو همراهی با هر نیکوکار یا فاجر در جهاد، از اصول اهل سنت و جماعت است؛ چرا که الله ﷻ گاهاً دین را به وسیله‌ی شخصی فاجر یا افرادی که پایبند مسایل اسلامی نیستند هم، یاری می کند؛ زیرا رسول الله ﷺ از این جریان خبر داده است.. باید دانست یکی از این دو مورد ضروری و ایجابی است: یا ترک جهاد در کنار آنان؛ که نتیجه‌اش سلطه‌ی افراد بدتر از آنان را در دین و دنیا در پی دارد، یا باید در کنار امیر و والی فاجر، جهاد نمود تا شخص فاجرتر رانده شود. تا اگر تمام قوانین اسلامی بر پا داشته نمی شود، بخش بزرگی از آن اجرا گردد. در چنین حالتی وظیفه و واجب هر مسلمان است که این گونه عمل کند. هر جهاد و نبردی که بعد از خلفای راشدین صورت گرفته، یا بیشترین جهادهای بعد از ایشان، از همین نوع بوده است)<sup>۱</sup>.

## فصل پنجم:

### اموری که در میان اهل سنت و جماعت گنجایش اختلاف نظر را دارد

اهل سنت و جماعت در اموری که سلف صالح در آن تضارب آراء داشته‌اند، بدون این که در مسایل مذکور مخالف را گمراه بخوانند، معتقد به تنوع اجتهاد در میان خویش است. چند نمونه از این مسایل را من باب مثال ذکر می‌کنیم:

۱- (برخی از اهل سنت بعد از افضل دانستن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در تفاضل بین عثمان و علی رضی الله عنهما اختلاف نظر دارند. گروهی عثمان رضی الله عنه را برتر دانسته و سکوت می‌کنند و علی رضی الله عنه را چهارمین می‌دانند. گروهی دیگر علی رضی الله عنه را مقدم می‌دارند و برخی هم سکوت کرده‌اند. لیکن نظر نهایی اهل سنت و جماعت بر افضل بودن عثمان رضی الله عنه است. گرچه مسئله‌ی عثمان و علی رضی الله عنهما از دیدگاه اهل سنت از اصولی نیست که مخالف در آن گمراه محسوب شود، لیکن مسأله‌ی «خلافت» از مواردی است که مخالف در آن، گمراه قلمداد می‌شود. چرا که تمام اهل سنت بر این اتفاق نظر دارند که خلیفه‌ی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر، سپس عمر و عثمان و در آخر هم علی رضی الله عنه است. لذا کسی که در ترتیب خلافت یکی از این بزرگواران مخالفت نماید، از الاغ خویش هم گمراه‌تر است).<sup>۱</sup>

۲- (بخش دوم، کلامی است که برخی از سلف یا علما یا بعضی از مردم آن را بیان داشته‌اند، شاید حق و درست باشد، یا که ممکن است قابلیت اجتهاد را داشته و یا مذهب و اندیشه‌ی گوینده‌اش باشد.. این گونه مسایل گرچه غالباً موافق با اصول اهل سنت است، لیکن اگر کسی با آن مخالفت نماید، مبتدع شمرده نمی‌شود. مثلاً درباره اولین نعمتی که الله تعالی بر بندگان ارزانی فرمود، کدام است؟ در بین اهل سنت

اختلاف نظر وجود دارد. لیکن نزاع، نزاع لفظی است؛ زیرا مبنای آن این است که، آیا لذتی که بعداً درد را در پی دارد، نعمت نامیده می‌شود یا خیر؟<sup>۱</sup>

۳- (عایشه رضی الله عنها) در این که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده است یا نه با ابن عباس و دیگران اختلاف نظر دارد. می‌گوید: «هر کس بیندازد که محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده است، بر الله جل جلاله دروغ بسته است». لیکن جمهور امت با سخن ابن عباس رضی الله عنه همسو و هم‌نظر هستند. با این حال مخالفین دیدگاه خویش را که با ام المؤمنین عایشه همراهند، مبتدع نمی‌خوانند. هم‌چنین وی باور دارد که مردگان، دعا و طلب زندگان را نمی‌شنوند. وقتی به وی گفته شد: رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»<sup>۲</sup>: «شما در آن چه می‌گوییم از این مردگان شنواتر نیستید»، عایشه رضی الله عنها گفت: رسول صلی الله علیه و آله فرموده است: آنان اکنون می‌دانند که هر چه می‌گفتم، حق و درست است. با این وجود شکی در این نیست که مردگان صدای کفش زنده‌ها را می‌شنوند. چنان‌که از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت است: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ الرَّجُلِ كَان يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمَ عَلَيْهِ، إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَرُدَّ التَّسْلِيمَ»<sup>۳</sup>: «شخصی نیست که از کنار قبر فردی که در دنیا او را می‌شناخته عبور کند و بر او سلام نماید، مگر این‌که الله تعالی روحش را به او برمی‌گرداند تا جواب سلامش را بدهد»<sup>۴</sup>. روایت‌هایی در این زمینه از رسول الله صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده است. لیکن ام المؤمنین رضی الله عنها آن را تأویل می‌نماید. نیز نقل شده است معاویه رضی الله عنه معتقد بود روح رسول الله صلی الله علیه و آله به معراج رفته است. حال آن‌که دیگران با وی هم‌عقیده نیستند. همانند این موارد زیاد یافته می‌شود.

اما اختلاف در «احکام» بیشتر از آن است که بتوان آن را ترتیب‌بندی نمود. لذا اگر بر این باشد که هر مسلمان در کوچکترین اختلاف با دیگران قطع ارتباط کرده و بپُرد، هیچ عصمت و برادری‌ای میان مسلمانان باقی نمی‌ماند. گاه‌آبوبکر و عمر رضی الله عنهما در

۱- همان: ج ۳ ص ۳۸۶.

۲- مسلم (۲۸۷۳)

۳- آلبانی: آن را ضعیف می‌داند. سلسله احادیث ضعیف ۴۴۹۳، ۵۲۲۲. ضعیف الجامع الصغیر و زیاده ۵۲۰۸. مناوی در فیض القدر گوید: این روایت صحیح نیست. (مترجم).

مسایلی با هم اختلاف نظر داشتند و هدفشان فقط خیر بوده است. رسول الله ﷺ در روز بنی قریظه به یارانش فرمود: «لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ فَأَدْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لَا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَا وَقَالَ بَعْضُهُمْ بَلْ نُصَلِّي لَمْ يَرِدْ مِنَّا ذَلِكَ فَذُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يُعَنَّفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ»: «کسی نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه. در مسیر راه وارد وقت عصر شدند. گروهی گفتند: نماز نمی‌خوانیم مگر در بنی قریظه؛ لذا نماز عصرشان قضا شد. گروهی گفتند: منظور پیامبر ﷺ این نبوده که نمازتان را تأخیر کنیم؛ لذا در مسیر نماز خواندند. رسول ﷺ بر هیچ یک از آن‌ها عیب و خرده نگرفت»<sup>۱</sup>. این مورد گرچه مربوط به احکام است، لیکن هر مسئله‌ای که در اصول، مهم هم نباشد، به احکام ملحق می‌گردد.<sup>۲</sup>

۴- (مسلمانان همگی بر این باورند که اگر کسی شهادتین را بر زبان جاری نکرد، کافر است. اما در تکفیر کسی که کارهای چهار گانه را ترک کند، اختلاف نظر دارند. وقتی می‌گوییم: اهل سنت بر این متفق‌اند که مرتکب گناهان، کافر نمی‌شود، منظورمان گناهی از قبیل زنا و شراب‌خواری است. اما در مبانی و اصول، در تکفیر تارک آن اختلاف نظر مشهوری وجود دارد)<sup>۳</sup>.

۵- (همیمنطور مسلمانان در وضو گرفتن بعد از خون جاری، حجامت، زخم‌ها و خون بینی اختلاف آراء دارند. در مورد استفراغ (که آیا وضو را باطل می‌کند یا خیر) دو قول وجود دارد. از پیامبر ﷺ روایت شده است که ایشان، وضو گرفته‌اند. و از بسیاری از صحابه هم ثابت است. اما این که رسول ﷺ وضو گرفتن را بعد از این موارد واجب بداند، روایتی به اثبات نرسیده است. صحابه رضی الله عنهم به جهاد می‌رفتند و با همان زخمها نماز می‌گزاردند و وضو نمی‌گرفتند. از همین رو گروهی از علما گویند: وضو بعد از این موارد مستحب است نه واجب. نیز در وضو گرفتن بعد از «لمس آلهی تناسلی» و «لمس زن از روی شهوت» گویند: وضو گرفتن مستحب است نه واجب. درباره‌ی وضو بعد از «خنده‌ی قهقهه» و «آن چه با آتش پخته می‌شود» هم تجدید وضو مستحب بوده و واجب نیست. کسی که وضو گرفت کار خوبی کرده است و آن که وضو

۱- صحیحین. از حدیث ابن عمر.

۲- مجموع الفتاوی: ج ۲ ص ۱۷۲-۱۷۴.

۳- همان: ج ۷ ص ۳۰۲.

نگرفت، اشکالی ندارد. این ظاهرترین قول است. ما در صدد بیان این مسایل نیستیم؛ فقط من بابِ مثال، چند مورد را متذکر شدیم. در مسایل تقسیم میراث، مثل میراث پدر بزرگ، زنِ مشرک و غیره هم اختلاف نظر دارند. در مسایلی هم چون طلاق، ایلاء<sup>۱</sup> و ... و در بسیاری از عبادات مثل نماز، روزه و حج... و زیارت قبور هم این گونه است. برخی مطلقاً آنرا مکروه می‌دانند و برخی دیگر مشروع و مباح. بعضی دیگر هم زیارت را در صورتی که به روش شرعی انجام گیرد، مستحب می‌دانند. و این فتوای اکثر علما است. درباره «سلام کردن بر پیامبر ﷺ» هم اختلاف دارند که آیا در مسجد به سمت قبله ایستاده و سلام کنند، یا روبروی مقبره ایشان؟ و آیا بعد از سلام نمودن برای وی ﷺ دعا هم بکنند یا خیر؟ در برتر بودن مسجد الحرام با مسجد النبی هم اختلاف نظر وجود دارد<sup>۲</sup>.

۱- شخص قسم می‌خورد تا مدت معینی با خانم خویش همبستری و مقاربت نداشته باشد. (مترجم).

۲- همان: ج ۳۵ ص ۳۵۸ - ۳۶۰.

## فصل ششم:

### صفات عمومی آنان که از اهل سنت تفکیک شده‌اند

#### عدم آگاهی نسبت به حق و حکم از روی خواهشات

دو عامل اصلی که باعث جدایی مخالفین از اهل سنت شده است، عبارتند از:  
نخست: عدم درک حق و جاهلانه حکم کردن.  
دوم: هواپرستی؛ که ظالمانه و دور از دادگری حکم می‌کنند.

- (این اولین موردی بود که در عهد رسول الله ﷺ بروز کرد. وقتی آن شخص (از خوارج بود) تقسیم کردن رسول الله ﷺ را دید، گفت: ای محمد عدالت کن، اصلاً عدل نکردی. پیامبر ﷺ به او گفت: «لَقَدْ خَبْتُ وَخَسِرْتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلُ»: «ضرر دیدم و زیانکار شدم اگر عدالت نکنم».<sup>۱</sup> شخصی از یاران رسول ﷺ عرض کرد: اجازه بفرمایید گردن این منافق را بزنم. فرمود: «إِنَّهُ يُخْرَجُ مِنْ ضَنْضِي هَذَا أَقْوَامٌ يَحْفَرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ وَقِرَاءَتَهُ مَعَ قِرَائَتِهِمْ...»: «از نسل این فرد افرادی پدیدار خواهند شد، که یکی از شما نمازش را در قبال نماز آنان ناچیز می‌داند. روزه‌اش را در مقابل روزه‌ی آنان و قرائت قرآنش را در برابر قرائت آنان کم می‌شمارد»...  
لذا نقطه‌ی شروع بدعت، به تبعیت از هوا و هوس، طعن و خرده‌گیری بر سنت بود. چنان که ابلیس از روی هواخواهی دستور آفریدگارش را طعنه زد).<sup>۲</sup>

#### تضارب آراء و از هم گسیختگی و دشمنی آنان

مخالفین اهل سنت، به پیروی از جهل و خواهشات خود، از سویی به تضارب آراء و اختلاف، و از سویی دیگر به از هم‌پاشیدگی و جدایی و دشمنی مبتلا گشته‌اند.

۱- مسلم (۱۰۶۴)

۲- منهاج السنه: ج ۳ ص ۳۵۰.

- قطعاً سخن هر کس به جز رسول الله ﷺ، قابل پذیرش و ترک شدن است. خصوصاً متأخرین امت اسلامی که در مورد کتاب الله و سنت و درک آن دو، قدرتمند نیستند. و نتوانستند روایات صحیح را از ضعیف و قیاس صحیح از غیر صحیح را تفکیک کنند. غلبه‌ی هوا و هوس، تکثر آراء، اختلافات شدید، جدایی و بروز دشمنی و از هم گسیختگی هم، مزید بر علت شد.

اسبابی این گونه و همانند آن است که نهایت جهل و ظلم انسان را بیان می‌دارد و باعث می‌شود الله متعال در قرآن او را به این صفات توصیف کند: ﴿وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲]: «و انسان آن را پذیرفت بی تردید او بسیار ستمکار و بسیار نادان است». لیک اگر الله متعال با بخشش علم و عدل بر انسان منت گذارد، در حقیقت او را از ضلالت و گمراهی رهانیده است.<sup>۱</sup>

### افراط دینی

عاملی دیگری که جدادگان از سنت را وادار به این کار می‌کند، افراطی است که الله ﷻ و رسول الله ﷺ آن را مذموم دانسته و نکوهیده‌اند.

- (حال که در عهد رسول الله ﷺ و خلفا بودند افراد زیادی که منتسب به اسلام بودند، ولی با وجود عبادت زیاد از اسلام خارج شدند و رسول الله ﷺ فرمان جنگ با آنان را صادر نمود، باید دانست که در این زمان هم می‌شود عده‌ای که از اسلام برگشته‌اند، خویش را به اسلام و سنت منتسب نمایند. حتی برخی خود را به سنت منتسب می‌کنند در حالی که اصلاً اهل سنت نیستند. بلکه تماماً از آن بیرون شده‌اند. علل این کار هم فراوان است. از آن جمله، افراطی است که الله ﷻ در کتاب خویش آن را مذموم و بد دانسته است: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱]. یعنی: «ای اهل کتاب! در دین خود غلو نوزید، و نسبت به الله جز حق مگوید». و رسول الله ﷺ فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالْعُلُوَّ فِي الدِّينِ، فَإِنَّهُ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْعُلُوَّ فِي الدِّينِ»<sup>۲</sup>: «از افراط دینی بپرهیزید که افراط و غلو دینی آنان

۱- همان: ج ۳ ص ۳۷۸.

۲- ابن ماجه (۳۰۲۹) آلبانی می‌گوید صحیح است.



را که قبل از شما بودند، هلاک کرد». عامل دیگر، جدایی طلبی و اختلافی است که الله ﷻ در قرآن کریم بیان کرده است.

مورد دیگر، روایات دروغیست که به اتفاق علمای حدیث، بر رسول الله ﷺ بسته‌اند؛ که وقتی انسان ناآگاه به حدیث آن را می‌شنود، چون با سلیقه و خواسته‌ی وی هم‌خوانی دارد، آن را تصدیق می‌کند.

بدترین نوع گمراهی، دنباله‌روی از گمان و هوای نفس است. چنان که الله ﷻ در مذمت آن فرموده‌اند: ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ﴾ [النجم: ۲۳]. یعنی: «اینان فقط از پندار و گمان و هواهای نفسانی پیروی می‌کنند، در حالی که مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است».

لیکن در حق رسول خویش ﷺ چنین می‌فرماید: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۴﴾ [النجم: ۱-۴]. یعنی: «سوگند به ستاره هنگامی که [برای غروب کردن در کرانه افق] افتد. که هرگز دوست شما از راه راست منحرف نشده و به خطا نرفته است. و از روی هوا و هوس سخن نمی‌راند. آن چیزی جز وحیی که وحی می‌شود نیست».

رسولش ﷺ را از گمراهی و انحراف، که همان جهل و ظلم است، مبرا می‌داند. گمراه آن است که حق را نمی‌داند و منحرف کسی است که از هوای خویش حرف شنوی دارد. در ادامه گوید: او از سر دل خوشی و خواسته‌ی خویش سخن نمی‌گوید؛ بلکه سخنانش قطعاً همان وحیی است که الله ﷻ بر او وحی نموده است. او ﷺ را عالم می‌خواند و از هواپرستی پاک و مبرا می‌داند.<sup>۱</sup>

### عدم درک حق و ابتلای به نفاق

برخی از تارکان سنت، ناآگاه و بخشی دیگر، منافق‌اند. بعضی هم، شنونده و گوش به فرمان منافقین‌اند و از آنان پیروی می‌کنند. هر کدام از این گروه‌ها فتنه‌ای هستند بر دیگری.

- (گاهاً در مسایل اجتهادی تفسیر قرآن کریم، میان علما اختلافاتی رخ می‌دهد و گاهی این تنازع میان ناآگاهان و جهال، منافقین دوزو یا شنوندگان این دوزویان به

وقوع می‌پیوندد. الله ﷻ به ما خبر داده است که در میانمان کسانی‌اند که به نفعِ منافقین گوش می‌کنند... چه بسیار اوقات که «حق» در میانِ ناگهانِ بی‌سواد و میانِ تحریف‌کنندگان که شاخه‌ای از نفاق در آنان است، پایمال می‌گردد... یا که هر دو گروه، گمراه می‌شوند و یا در برخی اوقات سخن اینان برای نامبردگان قبلی به فتنه مبدل می‌شود. به گونه‌ای که گمان می‌کنند نهایتِ علم دین همان است که بی‌سوادانِ اُمّی می‌گویند. با این رویکرد در دو طرفِ اندیشه‌ای که با هم در تضاد است، قرار می‌گیرند. یا بر عکس گروهی از آن بی‌سوادان، دنباله‌روی بخشی از انحرافاتِ تحریف‌کنندگان گشته و در پی آن دیانت‌ها دگرگون می‌شود. لیکن الله ﷻ این دین را محفوظ داشته است).<sup>۱</sup>

### تعصب با چاشنی تجاوز و سرکشی علیه مخالف

آنان که از دایره‌ی سنت خارج گشته‌اند، در تعصب به افراد، بدون علم و عدالت، غلو و زیاده‌روی می‌کنند. نیز در مسایلی که گنجایش اجتهاد در آنان است هم، تعصب دارند. مزید بر علت، تجاوز بر مخالف را روا داشته و در حق وی پا را از گلیم درازتر می‌کند.

- (هر کس شخصی غیر از رسول الله ﷺ را برگزیند و دوستی و همسویی با این شخص را معیارِ اهل سنت و جماعت بودنِ افراد قرار داده و مخالفینش را از اهل بدعت و جدایی‌طلبان بخواند، خود مبتدع و جدایی‌طلب و اخلال‌گر محسوب می‌شود؛ چنان‌که این صفت را در بین برخی از پیروان ائمه‌ی دینی می‌بینیم).<sup>۲</sup>

- (هر کس موافقِ خویش را دوست بدارد و با مخالفِ خود دشمنی ورزد و جمعِ مسلمین را از هم بگسلاند، و در اجتهادات و آراء، مخالف را کافر و فاسق خواند و موافق را خیر، خونِ مخالف را مباح و حلال داند و موافق را نه، اینان خود اخلال‌گران و اهل اختلاف‌اند).<sup>۳</sup>

۱- همان: ج ۲۵ ص ۱۲۸ - ۱۳۱.

۲- همان: ج ۳ ص ۳۴۷.

۳- همان: ج ۳ ص ۳۴۹.

با انتخاب یک شخص یا یک سخن، و معیار قرار دادن آن، میان امت جدایی می‌اندازند. کناره‌گیران از سنت، شخصی غیر از رسول الله ﷺ و سخنی غیر از سخن الله ﷻ و رسول ﷺ و آن چه امت آن را قبول دارند، مبنای دوستی و دشمنی خود با دیگران قرار می‌دهند.

- (اختلافات میان مردمان را فقط کتابی که از آسمان نازل شود، می‌تواند پاسخ گوید. چرا که اگر عقل قاضی اختلافات مردم قرار گرفت، باید گفت: قدرت عقلی مردم متفاوت است. از این جاست که گمراهی آنان که روش و اعتقادی خاص در دین پدید آورده و گمان می‌کنند با داشتن چنین باوری ایمان کامل می‌گردد، شناخته می‌شود. با وجودی که خوب می‌دانند رسول الله ﷺ چنین سخنی نگفته است. حال آن که هر چه با نصوص در تضاد باشد، به اتفاق تمام مسلمین، بدعت محسوب می‌شود... روایت است که امام مالک رحمته گفته است: «وقتی علم کمیاب گردد، جفا و ظلم ظاهر خواهد شد. و چون روایات کم شد، هواخواهی فراوان می‌گردد. از این رو بسیاری را می‌بینی که با دیگر مردمان بر مبنای هوا و هوس، که نه معنایش را می‌دانند و نه برایش دلیلی دارند، دوستی و دشمنی می‌کنند. بلکه حتی مطلقاً بدون این که از پیامبر ﷺ یا سلف امت به صورت صحیح حدیثی داشته باشند، بر اساس هوس، دوستی یا دشمنی می‌ورزند. سبب این کار هم، گفتاری است که مستند نیست. ولی این باور را روش و رویکردی قرار داده‌اند که به سویی فراخوانده و به خاطرش، محبت یا عداوت دارند. در حدیثی صحیح از رسول الله ﷺ ثابت است که در سخنرانی خویش فرمودند: «إِنَّ أَصْدَقَ الْكَلَامِ كَلَامُ اللَّهِ...»<sup>۱</sup>: «قطعاً راست‌ترین کلام، کلام الهی است...». شیرازه‌ی دین مسلمان مبتنی بر پیروی از قرآن، سنت، اتحاد و اتقاق امت است. این سه اصل، همان اصول محفوظ و عاری از خطاست. موارد اختلافی امت باید به قرآن و سنت ارجاع داده شود. هیچ کس را نشاید که در عوض رسول الله ﷺ شخصی را علم کرده و دیگران را به اطاعت از وی، فراخواند و بر اساس این باور با دیگران حُب و بُغض نماید. همچنین نباید غیر از قرآن و سنت و مفاد مورد تفاهم امت، گفته یا شعاری برافراشته و

۱- «إِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ...» با این لفظ، نسائی (۱۵۷۷) روایت کرده و آلبانی می‌گوید صحیح است. و با لفظ «أَحْسَنُ الْكَلَامِ كَلَامُ اللَّهِ...» آلبانی در أصل صفة الصلاة (۱۰۰۲/۳) می‌گوید اسناد آن بر شرط شیخین صحیح است. [مُصحح]

بر معیار آن ولاء و براء داشته باشد. بلکه اگر کسی چنین رویکردی داشته باشد، دقیقاً اندیشه‌ی اهل بدعت را اجرایی نموده و بر اساسش دوستی یا دشمنی کرده و امت را از هم پاشیده و باعث تفرقه شده است. خوارج آیات قرآن را بر اساس پندار خویش تأویل کردند و مخالف خویش را کافر قلمداد نمودند؛ چون بر این باور بودند که مخالفینشان بر خلاف قرآن عمل می‌کنند. لذا اگر کسی سخنی را از خود بتراشد که پشتوانه‌ی قرآنی ندارد، و با این رویکرد مخالف خویش را کافر بخواند، کلامش به مراتب بدتر از کلام خوارج است»<sup>۱</sup>.

### بغاوت و تجاوز، و کوتاهی و کم کاری

دسته‌ای از تارکان سنت، غالیان تجاوزکار سرکش‌اند و دسته‌ای هم کم‌کاران ناآگاه یا جاهل.

- (بسیاری از اهل بدعت از جمله: خوارج، روافض، قدریه، جهمییه و مُمَثَّله، اعتقاد پوچ و باطلی را معتقدند و آن را حقّ و درست می‌دانند و مخالفین این باور را کافر می‌خوانند. در انکار حق و ظلم به خَلق، آمیخته‌ای بسیار قوی از اهل کتاب را دارند. چه بسا اکثر این تکفیر کنندگان، بر اساس باوری دیگران را کافر می‌دانند که حقیقت و ادله‌ی این باور، قابل درک و فهم نیست.

در مقابل این دسته که به نا حق تکفیر می‌کنند، گروه دیگری قرار دارند که اعتقاد اهل سنت و جماعت را آن‌گونه که باید بفهمند، نمی‌فهمند. یا بخشی را دانسته و بخشی دیگر را نمی‌دانند. و آن‌چه را هم که بدانند به مردم بیان نمی‌کنند، از بدعت‌های معارض با قرآن و سنت، باز نمی‌دارند. اهل بدعت را نکوهش و مجازات نمی‌کنند؛ بلکه شاید به صورت مطلق، زبان درازی علیه سنت و دین را مذمت نمایند ولی میان دلالت قرآن، سنت و اجماع و میان گفتار اهل بدعت، فرق قایل نیستند. یا همان‌گونه که علما را در مسایل اجتهادی که گنجایش اختلاف نظر در آن‌ها وجود دارد، تأیید می‌کنند، همه را با باورهای گوناگونشان تأیید می‌نمایند. این شاخصه (تأیید همگان) در بسیاری از مرجئه، فقیه‌نماها، صوفیان و فیلسوف‌نمایان، غالب آمده است.

همان گونه که بغاوت و تجاوز، ویژگی و شاخصه‌ی اهل بدعت و کلامی‌ها است؛ هر دو ویژگی (بغاوت و تفریط) انحراف محسوب شده و از دایره قرآن و سنت خارج است.<sup>۱</sup>

### تکفیر و فاسق خواندن مخالفین در اجتهاد و تأویل

آنان که سنت را رها کرده‌اند، تحمل اجتهاد و تأویل مخالفین خویش را ندارند؛ بلکه برای ترک سنت، اعتقادات باطلی از قبیل فسق، تکفیر و همیشه ماندن در جهنم را، علیه مخالفین خویش تراشیدند. در ادامه، بر اساس این باور، احکامی همچون حلال بودن قتل و مصادره‌ی اموال مخالف و ... را صادر نمودند.

- (به استناد سنت و اجماع، بدعتیان از بزهکاران شهوت‌پرست، بدتر و شرورتراند.. این قاعده را در مطالبی که گذشت به اثبات رساندم. چرا که گناه اهل معاصی، ارتکاب جرایمی همچون، دزدی، زنا، می‌گساری یا حرام‌خوری است؛ در حالی که گناه اهل بدعت، پشت پا زدن به اوامر دینی، سنت و جماعت مؤمنان است.. اگر گویند: علاوه بر این، باید اعتقاد ناشایست و باطل دیگری را هم به جرایم قبلی ضمیمه نمود؛ و آن تکفیر، تفسیق و جاودانه ماندن مخالف ایشان در جهنم، در جواب می‌گوییم: آنان با این رویکردی که علیه اهل سنت به کار گرفته‌اند، سیاست کفار علیه مؤمنان را اجرایی می‌کنند. مجرد ترک ایمان به آن‌چه قرآن و سنت و اجماع بر آن دلالت دارد، گمراهی شمرده می‌شود؛ گر چه این اعتقاد ریشه‌ای و جازم هم نباشد. لیکن اگر اعتقاد مذکور بر ترک مجرد، افزوده شود، هر دو عیب با هم جمع خواهند شد. حال اگر آنان به سنت به عنوان یک اصل، مسلح بودند، در این ورطه نمی‌افتادند).<sup>۲</sup>

- (رویکرد و عملکرد امیر المؤمنین عثمان و علی رضی الله عنهما و مباحثی که جای تأویل و اجتهاد را داشت، سبب شورش خوارج گردید. آنان این موارد را تحمل نکردند و موارد اجتهاد، بلکه نیکی‌ها را، گناه شمردند و گناهان را کفر قلمداد نمودند. از این رو بنا بر عدم وجود تأویلات و نیز ضعف خوارج، در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نشویدند).<sup>۳</sup>

- (اصل گمراهی آنان این بود که، ائمه‌ی هدایت و جماعت مسلمانان را فاقد عدالت و منحرف و گمراه می‌دانستند. و این ریشه‌ی اصلی جدانشدگانی همچون روافض و

۱- همان: ج ۱۲ ص ۴۶۶-۴۶۷.

۲- همان: ج ۲۰ ص ۱۰۳-۱۰۵.

۳- همان: ج ۲۸ ص ۴۸۹.

هم‌کیشان آنان از سنت بود. سپس هر چه را ظلم به حساب می‌آوردند، کفر شمردند و در ادامه بر کفر خود ساخته‌ی خویش، احکام ابداعی دیگری افزودند. لذا این سه مورد، عوامل اصلی مارقینی همچون خوارج، روافض و هم‌اندیشان آنان بود. در هر جا بعضی از اصول دین اسلام را رها کردند تا در آخر بسان تیری که از شکار خارج می‌شود، از دین خارج گشتند (دیدار دین را به لقایش بخشیدند).<sup>۱</sup>

### خطا و گناه را در هم می‌آمیزند

سبب دیگر که ترک‌کنندگان سنت، گرفتار این بدعت‌ها شدند، تلفیق گناه و اشتباه توسط آنان بوده است.

صدیقین، شهدا و صالحین معصوم نیستند و حتماً مرتکب برخی از گناهان می‌شوند. اما در آن چه اجتهاد نموده‌اند، گاهی درست عمل کرده‌اند و گاهاً هم به خطا رفته‌اند. در صورت اجتهاد صحیح دارای دو اجر هستند و اگر خطا کنند، اجر اجتهاد کردن را برده و گناهانشان آمرزیده می‌شود. لیکن گمراهان، خطا و گناه را لازم و ملزوم هم نموده‌اند. گاهی غلو و زیاده روی کرده و می‌گویند: این افراد معصوم‌اند و گاهی بر آنان ظلم روا داشته و به خاطر خطایشان آنان را تجاوزکار و سرکش می‌خوانند. لیکن مؤمنان و علما معصوم نیستند و ممکن است گناهی مرتکب شوند. از همین رو بود که بسیاری از فرقه‌های اهل بدعت و گمراه پا به عرصه وجود گذاشتند.<sup>۲</sup>

### از اهل سنت و جماعت خارج شدند و به سرکشی، ظلم و عداوت با اهل سنت مبادرت ورزیدند

آنان که سنت را رها کردند، فرا روی الله ﷻ و رسول الله ﷺ حرکت کردند. نخست از سنت خارج گشته و در پی آن، ظلم و ستم علیه اهل سنت را آغاز نمودند. با این کار، از جماعت هم بیرون گشتند. این همان اصلی است که تمام سیاستشان ما حول آن می‌چرخد و بدعت‌ها و هواپرستی‌ها از آن نشأت می‌گیرد.

۱- همان: ج ۲۸ ص ۴۹۷.

۲- همان: ج ۳۵ ص ۶۹ - ۷۰.

- (اولین و آشکارترین بدعتی که در اسلام ظهور کرد و سنت و آثار را مذمت و بدگویی کرد، بدعت خوارجِ مارقین بود. آنان بر اساس دو فاکتور و شاخصه‌ی مشهور از جماعت مسلمانان و ائمه‌ی ایشان جدا شدند:

- ابتدا: از سنت خارج شدند و خوبی را بدی خواندند یا بر عکس، بدی را خوبی دانستند. مخالفین سنت در این صفت با یکدیگر مشترکند. کسی که معتقد به چنین اندیشه‌ایست باید آن‌چه را سنت نفی می‌کند، اثبات کرده و هر آن‌چه را سنت اثبات می‌نماید، نفی کند. نیکِ سنت را باید بد بداند و چیزی را که سنت زشت می‌خواند، نیکو پندارد. در غیر این صورت که بدعت نمی‌شود. البته باید گفت: گاهی بر اساس خطای اجتهادی، علما هم در بعضی از مسایل خلاف سنت فتوا داده‌اند. لیکن اهل بدعت با سنت‌های بسیار واضح و ثابت، مخالفت می‌کنند. خوارج جور، ستم و گمراهی در سنت را، بر شخص رسول ﷺ هم جایز می‌دانند. و می‌گویند: پیروی و حرف شنوی از وی واجب نیست. حرف رسول ﷺ را فقط در مورد قرآن تصدیق نموده و به گمان آنان قوانینی که توسط سنت ابلاغ شده است، اگر با ظاهر قرآن در تضاد باشد، تکذیب می‌گردد! سوای خوارج، اکثر اهل بدعت هم، حقیقتاً در این زمینه پیرو آنان‌اند. معتقدند حتی اگر رسول ﷺ هم خلاف پندار آنان سخن گوید، از او پیروی نمی‌کنند.

- دوم: اهل بدعت و خوارج، ارتکابِ گناهان را کفر می‌پندارند؛ که پیامد تکفیرشان مساویست با حلال شدن و ریختن خون مسلمان و به یغما بردن اموالش؛ و این که دار الاسلام، دارالحرب و دیار اهل بدعت و خوارج، دارالایمان محسوب شود. این مقوله، رویکرد و اعتقاد عموم رافضیان، معتزله، جهمیه، و بخشی از تندروهای منتسب به اهل حدیث و فقه و متکلمین هم می‌باشد.

این اصل، بدعتی است که سنت رسول الله ﷺ و اجماع سلف، آن را بدعت می‌دانند. این بدعت یعنی، عفو و درگذشتن را بدی دانستن و بدی را کفر خواندن. لذا شایسته است مسلمان از این دو اصل پلید و هر چه زائیده‌ی این فکر شوم است، دوری گزیند. باورهایی از قبیل بغض و کینه علیه مسلمان، حلال دانستن ریختن خون مسلمان، مصادره‌ی اموال و لعن و بدگویی وی. این دو اصل بر خلاف باور اهل سنت و جماعت است. هر کس در برنامه‌ای که ارائه می‌دهد، اگر در قوانین و ایده‌ی خویش با سنت در تضاد و تعارض باشد، مبتدعی بیش نیست. و هر کس بنا بر دیدگاه شخص، مرتکب گناهی را که مربوط به دین باشد یا غیر دین، کافر بخواند، و با او هم‌چون کفار تعامل

نماید، از جماعت مسلمانان جدا گشته است. عموم بدعت‌ها و هواپرستی‌ها از دو اصل زیر نشأت گرفته است:

### نخست شبهه‌ی تأویل یا قیاس فاسد:

ممکن است روایتی از رسول الله ﷺ به شخص مبتدع رسیده است که صحیح نباشد. یا اثری باشد که از غیر رسول ﷺ به او رسیده است و از آن تقلید می‌کند حال آنکه آن اثر، درست نیست. یا تأویلی که ارائه می‌دهد ممکن است از آیه‌ی قرآن باشد یا از سنت رسول ﷺ که احتمال صحت و ضعف در آن است؛ یا شاید اثری باشد که قابل قبول بوده و یا مردود باشد؛ لیکن در نهایت، تأویل وی درست نیست. یا قیاسی فاسد کرده و نظری را مبنا و اصل قرار داده و می‌پندارد صحیح است، در حالی که چنین نیست. عادتاً قیاس، نظر و سلیقه، خطایی است که مربوط به متکلمین، صوفیان و گروهی از فقیه‌نمایان می‌باشد. و تأویلِ نصوصِ صحیح یا ضعیف، عموماً خطایی است که دسته‌ای از متکلمین، محدثین، مقلدین، صوفیان و فقیه‌نمایان مرتکب می‌شوند. تکفیر نمودن بر اثر ارتکاب گناهان، عقیده‌ی خوارج است. و تکفیرِ مخالف به بهانه‌ی سنی بودن، اندیشه و باور رافضیان، معتزله و بسیاری از دیگران است. لیکن در اینجا از بیان تکفیر، بنا بر بدعتی اعتقادی صرف نظر کرده و جایی دیگر بیان داشته‌ام.<sup>۱</sup> اما جرایمی پایین‌تر از تکفیرِ دیگران که از برخی سر می‌زند و به دیگران بغض و بدگویی و مجازات را روا می‌دارند که تجاوز محسوب می‌شود یا ترک محبت و دعا و نیکی برای دیگران که تفریط و کوتاهی است از پیامدهای تأویل فاسد است و تمام این موارد، ظلمی است در حق الله ﷻ یا بندگان وی. چنان که این مطلب را در جایی دیگر بیان داشته‌ام. از این روست که امام احمد رحمته به گروهی از شاگردان خود می‌گوید: اکثر خطای مردم فرآیند قیاس و تأویل است.<sup>۲</sup>

۱- همان: ج ۱۲ ص ۴۶۴.

۲- همان: ج ۱۹ ص ۷۱-۷۵.



## فصل هفتم:

### حکم مخالفین سنت

برخی از مخالفین سنت مجتهدینی اند که به خطا رفته‌اند و گروهی دیگر ناآگاه و معذورند و یا تجاوزکارانی ظالم، بعضی دیگر هم منافقانی زندق و دسته‌ای دیگر از آنان مشرکانی گمراه‌اند.

#### ۱- مجتهدی که به خطا رفته است

مخالفین سنت بسیارند. بعضی بعد از تلاش و کنکاش فراوانی که در جستجوی حق به کار می‌برند، یا به دلیل کم‌علمی در بعد شرعی یا به پیامد تأویل، خصوصاً با شبهه‌ای که مخالف بیان می‌دارد، در پایان به خطا می‌روند. اما باید در نظر داشت که آنان عمداً نمی‌خواهند بر الله ﷻ و رسول الله ﷺ پیشی گیرند و خود را در وادی مخالفت گرفتار کنند؛ بلکه در ظاهر و باطن به الله ﷻ و رسول ﷺ ایمان کامل دارند.

-اعتقاد فرقه‌ی ناجیه (اهل سنت و جماعت) همان است که رسول الله ﷺ توصیفش می‌کند: «وَتَقَرَّرْتُ أُمَّنِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً. قالوا: ومن هي يا رسول الله؟ قال: ما أنا عليه وأصحابي». «امت من ۷۳ گروه می‌شود، همه به جز یک گروه در آتش‌اند. گفتند: آن یکی کیست؟ فرمود: (گروهی که بر) آنچه من و یاران من بر آنیم (باشد)». این اعتقاد از رسول الله ﷺ و اصحاب ایشان ﷺ به میراث رسیده است و فرقه‌ی ناجیه بر نقش گام آنان پا می‌نهد. البته بر این باور نیستیم که اگر کسی در بخشی از این باورها اختلاف داشت، حتماً در زمره‌ی هلاک شدگان است؛ چرا که ممکن است نزاع کننده، مجتهدی باشد که به خطا رفته است و الله ﷻ خطایش را بیامرزد. یا ممکن است به دلیلی که به عنوان حجت علیه او به کار می‌رود، آگاهی نداشته باشد. یا شاید هم آن قدر نیکی و حسنات داشته باشد که الله متعال با آن، بدی‌هایش را محو نماید. باید توجه داشت وقتی نمی‌توان الفاظ وعید و

عقوبت را در حق تأویل کننده، توبه کننده، کسی که حسناش بدی‌هایش را پاک می‌کند، واجب دانست، در مورد کسی که ناخواسته دچار خطا شده است که به طریق اولی نمی‌توان واجب دانست. مفهوم این سخن یعنی کسی که چنین باوری (باور اهل سنت را) دارد، نجات می‌یابد و کسی که مخالف این باور است، ممکن است نجات یابد و ممکن است نیابد. ضرب‌المثل است که هر کس ساکت ماند نجات یافت)'.<sup>۱</sup>

- (وقتی در سنت که تفسیر قرآن است می‌خوانیم، الله ﷻ خطای ناآگاهانه و فراموشی را برای این امت آرمزیده است، این نص، بر همان دلالتِ عام خود باقی است. یعنی در ادله‌ی شرعی موردی را نمی‌یابیم که الله ﷻ خطاکارِ ناآگاه این امت را بنا بر خطایش عذاب می‌کند. لیکن خطاکاران امت‌های دیگر از این قاعده مستثنانند...

و نیز در قرآن و سنت آمده است، تا بر کسی ابلاغ رسالت نشود، الله ﷻ وی را عذاب نمی‌کند. کسی که دین به صورت کلی به او نرسیده است، عذابش نمی‌کند. و کسی که بر او به صورت کلی ابلاغ رسالت شده است لیکن برخی از موارد برایش تفسیر نشده است، عذاب داده نمی‌شود. مگر در صورتی که موارد ابلاغی رسالت را انکار نماید...

لذا کسی که به الله ﷻ و رسول الله ﷺ ایمان آورده است، اما در برخی از دستورات نبوی آگاهی ندارد و به صورت ریز به آنان ایمان ندارد، حال یا ممکن است نشیده باشد، یا ممکن است از منبعی شنیده که تصدیقش واجب نیست، یا بنا بر تأویلی که عذر محسوب شود، اعتقاد دیگری را اختیار کرده است. چنین شخصی آن‌قدر ایمان به الله ﷻ و رسول ﷺ دارد که ثواب الهی را در پی داشته باشد. اما دلیل آن‌چه که بدان ایمان نیاورده است، عدم ابلاغ شرایطی بوده است که بر مبنای آن، مخالف کافر شمرده می‌شود.

هم‌چنین از قرآن و سنت و اجماع ثابت است که از جمله اشتباهات دینی مواردی است که مخالف را کافر نمی‌داند. بلکه حتی فاسقش هم نمی‌خواند. بلکه بالاتر از آن، گناهکار هم نمی‌خواندش. مانند خطا در فروع علمی.. با این وجود برخی از این مسایل هستند که شخص مخالف در آن به گواهی نصوص و اجماع، به خطا رفته است.

مثلاً برخی از سلف و خلف بخشی از ربا را، حلال دانسته‌اند. بعضی دیگر هم انواعی خاص از شراب خواری یا جنگ در ایام فتنه را مشروع می‌دانند.<sup>۱</sup>

## ۲- ناآگاه معذور

**ا:** بعضی از آنان به دلیل کم اعتمادی بر قرآن و سنت، با سنت در تضاداند

گروهی از مخالفین سنت و خصوصاً متأخرین، به قرآن و سنت کم اعتماد گشته و به باورهایی که شیوخ آنان از خود تراشیده‌اند و حقیقت و اهداف آن را نمی‌دانند، روی آورده‌اند. که اگر بدانند این باورها با سنت در تضاد است، از آن رجوع کرده و باز می‌آیند و تأییدشان نمی‌کنند.

- (پایبندی و توجه سلف، به قرآن و ایمان بوده است. اما از روزی که امت به فروپاشی و از هم‌گسیختگی گرفتار آمد، جدایی خواهان و اهل تفرقه به دسته‌ها و گروه‌های متعدد تبدیل شدند. عمده توجه آنان در باطن مبتنی بر قرآن و ایمان نبوده است. بلکه بر پایه‌ی اصولی بوده است که شیوخ آنان از خود بافته‌اند. در توحید، صفات الهی، قضا و قدر، ایمان به رسول ﷺ و غیره بر آن اعتماد کرده و به گمان خویش بر آن چه با قرآن همسو بوده است، ایمان آورده و موارد اختلافی را تأویل نموده‌اند. از همین رو وقتی می‌بینیم به قرآن و سنت استدلال می‌جویند، از نوشتن ادله خودداری می‌ورزند. تمام معانی‌ای که در قرآن بر این مسأله دلالت دارد را بررسی نمی‌کنند؛ چون در حقیقت، استناد و اعتماد آنان به غیر قرآن بوده است. لذا به هر صورت ممکن شروع به تفسیر ناصحیح آیاتی می‌کنند که با آنان مخالف است. هدف شخص، مخالفت با رسول ﷺ نیست، بلکه می‌خواهد طرف خود را وادار کند که به سنت رسول ﷺ استناد نکند.. که اگر می‌دانستند کارشان اشتباه است هرگز چنین نمی‌گفتند.

یعنی بسیاری از متأخرین درست بر خلاف سلف، در دین خویش، بر قرآن و بر ایمانی که رسول الله ﷺ آن را آورده است، اعتماد و توجه نمی‌کنند. از همین رو ایمان و علم سلف کامل‌تر بود. خطایشان کمتر و عملکرد درستشان به مراتب بیشتر از خطایشان بوده است؛ چنان‌که پیشتر این مسئله را توضیح دادیم..

بر هر مسلمان ضروریست که در دین جز به تبعیت از اقوال رسول ﷺ سخن نگوید، هرگز بر رسول الله ﷺ پیشی نگیرد، بلکه هوشیار باشد که چه می‌گوید. باید که سخنش در راستای فرموده‌ی پیامبر اکرم ﷺ بوده و علمش تابع دستور ایشان باشد. رویکرد صحابه رضی الله عنهم تابعین و ائمه‌ی مسلمین که به نیکی از ایشان پیروی کرده‌اند هم، همین بوده است. از این رو هیچ یک از آن‌ها با عقل خویش سد نصوص شرعی نشده‌اند. و دین و باوری جز دستورات رسول الله ﷺ پدید نیاوردند. هر گاه می‌خواستند مسئله‌ای دینی فرا گیرند و در موردش سخن گویند، به فرمایشات الله جل جلاله و پیامبر ﷺ نظر افکنده و از آن می‌آموختند و به آن سخن می‌گفتند. در این دو منبع غور و تفحص کرده و به آن استدلال می‌جستند. این روش در نزد اهل سنت، یک اصل محسوب می‌شود. اهل بدعت هرگز در باطن اعتقاد خود را بر مبنای آن‌چه از رسول ﷺ بیاموزند، بر پا نمی‌کنند. بلکه به چیزی معتقدند که به مزاجشان خوش آمده و آن را چشیده باشند. اگر دیدند سنت با باور آنان همسو هست فیهما؛ وگرنه به آن وقعی نمی‌نهادند. لذا در صورت مخالفت سنت با باور آنان، به دو روش تفویض و تأویل، دست رد بر سینه‌ی سنت زده و تحریفش می‌کردند.

این است وجه تمایز اهل ایمان و سنت، با اهل نفاق و بدعت. گرچه آنان هم به سبب پیروی کمی که از سنت می‌کنند، بهره‌ی فراوانی از ایمان دارند، لیکن به سبب پیشی گرفتن بر الله جل جلاله و رسول الله ﷺ آغشته به بدعت و نفاق هم شده‌اند. این بدان سبب است که ناآگاهانه با رسول ﷺ اختلاف نموده و به این بلا مبتلا شده‌اند؛ لیکن اگر با آگاهی چنین کنند، دیگر منافق نیستند؛ بلکه بدعتیانی با ایمان ناقص‌اند. لذا خطای غیر عمد آنان «إن شاء الله» آمرزید می‌شود و به خاطرش مجازات نشده ولی از اجرشان کاسته می‌شود. و هر کس ناآگاهانه، ناعادلانه با گمان و پندار غلط با قوانین رسول ﷺ مخالفت ورزد، و این رویداد مربوط به امور ریز دینی باشد، و تمام تلاش خویش را در جستجوی حق به کار گیرند، و در پرونده‌ی خود خدمات و حرف شنوی‌هایی هم داشته باشد، امید مغفرتش وجود دارد. چنان که همانند این موارد برای صحابه رضی الله عنهم در بحث طلاق، میراث و غیره رخ داده است. البته هرگز از آنان در امور واضح و روشن، چنین جریانی را سراغ نداریم. چرا که رسول الله ﷺ مسایل را برایشان بسیار روشن توضیح می‌داد. و جز مخالفین رسول ﷺ کسی با وی رویارویی

نمی‌کرد. صحابه رضی الله عنهم متمسکین به دین الهی بودند و در مشاجرات و منازعات خویش، رسول الله صلی الله علیه و آله را حاکم قرار داده و از الله عز و جل و پیامبرش صلی الله علیه و آله پیشی نمی‌گرفتند؛ چه برسد به این که آگاهانه و به قصد با ایشان مخالفت ورزند.

اما وقتی زمانه کمی به پیش رفت و مدت زمانی بر آنان گذشت، آن‌چه برای مردم واضح و روشن بود، کم‌کم از یادها رفت؛ امور بدیهی، ریز و نایاب شد؛ مخالفت متأخرین با کتاب الله و سنت که در دوران سلف نایاب بود، فزونی یافت. هر چند با این وجود آنان مجتهدینی بودند که عذرشان پذیرفته است و *إن شاء الله*، الله متعال خطای آنان را می‌آمرزد و به سبب تلاششان اجرشان خواهد داد. و عموماً در پرونده‌ی آنان حسناتی بوده است که در آن دوران برای انجام دهنده‌ی آن حسنات، پاداش پنجاه شخص وجود داشت؛ چرا که ایشان افرادی را داشتند که کمکشان کند، حال آن‌که متأخرین از چنین کمکی بی‌بهره بودند).<sup>۱</sup>

- (بدون شک خطای امت در مسایل ریز علمی، آمرزیده خواهد شد. و اگر چنین نبود، اکثر فضیلتی امت هلاک و نابود می‌شدند. الله عز و جل شرابخواری را که در جامعه‌ی بی‌علم، که از تحریم شراب بی‌اطلاع بوده و در پی فراگیری علم هم نبودند، آمرزیده است. انسان فاضل و پژوهنده‌ای که به تناسب محیط و زمانه‌ی خویش در پی طلب علم است، اگر نیتش الهی باشد، مستحق‌تر است که الله عز و جل حسناتش را مورد قبول قرار دهد و به پاس تلاشش به او اجر دهد. و جهت اجرایی کردن این آیه: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]: «پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا مرتکب اشتباه شدیم، ما را مؤاخذه مکن»، او را به خطایش نمی‌گیرد و مجازات نمی‌کند (ان شاء الله). اهل سنت به جد معتقدند به استناد قرآن، الله عز و جل متقیان را نجات خواهد داد. اما در مورد شخصی معین و خاص که نمی‌دانند متقی است یا خیر، سکوت کرده و چیزی نمی‌گویند).<sup>۲</sup>

۱- همان: ج ۱۳ ص ۵۸ - ۶۵.

۲- همان: ج ۲۰ ص ۱۶۶.

**ب: و بعضی به دلیل اجتهاد خطا یا تأویل نادرست، با سنت مخالفت نموده‌اند**  
 در میان آنان که با سنت مخالف‌اند، هستند کسانی که از در مقابل دشمنان حدیث، از سنت دفاع می‌کنند، لیکن در همین حال بنا بر اجتهاد خطا یا تأویلی بعید، با سنت در تضاداند؛ لذا سنت و بدعت، نور و ظلمت، در آنان یافت می‌شود. عذر این افراد پذیرفته است؛ خصوصاً زمانی که پرچم سنت به روشنی و وضوح بر افراشته نباشد.

- (شایان ذکر است بدانیم که گروه‌های منتسب به پیروان اصول دین و کلام، دارای مراتب متفاوتی هستند. برخی در اصول بسیار بزرگی با سنت در اختلاف‌اند و برخی دیگر در اموری ظریف و ریز. هر کس مخالفینی را که از خودش در انجام سنت، عقب‌تر هستند رد نماید، کارش در بیان حق و دفع باطل ستودنی است. لیکن گاهاً در دادگری، از حق عدول می‌کند؛ چرا که بخشی از حق را انکار و بخشی از باطل را بیان می‌دارد. لذا گاهی بدعت بزرگی را با بدعتی کوچک، دفع کرده و باطل را با باطلی سبک‌تر از آن دفع می‌کند. این ویژگی بیشتر متکلمینی است که خود را به اهل سنت و جماعت نسبت می‌دهند. و مانند این افراد اگر منظورشان از این سخنان نوپیدا، جدایی از جماعت مسلمانان نباشد، و بر اساس آن دوستی و دشمنی نکنند، نوعی خطا مرتکب شده‌اند. لیکن الله متعال خطای اهل ایمان را در چنین مواردی می‌آمرزد).<sup>۱</sup>

- (گاهی بديهی با نیکی‌ها همراه می‌شوند که یا بخشیده خواهند شد یا خیر. و بعضی وقت‌ها به دلیل نوعی بدعت و عدم راهنمایی عالم با عمل، گام نهادن در مسیر شرعی محض و خالص، معذور یا سخت می‌گردد. لذا اگر نور خالص یافت نشد، بلکه آمیخته با ناخالصی بود، و انسان در تاریکی واقع شد، نمی‌توان بر شخص خرده گرفت و او را از مسیر نیمه روشن باز داشت؛ مگر در صورتی که نور خالص یافت شود. وگرنه کسی به بهانه‌ی عدم وضوح خالص، از چنین مسیری خارج شود، بکلی از نور دور می‌گردد. این قاعده را بیان داشتیم تا لغزش‌های ناخواسته‌ی سلف و علما در جای واقعی آن قرار داده شود. و نیز تا فهمیده شود که کج شدن از پیروی کامل و بدون نقص از اوامر شرعی نبوی، گاه با آگاهی و به صورت عملی، به سبب کوتاهی‌هایی از قبیل ترک حسنات است و گاه به سبب عدوان و تجاوزی از قبیل انجام بدی‌ها با علم و عمل. هر دو جریان هم گاهاً بر اثر فشار و مغلوب شدن و گاه از روی توانایی و اختیار صورت می‌گیرد. اولین مورد به سبب ناتوانی و کوتاهی رخ می‌دهد و برخی اوقات هم از روی

توانایی و امکان. و مورد دوم ممکن است بر اثر ضرورت و نیاز انجام شود و ممکن است از روی بی‌نیاری و توانمندی باشد. هر دو مورد، چه در هنگام عدم انجام کامل حسنات یا انجام اجباری بدی‌ها، دارای عذر هستند. چنین قاعده‌ای بسیار بزرگ و با ارزش است. یعنی از ذاتِ نیکی، خواه واجب باشد یا مستحب، در علم و عمل آگاه شوی. و همچنین ذاتِ بدی را در هر صورت از منظر علمی، عملی و قولی بشناسی. یعنی دین عبارت است از: به دست آوردن حسنات و مصالح و رها کردن بدی‌ها و مفاسد؛ و چه بسیار اتفاق می‌افتد که هر دو مورد، در یک کار یا یک شخص یافت می‌شود. زمانی نهی و مجازات و مذمت صادر می‌شود که دربرگیر یکی از این دو مورد باشد. در عین حال نباید از نوع دیگر هم غفلت ورزید؛ چون ممکن است در کنار آن، خوبی‌هایی هم موجود باشد. چنان‌که تعریف و تمجید و اجر هم در نتیجه‌ی یکی از این موارد است. باز هم نباید از مورد دیگر چشم پوشید؛ یعنی ممکن در عین حال مرتکب برخی بدی‌ها هم بشود. گاهی ممکن است شخص به سبب ترک بعضی از بدعت‌ها و فجور، مورد مدح و ستایش قرار گیرد، لیکن برخی سنت‌ها و خوبی‌ها که باید به خاطرش ستوده شود، در او یافت نشود.

این است روش موازنه و تطبیق. هر کس چنین رویکردی داشته باشد، در زمره‌ی آنانی است که قرآن ایشان را بر پا دارندگان عدل و قسط خوانده است و برای این دادگری و قسط، میزان را نازل نمود)<sup>۱</sup>.

- (سلف صالح وقتی اهل کلام را مذمت نموده و علمای آنان را زندیق خوانند، و می‌گویند: هیچ کس در قالب علم کلام به رستگاری دست نیافت، منظورشان مطلق علم کلام نبوده است؛ بلکه آن، یک حقیقتِ عُرفی در مورد متکلمینی است که بدون روش و رویکرد پیامبران صلی الله علیهم اجمعین در دین سخن رانده‌اند)<sup>۲</sup>.

### تجاوز کارِ ظالم

مخالفان سنت، گاهی گرفتار ظلم، زیاده‌روی و عداوت می‌شوند. حال یا به سبب خطای اجتهادی و تأویل یا بنا بر ظلم و ناآگاهی. اینان سرکشانی گناهکار و یا حد اقل خطاکار هستند.

۱- همان: ج ۱۰ ص ۳۶۴-۳۶۶.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۶۰-۴۶۱.

- (هر کس که سرکش و باغی باشد یا ظالم و متجاوز و یا مرتکب هر گناهی، دو دسته‌اند: تأویل‌گر و غیر تأویل‌گر. متأول مجتهد: همانند علما و متدیین؛ آنانی که اجتهاد کرده و بعضی از ایشان اموری را حلال و مشروع می‌دانند و بعضی دیگر معتقد به حرام بودن آن اموراند؛ چنان‌که بعضی از آنان برخی نوشیدنی‌ها را حلال می‌دانند و گروهی، بعضی از معاملات ربوی و دسته‌ای دیگر حلاله و ازدواج موقت! و مانند این موارد را مشروع می‌دانند. چنین فتوایی از بهترین افراد سلف صادر شده است؛ در نهایت می‌گوییم اجتهاد کرده و به خطا رفته‌اند. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾: «پروردگارا اگر از یاد بردیم و لغزیدیم ما را مؤاخذه نکن». در روایت صحیح هم ثابت است که الله ﷻ این دعا را پذیرفته است).<sup>۱</sup>

- (الله ﷻ داستان داود و سلیمان علیهم‌السلام را تعریف می‌کند که هر دو در مورد کشتزاری قضاوت کردند. با وجودی که هر دو را به خاطر دانش و قضاوتشان می‌ستاید، یکی را در علم و حکم خاص می‌گرداند. علما وارثان پیامبرانند؛ اگر عالمی در مورد مسئله‌ای برداشتی نمود که دیگری چنین نظری نداشت، جای ملامت ندارد و برداشتش محترم است؛ لیکن اگر دانسته و آگاه فتوای اشتباهی بدهد، مرتکب ظلم و گناه شده است و اگر بر فتوایش اصرار ورزد، فسق محسوب می‌شود، و اگر فتوای حرام را حلال دانست، کفر محسوب می‌شود؛ تجاوز و سرکشی هم از همین قبیل است).<sup>۲</sup>

- (اما اگر مجتهد، متجاوزی تأویل‌کننده باشد، و خود نداند که کارش بغاوت و تجاوز و زیاده روی است، و حتی اگر در باورش به خطا رفته باشد و پندارد بر حق است، صفت (بغاوت و سرکشی) برایش گناهی در پی ندارد؛ چه برسد که او را فاسق گرداند. و آنانی که معتقد به جنگ با باغیان و سرکشان هستند، از باب عقوبت و مجازات با آنان وارد جنگ نشده‌اند، بلکه برای دفع تجاوز و جلوگیری از دشمنی آنان است. و معتقدند که ایشان بر عدالت خویش باقی هستند و فاسق شمرده نمی‌شوند. می‌گویند: حکم این تجاوزگران بسان افراد غیر مکلف است. چنانکه جلوی کودک، دیوانه، فراموش‌کار، آن‌که تعادل ذهنی ندارد و یا فرد در حال خواب، گرفته می‌شود؛ که مبادا دچار سرکشی و تجاوزی گردند. حتی جلوی حیوانات برای خسارت نزدن به

۱- همان: ج ۳۵ ص ۷۵.

۲- قبلی.



دیگران گرفته می‌شود. چنان‌که اگر کسی که به خطا دیگری را گشت، به نصّ قرآن باید دیه بپردازد و گناه‌کار محسوب نمی‌شود. و نیز مثل کسی که باید حدی از حدود شرعی بر او اجرا گردد، اگر توسط حکومت دستگیر شد، و توبه کرد و حد هم بر او اجرا شد، در مورد این حد گناهی بر او نمی‌ماند؛ زیرا کسی که توبه کرد، همانند فردی است که اصلاً مرتکب گناه نشده است. در نتیجه آن‌که از روی تأویل تجاوز نموده و نادرست عمل کرده است، از نگاه امام مالک، شافعی و احمد رحمهم الله باید شلاق بخورد. برای این مورد مثال‌های فراوان وجود دارد. حال اگر این بَغی و تجاوز را از این زاویه بنگریم که بدون تأویل انجام گرفته باشد، در این صورت، گناه قلمداد می‌شود. و گناهان هم با اسباب متعدد از جمله، نیکی‌ها و یا مشکلاتی که خود کفاره محسوب می‌شوند و غیره... برطرف می‌گردد).<sup>۱</sup>

- (اهل سنت اتفاق نظر دارند که انسان‌های نیک همانند صحابه رضی الله عنهم و دیگرانی که در جنگ جمل و صفین از طرفین، شرکت داشته‌اند، فاسق نیستند چه برسد به این که کافر باشند. حتی اهل سنت معتقدند، افراد دیگری هم‌چون فقهای اهل بَغی، با وجودی که جنگ با آنان واجب است، نباید به خاطر تأویلاتی که داشته‌اند، محکوم به فسق شوند. چنان‌که ائمه گویند: کسی که نبیذی (آب میوه‌ای که از حالت عادی خارج شده باشد) را بنوشد که بنا بر تأویل، در تحریمش اختلاف نظر وجود دارد، شلاق نمی‌خورد و فاسق هم نمی‌گردد).<sup>۲</sup>

- (بخش عمده‌ای از باورهای جهمی بر بسیاری از اهل ایمان پوشیده مانده است. تا آن‌جا که بنا بر شبهات وارده توسط جهمی، برخی گمان می‌کنند حق با آن‌ها بوده و در ظاهر و باطن به الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان کامل دارند. در حالی که آنان همانند دیگر اهل بدعت، مردم را فریب داده و حقیقت امر را از آنان مخفی داشته‌اند. لذا قطعاً نمی‌توان ایشان را کافر خواند؛ بلکه دسته‌ای از آنان فاسق بوده و گروهی دیگر گناهکارانی هستند که گناهشان آمرزیده خواهد شد؛ حتی ممکن است اندکی ایمان و تقوا در او یافت شود که الله تعالی به تناسب این دو ویژگی، دوستش بدارد).<sup>۳</sup>

۱- همان: ج ۳۵ ص ۷۶.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۹۵.

۳- همان: ج ۳ ص ۳۵۵.

- (هستند از اهل بدعت افرادی که در ظاهر و باطن دارای ایمان‌اند. اما از سویی دیگر آغشته به جهل و ظلم هم هستند؛ تا آن‌جا که بخشی از سنت را پایمال کرده‌اند. چنین فردی نه کافر است و نه منافق. ممکن است از او ظلم و عداوتی هم سر بزند که با آن فاسق و گناهکار محسوب شود، یا ممکن است از روی تأویل، به خطا رفته باشد، که در این صورت خطایش آمرزیده می‌شود. با تمام این وجود گاهاً مقدار ایمان و تقوایی در او یافت می‌شود که الله ﷻ به آن میزان دوستش می‌دارد).<sup>۱</sup>

- (مثلاً کسی که خطایش به سبب کوتاهی وی در انجام اموری باشد که قرآن آن را واجب دانسته است، یا به دلیل پیروی از راه‌های ممنوعی که تجاوز از حدود الهی محسوب می‌شود، یا به دلیل عدم پیروی از رهنمون الهی، پیرو هوای نفس گشته است، به خویشتن ظلم کرده و در زمره‌ی آنانی است که به عذاب تهدید شده‌اند. اما در خلاف آن، فردی که در ظاهر و باطن به طاعت الهی می‌کوشد و با تلاش خویش به دنبال فراگیری فرامین الله ﷻ و رسول الله ﷺ است، خطای احتمالی وی مورد بخشش قرار می‌گیرد).<sup>۲</sup>

### منافق زندیق

برخی از مخالفین سنت، منافقینی هستند که تکفیر، کینه و بغض مسلمانان را در دل پنهان می‌دارند.

- (کافری که در حالت کفر، خود را در صف نمازگزاران جای می‌دهد، جز منافقی بیش نیست. وقتی وضعیت این‌گونه است، پس از میان اهل بدعت برخی منافق و زندیق و برخی کافر هستند. همانند این افراد در روافض و جهمیه به وفور یافت می‌شود).<sup>۳</sup>

- (اساس و ریشه‌ی زندقه و نفاق از قبیلِ قرمطیانِ باطنی و امثال آنان، از میان روافض سر بر آورد. و بدون شک آنان جزو دورترین اهل بدعت از قرآن و سنت بوده‌اند. از همین رو در نزد عموم مسلمان‌ها از مخالفین سنت محسوب می‌شوند. جمهور علما و مردم، روافض را دشمن آشکار و شماره یکِ اهل سنت می‌دانند؛ یعنی وقتی کسی گفت: من سنی هستم، یعنی رافضی نیستم).<sup>۴</sup>

۱- همان: ج ۳ ص ۳۵۲-۳۵۴.

۲- همان: ج ۳ ص ۳۱۷.

۳- همان: ج ۳ ص ۳۵۲.

۴- همان: ج ۳ ص ۳۵۶.

- (روافض سه خصلت را در خود جمع نموده و بر آن افزودند: نخست این که از طاعت و جماعت خارج اند. دیگر این که مؤمن و معاهد را می‌کشند و سوم این که جز امام مهدی که اکنون وجود خارجی ندارد، اطاعت از هیچ فرومانروای اسلامی را خواه عادل باشد یا فاسق، قبول ندارند. نبرد و مبارزه‌ی آنان برای تعصبی است که از تعصب نژادپرستی، به مراتب بدتر است. و آن چیزی جز تعصب برای یک دینِ فاسد، نیست. چرا که دل‌های آنان مالمال از حقد و کینه علیه بزرگ و کوچک، صالح و غیر صالح مسلمانان است. به گونه‌ای که هیچ کس همانند آنان، چنین کینه و عداوتی در سینه ندارد... عاشق و شیفته‌ی متلاشی شدن و اضمحلال جامعه‌ی اسلامی اند).<sup>۱</sup>

- (هر کس از امت اسلامی که با کفار، اعم از مشرکین یا اهل کتاب، دوستی و موالات داشته باشد، هر نوع دوستی و موالاتی که باشد، مثلاً آمد و شد با اهل باطل و پیروی در بخشی از گفتار و کردار ناشایست آنان، به تناسب این نکته ضعف، مورد نکوهش، نفاق و مجازات قرار می‌گیرد. مثل متابعت از اقوال و افعال فیلسوفان صابئی و هم‌کیشانان که با قرآن و سنت در اختلاف‌اند. نیز همانند گفتار و کردار یهود و نصارا که با قرآن و سنت رو در رو است. و هم‌چون سخنان و عملکرد مجوسیان که با هم در تضاد است.

هر کس زندگان و مردگانِ آنان را مورد مهرورزی و بزرگداشت قرار دهد، خود، از آنان است. همچون مشرکان گلدانی و جادوگرانِ ستاره پرست، که با دشمنان ابراهیم خلیل علیه السلام همسو و موافق بودند. و هم‌چون جادوگرانی که با فرعون و قوم وی که علیه موسی علیه السلام هم‌نظر شدند. یا مثل کسانی که ادعا کردند آفریدگاری وجود ندارد و خودِ مخلوقات، همه چیزاند. و جز خودِ مخلوق، خالق نیست و در آسمان‌ها معبود و الهی وجود ندارد. این سخن، تکرار حرف‌های جهمیه و اهل ائتحد است. کسانی که با صابئی‌ها و فیلسوفان در اعتقاداتشان از قبیل صفات الله تبارک و تعالی و معاد و دیگر مسایل، علیه الله تبارک و تعالی و پیامانش صلی الله علیهم و سلم موافقت نمودند هم، در همین صف قرار دارند. بدون شک این گروه‌ها گرچه ظاهراً کافراند، لیکن چه بسیارند آنان که اهل اسلام‌اند و در علم و عبادت و حکمرانی شُهره‌اند. اما در عملکردِ کفرآمیزِ افراد فوق الذکر همراه‌اند و معتقدند باید قواعد و قوانینی که آنان تصویب نموده‌اند، مورد تأیید

قرار گیرد. این ایده و باور در میان متأخرین به فراوانی مشاهده می‌شود. با این رویکرد، حقیقتی که رسول الله ﷺ با آن مبعوث شده بود را با باطل دشمنان، در هم آمیختند. الله ﷻ تفکیک پلیدی از پاکی و حق از باطل را دوست دارد. خوب می‌داند این دسته از مردمان، یا منافق‌اند یا به نوعی نفاق مبتلایند؛ گر چه با مسلمانان دم‌خور باشند. چون می‌شود شخصی ظاهراً مسلمان بوده و در باطن منافق باشد؛ چرا که تمام منافقان در ظاهر مسلمان‌اند. قرآن کریم هم ویژگی‌ها و احکام آنان را بیان داشته است. این گونه افراد وقتی در دوران رسول الله ﷺ و در اوج اقتدار اسلام و زیر نور رسالت و بارش علامات نبوت، موجود بودند، بعد از نبود این دو منبع که باید بیشتر یافت شوند. خصوصاً که سبب نفاق، همان سبب‌های کفر می‌باشد. و آن اسباب، چیزی جز معارضه و مخالفت با پیام پیامبران نیست) <sup>۱</sup>.

- (این با وجودی است که بیشتر مبتدعین، منافقانی آلوده به نفاق اکبر هستند و کفاری‌اند که در زیرین‌ترین طبقات جهنم جای دارند. باز بیشترین این افراد در لشکر روافض و جهمیه و هم‌کیشان زندیق و منافق آنان‌اند. بلکه حقیقت این بدعت‌ها از گور منافقین زندیق بر می‌خیزد. کسانی که شیرازه و خمیر مایه‌ی وجودی آنان از ستاره پرستان و مشرکین است و در باطن و درون خویش، کفاری بیش نیستند. و کسی که از حال آنان آگاهی داشته باشد، می‌بیند که در ظاهر هم کافراند) <sup>۲</sup>.

### مشرک گمراه

گروهی از مخالفان سنت، مشرکان گمراهی هستند که واجب است از آن‌ها خواسته شود تا از شرک علنی خویش توبه کنند؛ در غیر این صورت باید به جرم کفار مرتد، گردنشان را زد.

- (به اتفاق تمام مسلمین، درزی‌ها و نصیری‌ها، کافر هستند. خوردن ذبیحه‌ی آنان و ازدواج با زنانشان جایز نیست. آنها راضی به پرداخت جزیه هم نمی‌شوند و از دین اسلام خارج شده و یهودی و مسیحی هم نشده‌اند. نمازهای پنج‌گانه، روزه‌ی رمضان و حج را واجب نمی‌دانند. مردار (نخجیر)، شراب و ... را که الله ﷻ و رسول ﷺ حرام

۱- همان: ج ۲۸ ص ۲۰۱-۲۰۲.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۹۷.

دانسته‌اند، حلال می‌دانند؛ گرچه آشکارا اقرار به شهادتین می‌کنند، لیکن با دارا بودن چنین اعتقاداتی، به اتفاق مسلمین در زمره‌ی کفاراند.

نصیره پیروان ابو شعیب محمد بن نصیر هستند. او از غالیان و تندروهایی بود که علی علیه السلام را إله (معبود) می‌دانست...

اما درزی‌ها پیروان هشتکین درزی هستند. او از موالی حاکم بود. حاکم او را نزد اهالی منطقه‌ی تیم الله بن ثعلبه فرستاد. او مردم را با این باور که حاکم إله است، فرا می‌خواند. حاکم را (الباری و العلام) می‌نامند. و به نام او سوگند یاد می‌کردند. درزی‌ها شاخه‌ای از اسماعیلی‌ها بودند که باور داشتند محمد بن اسماعیل، شریعت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را منسوخ نموده است. این کفر از کفر غالیان و افراطی‌ها هم بزرگتر است که می‌گویند: جهان هستی از دیر باز بوده است (مخلوق نیست) و معادی وجود ندارد، و نیز واجبات و محرمات اسلام را هم انکار می‌کنند.

- (کفر درزی‌ها از نوعی است که هیچ مسلمانی در آن شک ندارد؛ بلکه اگر کسی در کفرشان شک کند، خود نیز همانند آنان کافر است. آنان نه به منزله‌ی اهل کتاب هستند و نه مشرکین. بلکه کفار گمراهی‌اند که، خوردن ذبیحه‌ی آنان جایز نیست. زنا نشان باید به اسارت درآمد و اموالشان مصادره شود؛ چرا که آنان زندیقان مرتدی هستند که توبه‌ی ایشان مورد قبول قرار نمی‌گیرد. بلکه باید هر کجا دستگیر شدند، کشته شوند. مورد لعنت قرار می‌گیرند و شایستگی استخدام در پستهای نظامی حراستی را ندارند. باید که علما و صالحان این گروه از دم تیغ گذرانده شوند تا دیگران به وسیله‌ی آنان فریب نخورند و گمراه نشوند. خوابیدن در خانه‌ها، دوستی و همراهی، و شرکت در تشییع جنازه‌ی آنان، حرام است).<sup>۱</sup>

- (هر کس ادعا کند که یک بنده به درجه‌ی الله بودن رسیده است، یا مرده‌ای را طلب کند، یا از او طلب روزی، باری و هدایت نماید، یا بر او توکل کرده و سجده نماید، اول باید وی را توبه داد. اگر پذیرفت که هیچ (فِیْهَا وَ حَصَلَ الْمُرَادُ)؛ وگرنه سر از تنش جدا می‌شود. و هر کس شیخ و یا پیری را بر رسول الله صلی الله علیه و آله برتری دهد، یا معتقد باشد کسی نیاز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، باید توبه‌اش داد. اگر پذیرفت که خوب وگرنه گردنش زده می‌شود. هم‌چنین اگر کسی پندارد که احدی از اولیاء الله در رسالت با

محمد ﷺ همراه و همکار است، چنان که خضر با موسی این گونه بود، اول از او طلب توبه می‌شود، اگر قبول کرد که خیر است و گرنه باید کشته شود... محمد ﷺ به سوی تمام جن‌ها و انسان‌ها مبعوث گردید؛ لذا هر کس گمان کند که می‌توان از شریعت و اطاعت وی ﷺ روی بر تافت، کافر است و کشتنش واجب<sup>۱</sup>.

- (غلو و افراط در مورد برخی از شخصیت‌ها از قبیل (عدی)، (یونس القتی)، (حلاج) و دیگران، بلکه غلو در مورد علی ﷺ و همانند ایشان، حتی در مورد عیسی بن مریم الصلیة و دیگران یا کلاً در مورد هر انسان زنده‌ای که در او نوعی الوهیت گمان شود، یعنی بگوید: هر روزی‌ای که از دست فلان شیخ به من داده نشود آن را نمی‌خواهم، یا در هنگام ذبح بگوید: به نام آقایم فلان...، یا او را سجده نماید، یا به جای الله او را فرا خواند، مثلاً بگوید: ای فلان آقا مرا بیمارز و به من رحم کن و یاری‌ام کرده و مرا روزی بده، به دادم برس و پاداشم بده، یا بگوید: بر تو توکل کردم و تو همه چیز من، و من در اختیار تو هستم، یا به مانند این اقوال و کردار که متعلق به توحید ربوبیت است و جز الله سزاوار و شایسته‌ی کسی دیگر نیست را مرتکب شود، شرک و انحراف و گمراهی محسوب گشته و باید مرتکب آن را توبه داد. اگر پذیرفت که رهایش می‌کنیم؛ و گرنه کشته می‌شود)<sup>۲</sup>.

- (آنانی که گمان می‌کنند الله متعال را در دنیا با همین چشمان عادی می‌بینند، چنان که پیشتر بیان شد، گمراه و منحرف هستند. یا اگر بگویند: الله تعالی را در جسم فلان بندگان، صالحین، برخی رهبران و پادشاهان و ... می‌بینند، کفر و گمراهی آنان بزرگتر از قبلی‌هاست. در این صورت از نصارا که می‌گویند: الله تعالی را در چهره‌ی عیسی الصلیة می‌بینند، گمراه‌تراند. بلکه این افراد از پیروان دجال که در نزدیکی قیامت می‌آید و می‌گوید من آفریدگار شمایم! هم، منحرف‌ترند. این افراد (حلولی‌ها) و (اهل اتحاد) نامیده می‌شوند. آنان بر دو دسته‌اند:

دسته‌ای بر این باورند که الله تعالی در برخی اشیاء خاص، حلول یا اتحاد دارد. مثلاً مسیحیان یا همان ترسایان معتقدند که الله تعالی در عیسی بن مریم الصلیة حلول کرده است. غالبان و افراطی‌های رافضی هم بر این باورند که در علی تعالی و همانند وی

۱- همان: ج ۳ ص ۴۲۲.

۲- همان: ج ۳ ص ۳۹۵.

حلول نموده است. گروهی هم گمان برده‌اند در شیوخ و پادشاهان داخل شده است و عده‌ای هم می‌پندارند که در تصاویر و عکس‌های زیبا و مواردی دیگر که بارها و بارها و به درجات از گزافه‌گویی نصارا بدتر است، حلول کرده است.

و دسته‌ای همانند جهمی‌ها و اهل اتحاد از قبیل ابن عربی، ابن سبعین، ابن فارض، تلمسانی، بلیانی و ... که گوش به فرمان اینانند، پنداشته‌اند که الله ﷻ در تمام مخلوقات - حتی در خوک، سگ، نجاسات و غیره - حلول کرده و ذات همه، متحد و یکی است. اینان گمراهان کافری‌اند که گمان کرده‌اند پروردگار را به چشمان خویش دیده‌اند. گاه می‌پندارند با او تعالی نشست، سخن گفته و هم‌خوابی کرده‌اند! گاه هم یکی از آنان آدمیزاده‌ای خواه پسر بچه باشد یا شخصی بزرگ را، معین کرده و می‌پندارد با آنان سخن گفته است. باید این افراد را توبه داد. اگر پذیرفتند که قبول؛ وگرنه به جرم کفر، باید گردنشان را از تن جدا کرد. چرا که آنان از یهود و نصارا کافرترند. این افراد از افراطی‌هایی که علی ﷺ یا یکی از اهل بیت را الله می‌دانند، کافرتر هستند. اینان همان زندیقانی‌اند که علی ﷺ آنان را آتش زد<sup>۱</sup>.

## فصل هشتم:

### سران فرقه‌های مخالف اهل سنت و جماعت

اهل سنت کاملاً از روی علم و دادگری بر فرقه‌های دیگر حکم می‌کنند، بر خلاف دیگر گروه‌ها که به تبعیت از هوا و هوس، مخالف خود را مبتدع می‌خوانند - (علما برای تعیین این گروه‌ها کتاب‌ها تألیف نموده‌اند. و نام آنان را در کتب مقالات ذکر کرده‌اند. اما این‌که به طور قطع بخواهیم یکی از آنان را از ۷۲ گروه جهنمی بدانیم، نیاز به دلیل قطعی داریم؛ چرا که الله ﷻ عموماً سخن بدون علم را حرام نموده است. خصوصاً سخن گفتن ناگهانه از قول الله ﷻ را... و نیز بسیاری از مردم در حق این گروه‌ها از روی هوا و هوس اظهار نظر می‌کنند. گروه خویش و آنان که از ایشان پیروی می‌کنند و با هم دوستی می‌ورزند را، اهل سنت و جماعت خوانده و مخالف را اهل بدعت طلقی می‌کنند؛ و این یعنی گمراهی آشکار).<sup>۱</sup>

#### سران پنج گروه مخالف اهل سنت: خوارج، رافضیان، مرجئه، قدریه و جهمیه هستند

- (بدعتی که از دیدگاه علمای حدیث با آن شخص در زمره‌ی هواپرستان قرار می‌گیرد، مخالفت با قرآن و سنت می‌باشد. مانند بدعت خوارج، روافض، قدریه و مرجئه... عبدالرحمن بن مهدی رحمته می‌گوید: از دو گروه جهمیه و روافض، بر حذر باش. شرورترین اهل بدعت این دو گروه‌اند).<sup>۲</sup>

- (طوری که به ما خبر رسیده است، باید گفت اولین کسی که فرقه‌های هلاک شده را معین کرده و در مورد گمراهی‌شان سخن گفته است، یوسف بن اسباط و سپس عبدالله بن مبارک بوده است. این دو بزرگوار، از سرآمدترین امامان مسلمین بوده‌اند. آن دو فرموده‌اند: اصول بدعت چهاراند: روافض، خوارج، قدریه و مرجئه.

۱- همان: ج ۳ ص ۳۴۶.

۲- همان: ج ۳۵ ص ۴۱۴.



به ابن مبارک گفته شد: جهمیه چی؟ در جواب گفت: آنان از امت محمد ﷺ نیستند. و می‌گفت: سخنان یهود و نصارا را حکایت و بیان می‌کنیم، لیکن نمی‌توانیم کلام جهمیه را نقل کنیم. این سخن وی را علمایی از شاگردان امام احمد و دیگران هم بیان کرده‌اند. گویند: بدون شک جهمیه کافرند و در لیست ۷۲ گروه نیستند. چنان‌که منافقینی که کفر را پنهان و اسلام را ظاهر نموده‌اند، در این گروه‌ها داخل نیستند، در زمره‌ی زنادقه‌اند. شاگردان دیگر امام احمد رحمته و دیگران هم گویند: بلکه جهمیه جزو ۷۲ گروه محسوب می‌شوند، با این منوال اصول بدعت را پنج مورد دانسته‌اند).<sup>۱</sup>

- (علما در دسته بندی اهل بدعت بر چند دسته‌اند:

برخی آنان را از نظر زمان پیدایش، دسته‌بندی می‌کنند و خوارج را اولین می‌دانند. برخی دیگر ایشان را بر حسب سبک و سنگین بودن جرمشان، ترتیب بندی می‌کنند. لذا مرجئه را اول، و آخرین گروه را جهمیه می‌دانند. چنان‌که بسیاری از شاگردان امام احمد رحمته از جمله: پسر وی عبدالله، و اشخاصی مثل خلال، ابو عبدالله بن بطه و همانند آنان، این گونه عمل کرده‌اند؛ و نیز افرادی مثل ابو فرج مقدسی. هردو گروه، جهمیه را آخرین دسته شمرده‌اند؛ چرا که بدترین بدعتیان، جهمیه هستند. و نیز مثل امام بخاری رحمته که کتاب صحیح خویش را با «کتاب الإیمان و الرد علی المرجئه»: کتاب ایمان و رد بر مرجئه» آغاز می‌کند و با «کتاب التوحید و الرد علی الزنادقة و الجهمیه» پایان می‌دهد).<sup>۲</sup>

### نخست: خوارج

خوارج اولین گروهی بود که از اهل سنت و جماعت کناره گرفت.

- (تمام مسلمانان از خلافت ابوبکر صدیق تا سال اول خلافت عثمان رضی یکدست و متحد بودند. بدون هیچ نزاع و درگیری‌ای. اواخر خلافت عثمان رضی حوادثی رخ داد که باعث تشتت و از هم گسیختگی شد. دسته‌ای از اوباش و ظالمان شوریدند و عثمان رضی را به شهادت رساندند؛ در پی این حادثه، مسلمین از هم پاشیدند. و آنگاه که در صفین مسلمانان رو در روی هم قرار گرفتند، در نهایت بعد از رایزنی، دو طرف به صلح راضی

۱- همان: ج ۳ ص ۳۵۰.

۲- همان: ج ۱۳ ص ۴۹.

شدند. برای اجرای صلح دو داور برگزیدند؛ لیکن خوارج علیه علی رضی الله عنه قیام کرده و از وی کناره گرفتند. از مسلمانان هم جدا شدند و به مکانی به نام «حروراء» رفتند. امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه با آنان وارد نبرد نشد و گفت: وظیفه داریم تا زمانی که خون و مال مسلمین را حلال و مباح ندانید، حقّ فیء شما را بپردازیم و مانع ورودتان به مساجد نشویم... تا این که عبدالله بن خوأت را کشتند و بر چهارپایان مسلمین یورش بردند. علی رضی الله عنه گفت: اینان همان گروهی‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در موردشان فرموده است: «یکی از شما نماز و روزه و قرائت قرآن خود را در مقابل نماز، روزه و قرائت آنان ناچیز می‌شمارد. قرآن می‌خوانند و از گلویشان پایین نمی‌رود. همانند تیر که از شکار خارج می‌گردد از دین خارج می‌شوند. در میانشان شخصی است با دستی معلول و کوتاه که بر آن گوشتی برآمده است و بر آن مقادر اندکی مو است». در روایتی دیگر آمده است: «مسلمانان را می‌کشند و به بت‌پرستان کاری ندارند». در ادامه به مردم سخنرانی نموده و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، برایشان بازگو کرد. گفت: این افراد همانان‌اند؛ خونها ریختند و بر چارپایان و ستوران مردم یورش بردند؛ لذا با آنان وارد جنگ شد. بعد از تلاش فراوان که نزدیک بود بی نتیجه بماند، علامت فرد مذکور را در بین کشته شده‌ها یافت و سپاس الهی را به جای آورد).<sup>۱</sup>

- (عامل اولین بدعت یعنی بدعت خوارج، برداشت اشتباه آنان از قرآن کریم بود. آن‌ها قصد تعارض با قرآن را نداشتند؛ لیکن مفهومی را استنباط کردند که قرآن بر آن دلالت نداشت. در نتیجه تصور کردند که کافر دانستن مرتکب گناهان کبیره، واجب است. می‌گفتند: وقتی مؤمن به کسی گویند که نیکوکار و متقی باشد، پس کسی که این مشخصات را ندارد، کافر و جاودانه در آتش است. سپس گفتند: عثمان و علی رضی الله عنهما و هر کس که با آنان موالات و دوستی ورزد، مؤمن نیستند؛ زیرا آنان بر خلاف حکم الهی، حکم کردند. در نتیجه بدعت آنان دارای دو مقدمه یا پیش‌نویس بود؛ نخست: هر کس با عمل یا نظریه‌ای نادرست، با قرآن مخالفت ورزد، کافر است. دوم: عثمان و علی رضی الله عنهما و دوستان آن‌ها کافراند.

از این رو نباید مسلمانان را به سبب ارتکاب گناهان و لغزش‌ها تکفیر نمود؛ چرا که اولین بدعت در اسلام، پیدایش بدعت تکفیر بود که با آن مسلمانان را کافر خواندند.

ریختن خون و ربودن مال مردم را آزاد دانستند. احادیث فراوانی از رسول ﷺ در مذمت آنان و امر به جنگ با آنان به ثبوت رسیده است. امام احمد رحمته می‌گوید: این روایت با ده سند علیه آنان وارد است. امام مسلم رحمته آن را در کتاب خویش آورده و امام بخاری رحمته بخشی از آن را روایت کرده است. خوارج با وجودی که قصد پیروی از قرآن را داشته‌اند، مورد مذمت و نکوهش قرار گرفتند. حال درباره‌ی آنان که بدعتشان با قرآن در تعارض است و از قرآن روی گردانند، چه باید گفت؟!<sup>۱</sup>

- (خوارج مادامی به احادیث تمسک می‌جویند که واضح و روشن باشد. لذا به گمان آنان، روایاتی که با ظاهر قرآن در تضاد است، عمل نمی‌کنند. مثلاً زنا کار را سنگسار نمی‌کنند. برای دزدی، حد و میزانی قایل نیستند. از این رو می‌گویند: در قرآن، برای قتل مرتد آیه‌ای نیامده است و مرتد، از نگاه آنان بر دو نوع است. البته باورها و سخنان خوارج را در کتابی مدون نیافتیم؛ بلکه منبع معلومات ما، گفته‌های مردم در مورد آنان بوده است.<sup>۲</sup>

- (وقتی اصل بدعت شناخته شد، باید گفت اصل باور خوارج عبارتست از این که آنان ارتکاب گناهان کبیره را کفر می‌دانند، و اموری را گناه می‌دانند که در حقیقت گناه نیست. بر این باورند که فقط باید به قرآن عمل نمود؛ البته به احادیث مادامی که (به گمان آنان) با ظاهر قرآن در تعارض باشد نمی‌توان عمل کرد؛ حتی اگر این روایات متواتر هم باشد. مخالف خود را کافر می‌دانند و به خاطر ارتدادی که مخالف، مرتکب شده است، آن گونه خون و مالش را مباح و بر هدر می‌دانند، که این قانون را در حق یک کافر اجرا نمی‌کنند. چنان که رسول الله ﷺ در مورد آنان می‌فرماید: «يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدْعُونَ أَهْلَ الْأُوثَانِ»<sup>۳</sup>: «مسلمانان را می‌کشند و بت پرستان را رها می‌کنند». بر همین مبنا عثمان و علی رضی الله عنهما و هوادارانشان را کافر می‌دانند. شرکت کنندگان هر دو سپاه در «صفین» را، کافر می‌دانند؛ و باورهای پلید و فاسد دیگری نیز دارند)<sup>۴</sup>.

۱- همان: ج ۱۳ ص ۲۰.

۲- همان: ج ۱۳ ص ۴۸.

۳- بخاری (۳۳۴۴) و مسلم (۱۰۶۴)

۴- منهاج السنه: ج ۳ ص ۳۵۵.

- (ابتدای فرو پاشی و از هم گسیختگی اسلامی، بعد از جریان شهادت عثمان رضی الله عنه پدیدار شد. زمانی که علی و معاویه رضی الله عنهما بر جریان حکمیت و داوری اتفاق نظر کردند، خوارج قبول نکردند و گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»: (داوری فقط از آن الله تعالی است)؛ و با این شعار از گروه مسلمانان جدا شدند. علی رضی الله عنه ابن عباس را نزد آنان فرستاد و بعد از صحبت با آنها، نیمی از آنان از باور خود بازگشتند. باقی مانده‌ی خوارج بر چارپایان مسلمانان حمله کرده و ریختن خون مردم را مباح دانستند. در این میان ابن خَبَّاب را کشتند و گفتند: ما همگی او را کشتیم؛ لذا علی رضی الله عنه با آنان وارد جنگ شد. قرآن در باور خوارج، عظمت بسیار زیادی دارد و حتی دیگران را به عمل به قرآن فرا می‌خوانند. لیکن از سنت و جماعتِ مسلمین خارج شدند. آنان معتقدند نباید به احادیثی همانند، سنگسار، حدود و میزان سرقت و... که به گمان ایشان با قرآن در تضاد است، عمل نمود. از این رو گمراه شدند؛ چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله به قرآن آگاه‌تر است. و الله تعالی قرآن و سنت را بر رسول صلی الله علیه و آله فرو فرستاده است. می‌گویند: چنین امکانی وجود دارد که رسول الله صلی الله علیه و آله هم ظلم نماید. به داوری و قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی بعد از ایشان اعتراض ندارند؛ بلکه می‌گویند: عثمان، علی رضی الله عنه و پیروان آنان از این جهت کافراند که بر خلاف دستور الله تعالی داوری و حکم نمودند؛ چرا که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴]: «و کسانی که بر طبق آنچه الله نازل کرده داوری نکنند، هم اینانند که کافرند». پس با این باور و دیگر باورهایی که داشتند، مسلمانان را تکفیر نمودند. تکفیرِ خوارج و دیگر فرقه‌های مبتدع مبتنی بر دو پیشگفتار است: نخست: این که با قرآن در تضاد است. دوم: کسی که با قرآن مخالفت ورزد، حتی اگر از روی ناآگاهی و گناه هم باشد، و حتی اگر به وجوب و تحریم هم اعتقاد داشته باشد، کافر می‌شود.<sup>۱</sup>

### دوم: شیعه و روافض

شیعیان یا رافضی‌ها هم بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه ظهور کردند. گرچه بنا بر عدم تشکُل، رهبر، سرزمین یا حکومت و شمشیر، باورها و سخنان خود را از دیگران پنهان

می‌داشتند. اگر نگوییم به صورت مطلق خطرناکترین فرقه علیه اهل سنت و جماعت هستند، لیکن خطرشان از خوارج کمتر نیست.

- (شیعه در دوران علی علیه السلام پدید آمد، لیکن اعتقادات خود را پنهان می‌کردند؛ حتی علی علیه السلام و هوادارانش را هم از باور خویش آگاه نمی‌کردند. آنان سه گروه بودند: دسته‌ای علی علیه السلام را الله می‌دانند و چون علی علیه السلام دستگیرشان نمود، جلوی درب مسجد بنی‌کنده گودال‌هایی حفر کرده و ایشان را به آتش کشید... روایت شده است که علی علیه السلام آن‌ها را سه روز فرصت داد. گروه دوم «السابة: دشنام دهندگان» نام داشت. به علی علیه السلام خبر رسید که ابی‌السوداء ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دشنام می‌دهد. گویند: علی علیه السلام او را به حضور طلبید تا به قتل رساند؛ لیکن او گریخت. سوم: «المفضلة». کسانی که علی را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ترجیح و برتری می‌دادند. به صورت متواتر از علی علیه السلام روایت است که وی می‌گفت: بهترین این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر است و سپس عمر. امام بخاری رحمته الله در کتاب صحیح خود از محمد بن حنفیه<sup>۱</sup> روایت نموده است که او از پدرش پرسیده است: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین شخص کیست؟ گفت: ابوبکر. گفت بعد از او؟ گفت: عمر.<sup>۲</sup> شیعیان نخستین، در مورد فضیلت ابوبکر و عمر اختلاف و تضادی نداشتند؛ بلکه این اختلاف نظر نسبت به علی و عثمان رضی الله عنهما بوده است. از این رو شریک بن عبدالله می‌گوید: به طور قطع بهترین افراد بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند. شخصی گفت: تو شیعه هستی و چنین سخنی می‌گویی؟ گفت: این باور تمام شیعیان بوده است. او خود بر منبر خویش این سخنان را گفته است؛ آیا او را در گفتارش تکذیب کنیم. لذا سفیان ثوری رحمته الله می‌گوید: هر کس علی علیه السلام را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برتر بداند، مهاجرین و انصار را متهم نموده و بر آنان خرده گرفته است. و کسی که چنین اعتقادی داشته باشد، از

۱- فرزند علی علیه السلام بوده است.

۲- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي أَبِي النَّاسِ خَيْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: «أَبُو بَكْرٍ»، قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ عُمَرُ»، وَخَشِيتُ أَنْ يَقُولَ عُثْمَانُ، قُلْتُ: ثُمَّ أَنْتَ؟ قَالَ: «مَا أَنَا إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» صحیح بخاری (۳۶۷۱) [مصحح]

نظر من، الله متعال هیچ یک از اعمالش را نمی‌پذیرد<sup>۱</sup>. گویا او در این سخنان، حسن بن صالح بن حی را مد نظر داشت؛ چرا که زیدی‌های منصف که از نیکوکارترین زیدی‌ها هستند، به وی نسبت داده می‌شوند.

لیکن شیعه در آن دوران دارای امام، تشکّل، قلمرو و شمشیر نبودند که با مسلمانان وارد جنگ شوند؛ بلکه این خوارج بودند که رهبر، قلمرو و تشکیلات داشتند و سرزمین خود را دارالهجرة می‌نامیدند. و قلمرو مسلمانان را دارالکفر و دارالحرب می‌خواندند.

هر دو گروه به والیان مسلمان طعنه می‌زدند؛ بلکه آنان را کافر می‌دانستند. جمهورِ خوارج، عثمان و علی رضی الله عنهما و هواداران‌شان را تکفیر می‌نمودند. در مقابل، روافض ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را لعن و نفرین می‌کردند. لیکن فساد و تباهیِ خوارج، از قبیل خون ریزی، غصب اموال و شورش مسلحانه، آشکار و هویدا بود. از این رو احادیث زیادی مردم را به جنگ با ایشان فرا می‌خواند. اما لفظ «رافضة» زمانی در اسلام ظهور کرد که زید بن علی بن حسین در اوایل قرن دوم در خلافت هشام بن عبدالملک به پا خواست و شیعیان هم به دنبالش راه افتادند. از وی در مورد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پرسیدند. او نیز به دو خلیفه‌ی راشد، ابراز محبت نمود و برایشان دعای رحمت کرد. در پی بیان این مطلب، طرفدارانش هم او را رها کردند. زید بن علی رضی الله عنه دو بار گفت: «رَفَضْتُمُونِي: مرا رها کردید». از آن روز به بعد، رافضة نامیده شدند و به برادر زید یعنی ابو جعفر محمد بن علی، دوستی ورزیدند. و زیدیه، زید بن علی را گرامی داشته و به وی منسوب شدند. از این زمان بود که شیعه به دو دسته‌ی زیدی و روافض دوازده امامی تقسیم شد<sup>۲</sup>.

- (شیعه بر خلاف خوارج، در مورد ائمه غلو و افراط کردند و ایشان را معصوم دانستند و گفتند که ائمه از هر چیزی آگاه‌اند. گفتند واجب است در تمام دستورات دینی‌ای که پیامبران آورده، به ائمه رجوع شود؛ لذا به قرآن و سنت رجوع نمی‌کنند. بلکه اعتمادشان بر گفتار شخصی است که او را معصوم می‌دانند و در نهایت به کسی اقتدا می‌کنند که معدوم و ناپیداست و اصلاً وجود خارجی ندارد. در نتیجه از خوارج

۱- سنن ابوداود .

۲- مجموع الفتاوی. ج ۱۳ ص ۳۳- ۳۶.

گمراه‌ترند؛ چرا که آنان به قرآن رجوع می‌کنند و درست هم همین است. گرچه در برداشت از قرآن به بی‌راهه رفتند، ولی شیعیان به امامی معدوم که حقیقتی ندارد رجوع می‌کنند. سپس به مطالب غیر واقعی که با سندهای دروغین از افراد غیر معصوم، از برخی مردگان به آنان نقل می‌شود، تمسک می‌جویند. از همین رو شیعیان دروغ‌گوترین مردم هستند. در مقابل، خوارج راستگویند. و روایاتی که خوارج روایت کرده‌اند، از درست‌ترین روایات، و حدیث شیعیان از دروغ‌ترین روایات است. باید گفت بخش اعظم اندیشه‌ی خوارج، جدایی از جماعت مسلمانان است و ریختن خون مسلمان و چپاول اموال مسلمین را جایز می‌دانند. شیعه هم همین اندیشه را در سر می‌پروراند، اما توانش را ندارد؛ زیدیه هم چنین رویکردی دارد. دوازده امامی‌ها هم گاهی این کار را می‌کنند و گاهی می‌گویند: ما فقط تحت لوای امامی معصوم به قتل دیگران می‌رویم. فرقه‌ی شیعه، از ملحدین و باطنی‌ها که دشمن ملت اسلامند، پیروی نموده‌اند. از همین رو ملحدینی همچون قرمطی‌های بحرین که از کافرترین انسان‌ها هستند، و نیز قرمطی‌های مغرب و مصر که در پشت تشیع پنهان شده‌اند، وصیت می‌کنند که باید از کانال تشیع بر مسلمین وارد شد؛ چرا که شیعه دروازه‌ی ورود هر مشرک، اهل کتاب و منافقی را علیه مسلمانان گشوده است. آنان دورترین انسان‌ها در پیروی از قرآن و سنت هستند.

خلاصه این که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ»: «من دو چیز گران‌بها را در میانتان باقی می‌گذارم، کتاب الله» سپس در مورد قرآن تشویق می‌کند. در ادامه می‌فرماید: «وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي ثَلَاثًا»: «و تا سه بار فرمود: و عترت من، که همان اهل بیت من هستند. شما را در مورد اهل بیت خود به الله متذکر می‌شوم»<sup>۱</sup> لذا مسلمانان را نسبت به اهل بیت، وصیت می‌کند. ولی آنان را ائمه‌ای قرار نداد که محل ارجاع مردم باشند.

خوارج خود را به قرآن نسبت دادند و شیعه به اهل بیت؛ اما هیچ کدام از چیزی که خود را بدان منتسب نمودند، پیروی نکردند. چرا که خوارج با سنت که قرآن کریم دستور به پیروی از آن داده بود، مخالفت ورزیدند، مؤمنینی را هم که قرآن به دوستی با ایشان امر کرده بود، تکفیر نمودند. از همین رو سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه این آیه را در

شأن آنان تفسیر می‌کرد: ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ﴿البقرة: ۲۶-۲۷﴾: «و جز فاسقان را به آن گمراه نمی‌کند. آنان کسانی هستند که پیمان الله ﷻ را پس از تعهد دادن می‌شکنند و آنچه را الله متعال پیوند خوردن به آن را فرمان داده است قطع می‌نمایند و در زمین تباهی و فساد بر پا می‌کنند».

خوارج به دنبال آیات متشابهات بودند و بدون آنکه معنایش را بدانند و یا از علم بهره‌ای برده باشند یا از سنت پیروی کنند، آن را بر خلاف واقع تفسیر می‌کردند؛ حتی به مسلمانانی که در معانی قرآن کریم تخصص داشتند هم رجوع نمی‌کردند. اما مخالفت تشیع با اهل بیت، بسیار بسیار فراوان است که آن را در مباحث بسیار زیاد دیگری بررسی نموده‌ام).<sup>۱</sup>

- (اگر نگوییم روافض از خوارج که نص صریح و روشن در شرور بودن آنان آمده است، شرورتراند، کمتر از آنان هم نیستند. روافض، ابوبکر، عمر، عثمان و عموم مهاجرین و انصار ﷺ و آنان که به شایستگی از صحابه پیروی کرده اند را، کافر می‌دانند. تمام امت محمد ﷺ از گذشته تا کنون را کافر می‌خوانند.. بزرگان دین را کافر می‌دانند.. ریختن خون آنانی را که در صف شیعه نیستند جایز می‌دانند. مذهبشان را مذهب «جمهور» می‌نامند. کفر صحابه را شدیدتر از کفر یهود و نصاری می‌دانند؛ زیرا از نظر آنان این دو گروه در اصل کافرند؛ اما صحابه ﷺ بعد از اسلام، مرتد شدند. گویند: به اجماع علما، کفر ارتداد از کفر اصلی شدیدتر است. از همین روست که کفار را علیه مسلمانان یاری می‌کنند.. بیشترین ضرر بر دین و دینداران از جانب آنان صورت می‌گیرد. در شرایع دینی به مراتب از خوارج دورتراند. از همین رو دروغ‌گوترین فرقه‌ی موجود می‌باشند.. در امور بسیار زیادی شبیه یهودیان هستند؛ علی‌الخصوص یهودیان «سامره».. در شرک، غلو نسبت به بندگان و عباداتی که بدعت محسوب می‌شوند، همانند مسیحیان‌اند. آنان با یهود و نصارا و مشرکین، علیه مسلمانان دوستی و محبت می‌ورزند. و این، ویژگی منافقین است.. با تمام این موارد، مساجد را که الله ﷻ دستور می‌دهد نامش در آن بلند و بر پا شود، تعطیل نموده‌اند. نه جمعه‌ای در آن برگزار می‌کنند و نه جماعات را.. با این تفسیر معلوم شد که آنان از



عموم اهل بدعت بدتر و شرورتراند و شایسته است به جای خوارج با آنان جنگ شود. و سبب این که در عرف عام، روافض مشهور به اهل بدعت هستند هم، همین است؛ یعنی در نزد عموم مردم مشهور و ثابت است که دشمن اهل سنت، فقط روافض هستند، چرا که از میان تمام بدعتیان، آنان به طور آشکار مخالفت خود را با سنت نشان داده‌اند. چنان در میان آن‌ها زندق و افراطی وجود دارد، که جز الله ﷻ کسی توان شمارش آن را ندارد.. همچنین بیشتر ائمه‌ی آنان هم زندق‌اند؛ زیرا آشکارا رفض می‌کنند و این کار راهیست برای انهدام اسلام).<sup>۱</sup>

- (اصل سخن روافض این است که رسول الله ﷺ در مورد علی رضی الله عنه نص بسیار قاطع و محکمی بیان داشته است که برای مخالف، جای هیچ عذری باقی نمی‌ماند. او امامی است معصوم و هر کس با او مخالفت ورزد کافر است. مهاجرین و انصار نص پیامبر صلی الله علیه و آله را کتمان کردند و به امام معصوم کفر ورزیدند، دنبال هوا و هوس خود افتاده و دین و شریعت را تغییر دادند و ظلم و تجاوز کردند؛ بلکه جز تعداد اندکی، همگی کافر شدند. نیز می‌گویند: ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و هم‌اندیشان آن دو پیوسته منافق بوده‌اند. گاه‌ها هم می‌گویند: صحابه ابتدا اسلام آوردند و سپس کافر شدند. اکثر روافض کسی را که با سخن آنان مخالفت ورزد، کافر می‌دانند و خود را مؤمن می‌نامند. شهرهای مسلمانی که باورها و سخنان روافض را اظهار نمی‌کنند و همانند آنان نمی‌اندیشند، سرزمین کفر و بدتر از دیار یهود و نصارا می‌خوانند. از همین رو با یهود و نصارا و مشرکین، علیه برخی از عموم مسلمین، دوستی و محبت می‌ورزند و با مسلمانان عداوت و جنگ می‌کنند. اصل و ریشه‌ی زندق‌ها و منافقان، از قبیل زندیقان قرمطی باطنی، و هم‌کیشان آن‌ها از میان روافض برخاسته است. بدون شک رافضی‌ها دورترین فرقه‌ی اهل بدعت از قرآن و سنت هستند و مشهورترین مخالفین سنت، آن‌ها هستند. عموم مردم فقط رافضی را ضد اهل سنت می‌دانند. هرگاه کسی گفت: من سنی هستم، یعنی رافضی نیستم. جای هیچ شکی نیست که آنان از خوارج بدتراند. خوارج در ابتدای اسلام شمشیری علیه اهل سنت و جماعت بودند؛ لیکن موالات روافض با کفار، از شمشیر خوارج هم کارآمدتر بوده است. قرمطی‌ها و اسماعیلیان و همفکران آن‌ها کسانی بودند که علیه اهل سنت جنگیده‌اند. روافض هم به همین گروه‌ها منتسب

هستند؛ لیکن خوارج به صدق و راستگویی مشهوراند و در مقابل روافض مشهور به دروغگویی اند. خوارج از دین خارج شدند و روافض، اسلام را پشت سر انداختند<sup>۱</sup>.

### سوم: مرجئه

مرجئه به عنوان بازتاب و عکس‌العملی در مقابل آرای خوارج در بحث ایمان و کفر، پدید آمد. این بدعت گرچه به شکل نزاع لفظی نمودار گشت، لیکن در گذر زمان تغییر و تحول یافت.

- (مرجئه پدیدار شد و اکثر آنان ساکنان کوفه بودند، نه شاگردان عبدالله مرجئه بودند و نه ابراهیم نخعی و نه امثال وی. مرجئه، نقطه‌ی مقابل خوارج و معتزله بود. معتقد بودند: اعمال جزو ایمان نیست. این باور از بدعت‌های بسیار سبک و ناچیز محسوب می‌شد؛ چرا که بیشترین نزاع و اختلاف در این زمینه، به لفظ و اسم منتهی می‌شد نه به حکم. زیرا فقهایی همانند حماد بن ابی سلیمان، ابوحنیفه و دیگران رحمهم الله که این مقوله به آنان نسبت داده می‌شد، با دیگر اهل سنت در این که الله ﷻ هر مرتکب گناهان کبیره‌ای را که بخواهد وارد جهنم می‌کند، هم‌نظر بودند. و با استدلال به احادیث صحیح که در بحث شفاعت آمده است، باور داشتند که آنان را از آتش خارج می‌کند.

می‌گفتند: اقرار و تکلم به شهادتین در بحث ایمان، ضروری و واجب است. باور داشتند که انجام اعمال فرض، واجب است و تارک آن مستحق مذمت، نکوهش و مجازات است. اما مخالفت و نزاع آنان بر سر این که آیا برخی از اعمال جزو ایمان است یا نه، و یا در بحث استثنای ایمان و دیگر مسایل، بیشتر نزاع لفظی بود.. به طور کل، بزرگانی از قبیل طلق بن حبيب، ابراهیم تیمی و دیگران که متهم به ارجاء بودند، ارجاءشان از همین نوع بود. آنان ایمان را هم استثناء نمی‌کردند.. ابوحنیفه و شاگردانش رحمهم الله با توجه به این که اعمال جزو ایمان است، استثنای در ایمان را جایز نمی‌دانند و مرجئه را نکوهش و مذمت می‌کنند. از دید آنان مرجئه کسانی‌اند که فرائض و دوری از حرام را واجب نمی‌دانند؛ بلکه به صرف داشتن ایمان اکتفا می‌کنند.. با این تفسیر، معلوم شد که نزاع و درگیری در این مسئله، لفظی است نه حقیقی<sup>۲</sup>.

۱- همان: ج ۳ ص ۳۵۶.

۲- همان: ج ۱۳ ص ۳۸-۴۳.

- (مرجئه در زمره‌ی بدعتیان افراطی نیستند. بلکه گروهی از فقها و پرهیزگاران که در زمره‌ی اهل سنت هستند هم، سخن مرجئه را می‌گفتند. حتی گاهی پا را فراتر گذاشته و بخشی از گفتار بدعتیان افراطی را هم تکرار می‌کردند. و از آنجا که آنان افرادی مشهور و صاحب نام بوده و طرفدارانی هم داشتند و به مرجئه نسبت داده می‌شدند، ائمه‌ی مشهور اهل سنت، در مذمت مرجئه سخن گفته‌اند. مثلاً سفیان ثوری رحمته می‌گوید: کسی که علی رضی الله عنه را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برتری دهد، مهاجرین و انصار را متهم نموده است. و گمان نمی‌کنم با وجود چنین اندیشه‌ای، عملی از آنان نزد الله جل جلاله مورد قبول واقع شود. وی این مقوله را زمانی بیان کرد که برخی از ائمه‌ی اهل کوفه، علی رضی الله عنه را بر شیخین رضی الله عنهما مقدم می‌دانستند. ابو ایوب سختیانی هم همین سخن را در جواب برخی از ائمه‌ی کوفه که معتقد به مقدم بودن علی رضی الله عنه بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بودند، گفته است. نقل است که وی از این سخن رجوع کرده است. ثوری، مالک و شافعی رحمهم الله هم وقتی دیدند بعضی از افراد مشهور به مرجئه نسبت داده می‌شوند، مرجئه را ذم و بدگویی کردند).<sup>۱</sup>

- (مرجئه کسانی هستند که می‌گویند: ایمان عبارتست از تصدیق قلب و اقرار با زبان؛ و انجام اعمال را شرط ایمان نمی‌دانند. گروهی از فقها و پارسایان کوفه هم اهل این اعتقاد بودند. سخن آنان همانند سخن جهم بن صفوان نبود. می‌گفتند انسان مادامی که با توان و قدرت خود با زبان به ایمان اقرار نکند، مؤمن نیست. معتقد بودند که ابلیس و فرعون با وجودی که در دل، ایمان را قبول داشتند، کافر هستند.. برخی از متکلمین و فقهای مرجئه می‌گویند: اعمال به صورت مجازی، ایمان نامیده می‌شوند. چرا که اعمال ثمره و مقتضای ایمان است و دلیلی بر وجود ایمان می‌باشند..

مرجئه دارای سه دسته است: ۱- آنان که می‌گویند: ایمان فقط همان است که در قلب و دل است. سپس برخی از آنان، اعمال قلب را هم جزو ایمان می‌دانند. بیشترین فرقه‌های مرجئه همین افرادند.. و برخی دیگر از جمله جهم و طرفدارانش، اعمال قلب را جزو ایمان نمی‌دانند.. ۲- دسته‌ای دیگر می‌گویند: ایمان تنها گفتار با زبان است. هیچ کسی قبل از «کرامیه» چنین سخنی نگفته است. ۳- کسانی که گفته‌اند: تصدیق

با قلب و اقرار با زبان، ایمان نام دارد. این باور، سخن مشهور فقها و پارسایانِ مرجئه است. این افراد از چندین منظر به خطا رفته‌اند:

**اول:** گمان می‌کنند ایمانی را که الله ﷻ بر بندگان فرض نموده است، در حق تمام بندگان مثل هم است؛ و ایمانی که بر یک فرد واجب است، مثل آن ایمان بر هر فردی واجب می‌شود؛ حال آنکه چنین نیست.

**اشتباه دوم** مرجئه این است که گمان می‌کنند ایمانی که در قلب وجود دارد، جز تصدیق کردن، چیز دیگری نیست. اعمال قلب را جزو ایمان نمی‌دانند؛ چنان‌که پیشتر در مورد جهمییه‌ی مرجئه بیان شد.

**سوم:** گمان کردند ایمانی که در قلب وجود دارد، بدون انجام هیچ عملی، کامل و بی‌نقص است. از همین رو اعمال را ثمره و مقتضای ایمان می‌دانند؛ درست مانند سبب و مسبب. ولی اعمال را لازمه‌ی ایمان نمی‌دانند. اما سخن درست اینست که ایمان کامل قلبی حتماً باید با عمل ظاهری توأم باشد. وامکان ندارد بدون عمل ظاهری و آشکار، ایمانی کامل در قلب پدیدار شود.<sup>۱</sup>

#### چهارم و پنجم: قدریه جهمییه

قدریه در اواخر عصر صحابه رضی الله عنهم زمانی که بحث در مورد قضا و قدر به اوج خود رسید، نمودار گشت؛ تا بالاخره در قالب دو گرایش اساسی متبلور شد: آنانی که قضا و قدر را انکار کردند و بعدها به اسم «قدریه» یا «معتزله» شهرت یافتند؛ و گروه دوم آنان که منکر قدرت انسان شدند و به اسم «جهمییه» مشهور شدند. سپس هر کدام از این دو گروه، گفتار نوپیدا و خودساخته‌ای به اندیشه‌ی قبلی خود اضافه نمودند. البته هر دو گروه در نفی کل یا برخی صفات الهی، با هم اتفاق نظر داشتند.

- (سپس در اواخر عصر صحابه رضی الله عنهم «قدریه» پدید آمد. اصل بدعت آنان در پی عدم درک عقلی ایشان از ایمان به قضا و قدر، امر و نهی، و وعده و وعید الهی بوده است. گمان کردند که چنین کاری محال است. قبلاً به دین الهی، امر و نهی، و وعده و وعید الهی ایمان آورده بودند. پنداشتند که اگر چنین باشد، قبل از امر کردن، نمی‌دانسته است که چه کسی اطاعت می‌کند و چه کسی نافرمانی. چون می‌پنداشتند وقتی الله ﷻ می‌داند در آینده چه خواهد شد، شایسته نیست به مخلوقی دستور دهد که می‌داند این

مخلوق حرفش را نمی‌پذیرد و سرپیچی می‌کند. هم‌چنین می‌گفتند: سزاوار نیست وقتی الله ﷻ می‌داند انسان‌ها فساد و تباهی می‌کنند، آنان را بیافریند. و چون اندیشه‌ی آنان منجر به انکار قضا و قدر شد، صحابه رضی الله عنهم این عمل قدریه را به جدّ انکار کردند و از آنان بیزاری جستند. تا آنجا که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: به آنان بگو عبدالله بن عمر از آنان بیزار است و آنان هم از من بیزارند. قسم به ذاتی که عبدالله بن عمر به او سوگند یاد می‌کند، اگر یکی از آنان به حجم کوه أُحد طلا داشته باشد و آن را انفاق نماید، تا به قضا و قدر ایمان نیاورد الله ﷻ از او نمی‌پذیرد. در ادامه، حدیث جبریل امین را که اولین حدیث مسلم است و امام بخاری و مسلم رحمهما الله با سند ابوهیره رضی الله عنه به صورت مختصر تخریج کرده‌اند را، ذکر می‌کند.

بعدها هم بحث و جدل در مورد «تقدیر» زیاد شد. بیشترین جار و جنجالها در این زمینه در بصره و شام و اندکی هم در مدینه صورت می‌گرفت. میان‌روها و جمهورِ آنان به قضا و قدرِ ازلی اقرار داشتند. بیشترین نزاع بر سرِ «اراده» و «آفرینش افعال بندگان» بود. آنان در این زمینه به دو دسته تقسیم می‌شدند: «نفی کنندگان» که می‌گفتند: اراده همان مشیت است؛ و آن یعنی هر چه که بدان امر و نهی شده‌اند و هیچ یک از افعالِ بندگان آفریده نمی‌شود.

در مقابلِ آنان کسانی بودند که در بحث تقدیر بسیار جدل می‌کردند و «جبریه» نام داشتند؛ مانند جهم بن صفوان و امثال وی. می‌گفتند: اراده همان مشیت است و امر و نهی، مستلزم اراده نیست. می‌گفتند: بندگان، قدرت ندارند و کاری را انجام نمی‌دهند؛ بلکه قادر و فاعل، فقط الله جل جلاله است و بس. جهم، علاوه بر این باور، نام‌ها و صفات الهی را هم نفی می‌کرد. گویند که جهم چنین می‌گفت: نباید الله جل جلاله را به نامهای بندگان نام‌گذاری کرد. جز به نام «قادر». چرا که انسان قادر نیست و الله جل جلاله قادرِ محض است.

خوارج، گناهکارانِ اهل قبله را تکفیر می‌کردند. می‌گفتند: آنان جاودانه در آتش‌اند. مردم در این مورد به بحث و مناقشه پرداختند. «قدری‌ها» هم بعد از وفات حسن بصری رضی الله عنه در این باره سخن‌ها گفتند. عمرو بن عبید و شاگردانش گفتند: گناهکاران، نه مسلمانند و نه کافر. بلکه «الْمُنَزَّلَةُ بَيْنَ الْمُنَزَّلَتَيْنِ» میان دو حالتِ (کفر و ایمان) قرار دارند و همیشه در جهنم هستند. آنان و خوارج در جاودانه دانستن

گناهکاران در آتش، هم‌نظر بودند. می‌گفتند: ذره‌ای ایمان و اسلام در این افراد وجود ندارد؛ لیکن آن‌ها را کافر هم نمی‌خواندند. بعد از مرگ حسن بصری، از حلقه‌ی درس شاگردانش مثل قتاده و ایوب سختیانی و امثال آن دو کناره گرفتند و به «معتزله» شهرت یافتند. برخی نیز بر این باورند که قتاده رضی الله عنه گفته است: آنان «معتزله» اند. در مورد صفاتی هم‌چون مسلمان و مؤمن، کافر و فاسق و احکام این افراد در دنیا و آخرت اختلاف وجود دارد. معتزله و خوارج بر حکم اخروی آنان اتفاق نظر دارند؛ اما معتزله خون و مال این افراد را همانند خوارج حلال و مباح نمی‌دانند. و در مورد نامها، اعتقاد «الْمُنْزِلَةُ بَيْنَ الْمُنْزِلَتَيْنِ» «نه مؤمن است و نه کافر» را ابداع نمودند. این اصطلاح، مخصوص معتزله است؛ لیکن در دیگر اقوال و باورها مانند دیگر گروه‌ها هستند) <sup>۱</sup>.

- (سپس در اواخر عهد صحابه رضی الله عنهم قدریه پدید آمد. خوارج در مورد حکم شرعی رضی الله عنه سخن می‌گفتند، هم‌چنین در مورد امر و نهی. و به تبع آن در وعده و وعید، و نیز در مورد حکم کسی که با آن موافقت نماید یا مخالفت، و این که آیا شخص کافر است یا مؤمن هم، صحبت‌ها کردند. این مسایل در نزد آنان به «مسایل نام‌ها و احکام» مشهور بود. برای خود دادگاهی بنا کردند تا در آن به باطل قضاوت کنند. هرگاه شخصی می‌گفت: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» داوری فقط از آن الله است»، می‌گفتند: سخنش بسیار محکم است و استنادش قوی است و خود به باطل در شریعت الله مشغول می‌شدند. بر عکس آنان «قدریه» به ناحق در مورد قضا و قدر نظر می‌دادند.

اصل گمراهی آنان از آنجا نشأت می‌گرفت که، تقدیر را با شرع در تضاد می‌دانستند. در این زمینه دو دسته شدند: گروهی شریعت، امر و نهی، وعده و وعید، و پیروی آنچه الله متعال دوست می‌داشت و ترک آنچه که مورد ناراحتی و خشم الهی می‌شد را، بزرگ می‌داشتند. و گمان می‌کردند که امکان ندارد میان این مسایل و تقدیر بتوان جمع نمود. گروهی شرع را زیر پا کرده و تقدیر را تکذیب نمودند، یا تمام تقدیر و یا بخشی از آن را نفی می‌نمودند. و برخی دیگر بر تقدیر غالب آمده و در باطن، شریعت را نفی می‌کردند. یا حقیقت آن را نفی می‌کردند. می‌گفتند: در حقیقت بین آنچه الله رضی الله عنه بدان امر کرده و یا بین آنچه از آن نهی می‌کند، تفاوتی وجود ندارد؛ همه یکی است. نیز دشمنان و دوستان الله رضی الله عنه هم یکی هستند. همین طور آنچه را که الله رضی الله عنه

دوست دارد با آن چه که دوست ندارد، یکی است. اما بر مبنای مشیت، بین دو چیز هم مثل، فرق قایل شده است. به این یکی امر کرده و از آن دیگری نهی فرموده است. لذا فرق و نقطه‌ی جدایی میان توحید و شرک، ایمان و کفر، طاعت و معصیت و بین حلال و حرام را انکار کردند... این گروه، حکمت و عدالت الهی را نفی نمودند، و آن گروه دیگر، قدرت و مشیت و گاه زیاده‌تر بر آن، علم الهی را انکار کردند. این افراد از نظر شرک ربوبیت همانند مجوسیان بودند؛ زیرا غیر الله ﷻ را آفریدگار دانستند. و آن گروه دیگر بسان مشرکان بودند که میان عبادت الله ﷻ و غیر الله تفاوتی قایل نبودند. یعنی پرستش دیگران را هم مانند پرستش الله ﷻ جایز می‌دانستند؛ می‌گفتند: «لَوْ شَاءَ اللهُ مَا أَشْرَكْنَا»: «اگر الله می‌خواست، ما شرک نمی‌کردیم». نهایت توحید آنان، مساوی با توحید مشرکان بود؛ یعنی قبول داشتن توحید ربوبیت. اما توحید الوهیت که دربرگیر امر و نهی الهی می‌شد و نیز می‌گفت: الله به آن چه دستور داده است آن را دوست داشته، و از آن چه نهی کرده متنفر بوده است را، انکار می‌کردند. از این رو آنان بیش از حد به دنبال هوای نفس خویش بودند و از معتزله بیشتر شرک می‌کردند و آن را جایز هم می‌دانستند. متکلمین و عبادت‌گزاران افراطی آنها، پرستش بت‌ها را جایز می‌دانستند، و انسان آگاه و فهیمشان خوبی را نیک نمی‌دانست و بدی را زشت...

پس اصل اعتقاد «قدریه» بر این بود که نمی‌توان برای الله ﷻ قدرت و حکمتی را ثابت نمود؛ چرا که اگر قادر و توانمند بود، به جای این کاری که انجام داده کار دیگری می‌کرد؛ حال که چنین نکرده است، پس معلوم می‌شود که قادر و توانا نیست. و می‌گفتند: حکمتش هم همان گونه اثبات می‌شود که حکمش اثبات می‌شود...

«جبریّه» می‌گفتند: بلکه قدرتش بدون حکمت، ثابت است. و شایسته نیست بر اساس حکمت، کاری انجام دهد... برخی از آنها هم شریعت و نبوت‌ها را به کلی انکار می‌کردند.. و کسی هم که به نبوت اقرار داشت، در باطن، شریعت را انکار می‌کرد و می‌گفت: انسان آگاه، خوب را خوب نمی‌داند و بد را بد. و با این رویکرد، منافقی بود که خلاف باور درونی خود را به دیگران نشان می‌داد. می‌گفت: شریعت برای (بیمارستان) است. از این رو «باطنیه» نامیده می‌شدند. چنان که ملحدین را «باطنیه» می‌نامیدند. زیرا هر دو گروه خلاف باور درونی خود را ابراز می‌نمودند. در دل معتقد به تعطیل و ناکارآمد کردن تمام دستورات و نواهی رسول ﷺ بودند. نهایت جهمی‌ی

جبریّه این بود که یا در ظاهر و باطن مشرک بودند و یا منافقانی بودند که شرک خود را پنهان می‌داشتند).<sup>۱</sup>

- (چندین جا گفتم که «قدریه» دارای سه دسته‌اند: «قدری‌های مشرک»، «قدری‌های مجوسی» و «قدری‌های ابلیسی». دسته‌ی اول آنان‌اند که به قضا و قدر اعتراف دارند و بر این باوراند که تقدیر با امر و نهی موافق و همسو است. می‌گویند: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ»؛ «اگر الله می‌خواست ما و پدرانمان شرک نمی‌کردیم و چیزی را حرام نمی‌دانستیم...». نهایت کار این گروه منجر به تعطیل و ناکارآمد کردن شریعت و امر و نهی خواهد بود، با وجودی که به ربوبیت عام برای تمام مخلوقات، معترف هستند. و این که هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه پیشانی‌اش به دست پروردگار من است. و این همان جریانی است که بسیاری یا از روی اعتقاد یا در ظاهر با آن مورد آزمایش قرار گرفته‌اند؛ مثلاً بسیاری از صوفی‌ها یا فقرا. تا جایی که برخی از آنان محرمات را مباح، واجبات را ساقط و مجازات و عقوبات شرعی را کنار می‌گذارند... صاحبان این اندیشه چنان پا را از گلیم درازتر می‌کنند، که موجودات را الله می‌دانند... و کارهای بدی که از او و دیگران سر می‌زند را، به حساب تقدیر می‌گذارند.. از آنجا که بعضی از اخلاق و رسوم نصارا در این افراد آمیخته است و در نصارا برخی از آداب و رسوم مشرکین یافت می‌شود، در باورشان نسبت به تقدیر، همانند مشرکان می‌اندیشند..

قدری‌های دوم، قدری‌های مجوسی هستند. آنانی که مخلوقات الله ﷻ را با او شریک قرار می‌دهند. چنان که گذشتگان، در عبادت الله برایش شریکانی را قرار می‌دادند. می‌گفتند: آفریدگار خیر با آفریدگار شر فرق دارد. در این میان، به اصطلاح مسلمانها، آن‌هایی که چنین باوری دارند، می‌گویند: گناہانی که رخ می‌دهد به مشیت و اراده‌ی الهی نیست. و گاهاً می‌گویند: حتی الله ﷻ از این گناہان آگاه هم نیست.. می‌پندارند این عین عدالت است. سلب صفات الهی را هم به این باور می‌افزایند و آن را توحید می‌نامند. این اتفاق از نظر اعتقادی یا عملی بیشتر در بین فقیه‌نماها یا متکلمین یافت می‌شود. چنان‌که این باور در معتزله و شیعیان معاصر هم وجود دارد.. و از آنجا که در بین این دو گروه منافات زیادی هم وجود دارد، می‌بینیم دورترین افراد



از تصوف، معتزله هستند و بیشتر متمایل به یهودیان‌اند و از نصارا متنفر هستند. در بحث اثبات صفات، همان اعتقاد نصارا به اُقنوم ثلاثه را ارائه می‌دهند...

دسته‌ی سوم، قدری‌های ابلیسی هستند که می‌گویند: از الله ﷻ دو کار سر زده است. لیکن این باور از نظر آنان دارای تناقض است و چنان که در حدیث آمده است، آنان خصمِ الله ﷻ محسوب می‌شوند. این گونه گفتار و کردار، در میان شعرای کم‌خرد، و زندیقان هم کیش آنان به وفور یافت می‌شود. مثلاً ابو العلاء معری می‌گوید: از قتل عمدِ مردم باز داشتی و پنداشتی که معادی دوباره دارند؟ در حالی که هیچ کدام از این دو حالت برایشان سودی ندارد. برخی از زندیقان نادان هم چنین گفته‌اند: ستارگانی (زنانی) می‌آفریند که بعضی از آنان ماه (زنانی بسیار زیبا روی) هستند. می‌گوید: ای مردم از آنها چشم بیوشید و نگاهشان نکنید. زنان را مطرح می‌کنی و جمع حاضر را تحریک و تشویق می‌کنی. (آنگاه) می‌گویی آتش را خاموش کنید؛ در حالی که با دست خود آتش را افروختی. و مسایلی دیگر که باعث کفر و قتل گوینده‌اش می‌شود.<sup>۱</sup>

- (و اما معتزله صفات الهی را نفی می‌کنند و سخنشان به سخن جهم بن صفوان نزدیک است؛ لیکن تقدیر را نفی می‌کنند. گرچه امر و نهی، وعده و وعید را بزرگ می‌دارند و در آن غلو می‌کنند، از آن طرف تقدیر را تکذیب می‌کنند؛ از این منظر دچار نوعی شرک شده‌اند. اقرار به امر و نهی و وعده و وعید، همراه با انکار تقدیر، بهتر از اقرار به تقدیر همراه با انکار امر و نهی و وعده و وعید است.. این افراد، صوفی‌هایی هستند که از قدری‌های معتزله هم بدتراند؛ چرا که حقیقت‌گونی را قبول دارند ولی از امر و نهی رویگردانند. آنان شبیه مجوسیان هستند و این افراد همانند مشرکین)<sup>۲</sup>.

اولین گروهی که این لفظ بدعت را به کار برد، معتزله بود. آنان اهل سنت و جماعت را «حشویه» نامیدند؛ چنان‌که روافض اهل سنت را «جمهور» نامیدند. «حَشْو» یعنی عموم مردم (کَلَّه خشک)؛ نه افراد خاص و مشخص. اولین کسی که این لفظ را به کار برد، «عمرو بن عبید» بود. او می‌گفت: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما «حشوی»

۱- همان: ج ۸ ص ۲۲۶ - ۲۶۰.

۲- همان: ج ۳ ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

بود. معتزله جماعتِ اهل سنت را «حشوی» نام نهاد؛ چنان که روافض آنان را «جمهور [عوام]» خواندند).<sup>۱</sup>

- (قدری‌های خالص، از روافض بسیار بهتر و به قرآن و سنت نزدیک‌تر هستند. البته معتزله و قدریه، جهمیه نیز هستند. مخالفین خود را کافر خوانده و جان و مال آنان را مباح می‌دانند و به خوارج بسیار نزدیک‌اند).<sup>۲</sup>

- (اصلی مقوله‌ی نفی و تعطیل صفات الهی، از شاگردان یهود و نصارا و بی‌دینان گمراه، گرفته شده است؛ زیرا اولین کسی که در اسلام گفت: الله تبارک و تعالی بر عرش نیست و «استوی» به معنای «استولی» است، جعد بن درهم بود. بعداً جهم بن صفوان این اعتقاد را از او گرفت و آشکار و مشهورش کرد. از این رو این اندیشه به جهم نسبت داده شد. گویند که خود جعد بن درهم نیز این گفته را از ابان بن سمعان آموخت و ابان هم آن را از طلوت پسر خواهرِ لبید الأعصم و طلوت هم این سخن را از لبید بن الأعصم، همان یهودیِ ساحر که رسول الله ﷺ را جادو کرد، فرا گرفته بود).<sup>۳</sup>

- (جهم می‌گفت: ایمان فقط تصدیق قلبی است؛ گرچه شخص آن را با زبان هم تکرار نکند. هیچ یک از علما و ائمه‌ی امت اسلام چنین تعریفی از ایمان ننموده است. بلکه امام احمد رحمته، و کعب و دیگران قایلِ چنین سخنی را کافر می‌دانند).<sup>۴</sup>

- (اولین کسی که این حرف را زد، جعد بن درهم بود، که خالد بن عبدالله قسری در روز عید قربان او را کشت... این مقوله را جهم بن صفوان از او یاد گرفت و سلمه بن احوز در خراسان او را کشت. و نفی صفات الله ﷻ که اعتقادِ مشهورِ «جهمیه» است به وی نسبت داده می‌شود. آنان می‌گویند: الله تبارک در آخرت، قابل رؤیت و دیدن نیست، با بندگان خود سخن نمی‌گوید، معتقدند که الله زنده نیست و دارای صفتِ علم و قدرت هم نیست و قرآن را مخلوق می‌دانند.

جهم در این مسایل با معتزله، که شاگردان عمرو بن عبید بودند، هم نظر شد. بدعت‌های دیگری از قبیل مسئله‌ی تقدیر و غیره را بر آن افزود).<sup>۵</sup>

۱- همان: ج ۳۰ ص ۱۸۵.

۲- همان: ج ۳ ص ۳۵۷.

۳- همان: ج ۵ ص ۲۰.

۴- همان: ج ۱۳ ص ۴۷.

۵- همان: ج ۱۲ ص ۵۰۲-۵۰۳.

- (اصول پنج‌گانه‌ی معتزله عبارتست از: توحید، عدل، منزله بین المنزلتین: نه کافر نه مسلمان؛ میان این دو، اجرای وعید و امر به معروف و نهی از منکر. معنای «توحید» در نزد آنان، در برگیر نفی صفات الهی است... معنای «عدل» مساوی است با تکذیب «تقدیر». یعنی آفرینش افعال بندگان و اراده‌ی کائنات و قدرت بر یک شیء را انکار می‌کنند. برخی از آنان هم قدیم بودن علم و قرآن را قبول ندارند. یعنی معتقد به مخلوق بودن قرآن‌اند... و اما «منزله بین المنزلتین» یعنی انسان فاسق به هیچ وجه مؤمن نامیده نمی‌شود. چنان که کافر هم نیست. در نتیجه به او حکمی بین کفر و ایمان داده‌اند. «اجرای وعید» هم یعنی این که معتقدند فاسقان ملت اسلام، جاودانه در آتش‌اند و با شفاعت یا به روشی دیگر از جهنم نجات نخواهند یافت؛ چنان که خوارج می‌گویند. «امر به معروف و نهی از منکر» هم در نزد آنان یعنی، جایز است علیه حکمران اسلامی قیام نمود و با شمشیر با آنان وارد جنگ شد).<sup>۱</sup>

- (مردم تا آن زمان درباره‌ی نفی صفات الله ﷻ چیز جدیدی را به وجود نیاورده بودند، تا این که اولین نفرِ آنان یعنی «جعد بن درهم» ظهور کرد. خالد بن عبدالله قسری او را کشت... سپس جهم بن صفوان در مشرق زمین در ترمذ ظهور کرد و نظریه‌ی جهم در آنجا مشهور شد... عقیده‌ی آنان از زمان آزار و شکنجه‌ی امام احمد بن حنبل رحمته الله و دیگر علمای اهل سنت، مشهور گشت؛ زیرا جهم و طرفدارانش در دوران امارت مأمون قوی گشتند و زیاد شدند... ابن ابی دؤاد نفی کنندگان صفات را از تمام گروهها و فرقه‌ها برای او جمع نمود. علمای اهل سنت همانند ابن مبارک، احمد، اسحاق و بخاری رحمهم الله، آنان را جهمیه می‌نامیدند.

بسیاری از متأخرین که شاگردان امام احمد رحمته الله بودند، گمان می‌کردند دشمنان امام احمد «معتزله» بودند، در حالی که این گونه نبود؛ بلکه معتزله نوعی از آنان بود. در این جا مقصود این است که «جهم» در دو بدعت بسیار مشهور شد: نخست: نفی صفات. دوم: غلو و افراط در تقدیر و ارجاء. او می‌گفت: ایمان عبارتست از شناخت قلبی محض، و معتقد بود بندگان نه دارای قدرت‌اند و نه توان انجام کاری دارند.

این دو مورد از اموری بود که معتزله در آن اختلاف بسیار زیاد داشتند.. جهم، هیچ یک از صفات را ثابت نمی‌دانست؛ نه اراده و نه دیگر صفات را.. این سخن در میان بسیاری از صوفی‌ها هم رواج یافت و در مسایل افعالِ بندگان و تقدیر با «جهم» هم‌نظر شدند ولی در بحث صفات با او مخالفت ورزیدند<sup>۱</sup>.

## فصل نهم:

# دیدگاه اهل سنت و جماعت نسبت به بدعت‌های مخالف سنت و صاحبان این بدعت‌ها

اهل سنت و جماعت معتقد است بدعت‌های مخالف با سنت، گاهی در امور ریز و گاهی در اصول بسیار بزرگی موجود است. از همین رو اهل بدعت هم، در دور یا نزدیک بودن به سنت متفاوت هستند. اختلاف و نزاع بعضی از آن‌ها فقط در الفاظ و اسم‌ها است و برخی دیگر در حقایق و معانی اشیاء اختلاف دارند؛ لذا از دیدگاه اهل سنت این بدعت‌ها به قسمت‌های زیر تقسیم می‌شود:

۱- بدعت‌هایی که به اتفاق تمام علما، صاحبان آن کافر نمی‌شوند. مثل «مرجئه» و «شیعه».

۲- بدعت‌هایی که در کافر دانستن یا ندانستن صاحبانشان، اختلاف نظر وجود دارد. مثل: «خوارج» و «روافض».

۳- بدعت‌هایی که در تکفیر صاحبانش مطلقاً اختلافی وجود ندارد. مثل: «جهمی‌های محض».

- (گروه‌هایی که در اصول دین و کلام به عنوان پیروان این اندیشه‌ها منسوب‌اند، دارای درجات متفاوتی هستند؛ بعضی از آنان در اصول بسیار بزرگی با سنت در اختلاف‌اند و برخی دیگر در اموری ریز)<sup>۱</sup>.

### (۱) بدعت‌هایی که در عدم تکفیر صاحبانش اختلافی وجود ندارد

- (مرجئه از گروه‌هایی که دارای بدعت مغلظه و شدید باشند، نیستند. بلکه دسته‌ای از فقهاء و پارسایان که در زمره‌ی اهل سنت محسوب می‌شوند، هم با آنان هم نظر هستند. حتی آنقدر دچار اشتباه شده‌اند که اقوال شدیدتری هم بر عقاید مرجئه

افزوده‌اند. و وقتی گروهی از افراد مشهور که دارای طرفدارانی هم بودند به عقیده‌ی ارجاء و تفضیل نسبت داده شدند، ائمه‌ی مشهور اهل سنت برای باز داشتن دیگران از این باورها، در مذمت و نکوهش مرجئه‌ی مفضله سخن گفتند<sup>۱</sup>.

- (امام احمد بن حنبل رحمته الله در هیچ یک از فتوهایش مرجئه را کافر ندانسته است. چرا که اختلاف آنان از جنس اختلاف فقها در مسایل فروع است. و بیشتر نزاع آنان پیرامون اسم‌ها و الفاظ است. از همین رو مباحث آنان «باب الأسماء» نامیده می‌شود و این نزاع در حیطه‌ی کاری فقها است؛ لیکن چون مربوط به اصل دین است، اختلاف کننده مبتدع محسوب می‌شود)<sup>۲</sup>.

- (همچنین شیعیانی که علی را بر ابوبکر رضی الله عنهما برتر می‌دانند، به اتفاق علما کافر محسوب نمی‌شوند؛ زیرا برخی از فقها گرچه مبتدع محسوب می‌شوند هم، همین نظر را دارند)<sup>۳</sup>.

- (سلف و ائمه، بدون هیچ گونه اختلافی، «مرجئه» و «شیعه‌ی مفضله» و همانند آنان را کافر نمی‌دانند. تمام فتوهای امام احمد رحمته الله هم گویای همین مطلب است)<sup>۴</sup>.

## (۲) بدعت‌هایی که در تکفیر یا عدم تکفیر صاحبش اختلاف وجود دارد

- (در مورد قدری‌ها که صفت علم را قبول داشتند، و روافض که از افراط‌گرایان نبودند، و جهمیه و خوارج که در تکفیر آنان از امام احمد رحمته الله دو قول<sup>۵</sup> وجود دارد، این مطلق سخن امام احمد رحمته الله است. در حالی که عموماً او از تکفیر قدری‌هایی که به صفت علم اقرار داشتند، و از تکفیر خوارج، دست نگه می‌دارد؛ با وجودی که می‌گفت: قومی شرورتر از خوارج نمی‌شناسم.. نیز در تکفیر آنان که کافر محسوب نمی‌شوند هم دو قول دارد که صحیح‌ترینش بر عدم تکفیر آنان است. و گاهاً بعضی در مورد تکفیر

۱- همان: ج ۳ ص ۳۵۷.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۸۵.

۳- همان: ج ۱۲ ص ۴۸۶.

۴- همان: ج ۳ ص ۳۵۱.

۵- سخن وی در مورد جهمیه که برخی از آنان را کافر و برخی دیگر را تکفیر نمی‌کرد، ذکر خواهد شد. از همین رو بعضی‌ها فکر کرده‌اند که در این مورد از او دو قول نقل شده است. در حالی که او مطلقاً آن‌ها را کافر می‌داند.

کسی که مطلقاً کافر محسوب نمی‌شود، اختلاف دارند، که این خطای محض است. در نزد بسیاری از سلف از جمله عبدالله بن مبارک، یوسف بن اسباط و گروهی از شاگردان امام احمد و دیگران، جهمیة در لیست هفتاد و دو گروهی نیستند که امت بر آن تقسیم شد. بلکه اصل گروه‌های مذکور، خوارج، شیعه، مرجئه، و قدریه بودند. این سخن از امام احمد رحمته ثابت و نقل شده است. عموم اهل سنت و حدیث هم همین را قایلند، آنان می‌گویند: هر کس معتقد به مخلوق بودن قرآن باشد، کافر است. و کسی که بگوید: الله تعالی در آخرت دیده نمی‌شود، کافر است. ابو نصر سجزی در این مورد از آنان دو قول را حکایت می‌کند: (نخست این که: این باور کفریست که انسان را از اسلام خارج می‌کند و می‌گوید: فتوای اکثر علما هم همین است. دوم: کفریست که شخص را از اسلام خارج نمی‌کند. از این رو خطابی می‌گوید: برای سختگیری و برخورد شدید، چنین فتوایی داده‌اند. هم‌چنین معاصرین هم‌فکر ما<sup>۱</sup> در مورد جاودانه بودن افراد کافر این گروه در جهنم، اختلاف دارند؛ اکثراً آنان را همیشگی در آتش می‌دانند. چنان‌که گروهی از گذشتگان اهل حدیث مانند: ابو حاتم، ابوزرعه، و دیگران هم همین را باور دارند؛ لیکن، برخی از این که آنان را جاودانه در جهنم بدانند، امتناع ورزیده‌اند)<sup>۲</sup>.

### (۳) بدعت‌هایی که مطلقاً در تکفیر صاحبش اختلافی نیست

- (فتوای مشهور امام احمد رحمته و عموم ائمه‌ی اهل سنت این است که جهمیة که صفات الله تعالی را تعطیل می‌دانند، کافراند؛ چرا که سخن آنان کتاب‌های پیامبران را، نقض می‌کند. معنای حقیقی سخن آنان انکار آفریدگار و انکار گفتاریست که در معرفی ذات خویش، به وسیله‌ی پیامبرانش به ما رسانده است. از این رو عبدالله بن مبارک می‌گوید: ما کلام یهود و نصارا را نقل می‌کنیم ولی قادر به نقل کلام جهمیة نیستیم. بسیاری از ائمه گفته‌اند: جهمیة از یهود و نصارا هم کافرترند. لذا کسی که معتقد به مخلوق بودن قرآن باشد، یا بگوید الله تعالی در قیامت قابل دیدن نیست، یا الله بر عرش قرار نگرفته است، یا او تعالی علم، قدرت، رحمت و غضب ندارد را، کافر می‌دانند)<sup>۳</sup>.

۱- دوران ابن تیمیة: مترجم.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۸۶ - ۴۸۷.

۳- همان: ج ۱۲ ص ۴۸۶ - ۴۸۷.

- (از امام احمد رحمته و دیگر ائمه، نصّ صریح بر عدم تکفیر مرجئه وجود دارد. و کسی که از قول امام احمد یا دیگر ائمه رحمهم الله تکفیر این گروه را نقل کرده‌اند، یا مرجئه را جزو گروه‌هایی قرار داده‌اند که در کفر آنان اختلاف نظر وجود دارد، خطایی فاحش نموده‌اند. چیزی که از امام احمد و امامان امثال وی ثابت است، این است که آنان، جهمیّه‌ی مشبّهه و همفکرانشان را کافر می‌دانند).<sup>۱</sup>

### دیدگاه اهل سنت و جماعت درباره‌ی حکم نمودن بر شخصی معین

اهل سنت بین حکم مطلق بر اهل بدعتی که گناهکار، فاسق و یا کافراند و بین حکم بر شخصی معین که اسلامش به یقین ثابت است، ولی بدعتی از او سر زده است و باعث شده که گناهکار یا فاسق یا کافر گردد، فرق می‌گذارند. هرگز تا بر وی اقامه‌ی حجت نشود و شبهات وی را مرتفع ننمایند و مخالفت وی را با سنت برایش اثبات نکنند، حکم نمی‌کنند؛ چنان که میان نصوص و وعید که به صورت مطلق آمده است و میان مستحق شدن شخص معینی به این وعید در احکام آخرت، فرق قایل هستند.

- (من (ابن تیمیه) با این که به شخص معینی نسبت کفر، فسق و یا معصیت دهند، بسیار بسیار مخالفم. مگر زمانی که بر آن فرد به گونه‌ای اقامه‌ی حجت شده باشد که شخص بدانند بعد از اتمام حجت، فرد مخالف، گاه کافر و گاه فاسق و یا گناهکار می‌گردد. بنده معتقدم که الله تعالی خطای این امت را آمرزیده است. و این آمرزش شامل خطاها و لغزشهای آنان در مسایل خبری قولی و مسایل علمی می‌گردد... آن چه از قول سلف و ائمه درباره‌ی تکفیر برخی افراد نقل شده است، آن هم به دلیل این که چنین و چنان گفته‌اند، درست و به جا است؛ لیکن باید میان تکفیر مطلق و معین، فرق قایل بود. مسئله‌ی «وعید» اولین مسئله از مسایل بزرگ اصولی است که امت در مورد آن اختلاف دارد؛ چرا که نصوص قرآن در مورد «وعید»، مطلق آمده است. مانند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا﴾ [النساء: ۱۰]

یعنی: «براستی آنان که اموال یتام را به ظلم می‌خورند...». و نیز دیگر آیات و نصوصی که می‌گویند: اگر شخصی فلان کار را انجام داد، مجازاتش فلان است. عادتاً این گونه نصوص، مطلق هستند. درست همانند اقوال سلف صالح که مثلاً می‌گویند: اگر کسی



چنین گوید حکمش فلان است. تازه شخص معین، به وسیله‌ی توبه یا نیکی‌هایی که پاک‌کننده‌ی گناهانش می‌شود، یا مشکلاتی که بر سر راهش می‌آید، یا به وسیله‌ی شفاعتی که شامل حالش می‌شود، وعید را از خود دفع می‌نماید. تکفیر هم وعید محسوب می‌شود و گر چه سخن شخص، به نوعی قول رسول الله ﷺ را تکذیب می‌کند، لیکن ممکن است آن شخص تازه مسلمان باشد یا در صحرا و بادیه بزرگ شده باشد. چنین فردی حتی اگر مرتکب انکار مسایل دینی هم بشود، تا بر او اقامه‌ی حجت نشود، کافر نمی‌گردد. گاه ممکن است اصلاً شخص مورد نظر، نصوص دینی را شنیده باشد؛ یا شنیده باشد ولی برایش اثبات نشده باشد، یا ممکن است دلیلی به او رسیده باشد که با نصوص در تعارض بوده و شخص اشتباهاً نصوص را تأویل نماید).<sup>۱</sup>

- (گفتاری که از منظر قرآن، حدیث و اجماع، کفر محسوب می‌شود، می‌گویند: مطلقاً کفر است، چنانکه ادله‌ی شرعی بر آن دلالت دارد. چرا که ایمان، از احکامی نیست که مردم از روی هوا و هوس و پندار خویش در مورد آن حکم نمایند؛ بلکه از الله ﷻ و رسول الله ﷺ آموخته می‌شود. و نباید در مورد هر کس که دچار این خطا شد، فتوای کفر صادر نمود؛ مگر زمانی که تمام شروط تکفیر در او یافت شود و مانعی برای تکفیرش نباشد. مثل شخصی که به دلیل تازه مسلمان بودن یا زندگی و رشد در صحرا و بادیه می‌گوید: شراب یا ربا حلال است. یا سخنی را شنیده و انکارش می‌کند و نمی‌داند که این سخن، آیه‌ی قرآن یا حدیث رسول ﷺ است؛ چنان که برخی از سلف صالح، سخن رسول الله ﷺ را قبل از این که برایش ثابت شود، انکار نموده‌اند. یا مثل صحابه رضی الله عنهم که قبل از سؤال کردن از رسول الله ﷺ در دیدن الله ﷻ شک داشتند).<sup>۲</sup>

- (گاهی برخی از گفتارها مانند انکارِ وجوب نماز، زکات، روزه و حج یا حلال دانستنِ زنا، شراب، قماربازی و ازدواج با محارم، کفر محسوب می‌شود. لیکن گوینده‌ی چنین باوری ممکن است دستور شرع به او نرسیده باشد؛ و یا مانند شخصی که تازه مسلمان است؛ یا در جایی دور از اماکن تعلیم و تعلم رشد یافته و آموزه‌های دینی به وی نرسیده باشد. چنین فردی اگر مسئله‌ای را انکار کرد و ندانست که این مورد بر رسول ﷺ نازل شده است، کافر نمی‌گردد. گفتار جهمیه هم از همین نوع است، آنان

۱- همان: ج ۳ ص ۲۲۹ - ۲۳۱.

۲- همان: ج ۳۵ ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

صفات الله ﷻ و آن چه بر رسولش ﷺ نازل نموده است را انکار می کنند. باور آنان در سه مورد بسیار خطرناک است:

نخست: نصوصی که با سخن آنان در تضاد است، در قرآن و سنت و اجماع بسیار فراوان است؛ لیکن آنها این نصوص را با تحریف رد می کنند.

دوم: حقیقت سخن آنان مساویست با ناتوان دانستن و انکار آفریدگار. گر چه برخی از آنان هم نمی دانند که معنای سخن آنان یعنی انکار و ناتوان دانستن آفریدگار. چنان که اصل ایمان اقرار به وجود الله ﷻ است، اصل کفر هم انکار الله ﷻ است.

سوم: آنان با آن چه انسان های پاک طینت و تمام گروه های دیگر بر آن اتفاق دارند، مخالفت می کنند) <sup>۱</sup>.

- (هیچ کس حق ندارد یک مسلمان را مادامی که با او اتمام حجت نشده است و راه برایش نمایان نگشته، تکفیر کند؛ گرچه آن مسلمان مرتکب خطا و لغزش هم شده باشد. و کسی که مسلمانی اش به طور یقین ثابت شد، با شک و شبهه از او برداشته نمی شود؛ مگر بعد از اقامه ی دلیل و پاسخ به شبهات) <sup>۲</sup>.

- (سبب اختلاف اهل سنت در تکفیر جهیمیه، تعارض ادله است. زیرا ادله ای دارند که بر اثر آن جهیمیه لایق حکم کفر می گردد و در عین حال افرادی مشهور از جهیمیه که حرفهای کفر آمیز می زنند، ایمانی دارند که با وجود آن نمی توان وی را کافر خواند. لذا از نگاه آنان، این دو دلیل با هم در تعارض است. در حقیقت از الفاظ عموم در کلام ائمه، همان حکمی ثابت می گردد که از الفاظ عموم در نصوص شارع به گذشتگان، ثابت می گشت. شخص گمان می کند هرگاه ائمه گفتند: اگر کسی فلان سخن را گفت کافر است، این حکم شامل تمام کسانی که چنین سخنی بگویند می شود. اما متوجه نشدند که تکفیر شخصی خاص و معین، دارای شروط و عدم وجود موانع می باشد. تکفیر مطلق، شامل تکفیر شخص معین نمی شود؛ مگر زمانی که شرایط یافت شده باشد و مانعی هم برای تکفیر وی نباشد. با این توضیح معلوم شد که وقتی امام احمد رحمته و دیگر ائمه از تکفیر سخن می گویند، منظورشان شخص معینی نیست... لذا گفتار امام احمد و دیگران در این که اعیان و افراد خاص جهیمیه را کافر نمی دانند، صریح و واضح است.

۱- همان: ج ۳ ص ۳۵۴.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۶۶.

آن هم جهمیهای که می‌گفتند: قرآن مخلوق است و الله ﷻ در آخرت دیده نخواهد شد. البته از قول امام احمد رحمته نقل شده است که وی گروه معینی را در این مورد کافر دانسته است. اما این که در این زمینه از وی دو قول نقل کرده‌اند، جای تأمل و نظر وجود دارد. و یا باید گفت که این مسئله نیاز به توضیح و تفصیل دارد. لذا می‌گوییم: اگر کسی را به صورت معین تکفیر کرده است بر این اساس بوده که شرایط تکفیر در او یافت شده و مانعی هم بر کافر دانستن او وجود نداشته است. و کسی را که تکفیر معین نکرده است، کفر در مورد او منتفی بوده است. البته باید این را هم در نظر داشت که کافر خواندن وی بر عموم خود باقی است).<sup>۱</sup>

- (این گفتار دو اصل بزرگ را بیان می‌دارد:

اولاً: ایمان، علم و هدایت، در دستورات رسول ﷺ نهفته است؛ و خلاف آن به صورت مطلق، کفر محسوب می‌شود. پس نفی صفات کفر است؛ اعتقاد به این که الله ﷻ در آخرت دیده نمی‌شود، یا بر عرش قرار ندارد، یا این که قرآن کلام الهی نیست، یا الله ﷻ با موسی سخن نگفته است، یا ابراهیم علیه السلام را به عنوان خلیل برگزیده است، کفر محسوب می‌شود؛ و نیز هر مسئله‌ای که در این مفهوم باشد. این باور (کفر دانستن موارد مذکور) معنای کلام ائمه‌ی اهل سنت و حدیث می‌باشد.

اصل دوم: تکفیر عام، همانند وعید عام است. باید آن را به همان صورت عام و مطلق به کار بست. اما این که بر شخص معینی حکم کفر صادر شود و یا او را جهنمی بخوانند، بسته به دلیل معین است؛ چرا که باید شرایط تکفیر، ثابت گردد و هیچ مانعی هم در کافر خواندنش نباشد).<sup>۲</sup>

- (با توجه به مطالبی که در پاراگراف‌های گذشته نسبت به مسئله‌ی تکفیر دانستیم، تکفیر شخصی معین توسط برخی از مخالفین اهل سنت وهم اندیشان آنان را نباید تأیید نمود و همچون آنها عمل کرد؛ مگر زمانی که بر آن شخص اتمام حجت شود و به وی ثابت گردد که مخالف دستورات پیامبران عمل کرده است. و بدون شک مخالفت با فرامین پیامبران صلوات الله علیهم کفر محسوب می‌شود. این قانون (عدم تکفیر) در مورد تمام افراد معین، اجرا می‌گردد.

۱- همان: ج ۱۲ ص ۴۸۷ - ۴۸۹.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۹۷.

از آنجا که برخی از بدعت‌ها از برخی دیگر شدیدتر هستند، و در برخی از اهل بدعت ایمانی یافت می‌شود که در بعضی دیگر شاهد آن نیستیم، نباید هیچ یک از مسلمانان را با وجودی که دچار اشتباه و خطا شود، مادامی که بر او اقامه‌ی حجت نشده و راه برایش نمایان نگشته است، تکفیر نمود. و هرکس ایمان وی با یقین اثبات شد، با شک از او زایل نمی‌گردد؛ مگر بعد از برپایی دلیل و برطرف نمودن شبهات)<sup>۱</sup>.

- (لعنت کردن هم از باب وعید محسوب می‌شود و عموماً با آن بر اشخاص، حکم هم می‌شود. اما به دلیل توبه یا نیکی‌ها و گرفتاریهایی که پاک کننده‌ی گناهان خواهد شد، و یا شفاعت قبول شده در حق شخص معین، یا دیگر اسبابی که عقوبت را از گناهکار محو می‌کند، وعید به لعن را هم از او دور می‌کند. البته این در مورد شخصی است که گنااهش به اثبات رسیده و محرز است.. لذا نمی‌توان برای شخص معینی هم، شهادت و گواهی به بهشت داد؛ مگر با دلیل خاص. همین‌طور هم نمی‌توان جز با دلیل خاص، کسی را جهنمی خواند. به مجرد ظن و گمان هم کسی را در حکم عموم قرار نمی‌دهیم. چراکه ممکن است شخص، ثواب و عقاب را مستحق شود)<sup>۲</sup>.

### دیدگاه اهل سنت در مورد علمای مسلمانی که اجتهاد یا تأویل می‌کنند

اهل سنت و جماعت وقتی بزرگان اهل بدعت را تا بعد از اقامه‌ی حجت و رفع شبهات، شتابزده کافر و فاسق نمی‌خوانند و از این کار پرهیز می‌کنند، هرگز علمای مسلمان را به سبب خطا یا تأویلی که نموده‌اند، کافر، فاسق و حتی گناهکار، نمی‌دانند. خصوصاً در مسایلی که از ظنّیات است و در آن اختلاف وجود دارد.

- (علمای مسلمانی که در امور دنیا به سبب اجتهاد خویش دچار خطا می‌گردند، به مجرد خطای لفظی، آنان را کافر نمی‌خوانیم.. چرا که میدان دادن به جهال در تکفیر نمودن علمای اسلام، از ناپسندترین کارها است. اصل چنین رویکردی (تکفیر) از خوارج و روافض که فکر می‌کردند علمای مسلمان در مسایل دینی خطا کرده‌اند، پدیدار گشت.

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که تکفیر علمای مسلمان به صرف خطا، جایز نیست؛ بلکه به استثنای فرمایش رسول الله ﷺ، سخن هر کس قابل قبول و رد شدن

۱- همان: ج ۱۲ ص ۵۰۰.

۲- همان: ج ۳۵ ص ۶۶-۶۸، ص ۲۸۲.

است. چنین نیست که هرگاه بخشی از گفتار شخصی به سبب خطایی که مرتکب شده است رد شود، وی را کافر یا فاسق و یا حتی گناهکار خواند... پُر واضح است وقتی علمای مسلمانی را که در باب عصمت پیامبران سخن گفته‌اند، نباید تکفیر کرد، عدم تکفیر این علما در صورت اثبات خطای غیر عمد، از مهمترین هدفهای شریعت اسلامی است... حال چه برسد که بخواهیم علما را در مورد مسایل ظنی تکفیر کنیم!! یا بدتر از آن بخواهیم جمهور علمای مسلمان یا تمام سلف و علمای مشهور را بدون حجت و مدرک، کافر بخوانیم<sup>۱</sup>!!

### دیدگاه اهل سنت در مورد اهل بدعت با کسانی که کفرشان ثابت شده است، متفاوت است

اهل سنت میان شخص مبتدع که از اهل قبله است هر چند هم که حجم بدعتش بزرگ باشد، و میان شخصی از قبیل اهل کتاب و مشرکین، که صد در صد کفرش به اثبات رسیده است، فرق می‌گذارد. البته با وجودی که می‌دانند بسیاری از آنان در باطن منافق و زندق هستند، عموماً این حکم، حکم ظاهری آنان است؛.

- (کسی که در برخی از این مسایل<sup>۲</sup> به خطا رود: یا با وجودی که در عموم اصول ایمان با کفار که از مشرکین و اهل کتاب هستند متفاوت‌اند، لیکن در زمره‌ی آنان به حساب می‌آیند. و یا به آنان که در مسایل وجوب و تحریم به خطا رفته‌اند، ملحق می‌شوند. با وجودی که این مسایل هم از اصول ایمان هستند. چرا که ایمان به واجب دانستن واجبات ظاهری و متواتر، و حرام دانستن محرمات ظاهری متواتر، از بزرگترین اصول ایمان و قواعد دینی قلمداد می‌شود و به اتفاق تمام علما منکر آن کافر می‌شود. البته بالاتفاق، مجتهد در این مسایل با وجودی که خطا هم بکند، کافر محسوب نمی‌شود.

و از آنجا که باید به ناچار او را به یکی از دو گروه ملحق نمود، معلوم و واضح است آنان که خطای اجتهادی داشته‌اند در لیست مؤمنین به الله ﷻ و رسولش ﷺ قرار دارند و شبهات آنان از اهل کتاب و مشرکین موجه‌تر است؛ لذا لازم است که در لیست مسلمانان قرار گیرند. عملکرد و رویکرد امت اسلامی هم از دیر باز تا کنون در مورد

۱- همان: ج ۳۵ ص ۱۰۰-۱۰۴.

۲- منظور مسایل عقیده از قبیل صفات، تقدیر، ایمان، وعید و غیره می‌باشد که سخن مخالف در این باب بدعت محسوب می‌شود.

عموم خطا کنندگان، بر همین بوده است. و احکام اسلام را همان طور که بر دیگران اجرا می‌شد، بر آنان هم اجرا می‌کردند. با وجودی که مشخص و روشن است که بسیاری از بدعتی‌ها منافقینی هستند که نفاق اکبر دارند و در لیست کفاری هستند که در زیرین‌ترین بخش جهنم قرار دارند.... لذا آنان در باطن کافراند و اگر کفرش آشکار و ظاهر شد، در ظاهر هم جزو کفار قرار می‌گیرد).<sup>۱</sup>

- (هر کس به آنچه محمد ﷺ آورده است ایمان دارد، به مراتب بهتر از کسی است که به شریعت محمدی ﷺ کفر ورزیده است؛ گرچه در شخص مؤمن، نوعی بدعت از بدعتِ خوارج، شیعه، مرجئه، قدریه یا دیگران، هم وجود داشته باشد. چرا که یهودیان به شهادتِ صد در صدی اسلام، بدون استثنا کافر هستند. مبتدع اگر گمان کند که با رسول الله ﷺ موافق است نه مخالف، کافر نمی‌گردد. حتی اگر گفته شود در او کفرِ بالقوه هم وجود دارد، کفرش از جنسِ کسی که رسول الله ﷺ را تکذیب می‌کند، نیست).<sup>۲</sup>

۱- همان: ج ۱۲ ص ۴۹۶.

۲- همان: ج ۳۵ ص ۲۰۱.

## فصل دهم:

### تعامل اهل سنت و جماعت با اهل بدعت

#### اول: معیار و میزان اهل سنت و جماعت در برخورد و تعامل با اهل بدعت

اولین مهم اهل سنت در قبال مبتدعین، افشاگری اهل بدعت و هشدار به امت در برخورد با ایشان، آشکار نمودن سنت و آگاهی دادن به مسلمانان در این زمینه است. در پی آن، در قلع و قمع بدعت و دفع تجاوز و دشمنی اهل بدعت هم می‌کوشند. این رویکرد را در پرتو کتاب الله و سنت، با عدالت هر چه تمام‌تر اجرا می‌کنند.

- ( این مسئله را به یاد داشته باش که من (ابن تیمیه) با مخالف خود با سعه‌ی صدر برخورد می‌کنم؛ چرا که او در تکفیر، فاسق خواندن، بهتان زدن و عصبیت جاهلی، در حدود الهی علیه من تجاوز می‌کند، ولی من در مورد او، حدود الهی زیر پا نمی‌گذارم. بلکه مواظب گفتار و کردار خویش هستم و با ترازوی عدالت آن را می‌سنجم. و به کتاب الله ﷻ که آن را بر مردم نازل نمود و آن را در اختلافاتشان مایه‌ی هدایت و رهنمود قرار داد، اقتدا می‌کنم) <sup>۱</sup>.

- (آن چه را که یک شاهد و گواه یا شخصی دیگر، با آن از کسی انتقاد کند و بر او خرده گیرد و در پی آن عدالت و دین شخص متهم زیر سؤال رود، باید این شهادت از طریق استفاضه (مشهور) و ثابت شده صورت گیرد؛ نه فقط از قول دیگران یا تجربه. در این صورت این عیب و خرده‌گیری، عیب شرعی محسوب می‌شود.. در این مسئله ندیدم کسی اختلاف داشته باشد؛ چرا که تمام مسلمانان عصر ما در مورد عمر بن عبدالعزیز و حسن بصری رحمهما الله و امثال این دو که دیندار و اهل عدل و دادگری بوده‌اند، شهادتی می‌دهند که فقط از طریق استفاضه (مشهور) به آنها رسیده است <sup>۲</sup>.

---

۱- همان: ج ۳ ص ۲۴۵.

۲- یعنی خود مردم معاصر در عصر آنان نبوده‌اند تا ایشان را دیده باشند و شهادت دهند. ولی در تاریخ مشهور است که این افراد متدین و عادل بوده‌اند.

همچنین مسلمین علیه حجاج بن یوسف، مختار بن ابی عبید، عمرو بن عبید، غیلان قدری، عبدالله بن سبأ رافضی و دیگران، ظلم و بدعت‌هایی را شهادت می‌دهند که فقط از طریق استفاضه و شهرت به آنان رسیده است.. البته این حکم برای زمانی است که فرد را فاسق بخوانند؛ تا بدینوسیله او را فاقد شهادت و ولایت بدانند. اما اگر منظور، فقط هشدار و بر حذر بودن از وی باشد، تا دیگران از شرش در امان بمانند، باید نسبتی کمتر از فسق به او داد.. کسی که به بدعت فرا می‌خواند به اتفاق مسلمانان مستحق مجازات و عقوبت است. گاهی باید او را کشت و گاهی به کمتر از قتل هم بسنده می‌شود.. ولی اگر تشخیص داده شد که آن شخص مستحق عقوبت و مجازات نیست، یا نمی‌توان او را مجازات کرد، باید بدعتش برای مردم اعلان گشته و دیگران را از او بر حذر داشت. چون این رویکرد هم، امر به معروف و نهی از منکر است که الله ﷻ و رسول الله ﷺ بدان دستور داده‌اند. بدعتی هم که صاحبش مبتدع خوانده می‌شود، آنست که مخالفت آن بدعت با قرآن و سنت در نزد علمای اهل سنت مشهور باشد. مانند بدعت خوارج، روافض، قدریه و مرجئه.. عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: جهیمیه و روافض دو گروه‌اند که باید از آنان بر حذر بود. شرورترین اهل بدعت این دو گروه‌اند).<sup>۱</sup>

- (همچنین کسی که با بدعتی خود ساخته که از قرآن و سنت ثابت نیست، مسلمانان را تکفیر نماید، و جان و مال آنان را مباح بداند، باید او را از این کار بازداشت و حتی شده با قتل یا جنگ، به گونه‌ای مجازاتش کرد که از این کار باز آید. چرا که اگر متجاوزان هر گروه مجازات شوند و پرهیزگاران و پارسایان هر گروه بزرگ داشته شوند، این از بزرگترین اسبابی است که باعث رضایت الله ﷻ و رسول الله ﷺ و اصلاح امور مسلمین می‌گردد).<sup>۲</sup>

- (هرگاه در شخصی خیر و شر، نافرمانی، طاعت و معصیت، و سنت و بدعت با هم جمع شد، باید به قدر خیر و صلاحی که در او است، مورد موالات و پاداش قرار گرفته و به تناسب شر و فسادی که در اوست، مورد معادات و مجازات قرار گیرد؛ لذا در یک شخص در آن واحد، موجبات بزرگداشت و اهانت جمع می‌شود).<sup>۳</sup>

۱- همان: ج ۳۵ ص ۴۱۳ - ۴۱۵.

۲- همان: ج ۳ ص ۴۲۳.

۳- همان: ج ۲۸ - ص ۲۰۹.



- (آنچه که شایسته است در این موضوع بدانیم، این است که شریعت اسلامی ما را به برپایی حدّی از حدود، از قبیل قتل، شلاق، یا غیره بر یک شخص امر نموده است؛ که با اجرای این حد، انسان گناهکار در آخرت دوباره مورد عذاب قرار نخواهد گرفت. مثلاً با سرکشان و شورشیان و آنان که مسایل را تأویل می‌کنند، با وجودی که دارای عدالت هستند هم باید وارد جنگ شد. درست همانند اجرای حد بر کسی که بعد از دستگیری، توبه‌ی واقعی نموده است.. البته چنین رویکردی در مورد کسی که تأویل کرده است، صدق نمی‌کند..

البته هستند مردمانی که با وجود کافر بودن، در دنیا مجازات و عقوبت نمی‌شوند. مانند اهل «جزیه» که بر کفر خود باقی هستند. و یا مانند منافقینی که در ظاهر مسلمان هستند. این افراد گرچه در آخرت در زمره‌ی کفار هستند، لیکن طبق احکام اسلام با این افراد (به مثابه‌ی مسلمانان) برخورد می‌شود.. چرا که در حقیقت محل اجرای مجازات و ثواب، سرای آخرت است. لیکن اجرای مجازات و عقوبت در دنیا، برای باز داشتن از ظلم و عدوان مشروع شده است.. بر همین مبنا عقوبت دنیا مستلزم مجازات اخروی نیست و نیز به عکس. لذا اکثر سلف به قتل اهل بدعتی که مردم را به بدعت فرا خوانده و دین مردم را به فساد می‌کشند، دستور داده‌اند. فرقی ندارد که آن مبتدع را کافر خوانده باشند یا خیر).<sup>۱</sup>

- (افشاگری ائمه‌ی اهل بدعت یا عبادت‌گزاران (مبتدع) که با کتاب الله و سنت مخالف‌اند، به اتفاق مسلمین واجب است؛ و باید امت را نسبت به آنان هشدار داد. حتی به امام احمد رحمته‌الله گفته شد: شخصی است که روزه می‌گیرد، نماز می‌خواند و به اعتکاف می‌نشیند، و دیگری در مورد اهل بدعت افشاگری می‌کند، کدام یک در نزد شما محبوب‌تر است؟ گفت: اگر نماز خوانده، روزه بگیرد و اعتکاف کند، به خودش فایده می‌رسد، اما در افشا نمودن اهل بدعت، عموم مسلمانان بهره‌مند می‌شوند و این بهتر است. می‌گوید: سودرسانی به عموم مردم، از جنس جهاد فی سبیل الله است. چرا که پاک نمودن راه، دین، منهج یا روش و شریعت الهی و دفع تجاوز سرکشان، بر مسلمین فرض کفایه است. و اگر الله تعالی افرادی را برای دفع ضرر این گروه نمی‌گمارد، دین به تباهی کشیده می‌شد. فساد آنان از فساد دشمن که به خاک ما

حمله می‌کند به مراتب بیشتر است؛ زیرا دشمنی که به خاک مسلمانان حمله می‌کند، در ابتدا قلب‌ها و دینداری را به فساد نمی‌کشد مگر کم‌کم و در گذر زمان. لیکن این افراد از همان ابتدا دل‌ها را تباه می‌کنند)<sup>۱</sup>.

- (دشمنان دین بر دو دسته‌اند: کفار و منافقان. الله ﷻ هم، پیامبرش ﷺ را به جهاد با هر دو گروه دستور داده است. و چون گروهی از منافقین بدعت‌هایی مخالف با کتاب الله پدید می‌آورند و با آن مردم را به اشتباه می‌اندازند، و این جریان هم برای مردم تبیین نمی‌شود، دستورات قرآن تباه گشته و دین عوض شده است. چنان که قبل از ما، دین اهل کتاب به دلیل تغییر و تبدیل و عدم ایستادگی در مقابل مفسدان، تباه شد. و از آنجا که برخی انسان‌ها منافق نیستند ولی مدام به تبلیغات منافقین گوش می‌دهند، به خود شک کرده‌اند؛ تا آنجا که گرچه سخنشان با قرآن در تضاد است، گمان می‌کنند حق با منافقین است. لذا ناخواسته دعوتگرانی می‌شوند که به سوی بدعت منافقین فرا می‌خوانند... پس افشا کردن این افراد هم از ضروریات است. حتی فتنه و فساد این افراد بیشتر است؛ چرا که در عین حال، این افراد ناآگاه دارای ایمانی هستند که به خاطر ایمانشان باید با آنان موالات و ارتباط داشت؛ ولی متأسفانه در دام بدعت‌های منافقین افتاده‌اند که دین را به فساد می‌کشد. از این رو هشدار نسبت به آنان از ضرورات است. حتی اگر لازم باشد باید به صورت خاص، نامشان هم گرفته شود. حتی اگر آن بدعت‌ها را از منافقی هم نشنیده باشند، لیکن گمان کنند که این بدعت‌ها حق و خیر هستند و جزو دین می‌باشند، در حالی که چنین نیست، باز هم افشاگری آنان واجب است)<sup>۲</sup>.

- (از همین رو باید وضعیت آنان را که در حدیث و روایت، نظر و فتوا، زهد و پارسایی دچار اشتباه می‌شوند، گوشزد کرد. هر چند مجتهدی که - غیر عمد - به خطا رفته باشد، خطایش آمرزیده شده است و به خاطر تلاشش دارای اجر هم هست، لیکن بیان قول و عملی که کتاب الله و سنت بر آن دلالت دارد، واجب است. هر چند با قول و عمل مجتهد هم مخالف باشد. اما اگر از کسی اجتهادی به اثبات رسید که گنجایش چنان فتوایی وجود داشت، نباید برای نکوهش و بدگویی و گناهکار دانستن

۱- همان: ج ۲۸ ص ۲۳۱ - ۲۳۲.

۲- همان: ج ۲۸ ص ۲۳۲ - ۲۳۳.

وی، نامش گرفته شود. چرا که الله ﷻ خطایش را معاف نموده است. بلکه به خاطر ایمان و تقوایی که در او وجود دارد، باید با او دوستی و موالات کرده و به او محبت ورزید. و حقوقی و وظایفی را که الله از قبیل تعریف و تمجید و دعا برای وی واجب نموده است باید ادا نمود. هر چند برخی کارهای نفاق هم از او سر بزند. چنان که نفاق گروهی در عهد رسول الله ﷺ هم ثابت و هویدا بود. و همان گونه که دیگر مسلمانان نفاقِ رافضیان را درک کرده‌اند. لذا این کارها نفاق نامیده می‌شود. و اگر بدعتی را اعلان کرد، و ندانست که آیا شخص مبتدع منافق است یا مؤمنی که دچار لغزش شده است، باید همان چیزی را که از او می‌داند، بیان دارد. و جایز نیست چیزی را که نمی‌داند افشا کند. و در این باب، جز برای چهره‌ی الهی و این که کلمه‌ی الله بلند و بالا باشد، نباید سخنی دیگر بر زبان براند. و هر کس نا آگاهانه یا خلاف واقع سخنی بگوید، گناهکار است)<sup>۱</sup>.

- (گروهی از شاگردان امام شافعی و احمد رحمهم الله کشتنِ مبتدعی که بر خلاف قرآن و سنت دعوت می‌دهد را، جایز دانسته‌اند. همچنین بسیاری از شاگردان امام مالک رحمته هم بر همین باورند. می‌گویند: امام مالک رحمته و دیگران قتل «قدریه» نه به دلیل ارتداد، بلکه به دلیل فساد در زمین را، جایز دانسته‌اند. آنان استدلال نموده‌اند که اگر شرّ انسان مفسد جز با کشتنش قطع نمی‌شود، باید وی را کشت)<sup>۲</sup>.

- (اما شخصی از خوارج یا روافض که دستگیر شده است، هر چند فقها در مورد قتل شخصی که دستگیر شده است اختلاف نظر دارند، لیکن از علی و عمر رحمهم روایت است که باید آن‌ها را کشت. اما در مورد جنگ با کسانی که از انجام دستورات الهی (مثل زکات و ...) امتناع می‌ورزند، اختلافی وجود ندارد؛ زیرا دامنه‌ی قتال و جنگ، از کشتن وسیع‌تر است. چنان‌که با سرکشان و یاغیان که به مردم حمله‌ور می‌شوند، جنگ می‌شود. گرچه هر کدام از این افراد که دستگیر شدند، نباید جز به همان روشی که الله تعالی و رسول صلی الله علیه و آله دستور داده‌اند، مجازات شوند.

روایات زیادی از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد خوارج به صورت متواتر، ثابت است. و علما هم کسانی را که اهل بدعت هستند و از شریعت محمد صلی الله علیه و آله و جماعتِ مسلمانان

۱- همان: ج ۲۸ - ص ۲۳۳ - ۲۳۴.

۲- همان: ج ۲۸ ص ۳۴۶

خارج‌اند، به صورت لفظی یا معنوی در این وعید داخل می‌دانند. بلکه چنین افرادی از قبیل «حُرْمیه» «قراطمه» «نُصیریه» و هر کس که انسانی را الله ببیند، یا غیر پیامبری را پیامبر بداند و بنا بر این اعتقاد با مسلمانان بجنگد، از خوارجِ حروریه هم شروتراند. پیامبر ﷺ نیز از این رو خوارجِ حروریه<sup>۱</sup> را اسم می‌برد که آنان اولین گروهی بودند که بعد از او ﷺ سر بر آوردند. حتی اولین افراد این گروه در حیات رسول ﷺ ظهور کردند. لذا نامِ آنان (خوارج) را که به عهد وی ﷺ بسیار نزدیک بوده‌اند، به صراحت گرفته است. چنان که الله ﷻ و رسول ﷺ مواردی از این تخلفات و نام‌ها را به دلیل نزدیک بودن به زمانه‌ی پیامبر علیه افضل السلام، به طور خاص نام گرفته‌اند. هر کس هم که این معانی و ویژگیها در او یافت شد، در لیست آنان قرار می‌گیرد؛ زیرا اگر دسته‌ای را در نام بردنشان خاص کردند، به این معنا نیست که حکم تنها به آنان اختصاص دارد؛ بلکه بنا بر نیازِ مخاطبینی که در آن زمان بوده‌اند، آنان را معین نموده است؛ البته این در صورتی است که الفاظش شامل آنان نبوده باشد)<sup>۲</sup>.

- (اما فقها در مورد کشتن یکی از خوارج، مثل حروریه، یا یکی از روافض بعد از دستگیری و یا افرادی همانند آنان، دو فتوا دارند. امام احمد رحمته نیز دو قول در این باره دارد. فتوای صحیح آن است که وی کشتنش را جایز می‌داند، مانند کسی که به اندیشه و روش خود دعوت می‌دهد. و دیگر افرادی که در آنها فساد و تخریب وجود دارد. اما اینکه آیا چنین افرادی کافر و همیشه در جهنم هستند یا خیر نیز، علما دو قول دارند. امام احمد رحمته نیز دو فتوا دارد؛ دو فتوا در مورد خوارج و حروریه‌ی مارقین که از دین خارج شدند و نیز روافض و امثال آنان. قول راجح این است که به یقین اثبات شده گفتارِ خوارج و روافض، مخالف آموزه‌ها و پیامِ رسول ﷺ بوده و کفر محسوب شده است. همچنین کارهایی که علیه مسلمانان انجام می‌دادند هم، از جنس کارهای کفار علیه مسلمانان بوده است. اما شخص معینی از این افراد را تکفیر کردن و فتوای جاودانه بودنش در آتش، بسته به ثبوت شرایط تکفیر و عدم وجود موانع کفر است. ما نصوص وعده، وعید، تکفیر و فاسق خواندن را به صورت مطلق بیان می‌کنیم. و هرگز شخص معینی را وارد این حکم عام نمی‌کنیم؛ مگر بعد از اثبات آنچه که

۱- نام روستایی بوده است در نزدیکی کوفه‌ی عراق. (مترجم).

۲- همان: ج ۲۸ - ص ۴۷۵ - ۴۷۷.

اقتضای این حکم را بکند و معارضی هم برایش موجود نباشد.. زیرا نمی‌توان تا قبل از ابلاغ رسالت کسی را تکفیر نمود. به بسیاری از متخلفین، نصوص مخالف با نظرشان ابلاغ نشده است و شخص ندانسته است که رسول ﷺ با چنین دستوری مبعوث شده است. لذا بر چنین سخنی به صورت مطلق، حکم کفر صادر می‌شود و فقط کسی که بر او به گونه‌ای اقامه‌ی حجت شود که بداند مخالفت بعد از این ابلاغ، کفر شمرده شود، تکفیر خواهد شد نه شخصی دیگر. والله اعلم).<sup>۱</sup>

- (نیز مبتدعی که بعضی از دستورات شریعت محمد ﷺ را ترک کند، و خون و اموال مسلمانانی که به سنت پیامبر ﷺ تمسک جسته‌اند را مباح بداند، هر چند هم عمل خود را دین تلقی کند و با آن به الله ﷻ تقرب جوید، از یک فاسق، مستحق‌تر به جنگ است... از این رو ائمه‌ی اسلام اتفاق نظر دارند که چنین بدعت‌های شدیدی، از گناهایی که صاحبانش بر گناه بودن آن معترف‌اند هم، بدتر است. دستور رسول ﷺ هم بر همین امر بوده است. چنان‌که دستور به جنگ با کسانی را می‌دهد که از سنت خارج گشتند. و همچنین امر فرموده‌اند که بر جور و ظلم حاکمان، صبر نماییم و با وجود گناهایی که مرتکب می‌شوند، پشتشان نماز بخوانیم. و در مورد برخی از اصحابش که بر انجام گناه مصرّ بودند، شهادت داده است که آنان الله ﷻ را دوست دارند و از لعنت کردن آنها نهی فرموده است. درباره‌ی ذی الخویصره و یارانش فرموده است، آنان با وجود عبادت و پارسایی، چنان که تیر از شکار خارج می‌شود از دین خارج می‌شوند).<sup>۲</sup>

- (این هم روش علی ﷺ و دیگران که دستور به مجازات سه گروه شیعه می‌دهند. آنان که جرمشان از همه سبکتر است شیعه مفضّله نام دارند<sup>۳</sup> که او و عمر رضی الله عنهما دستور دادند که این فرقه شلاق زده شوند. اما شیعه‌ی افراطی همانند نصیریه و اسماعیلیان که معتقد به الله بودن علی ﷺ و نبوت وی و دیگر امامان بودند، به اتفاق تمام مسلمانان باید کشته شوند؛ چرا که این کفار از یهود و نصارا هم کافرترند. اما اگر این باورشان (خدا دانستن علی ﷺ) علناً آشکار نشد، در لیست منافقینی هستند که

۱- همان: ج ۲۸ ص ۴۹۹ - ۵۰۱.

۲- همان: ج ۲۸ - ص ۴۷۰ - ۴۷۱.

۳- که علی ﷺ را بر دیگر خلفا رضی الله عنهم برتر می‌دانند.

در پایین‌ترین طبقه‌ی جهنم خواهند بود. اما آن‌که چنین اعتقادی را آشکار کند، از کفار هم کافرتر است، هرگز نباید به او اجازه‌ی زندگی کردن بین مسلمانان را داد، از او جزیه قبول نمی‌شود و هیچ عهد و ضمانتی و پناهی هم ندارد، ازدواج با زنان آنان جایز نیست و ذبیحه‌ی دستشان خورده نمی‌شود؛ چرا که آنان بدترین مرتدین هستند. اما اگر گروهی بودند که از دستورات شرع امتناع ورزیدند، جنگ با آنان همانند مرتدین واجب است. چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه و صحابه رضی الله عنهم با یاران مسیلمه کذاب جنگیدند. گرچه بعد از توبه با شهروندان مسلمان همراه بوده و در میانشان هم زندگی کنند و بر قوانین اسلامی که بر مسلمانان واجب است هم پایبند باشند. این تنها مختص رافضیان افراطی نیست؛ بلکه در مورد کسی که نسبت به یکی از شیوخ و بزرگان هم چنین افراطی بنماید، اجرا می‌گردد. مثلاً بگوید: فلان شیخ است که به او روزی می‌دهد یا نماز را از او ساقط می‌کند؛ یا معتقد باشد که شیخش از پیامبر صلی الله علیه و آله برتر است، یا نیازی به شریعت وی ندارد و به روشی دیگر جدای از شریعت محمد صلی الله علیه و آله به الله می‌رسد. یا بگوید: یکی از شیوخ با پیامبر صلی الله علیه و آله همکار است؛ چنان که خضر با موسی علیه السلام چنین بود. تمام این افراد کافر هستند و به اتفاق تمام مسلمین باید با آنان جنگید. یا هر کدام از آنان که به چنگ حکومت اسلامی افتاد، باید کشته شود).<sup>۱</sup>

### دوم: تعامل اهل سنت با مبتدعی که بدعتش پنهان است و با مبتدعی که بدعت خویش را آشکار نموده و با کسی که به سوی بدعتش فرا می‌خواند، فرق دارد

اهل سنت با مبتدعی که بدعتش را آشکار می‌کند، با مبتدعی که چنین نیست، یکسان برخورد نمی‌کند. زیرا کسی که بدعتش را آشکار نموده و به سوی آن فرا می‌خواند، ضرر بدعتش متوجه دیگران می‌شود. لذا باید جلوی او را گرفت و به روشی همانند ترک ارتباط و غیره، مجازاتش نمود که از کرده‌اش باز آید. اما به کسی که بدعتش پوشیده است، باید پنهانی تذکر داد. چرا که نهایتاً کارش همانند منافقینی است که پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهرشان را می‌پذیرفت و درون آنان را به الله تعالی وا می‌گذاشت.

- (هر کس با کتاب روشن‌گر و سنت ثابت و مشهور یا با اجماع امت مخالفت ورزد، البته اگر عذری هم نداشته باشد، با او بسان اهل بدعت برخورد خواهد شد.. مسلمانان

بر این باورند که باید با کسی که نشانه‌های گمراهی از آنان مشهود است و بدعت‌ها را بروز داده و به آن دعوت می‌دهد و گناهان کبیره را نمایان می‌کند، ترک ارتباط نمود. اما کسی که در خفا خطایی می‌کند و یا بدعتی که کفر محسوب نمی‌شود را پنهانی انجام می‌دهد، نباید با او ترک ارتباط نمود. کسی که آشکارا به بدعتش دعوت می‌دهد طرد و رانده می‌شود. چرا که قهر کردن، خود نوعی مجازات و عقوبت است. و کسی گرفتار عقوبت می‌شود که قول و عمل گناهی را آشکار نماید. اما کسی که ظاهر کردارش خیر بود، از او می‌پذیریم و درونش را به الله ﷻ واگذار می‌کنیم. نهایتاً وضعیت چنین فردی همانند منافقینی است که رسول الله ﷺ ظاهرشان را قبول می‌کرد و درون آنان را به الله ﷻ می‌سپرد.

بر همین اساس بود که امام احمد رحمته الله علیه و اکثر آنان که قبل و بعد از وی می‌زیستند، مانند مالک رحمته الله علیه و دیگران، روایت داعی به بدعت را نمی‌پذیرفتند و با او همنشینی نمی‌کردند. بر خلاف کسی که ساکت بود و به بدعتش فرا نمی‌خواند. لذا نویسندگان کتب حدیث صحیح، از گروهی که ساکت ولی متهم به بدعت بودند، روایت نموده‌اند و آنان را در لیست دعوتگران به بدعت‌ها قرار نداده‌اند<sup>۱</sup>.

- (ترک یا هجر شرعی بر دو نوع است:

اول: ترک منکرات.

دوم: عقوبت و مجازات بر انجام گناه.

منظور از مورد اول این است که شخص بدون هدف، در جمع منکرات حاضر نمی‌شود.. بر خلاف کسی که برای تذکر و جلوگیری از انجام منکرات، در جمع آنان حاضر می‌شود یا یکی دیگر او را به اجبار وارد چنین جمعی می‌کند.. این نوع هجر و ترک ارتباط، از جنس باز داشتن خویش از گناهان توسط خود انسان می‌باشد. هجرت و ترک بلاد کفر و فسق، به سوی دار الاسلام و ایمان، نیز از همین نوع است. زیرا شخص زیستن در میان کفار و منافقین که اجازه‌ی اجرای دستورات الهی به او نمی‌دهند را، ترک می‌کند..

نوع دوم ترک ارتباط از شخص، برای ادب نمودنش می‌باشد. این ترک در حق کسانی است که وارد منکرات می‌شوند. با چنین شخصی قطع ارتباط می‌شود تا از

گناهش توبه نماید و باز آید. چنان که رسول الله ﷺ و مسلمین این کار را با سه نفر از صحابه رضی الله عنهم که از جنگ تبوک بدون عذر عقب ماندند، انجام دادند. تا این که الله تعالی از قبول توبه‌ی آنان خبر داد. و با کسانی که خیر و نیکی از آنان مشهود بود، حتی اگر منافق هم بودند ترک ارتباط نشد. پس «هجر» در این جا به منزله‌ی مجازات تعزیری می‌باشد. و تعزیر علیه کسی به کار گرفته می‌شود که واجبات را ترک و مرتکب محرمات شود. مانند تارک الصلاة و مانع الزکاة و یا آشکارا ظلم و کار خلاف کردن، فرا خواندن به بدعتی که با کتاب الله و سنت و اجماع سلف امت در تضاد است.

و این حقیقت سخن سلف و ائمه‌ای است که گفته‌اند: گواهی و شهادتِ دعوته‌گران به بدعت، پذیرفته نمی‌شود. اقتدای نماز به آنان هم جایز نیست و نباید از آنان علم آموخت و با آنان ازدواج و وصلت هم نباید صورت گیرد. این مجازاتی است برای آنان تا که از کارشان باز آیند. از همین روست که بین مبتدعی که داعی است و بین آن که دعوتگر به بدعت نیست، فرق قایل شده‌اند. چرا که داعی به بدعت، منکرات را علنی کرده است و در نتیجه سزاوار عقوبت است. بر خلاف کسی که بدعتش مخفی و پنهان است. زیرا او از منافقینی که رسول الله ﷺ اکثرشان را می‌شناخت و ظاهر کارشان را قبول می‌کرد و درونشان را به الله تعالی واگذار می‌نمود، بدتر نیستند.. لذا منکراتِ ظاهری را باید انکار و جلوگیری کرد. بر عکس منکراتِ باطنی که عقوبتش فقط دامنگیر صاحبش می‌گردد)<sup>۱</sup>.

- (هر کس منکراتی از قبیل، کارهای فاحشه، شراب، دشمنی و غیره را مرتکب شد، بر حسب قدرت و توان باید جلوی او گرفته شود.. اگر شخص آن را پنهانی انجام داد و علنی‌اش نکرد، به صورت پنهانی به او اعتراض شود و این اعتراض را علنی نکنند.. مگر این که ضرر کارش دامنگیر دیگران هم بشود. که در این صورت باید جلوی متجاوز گرفته شود. و اگر شخص او را در تنهایی از کارش باز داشت، لیکن او کوتاه نیامد، در صورتی که ترک ارتباط و غیره، منفعت دینی‌اش زیاد بود، باید با او ترک رابطه کرد.

اما اگر منکرات را آشکارا و نمایان مرتکب شد، باید در ملاً عام جلوی او را گرفت؛ و سزاوار تذکر پنهانی نمی‌شود. چنین شخصی را نباید سلام کرد و جواب سلامش را هم

۱- همان: ج ۲۸ ص ۲۰۳-۲۹۶. ج ۲۸ ص ۲۱۶-۲۱۷.



نباید داد. البته اگر تذکر دهنده‌ی به آن شخص، توانایی اجرای این عقوبت را داشت و منجر به مفسده‌ای بزرگتر نمی‌شد، باید به فردِ خاطی تذکر دهد. شایسته است انسان‌های صالح و دیندار چنان‌که در حیاتِ شخص، از او بریدند، بعد از مرگش هم کاری به کارش نداشته باشند. البته اگر چنین رویکردی زمانی باید صورت گیرد که افرادی همانند این مجرم را از کارش باز دارد. لذا نباید در تشییع جنازه‌اش شرکت کنند)<sup>۱</sup>.

- (به اتفاق علماء در مورد برخی افرادِ بزهکار می‌توان غیبت کرد. مثلاً:

**نخست:** در مورد کسی که آشکارا فسق و فجور می‌کند. مانند ظلم، خلافِ آشکار و بدعت‌های مخالف با سنت. هنگامی که خلاف به اثبات رسید بر حسبِ قدرت باید جلوی آن فرد گرفته شود.. باید با او ترک ارتباط کرده و به خاطر کارش مورد مذمت و نکوهش قرار گیرد.. بر خلاف آنکه گناهِش را پنهانی و دور از چشم دیگران انجام می‌دهد. بر چنین شخصی باید چشم پوشاند و او را در خفا و پنهانی نصیحت نمود. و کسی که از وضعیت این فرد آگاهی دارد، باید با او قطع ارتباط نماید تا که از کارش باز آید. و نکته ضعفش را با نصیحت و خیرخواهی به او گوشزد کند.

**دوم:** برای ازدواج، معامله، برخورد و شاهد گرفتنِ فردِ خاطی و گناهکار، باید مشورت شود. و باید فردی که قصد معامله، ازدواج یا کاری دیگر با این بزهکار را دارد، آگاه نمود که ارتباط با چنین شخصی به صلاح نیست. لذا مشورت کننده را نصیحت کرده و وضعیت آن شخص را برایش بازگو نماید)<sup>۲</sup>.

- (اگر شخصی نمازها را ترک کرده و مرتکب منکرات می‌شود، و کسی با او همنشینی می‌کند که ترس تباهیِ دینش وجود دارد، باید وضعیت تارک الصلاة را به همنشینش توضیح داد تا از مصاحبت با او پرهیز نماید. و اگر طرف، انسان مبتدعی است که به عقاید مخالف با قرآن و سنت دعوت می‌دهد، یا راهی خلاف قرآن و سنت برگزیده است، و می‌ترسد که او با کارش مردم را گمراه نماید، باید وضعیتش برای مردم توضیح داده شود تا مردم از گمراهی‌اش در امان باشند و حقیقت کارش را بدانند. تمام این موارد باید بر اساس خیرخواهی و نصیحت و خالص برای الله ﷻ انجام گیرد. نه برای تخلیه‌ی عقده‌های شخصی. مثلاً میان دو شخص عداوتی دنیایی، حسادت، کینه

۱- همان: ج ۲۸ ص ۲۱۷-۲۱۸.

۲- همان: ج ۲۸ ص ۲۱۹-۲۲۰.

توزی یا درگیری برای پست و مقام بوده است و بر این مبنا به بهانه‌ی نصیحت، بدیهایش را رو کرده و در دل به دنبال تخلیه‌ی شخصی و انتقام جویی باشد. بدون شک چنین رویکردی شیطانی است. چرا که «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَىٰ». یعنی: «اعتبار کارها به نیت است و برای هر شخص همان است که نیت کرده است». بلکه باید اراده‌ی ناصح و خیرخواه این باشد که الله ﷻ آن شخص را اصلاح نماید و دین و دنیای مسلمین را از شرش در امان دارد. و باید که در این مسیر آسانترین راه ممکن را بپیماید)<sup>۱</sup>.

- (الله ﷻ گاهی کشتن را برای اصلاح مخلوق مباح و مشروع گردانده است. او تعالی می‌فرماید: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾: «و فتنه از کشتار بزرگ‌تر است». یعنی گرچه در قتل و کشتار شر و فساد نهفته است، اما در فتنه‌ی کفار، شر و فساد بیشتری از قتل، موجود است. لذا کسی که مسلمین را از اقامه‌ی دین الله ﷻ منع نمی‌کند، کفر و فسادش فقط دامنگیر خودش می‌شود. از همین روست که فقها می‌گویند: کسی که به بدعتِ مخالف با قرآن و سنت فرا می‌خواند، به گونه‌ای مجازات می‌شود که شخص ساکت آن گونه عقوبت نمی‌شود)<sup>۲</sup>.

### سوم: ضوابط شرعی از منظر اهل سنت و جماعت در تعامل با اهل بدعت

اهل سنت و جماعت وقتی نسبت به رویکرد اهل بدعت روشنگری می‌کنند و با دست و زبان در این حیطة به تلاش مشغولند، تعامل خویش را با دو ضابطه‌ی اساسی شرعی بر پا می‌دارند:

**اول:** کارشان صرفاً خالصانه برای الله ﷻ، اطاعت از وی، همسویی با دستور الله متعال و با آرزوی اصلاح صورت می‌گیرد؛ نه برای ارضای نفس یا انتقام‌جویی از فرد یا عداوت دنیوی با او.

**دوم:** تمام این روند باید بر اساس دستور شرعی صورت گیرد. به گونه‌ای که مصلحت را محقق و مفسده را به تناسب وضعیت و حالات مختلف دور گرداند. در غیر اینصورت عمل مذکور، شرعی نبوده و طبق دستور صورت نگرفته است.

۱- همان: ج ۲۸ ص ۲۲۰-۲۲۱.

۲- همان: ج ۲۸ ص ۳۵۵.

– (حال که این را دانستیم، پس هجرت شرعی از جمله کارهایی است که الله ﷻ و رسول الله ﷺ بدان امر فرموده‌اند. طاعت باید خالصانه برای الله متعال باشد و مطابق با دستور او تعالی؛ در این صورت درست خواهد بود. پس کسی که برای دل خویش چیزی را ترک کند، یا به روش غیر شرعی با کسی ترک ارتباط نماید، از این مقوله خارج است. چه بسیار است که گاهی درون انسان، کاری را که دوست دارد و شخص آن را انجام می‌دهد و گمان می‌کند که آن را به خاطر الله انجام داده است. ترک ارتباط و قهر، به قصد خالی شدن از ناراحتی و تشفی، نباید از سه روز بیشتر به طول انجامد... این گونه ترک ارتباط و قهرکردن، در حق یک انسان حرام است. لیکن نوعی خاص از قهر کردن هم جایز قرار داده شده است. مانند اجازه‌ای که به شوهر داده شده است که در صورت نافرمانی خانم، از خوابیدن در رختخوابش امتناع ورزد؛ یا مانند اجازه‌ی قهر به مدت سه روز. پس شایسته است میان قهر و ترک ارتباط به خاطر الله ﷻ و میان قهر برای راضی نمودن خویش، فرق قایل شد. به مورد اول دستور داده شده‌ایم و از دومی نهی و برحذر شده‌ایم. چرا که مؤمنان برادر یکدیگرند).<sup>۱</sup>

– (زیرا از آنجا که قهر و ترک ارتباط از جمله عقوبات شرعی است، پس از جنس جهاد فی سبیل الله است. این کار را انجام می‌دهیم تا کلمه‌ی «الله» بالا و برتر باشد و تمام دین برای الله ﷻ باشد. بر مؤمن است که موالات و معاداتش برای الله ﷻ باشد. لذا اگر شخص مورد نظر مؤمن است، باید با او موالات داشت؛ هر چند هم که به انسان ظلم نماید؛ چرا که ظلم نمی‌تواند موالات ایمانی را قطع کند. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اُقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...﴾ [الحجرات: ۹]: «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید...» تا ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰]: «قطعاً همه مؤمنان با هم برادرند». می‌بینیم با وجود جنگ و سرکشی میان آنها، آنان را برادر خطاب کرده و دستور به اصلاح ذات بین داده است.

باید که مؤمن فرق میان این دو نوع را بدانند، چه بسیار شده که این دو را با هم در می‌آمیزند. باید دانست که موالات با مؤمن واجب است هر چند علیه تو ظلم و تعدی نماید. و با کافر باید معادات و عدم دوستی داشت؛ هر چند به تو نیکی و احسان کند.

چرا که الله متعال کتابها نازل نمود و پیامبران را گسیل داشت تا که تمام دین برای الله ﷻ باشد. دوستی برای دوستانش و عداوت علیه دشمنانش صورت گیرد. احترام و بزرگداشت در حق اولیایش باشد و اهانت و بی توجهی نثار دشمنانش گردد. پاداش و جوایز از آن دوستانش و عقاب و مجازات نصیب خصمش گردد).<sup>۱</sup>

- (کیفیت این قهر و ترک ارتباط بر حسب قدرت و ضعف، یا تعداد ترک کننده‌ها متفاوت می‌شود. چرا که هدف از این کار، بازداشتن متهم و تربیت وی و نیز بازداشتن عموم، از ارتکاب به عملکردی همانند عمل آن شخص است. اگر مصلحت قهر و ترک ارتباط بهتر و مفیدتر است و شر و فساد ضعیف و کم می‌شود، که مشروع است؛ ولی اگر شخصِ خاطی و امثال وی از کرده‌ی خویش باز نمی‌آیند و شر و تباهی بیشتر می‌شود و قهر کننده ضعیف و ناتوان است، به گونه‌ای که مفسده بر مصلحت غالب است، قهر کردن، تحریم و ترک ارتباط نامشروع است. بلکه تسامح و تساهل یا به عبارتی الفت و نرمی برای برخی کار آمدتر از تحریم و ترک رابطه است. اما برای برخی دیگر عکس این جریان سودمندتر خواهد بود. از همین رو رسول الله ﷺ با گروهی مهربانی و نرمی و با دسته‌ای دیگر قطع رابطه می‌نمود. چنان‌که سه نفری که از جنگ تبوک عقب ماندند به مراتب از بسیاری از «مؤلفه قلوبهم»<sup>۲</sup> بهتر و نیک‌تر بودند و از آنجا که این مؤلفه القلوب در میان ایل و عشایر خویش، آقا و سرور بودند، مصلحت در به دست آوردن دل‌های آنان بود؛ ولی آن سه صحابه مؤمن بودند و امسال آنان فراوان. لذا در تحریم و قهر با آنان، عزت و شوکت دین و پاک شدنشان از گناه، نهفته بود. چنانکه گاهی جنگ با دشمن و گاهی آشتی و صلح با او و گاهاً هم دریافت جزیه از وی به تناسب موقعیت و مصالح، مشروع می‌گردد.

جواب امام احمد رحمته و دیگران هم در این باب قهر و ترک ارتباط، بر همین اصل می‌باشد. به همین مناسبت میان اماکنی که بدعت در آن فراوان بود، همچون قَدْریه در بصره، جهمیه در خراسان و تشیع در کوفه و میان اماکنی که چنین نبود، فرق قایل می‌شدند. همچنین بین حکمرانانی که حرفشان در میان مردم خریدار داشت و میان

۱- همان: ج ۲۸ ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

۲- کسانی که با نوعی امتیاز دادن و لطف کردن به آنان، می‌توان دلشان را به دست آورد. (مترجم).

دیگران فرق وجود داشت. لذا زمانی که هدف شریعت فهمیده شد، بهترین و کارآمدترین راه برای رسیدن به هدف اتخاذ می‌گردد<sup>۱</sup>.

- (اسحاق رحمته گوید که به ابو عبدالله (امام احمد رحمته) گفتم: کسی که بگوید قرآن مخلوق است، چه حکمی دارد؟ گفت: کاملاً بیچاره و بدبخت شده است. گفتم: آشکارا با آنان عداوت کنیم یا مدارا نماییم؟ گفت: خراسانیان توان مقابله‌ی با آنان (جهمیه) را ندارند. این سخن را می‌گویند در حالی که خودش در مورد قدریه گفته است: اگر روایت از قدریه را ترک می‌کردیم، از اکثر اهل بصره روایت نمی‌کردیم. با وجودی که در دوران محنت و سختی و شکنجه به بهترین روش با آنان تعامل داشت و با دلیل و برهان آنان را مورد خطاب قرار می‌داد. این برخورد ایشان، کلام و گفتارش در باب قهر، تحریم و نهی از همنشینی و صحبت با آنان را تفسیر می‌کند. حتی در برهه‌ای از زمان با افراد بسیار بزرگ و مشهوری ترک ارتباط کرده بود و به سبب نوعی اندیشه‌ی جهمیه که در آن افراد بود، دستور به ترک ارتباط با آنان داده بود. زیرا ترک ارتباط، نوعی تعزیر است و عقوبت، نوعی از انواع هجر و ترک گناهان محسوب می‌شود... قطع کردن و بریدن از کسی، گاهی اگر برای دوری از گناه باشد، نوعی تقوا به حساب می‌آید... و گاهی هم از جنس جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، و نیز برپایی حدود و عقوبتی است علیه ظالم تجاوزگر..

مجازات و تعزیر ظالم، بسته به قدرت و توان فرد یا افرادِ بازدارنده است. از همین رو حکم شرع درباره‌ی دو نوع ترک ارتباط میان توانمند و ناتوان و میان تعداد افراد ظالم و مبتدع و قوت و ضعفش، متفاوت است. چنان که حکم به آن در دیگر انواع ظلم، کفر، فسق و گناه تغییر می‌یابد. چرا که هر آن چه الله متعال حرام دانسته است، ارتکابش ظلم است؛ حال یا این ظلم در حق الله عز و جل است و یا در حق بندگان و یا هر دوی آنها. دستوراتی که مبتنی بر قطع رابطه و بازآمدن، و عقوبت و تعزیر صادر شده است، برای زمانی است که در انجام آن، مصلحت دینی وجود نداشته باشد؛ وگرنه اگر در بدی کردن و گناه، نیکی راجحی وجود داشته باشد، که نمی‌توان گفت آن چیز بد است. و وقتی در عقوبت و مجازات، مفسده‌ی راجحی بر انجام جرم و جنایت باشد، که

نیکی محسوب نمی‌شود، بلکه عینِ بدی است. و اگر هم دو طرفِ آن یکسان باشد که نه نیکی شمرده می‌شود و نه بدی).<sup>۱</sup>

- (پس گاهی هدف از قطع رابطه، ترک بدعتی است که خودش عینِ ظلم، گناه و فساد است؛ و گاهی هدف از آن، انجام کار نیک مثل جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و مجازات ظالمان است. تا که از کارشان باز آیند و دست بردارند. و تا که ایمان و عمل صالح را در نزد صاحبانش تقویت کند؛ زیرا عقوبتِ ظالم باعث می‌شود دلها از ظلم کردن روی برتابند و به ایمان و سنت و... تشویق نمایند. پس زمانی که ترک ارتباط با ظالم باعث باز آمدن و کوتاه آمدن کسی از ظلم نشود، بلکه خیلی از حسنات و نیکی‌هایی که به آن امر شده‌ایم هم پایمال شود، به چنین قهر و بریدنی امر نشده‌ایم. همان‌طور که امام احمد رحمته در مورد خراسانیان گفت: آنان تاب مقابله با جهمییه را ندارند. پس زمانی که از اظهار عداوت با آنان عاجزانند، وظیفه از آنان ساقط است و باید با مدارا کردن نیکی کنند؛ چرا که مدارا کردن با چنین افرادی، یعنی دفع ضرر و خسارت از مؤمنانِ ضعیف و ناتوان. و شاید هم به نوعی دلِ فاجرِ قوی، به دست آید).

و زمانی که بحثِ «تقدیر و قدریه» در بصره اوج گرفت، اگر از قدریها حدیث روایت نمی‌شد، بخش اعظم علم و سنن و آثار ضبط شده نابود می‌گشت. حال که نمی‌شود واجبات علمی و جهاد و غیره را بر پا داشت مگر با تحملِ بدعت‌های رسوخ کرده در آن، که ضررش کمتر از ترکِ آن واجبات است، به دست آوردن مصلحتِ واجب، با مقدار کمی مفسده بهتر از عکسِ آن است. به همین منظور سخن درباره‌ی این مسایل مفصل است. و بسیاری از پاسخ‌های امام احمد رحمته و دیگران در جواب کسی است که ائمه وضعیتش را خوب می‌دانسته‌اند، یا در مورد فردی خاص فتوا می‌دادند که وضعیتش معلوم بوده است. و این رویکرد به منزله‌ی فتواهای خاص رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد افرادی خاص بوده است که آن حکم در موارد مشابه هم اجرا می‌شده است.

گروهی این هجر و ترک رابطه را عام دانسته و به گونه‌ای آن را به کار بستند که بدان دستور داده نشده بودند؛ نه دستورِ وجوبی و نه مستحب. و گاه با این کار واجبات یا مستحبات را ترک کرده و مرتکب محرمات شدند. برخی هم که کلاً از آن روی بر گرداندند. یعنی بدیهای نوپیدا و بدعتی که به ترکِ آن امر شده بودند را ترک

نکردند. بلکه به میل خود نخواستند که آن را انجام دهند؛ نه مانند کسی که از انجامش خسته شده و آن را ترک کرده است. یا مرتکب آن بدعت‌های زشت شدند ولی از آنجا که مطابق سلیقه‌ی آنان نبود، ترکش نموده و باز آمدند؛ ولی دیگران را از آن باز نداشتند و کسی را که مستحق ترک رابطه و هجر بوده، با قهر و تحریم، عقوبت نکردند. لذا نهی از منکری را که به صورت وجوب و مستحب بدان دستور داده شده بودند، رها کردند. متأسفانه یا منکر را انجام دادند، یا نهی از منکر را ترک کردند. یعنی از آنچه نهی شده بودند انجامش دادند و به آن چه دستور داده شدند، ترکش کردند. حال آنکه دین الله ﷻ میانه و وسط است. نه افراط و نه تفریط. واللہ ﷻ اعلم<sup>۱</sup>.

### چهارم: مادامی که کفر اهل بدعت ثابت نشود، اهل سنت برایشان دعای هدایت و رحمت می‌کنند

هر عمل اهل بدعت، مادامی که باعث نفاق و کفر باطنی آنان نشود، اهل سنت را بر آن نمی‌دارد که برایشان دعای هدایت، طلب رحمت و استغفار نکنند. و چون بدعتیان با دیگر افراد درهم آمیخته شوند با هر کدام متناسب با خودش برخورد می‌کنند. جواب بدعت را با بدعتی دیگر نمی‌دهند. بلکه اصل، حفظ و عصمت خون، مال و آبروی مسلمان است.

- (نماز جنازه بر کسی که نفاقش توسط قرآن اثبات شود، جایز نیست. خوب می‌دانیم که این جریان مبتنی بر ایمان ظاهری شخص است و الله ﷻ مسئول درون است. پیامبر ﷺ بر منافقین نماز می‌خواند و آمرزش می‌طلبید تا اینکه از این کار نهی شد و علت را هم کفر آنان بیان نمود. لذا این عمل پیامبر ﷺ دلیلی است بر این که اگر دانسته نشد کسی در باطن<sup>۲</sup> کافر است، نماز و استغفار بر او جایز است؛ گرچه دارای بدعت و آغشته به گناهان هم باشد. اگر امام یا اهل علم برای تنبیه و نکوهش، بر شخصی که بدعت و فجورش گاهاً بر همگان آشکار بوده است، نماز و استغفار را ترک کردند، دلیل بر حرمت نماز و استغفار بر آن شخص نیست؛ بلکه رسول الله ﷺ درباره‌ی کسی که در مال غنیمت خیانت کرده و یا خود کشی کرده است و بدهکاری که

۱- همان: ج ۲۸ ص ۲۱۲-۲۱۳.

۲- منظور پنهان داشتن کفر و عدم اظهار آن است. مگر در حضور افرادی خاص. و گرنه جز خالق دل‌ها کسی بر اسرار درون آگاه نیست.

قرضش را ادا نکرده بود فرمودند: «صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ». یعنی: «بر دوستان نماز گزارید».

و روایت شده است که ایشان در خفا و پنهانی برای مبتدع استغفار طلبیده است. لیکن برای تنبیه، از عملکرد چنین شخصی، دعا کردن برایش در ملأ عام را ترک کرده است<sup>۱</sup>.

- (مثلاً امام احمد رحمته الله با جهمیهای رو در رو و همزمان بود که به مخلوق بودن قرآن دعوت می‌دادند، صفات الهی را نفی کرده و امام احمد و دیگر علما رحمهم الله را عذاب می‌دادند و مؤمنینی را که با عقیده‌ی جهمی آنان موافق نبودند، می‌آزردند و ضرب و شتم کرده، یا آنان را کشته و یا تبعید می‌نمودند، روزیشان را می‌بریدند، شهادتشان را قبول نمی‌کردند، آنان را از چنگال دشمن نمی‌رهانیدند. چرا که در آن زمان بسیاری از حاکمان، والیان، قُضات و دیگران از «جهمی» بودند. هر کس را که جهمی نبود و مانند خودشان به مخلوق بودن قرآن و نفی صفات اعتقاد نداشتند، کافر می‌خواندند و حکم کفار را در موردشان اجرا می‌کردند.. و بسیار روشن است که این نوع اندیشه از بدترین نوع اعتقادات جهمی است؛ چرا که دعوت به یک باور بدعت، بزرگتر از بیان آن است.. بر حق دانستن گوینده و عقوبت تارک آن، بزرگتر از مجرد دعوت به بدعت مذکور است. مجازات گوینده‌اش با کشتن، به مراتب بزرگتر از عقوبت او با زدن است.

تازه می‌بینیم امام احمد رحمته الله برای خلیفه‌ی وقت و دیگران که او را زدند و زندانی‌اش کردند، دعای خیر کرده و آموزش طلبیده است. آنان را بعد از ظلمی که به امام روا داشتند و او را به سخنی فرا خواندند که کفر بوده است، حلال نمود و بخشید. حال اگر آنان مرتد بودند که جایز نبود امام برایشان آموزش بطلبد؛ چرا که به استناد قرآن، سنت و اجماع، استغفار برای کفار جایز نیست)<sup>۲</sup>.

- (ریختن خون مسلمانان و گرفتن اموال آنان که در «ماردین»<sup>۳</sup> یا دیگر اماکن زندگی می‌کنند، حرام است. کمک به آنان که از شریعت اسلام خارج شدند هم حرام

۱- همان: ج ۷ ص ۲۱۶-۲۱۷.

۲- همان: ج ۱۲ ص ۴۸۸-۴۸۹.

۳- ماردین: شهری در ترکیه که دارای بیست و دو هزار نفر جمعیت است. ایستگاه راه آهن آن تا شهر حلب ۴۱۱ کیلومتر فاصله دارد. در طی سالهای ۱۸۹۵ و ۱۹۱۷ اکثر مسیحیان این شهر



است. فرقی نمی‌کند که از ساکنین «ماردین» باشند یا دیگر جاها. اهل آنجا اگر توان بر پایی دین را ندارند، هجرت بر آنها واجب است در غیر این صورت مهاجرت مستحب است نه واجب. همکاری جانی و مالی آنان با دشمن مسلمان، حرام است. به هر طریق ممکن باید از این کار امتناع ورزند. و اگر راهی جز هجرت نیست، باید هجرت بکنند. در هر صورت دعای بد و حرف زشت و نسبت نفاق به آنان، جایز نیست؛ بلکه نسبت نفاق و بددعایی فقط در مورد صفاتی است که در قرآن و سنت آمده است که برخی از اهالی ماردین و دیگران در این صفات داخل‌اند. اما اینکه آیا دیار آنان دار الحرب است یا دار السُّلم؟ باید گفت به دو معنا است و ترکیبی از هر دو است. یعنی نه به دلیل این که سربازانش مسلمان‌اند احکام اسلام بر آنان جاری می‌شود، و نه به منزله‌ی دار الحرب است که ساکنانش کافر باشند. بلکه دسته‌ی سومی هستند که با مسلمانان آن‌گونه که سزاوار است برخورد می‌شود و با آنکه از شریعت سر بر تافته است، به گونه‌ی خودش قتال می‌شود).<sup>۱</sup>

### پنجم: موقف اهل سنت درباره‌ی نماز به امامت مبتدع

وقتی اهل سنت در شهری از شهرهای مسلمان باشند، شعار آنان، شرکت در جمعه و جماعات، عیدها، موالات و دوستی با مؤمنان است.

- (از اصول اهل سنت این است که پایبند نماز جمع، اعیاد و جماعات هستند. همچون رافضیان بدعتی و دیگران، جمعه و جماعت را ترک نمی‌کنند. به اتفاق ائمه‌ی اربعه و دیگر ائمه اگر از امام وقت، بدعت و فجوری دیده نشد و وضعیتش پوشیده و پنهان بود، پشت سرش نماز جمعه و جماعات جایز است و هیچ امامی صحت نماز را منوط به این ندانسته است که حقیقت جریان آن امام، معلوم باشد. بلکه بعد از رسول ﷺ تمام مسلمانان پشت سر امامانی نماز می‌خوانند که حقیقت کارشان را فقط الله می‌داند و بس... لیکن اگر امکان ندارد جز پشت سر فاجر و یا مبتدع نماز خواند، مانند نماز جمعه‌ای که امامش فاجر یا مبتدع است و جمعه‌ی دیگری هم آنجا برگزار نمی‌شود، از نظر عموم اهل سنت و جماعت می‌توان به امامت چنین شخصی نماز گزارد.

جلاء وطن شدند و آنجا را ترك گفتند و به دیر زعفران رفتند که نزدیک ماردین است و مخصوص مسیحیان سریانی است. (اعلام المنجد) (مترجم).

برخی از مردم وقتی می‌دیدند بدعت‌ها فراوان شده است، دوست داشتند «مستحباً» فقط پشت کسی نماز گزارند که وی را می‌شناسند. چنانکه گویند این فتوا را امام احمد رحمته به کسی داده است که در این باره از امام سؤال نمود. باید توجه داشت که امام احمد رحمته نگفت «فقط» پشت کسی نماز درست است که وضعیتش را بدانی.

گویند زمانی که ابو عمرو عثمان بن مرزوق به مصر آمد و پادشاه وقت مذهب تشیع را ترویج داده و ظاهر می‌داشت، و در زمره‌ی ملحدین باطنی بودند، آن‌هم به دلیل کثرت بدعت در آن دیار، به شاگردان و یارانش دستور داد فقط پشت کسی نماز بخوانند که وی را می‌شناسند. - الحمد لله - بعد از وفات وی پادشاهان سنی مذهب هم چون صلاح الدین آنجا را فتح و اعتقاد اهل سنت که در مقابل رافضه بود را، ترویج دادند. در پی آن علم و سنت در آنجا مشهور و ظاهر گشت. لذا نماز پشت سر کسی که وضعیتش معلوم نیست، به اتفاق علمای اسلام جایز است. کسی هم که می‌گوید اقتدا به امامی که حقیقتش معلوم نیست، ناجایز است، با اجماع اهل سنت و جماعت مخالفت کرده است...

پس بر مسلمان واجب است در صورت سکونت در شهری از شهرهای مسلمین، با آنان در جمعه و جماعات شرکت کند و مؤمنان را دوست بدارد و دشمنی نرزد. اگر دید برخی از راه منحرف‌اند و سرکش، در صورت توان رهنمونشان کند و شفاف سازی نماید. وگرنه ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ یعنی: «الله به قدر توان هر کس مسئولیتش می‌دهد».

اگر توان دارد برای امامت مسلمانان کسی دیگر را بگمارد، این کار را بکند. و اگر توان جلوگیری از کسی که نشر دهنده‌ی بدعت و فجور است را دارد، کوتاهی نکند. اگر توان این کار را نداشت، نماز به امامت کسی که به کتاب الله و سنت آگاه‌تر است و پایبندتر به طاعت الله تعالی و رسول صلی الله علیه و آله است، بهتر است. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی صحیح می‌فرماید: «يَوْمُ الْقَوْمِ أَقْرَوْهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً، فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً، فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمُهُمْ سِنًا».

یعنی: «بهترین قاری و عالم به قرآن، امام جماعت شود و اگر همه در قرائت قرآن مساوی بودند، هر کدام از آنها که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله - عالم‌تر است، امام شود. و

اگر در سنت نیز مساوی بودند، مقدم‌ترین آنها در هجرت؛ و اگر در هجرت نیز مساوی بودند، مَسْن‌ترین آنها امامت دهد».<sup>۱</sup>

اگر در ترک رابطه با آن که بدعت و فجور آشکاراست، مصلحتی راجح وجود داشت، ترک ارتباط کند. مانند پیامبر ﷺ که ارتباط با سه نفر جنگ تبوک را تحریم کرد؛ تا که الله متعال توبه‌ی آنان را پذیرفت. و اما اگر کسی دیگر را بدون اجازه‌ی وی امام نمود و در ترک نماز پشت وی مصلحتی شرعی وجود نداشت، ترک جمعه و جماعات جهل و گمراهیست. و این یعنی بدعت را با بدعت جواب دادن).<sup>۲</sup>

### ششم: موقف اهل سنت و جماعت در فاسق و کافر خواندن اهل بدعت

اهل سنت و جماعت به معنای عام، در تکفیر اهل بدعت، احتیاط می‌کنند. خصوصاً اگر اهل بدعت، با تأویلی که گنجایش داشته باشد، دچار تأویل باشند.

- (نباید مسلمانی را به خاطر گناهی که مرتکب شده یا اشتباهی که از او سر زده است، تکفیر نمود. مانند مسایلی که اهل قبله و خوارج در آن اختلاف دارند و به دلیل آن از دین خارج شدند و پیامبر ﷺ دستور به جنگ با آنان را داد. خوارجی که خلیفه‌ی راشد علی رضی الله عنه با آنان جنگید. ائمه‌ی دین از میان صحابه و تابعین هم در جنگ با آنان اتفاق نظر داشتند. علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما و دیگر صحابه آنان را کافر نخواندند؛ بلکه با وجود جنگ با آنان، ایشان را مسلمان قلمداد کردند.

و تا خوارج به ناحق خون‌ریزی نکردند و بر چارپایان و حیوانات مسلمین یورش نبردند، علی رضی الله عنه با آنان وارد نبرد نشد. با آنان جنگید تا ظلم و سرکشی آنان را دفع نماید نه به سبب اینکه کافر بودند. به همین خاطر از آنان اسیر نگرفت و اموالشان را به غنیمت نبرد.

وقتی چنین افرادی به نص و اجماع، گمراهیشان ثابت گشت و الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم امر به جنگ با آنان را داد، کافر نشدند، چطور کسانی که نسبت به

۱- این لفظ را ابو عوانه (۳۵/۲) تخریج کرده است، و همچنین مسلم (۱۳۳/۲) و أبو داود (۵۸۲)

والنسائی (۱۳۶/۱) و الترمذی (۴۵۹/۲) و ابن ماجه (۹۸۰) و ابن الجارود (۳۰۸) و الدارقطنی

(۱۰۴) و الحاکم (۲۴۳/۱) و البیهقی (۱۱۹/۳ و ۱۲۵ و ۱۱۹) و الطیالسی (۶۱۸) و أحمد (۱۱۸/۴)

و ۱۲۱ و ۲۷۲/۵) نیز با الفاظ متقارب، آن را روایت کرده اند. [مصحح]

۲- منهاج السنه: ج ۳ ص ۲۸۰ - ۲۸۶.

حق دچار اشتباه شدند لیکن از خوارج انسان‌های آگاهتری هستند را کافر بخوانیم؟ هیچ یک از این گروه‌ها حق ندارند دیگری را با وجود اثبات بدعت در وی، کافر خوانده و ریختن خون و به یغما بردن مالشان را مباح و مشروع بدانند. حال چه باید گفت اگر تکفیر کننده خود، مبتدع باشد؟! حتی ممکن است بدعت خودشان بدتر هم باشد. در حالی که غالباً همه‌ی آنها در حقایق آنچه اختلاف دارند، جاهل و ناآگاهند.

اصل بر این است که ریختن خون، آبرو و غارت کردن اموال مسلمانان بر یکدیگر حرام است و هرگز جز با اذن و اجازه‌ی الله ﷻ و رسولش ﷺ حلال و مباح نمی‌گردد. و زمانی که مسلمان برای جنگ یا تکفیر، تأویلی داشت، با این کار کافر نمی‌گردد. چنان که عمر بن خطاب ﷺ در مورد حاطب بن ابی بلتعنه ﷺ گفت: ای رسول الله ﷺ بگذار گردن این منافق را بزنم، نبی اکرم ﷺ فرمودند: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ؟»<sup>۱</sup>.

یعنی: «او در بدر حضور داشته است. و تو چه می‌دانی؟ الله ﷻ بر اهل بدر اطلاع داشته و فرموده است: هر چه می‌خواهید بکنید؛ قطعاً شما را آمرزیدم.»<sup>۲</sup>

۱- بخاری و مسلم.

۲- مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۲۸۲ - ۲۸۴.

# باب سوم

این باب نتایج بحث را با تمرکز بر مراحل که امکان دارد اهل سنت و جماعت تحت شرایط مختلف آن را سپری نماید، به صورت کلی عرضه می‌دارد. سپس در پرتو نتایج، گریزی عام بر حقیقت و واقع اسلامی معاصر خواهد داشت.

این بحث شامل سه فصل است:

فصل اول: نتایج بحث (خلاصه‌ای متمرکز بر باب دوم).

فصل دوم: مراحل و وضعیت فرقه‌ی نجات یافته.

فصل سوم: نگاهی به واقع و وضع کنونی.

## فصل اول:

### نتایج بحث (خلاصه‌ای متمرکز بر باب دوم)

۱- اهل سنت و جماعت عبارتند از همان اصحاب رسول الله ﷺ و پیروان نیک آنان که بر روش صحابه ﷺ گام برداشته و بر اصول و روش علمی و عملی ایشان مقید بوده‌اند. آنان علم و عمل دینی‌شان را فقط از کتاب الله و سنت، در چهارچوب فهم صحابه ﷺ بر می‌گیرند. هرگز بر این اصول پیشی نمی‌گیرند و با عقل، رأی، قیاس، ذوق و سلیقه یا وجد و مکاشفه یا ... با آن‌ها تعارض و مخالفت نمی‌کنند.

پس هر کس که به قرآن و حدیث و اجماع صحابه ﷺ مقید بود، اهل سنت و جماعت به شمار می‌آید. از منظر آنان، این است اصول محفوظ و بدون خطا. ماورای این اصول، از نگاه آنان بدون خطا و لغزش نخواهد بود. بلکه جز سخن رسول ﷺ، کلام هر کس قابل پذیرش و رد شدن است. گفتار ائمه‌ی اهل سنت هم در راستای سنت پیامبرشان ﷺ است نه مقدم بر آن. از دید آنان هر اجتهادشان قبل از پذیرش یا رد شدن، ابتدا بر قرآن و سنت و فهم سلف صالح ﷺ که صحابه، تابعین و ائمه‌ی علم و دین رحمهم الله هستند، مقایسه می‌شود.

اهل سنت و جماعت اهل ائتلاف و همبستگی هستند، و آنان امتداد طبیعی و حرکت اصلی این دین هستند که به گفتار ثابت از قرآن و سنت و اجماع، التزام جسته‌اند. از موارد شبهه برانگیز که عامل تفرقه، از هم‌گسیختگی و اضمحلال است، دور و گریزانند. چرا که اساس و مبنای نجات در دنیا و آخرت، جماعت است.

۲- بنابراین اهل سنت و جماعت نام دیگری (جز همین نام) ندارند که خود را با آن نام‌گذاری نمایند. و این عکس دیگر گروه‌های اهل بدعت است که برای خوی نام‌هایی تراشیده‌اند تا از دیگر اندیشه‌ها متمایز باشند. یا دیگران بر آنان نام نهادند و آن‌ها هم پذیرفته‌اند. لیکن اهل سنت و جماعت نامی جز همین نام ندارند. هر چند مخالفینشان آنان را به اسم‌های باطل نام می‌نهند؛ چرا که فرقه‌ای نیست که به تناسب مخالفت

خود با اهل سنت، بر ایشان نامی ننهاده باشد. لیکن مدام نام اهل سنت بر آنان بوده است و هیچ کدام از نام‌های باطل آنها را ملوث نکرده است.

ابن عبدالبر رحمته می‌گوید: «شخصی نزد امام مالک رحمته آمد و گفت: سوالی از شما دارم و میان خویش و الله شما را حجت قرار می‌دهم. امام مالک گفت: ما شاء الله لا قوة إلا بالله، بپرس؟ گفت: اهل سنت کیست؟ گفت: اهل سنت آنانند که لقب دیگری ندارند که بدان مشهور باشند. نه جهمی، نه قدری و نه رافضی<sup>۱</sup>». و این‌گونه امام مالک رحمته مشخصاً اهل سنت را معرفی می‌کند که آنان لقب دیگری ندارند به جز همین نام مشهور (اهل سنت) که همیشه با آن مورد خطاب قرار می‌گیرند.

۳- از این رو اهل سنت و جماعت از دیر باز در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمعیت اکثر و سواد اعظم بوده‌اند. آنان ساکنان منطقه‌ای خاص نبوده و به قبیله‌ای خاص منتسب نیستند. در حزب و تجمعی خاص و مشخص، منحصر نمی‌شوند. بلکه در اغلب بلاد پراکنده‌اند؛ به صورت انفرادی و گروهی. ویژگی و تخصصی معین آنان را گرد هم نیاورده است. بلکه آنان متشکل از محدثین، فقها، پارسایان، مجاهدین مبارز، دعوتگرانی صبور و شکیبا، عوامی تابع، امرا و سیاستمداران هستند.

نووی رحمته می‌گوید: «این گروه بر اقشار مختلف مؤمنین اطلاق می‌شود. برخی جنگجویانی سلحشور و شجاعند و برخی فقیه و گروهی دیگر محدثین و بعضی هم پارسایان و دسته‌ای آمران به معروف و نهی‌کنندگان از منکرند. خیرخواهان فراوان دیگری هم در آنان موجوداند. لازم نیست که همه یک جا جمع باشند؛ بلکه در گوشه کنار جهان پراکنده‌اند»<sup>۲</sup>.

۴- مرکز این دایره‌ی عمومی و فراگیر که اهل سنت و جماعت آن را احاطه کرده و پیرامون این مرکز جمع شده‌اند، قرآن و سنت و فهم سلف امت می‌باشد. مردم به صورت انفرادی یا تجمعی نسبت به دور یا نزدیک بودن به مرکز این دایره، متفاوت‌اند. برخی به سنت آگاه‌ترند و بر آن صبور و پایبندتر از دیگران‌اند؛ برخی هم از جنبه‌ای دیگر داناترند. گروهی دیگر هم از جنبه‌ای دیگر در سنت صبورتر و متعهدتر هستند و به همین تناسب الی آخر.

۱- الانتقاء ص ۳۵.

۲- شرح نووی ۶۷/۱۳.

تمام دین از نظر علم و عمل، درون این دایره‌ی بزرگ قرار دارد. اهل سنت، باعث کمال و تکامل یکدیگر می‌شوند. اگر یکی دارای علم یا عمل نیست، دیگری را خواهی دید که هم علم دارد و هم عمل. در یکی خیری می‌یابی و دیگری را می‌بینی که فاقد آن است. اما مجموعه‌ی دین و شریعت که پیامبر ﷺ از جانب پروردگارش آورده است، از جماعتِ اهل سنت خارج نیست. فرقی نمی‌کند در عقاید باشد یا عبادات، یا روش‌های فکری، مقاصد و اهداف، سیاست‌های شرعی یا دیگر انواع خیر.

مجتهدین را هم می‌یابی که درون این دایره فی ما بین خویش در مسایل علمی عملی اختلاف نظرهایی دارند؛ لیکن حق از مجموع آنان خارج نمی‌شود؛ زیرا علما و ائمه‌ی اهل سنت قایم مقام پیامبران در حفظ دین هستند. البته هر کدام در حیطة‌ی کاری‌ای که الله ﷻ برایش میسر نموده است.

مردمان درون این دایره در خیر و شر، عدل و ظلم، صبر و سرکشی، خویشتن‌داری و عداوت با یکدیگر متفاوت‌اند. اهل سنت هم همانند دیگر انسان‌ها هستند. آنان هم دچار لغزش و فسق و معصیت می‌شوند. خیر و شر هر دو در جماعت آنان یافت می‌شود. لیکن هر خیری را که در غیر اهل سنت بیابید آن را در اهل سنت به مراتب بیشتر خواهید یافت؛ اما هر شر و بدی که در اهل سنت بیابی، مطمئناً آن را در دیگر گروه‌ها به مراتب بیشتر خواهی دید.

از آنجا که اهل سنت، اهل هدایت و دینِ حق بوده‌اند، و از آنجا که الله ﷻ وعده‌ی نصرت و یاری دین و پیروزی کامل آن را داده است، آنان همان گروه یاری شده‌اند که الله ﷻ تا برپایی قیامت به حق، آنان را غالب و چیره نموده است. از میان آنان گروهی با قلم و زبان و گروهی دیگر با دست و جهاد برانگیخته شده‌اند.<sup>۱</sup>

اهل سنت و جماعت با هر اختلافی هم که میان آنان باشد، درون این دایره‌ی عمومی هستند که آنان را به صورت فردی یا تجمعی در خود گرد آورده است. با وجود اختلاف نظر، پایبند جماعت هستند و از آن پاسبانی می‌کنند. همیشه به دنبال همبستگی و ائتلاف و پایبند به دوستی عام برای این جماعت هستند. خواهان حفظ خون، مال، آبرو و برادری دینی، برای آحاد این جماعت و مجموعه‌اند.

۱- شیخ ابو بطنین گوید: «منظور این نیست که آنان با شمشیر غالب‌اند، بلکه همیشه با دلیل و برهان و گاهی هم با شمشیر». الرسائل النجدية (۸ / ۲۲۸).



۵- اهل سنت و جماعت با ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی که در قالب میراثی درخشان برای آنان نمودار است، از دیگران متمایزاند؛ که اهمیت آن در میزان حق، از میراث علم و هدایت که الله ﷻ خاص این جماعت نموده است، کمتر نیست. پس همانطور که الله ﷻ پیامبر ﷺ را با علم، هدایت، براهین عقلی و سمعی، مبعوث داشت، وی را برای احسان و رحمت بلا عوض، و با صبوری و شکیبایی و تحمل آزار و حلم و بزرگواری با مردم، به سوی مردم فرستاد.

اهل سنت به حق عمل می‌کنند و به آن پایبند هستند و دیگران را به آن فراخوانده و بر آن کوشیده و جهاد می‌کنند. جان و مال خود را برای سودبخشی به خلق و اصلاح ایشان، بذل می‌کنند. آزار مردم را تحمل کرده و از خطای خطاکار و بدی دیگران چشم می‌پوشند. همگان را می‌بخشند و برایشان دعای هدایت و ترقی می‌کنند. خیر را برای همگان می‌خواهند. خوب می‌دانند که مؤمنان خوش اخلاق ایمانشان از همه کامل‌تر است. به اخلاق والایی که الله ﷻ آن را می‌پسندد، عمل کرده و از کارهای بیهوده‌ای که در نزد الله ﷻ پسندیده نیست، اجتناب می‌ورزند.

۶- پس اهل سنت، اهل امر به معروف و نهی از منکر هستند. زیرا آنان بهترین امتی هستند که برای انسانها فرستاده شدند. لیکن آنان این کار را به گونه‌ای انجام می‌دهند که شریعت واجب دانسته است. در خلال وظیفه‌ی خود به اصل اول و قاعده‌ی عظیم که حفظ جماعت، به دست آوردن دل‌ها، یکصدایی و ریشه‌کن کردن اختلاف و تفرقه باشد، بی‌توجه نیستند و باور دارند که این جریان، یعنی همان امر به معروف و نهی از منکری که الله ﷻ و رسول ﷺ آن را واجب نموده‌اند.

از این رو امانتی مرکب و مزدوج را بر دوش می‌کشند. امانت علم، دعوت و جهاد و امانت پاسداری از جماعت به معنای فراگیر شرعی... اهل سنت، آزاد و رها از بند هوا و هوس، عادت، سیطره‌ی مذهب، قهر و غلبه‌ی قوم و حزب و... این توازن دقیق را فقط بر مبنای رهنمود شریعت حکیم محقق می‌کند. به همین منظور بدون نگاه به انتسابهای مختلف به حزب، جماعت، گرایش یا اجتهاد خاصی، به صورت عام، همدیگر را دوست می‌دارند. بلکه مهم این است که همه یکدست و هم‌صدا بر تقوی و نیکی کمک‌یار هم باشند؛ چرا که این پیمان عام بر خلاف پیمانهای خاص بشری، با الله ﷻ است و ابدی است. هیچ عهد و پیمانی دیگر آن را مقید و خاص نمی‌کند بلکه این عهد بر تمام عهدهای خصوصی حاکم است و هرگز نباید جز در طاعت الهی از کسی اطاعت

و حرف‌شنوی نمود. پس اهل سنت اولین ولای خویش را خاصّ الله تعالی و جماعتِ بزرگ به معنای شرعی و فراگیر می‌دانند و آنان از این نقطه‌ی شروع و تنها بر همین اساس، به هر فرد و گروه و تجمعی می‌نگرند. نگاهشان هرگز بر اساس تعصب جاهلانه‌ی مردود کینه‌توزانه‌ی قبیله‌ای، قوم‌گرایی و ناسیونالیستی، سیاسی و مذهبی، طریقتی و حزبی یا بر مبنای ریاست و رهبری شخص خاصی نیست. آنان با مقیاس دین و تقوی کسی را پیشوا و جلودار می‌دانند که الله متعال و رسول ﷺ او را مقدم داشته است و کسی را عقب می‌رانند که قبلاً الله متعال و پیامبر ﷺ او را عقب انداخته‌اند. هرگز مردم را با شعارها و اموری که الله ﷻ برایش دلیل نفرستاده است، گزینش نمی‌کنند و بر این اساس با کسی دوستی و دشمنی نمی‌ورزند و با آن امت را از هم نمی‌پاشند. بلکه گرمی‌ترین بندگان نزد الله ﷻ آنان‌اند که از همه پارساتر باشند؛ از هر طایفه و گروهی که می‌خواهند باشند.

۷- اهل سنت و جماعت بر اصول مهمی که برایشان جای شعار را گرفته است، متفق‌اند. تمام کسانی که با اهل سنت در اختلاف‌اند، در یک یا چند اصل از این اصول، از آنان جدا می‌شوند:

- عقیده‌ی اهل سنت در بحث صفات عبارتست از: اثبات صفات بدون بیان کیفیت، و تنزیه و پاک دانستن الله ﷻ بدون تعطیل (ابطال) صفات.
- آنان قرآن را کلام الهی می‌دانند و می‌گویند: قرآن مخلوق نیست.
- معتقدند در زندگی دنیا هیچ کس الله ﷻ را نمی‌بیند.
- بر این باورند که در بهشت مؤمنان پروردگارشان را با چشم خواهند دید.
- به هر خبری که پیامبر ﷺ نسبت به بعد از مرگ از قبیل: فتنه، عذاب و نعمتِ قبر، بازگشت روح به اجساد، برپایی ترازوها، گشودن نامه‌ی اعمال، حوض، صراط و شفاعت، داده است، ایمان دارند.
- به تقدیر چه خوب و چه بد ایمان دارند. به علم دیرینه‌ی الهی و لوح محفوظ، به مشیتِ نافذ، جاری و قدرت کامل و شاملش ایمان دارند. الله ﷻ آفریدگار بندگان و اعمال آنان است. با این وجود آنان را به طاعت خود و رسول خود ﷺ فرمان داده است. اهل طاعتِ خویش را دوست دارد و از آنان راضی است و ایشان را از نافرمانی خویش باز داشته است. کفار را دوست ندارد و از آنان راضی نیست. اما هرگز جز با دلیل،

عذاب یا پاداش و ثواب را برای شخص معینی، واجب نمی‌دانند.

- آنان صحابه رضی الله عنهم، اهل بیت و ازواج رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارند و به آنان محبت می‌ورزند؛ معتقدند جز پیامبر صلی الله علیه و آله کسی دیگر معصوم نیست.

- کرامات اولیاء و کارهای خارق العاده‌ای که الله عز و جل توسط آنان می‌آفریند را، تصدیق می‌کنند.

- اهل سنت معتقدند با کسی که از شریعت اسلام خارج می‌شود باید جنگید؛ حتی اگر شهادتین را بر زبان براند.

- جهت برپایی شرایع اسلامی، در رکاب امرای خویش جهاد می‌کنند؛ خواه این امیران نیکوکار باشند یا فاجر.

- تضارب آراء و تعدد اجتهادات اهل سنت در اموری که سلف صالح اختلاف در آن را مجاز می‌دانند، قبول دارند. و مخالف را در این مسایل گمراه نمی‌خوانند. مانند اختلاف صحابه رضی الله عنهم در این که آیا محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را در شب معراج دیده است یا خیر؟ یا مانند نزاع مشهوری که در تکفیر تارک مبنای چهارگانه دارند. یا مانند اختلافی که در افضل بودن علی و عثمان رضی الله عنهما بر یکدیگر دارند.

۸- ظلم، افراط و جهل، اهل بدعت، گمراهی و تفرقه را به مخالفت با اهل سنت و جماعت وا می‌دارد. چرا که نقطه‌ی آغاز بدعت، سخن از روی گمان و هوا و هوس به همراهی افراط و تعصب نسبت به اشخاص و گفتاری است که گنجایش اجتهاد و مخالفت را داراست. که این رویکرد منجر به غلبه‌ی خودخواهی، تضارب آراء، شدت اختلافات، از هم گسیختگی و حصول عداوت و پراکندگی می‌گردد.

مخالفان اهل سنت چندین باور دارند: اولاً از روی کوتاهی و جهل یا خودپرستی و عصیان، بر الله تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی می‌گیرند. در نتیجه از حق خارج شده و سنت را به گوشه‌ای می‌نهند. در پایان آن‌چه را بد نیست، بد دانسته و غیر نیکی را نیک قلمداد می‌کنند. بعد از آن خطا و گناه را در کنار هم قرار می‌دهند و مخالفین نظر خویش را گناهکار می‌دانند. شخص، گفتار و یا شعاری را برای خود ترسیم می‌کنند و بر مبنای آن، دوستی و دشمنی می‌ورزند. با این روش میان امت جدایی می‌افکنند و از جماعت فاصله گرفته و علیه آن قیام می‌کنند. بعد از آن اعتقادات باطلی از قبیل تکفیر، تفسیق و همیشه ماندن در جهنم را بر مخالفین خود که اهل سنت و جماعت هستند، باور می‌کنند.

سپس بر مبنای این باور احکامی خود ساخته از قبیل حلال دانستن خون، مال و آبروی مخالف را، صادر می‌کردند. بعد هم به ظلم و تجاوز و دشمنی بر اهل سنت، مبادرت می‌ورزند.

۹- مخالفین سنت چندین دسته‌اند:

**نوع اول:** کسی که با ایراد شبهاتی که مخالف برایش می‌آورد، بعد از تلاش و اجتهاد شرعی معتبر، به خطا رفته یا تأویل بعیدی نموده و مخالفت می‌ورزد، لیکن قصد مخالفت با الله ﷻ و رسول ﷺ را ندارد؛ بلکه در ظاهر و باطن به هر دو ایمان دارد.

**نوع دوم:** زیاد شده است که متأخرین خیلی کم به قرآن و سنت رجوع و توجه نمایند و به گفتاری رجوع کنند که شیوخ و اساتید آنان بدون این که حقیقت و پایان آن را بدانند، از خود ساخته‌اند. اگر می‌دانستند که این کارشان با قرآن و سنت در تضاد است، از قولشان رجوع کرده و چنین نمی‌گفتند.

**نوع سوم:** کسی که به خاطر نوعی جهل، ظلم و خودخواهی که آمیخته به تجاوز، عدوان، فسق و معصیت است، با سنت مخالفت می‌کند.

افراد این دسته کافر و منافق نیستند. بلکه در ظاهر و باطن به الله ﷻ و رسول الله ﷺ ایمان دارند. حتی بعضی از آنان با سنت مخالفت می‌ورزد در حالی که بر ضد دشمن خود، از سنت دفاع می‌کند و با اجتهاد خویش، بدعت بزرگی را به وسیله بدعتی کوچک رد می‌نماید؛ بدون این که تعمداً بخواهد بر الله ﷻ و رسول الله ﷺ پیشگامی کند.

نهایت این افراد این است که آنان مجتهدانی هستند که خطا کرده و لغزش آنها آمرزیده شده است؛ چرا که هدف آنان حتی الامکان متابعت رسول الله ﷺ بوده است. برخی از آنان در امور بسیار بزرگی و برخی دیگر در اموری ریز، با سنت مخالفت می‌کند. جدای از این که بدعت خویش را سخنی قرار دهند که با آن جماعت مسلمین را متلاشی کنند؛ و بر مبنای آن دوستی و دشمنی می‌ورزند. یا اینکه در پیروی از قرآن و سنت که بر آنان واجب شده است، کوتاهی می‌کنند؛ و یا با پیروی از راهایی که از آن برحذر داشته شده‌اند، بر حدود الهی تجاوز می‌کنند؛ یا بدون رهنمود الهی از هوا و خواسته‌ی خود پیروی می‌کنند. اینان ظالمان به خویشان‌اند و در لیست اهل وعید که حسناتی آمیخته با بدی دارند، قرار گرفته‌اند.

نوع چهارم: دسته‌ای دیگر از مخالفین سنت، منافقان زندیقی هستند که کفر و خیانت و خشم علیه مسلمین را در دل پنهان می‌کنند. این ویژگی در روافض و جهمیّه که اصل زندیق بودنشان از ملحدین و مشرکین گرفته شده است، بسیار زیاد دیده می‌شود. این دو گروه با آنان دوستی و محبت می‌ورزند و آنان را بزرگ داشته و قبولشان دارند. اینان در باطن کافرند، و اگر باطن هر کدامشان برای کسی واضح شد، در ظاهر هم کافر هستند.

نوع پنجم: مشرکین گمراهی که عموماً پرستش‌گران ضریح، شیوخ، مردگان و بت‌ها هستند، و از معتقدین به حلول، اتحاد و وحدت الوجودی‌اند. این گونه افراد بعد از این که عقیده‌ی خود را اظهار کردند باید از شرک خود توبه نمایند؛ در غیر این صورت به جرم کفر ارتداد باید گردنشان را زد.

۱۰- فرقه‌های مخالف با سنت عبارتند از: مرجئه، خوارج، روافض، قدریه و جهمیّه.

أ) (مرجئه) در ابتدا معتقدند بودند اعمال جزو ایمان نیست و عموم مخالفت آنان در الفاظ بود نه در احکام. بعداً سخنشان سخت‌تر شد و از همان ابتدا برای اعمال، ارزشی قایل نشدند و برخی دیگر هم به عدم وجوب فرایض و اجتناب از حرام و اکتفای به ایمان، معتقد بودند.

ب) (خوارج) که اساس مذهبشان بزرگداشت قرآن و دعوت به پیروی از آن بود، لیکن چیزی از قرآن برداشت کردند که درست نبود و بر آن دلالت نمی‌کرد. آنان از اهل سنت و جماعت خارج شدند و گفتند: جایز است که پیامبر ﷺ هم ظالم باشد. به حکم رسول ﷺ و ائمه‌ی بعد از وی سر فرود نیاوردند. از روایاتی همانند سنگسار، حد نصاب سرقت، و ... هم که پنداشتند با قرآن در تعارض است، روی گرداندند. با این تزی که اگر کسی با قرآن مخالفت کند کافر است، مخالفین خویش را تکفیر کردند. هر چند هم که طرف اشتباه کرده باشد و گناهی را مرتکب شده باشد. حتی اگر شخص مقابل، به وجوب و حرام شرعی معتقد باشد. چیزهایی را که از کافر اصلی مباح و جایز نمی‌دانستند، بر مخالف خود حلال و مباح می‌دانستند. تکفیر مسلمینی که مرتکب گناهان کبیره و لغزشها می‌شدند، اولین بدعتی بود که توسط آنان در اسلام ظهور کرد.

ج) (روافض یا شیعه) اساس اعتقاد آنان این است که رسول الله ﷺ علناً برای جانشینی علی ﷺ نصی بیان داشته که جای هیچ عذری بر مخالف وجود ندارد.

روافضِ «مفضَّله» معتقدند که علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برتر و افضل تر است. رافضیانی که «السابة» نام داشتند، معتقد به دشنام و بد دعایی علیه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بودند. و رافضیان «غالی: افراطی» که علی رضی الله عنه را الله می دانستند.

رافضیان معتقدند علی رضی الله عنه معصوم بوده و هر کس با وی مخالفت نماید کافر است. می گویند: صحابه رضی الله عنهم مهاجرین و انصار، نص را پوشاندند و به امام معصوم پشت کردند. دنبال خواسته‌ی خویش افتاده و دین را عوض کردند و شریعت را تغییر داده و ظلم و تجاوز نمودند؛ بلکه جز عده‌ی معدودی، همگان کافر شدند.

از نگاه آنان، ائمه معصوم هستند و همه چیز را می دانند. مصدر علم و حق آنان هستند نه قرآن و سنت. دروغ‌گوترین و کینه توزترین فرقه و طایفه علیه اهل سنت آنان اند. بر اهل سنت نام «جمهور» را می نهند و از نظر آنان اهل سنت، به سبب ارتدادشان، از یهود و نصارا هم کافرترند. از همین رو علیه اهل سنت با کفار و مشرکین دوستی می کنند. آنان دورترین طایفه‌ی اهل بدعت، از قرآن و سنت هستند. خطرناکترین و زیانبارترین گروه بر دین و متدینین آنانند. ریشه‌ی نفاق و زندقه از قبیل قرامطه باطنی و دیگران، از میان آنان برخاست. اغلب ائمه‌ی آنها زندیقانی هستند که اعلان «رفض: نپذیرفتن» می کنند؛ چرا که این، راهی برای انهدام اسلام است.

د) (قدریه یا معتزله) عقلشان از جمع میان ایمان به تقدیر و ایمان به امر و نهی، و وعده و وعید، عاجز ماند؛ پنداشتند که چنین چیزی امکان ندارد. لذا گفتند الله تعالی جز آنچه تصمیم گرفته، دستور نداده است، هیچ یک از افعال بندگان را نیافریده است. در نتیجه قدرت و مشیت الهی، یا قدرت، مشیت و علم او تعالی را نفی نمودند. در شرک ربوبیت همانند مجوسیان شدند که غیر الله تعالی را آفریدگار دانستند. اهل سنت و جماعت و سواد اعظم را «حشویه» یعنی عامه‌ی مردم و یا به تعبیری دیگر «خشک مغز» نامیدند.

اصول پنج‌گانه‌ی آنان عبارتست از: (توحید) که از منظر آنان دربرگیر تعطیل و نفی صفات الهی است. (عدل) که متضمن تکذیب قضا و قدر است و افراطیان آنان، علم ازلی الهی را نفی می کنند. (المنزلة بین المنزلتین) یعنی انسان‌های فاسق به هیچ وجه مؤمن نامیده نمی شوند؛ چنانکه کافر هم نامگذاری نمی شوند؛ لذا به او مقامی بین

کفر و ایمان دادند. (انفاذ الوعید) یعنی انسان‌های فاسق همیشه در جهنم خواهند بود و با شفاعت و یا روشی دیگر از آتش خارج نخواهند شد؛ چنانکه خوارج می‌گویند. (امر به معروف و نهی از منکر) که از نگاه آنان شامل خروج و کودتا و جنگ مسلحانه علیه ائمه و حاکمان اسلامی است.

هـ) (جهمیه) نیز گمان کردند که تقدیر با شرع تناقض دارد، لذا حکمت و عدالت الهی را نفی کردند. می‌گفتند: انسان نه قدرت دارد و نه کاری از او سر می‌زند، بلکه فاعل و قادر مطلق، فقط الله ﷻ است. تمام نامها و صفات الهی به جز، «القادر» را مردود دانستند؛ چرا که بندگان قادر نیستند و فقط الله ﷻ قادر است و بس. معتقد بودند در حقیقت میان آن چه الله ﷻ بدان امر نموده و یا نهی کرده است، فرقی وجود ندارد. همه یکی هستند. هم‌چنین دوستان و دشمنانش یکی هستند. نیز آنچه را که گفته‌اند الله ﷻ دوست دارد و یا از آن به خشم می‌آید، یکسان است. اما میان دو چیز مثل هم، فقط بنا بر مشیّت، فرق وجود دارد. (الله ﷻ) به چیزی امر می‌کند و از همانند آن باز می‌دارد. فرق میان توحید و شرک، ایمان و کفر، طاعت و معصیت و حلال و حرام را انکار کردند. گفتند ایمان فقط به معنای شناخت است. از نگاه آنان میان پرستش الله ﷻ و بندگان فرقی موجود نیست. بلکه همان‌طور که عبادتِ الله را جایز می‌دانستند، عبادت غیر الله را هم جایز می‌شمردند. نهایت توحید از دید آنان، همان توحید مشرکین بود. انسان آگاه از منظر آنان کسی است که نیک را نیک نداند و زشت را زشت؛ و نیز شریعت و نبوت‌ها را انکار کند. لذا آن‌ها یا منافقان باطنی بودند یا در ظاهر و باطن مشرک بودند.

۱۱- اهل سنت میان بدعت‌های ریز و اختلافات لفظی و میان بدعت‌های سنگین و اختلاف بر سر حقایق و معانی و اصول بزرگ، فرق می‌گذارند. از این رو آنان بدعت‌ها را به چند نوع دسته بندی می‌کنند:

أ - بدعت‌هایی که در عدم تکفیر صاحبش همانند «مرجئه» و «شیعه‌ی مفضّله» اختلافی وجود ندارد.

ب - بدعت‌هایی که در تکفیر و عدم تکفیر صاحبش هم‌چون «خوارج» و «روافض» اختلاف نظر وجود دارد.

ج - و بدعت‌هایی که در تکفیر صاحبش مثل «جهمیه‌ی محض» به صورت مطلق نه بر شخصی معین، اختلافی نیست.

با این وجود اهل سنت میان حکم مطلق بر صاحبانِ گناه، فسق و کفر، و میان حکم بر شخصی معین که اسلامش با یقین ثابت شده است، که بر اثر ارتکاب یکی از این بدعت‌ها گناهکار یا فاسق یا کافر خوانده شود، فرق قایل هستند. هرگز تا با ارائه‌ی دلیل اثبات نکنند که سخن شخص، مخالف سنت است و شبهاتش را بر طرف نکنند، او را کافر نمی‌خوانند. درست همانند فرقی که میان نصوص وعید مطلق و میان شخصی معین که در آخرت مستحقّ چنین وعیدی شود، فرق می‌گذارند. چرا که گاهی ممکن است با توبه، یا نیکی‌هایی که گناهش را محو کند، یا مشکلاتی که کفاره‌ی گناهانش می‌شود، یا شفاعتی که در حقش پذیرفته می‌شود، تحت حکم وعید قرار نگیرد. لذا برای فردی معین به جز با دلیل خاص، حکم به بهشت و جهنمی بودن وی نمی‌دهند. تکفیر هم جزو وعید است. گر چه سخن انسان مبتدع تکذیبِ قول رسول ﷺ را در بر دارد، لیکن ممکن است گوینده‌اش تازه مسلمان باشد. یا در صحرا و بیابانی دوردست رشد کرده، یا نصوص برایش به اثبات نرسیده است یا دلیل معارض دیگری نزد او وجود دارد که مجبوراً باید نص اول را تأویل نماید. مجتهدی که تابع رسول ﷺ است و اما بنا بر اجتهاد دچار تأویل می‌شود و عامی‌ای که شیفته‌ی اقتدای به رسول ﷺ است، خطایش بخشیده شده است.

پس اهل سنت هرگز مسلمانی را که خطا کرده است، کافر نمی‌خوانند. مگر این که آن گونه برایش اقامه‌ی دلیل کنند که فرد بداند بعد از اقامه‌ی دلیل، باز هم دارد با پیامبران صلی الله علیهم و سلم مخالفت می‌کند. چرا که حکم تکفیر، وابسته به اثبات شرایط و انتفای موانع است. کسی که اسلامش با یقین اثبات شده است با شک از بین نمی‌رود. بلکه فقط بعد از اقامه‌ی حجت و بر طرف کردن شبهات، اسلامش زایل می‌گردد. اهل سنت هرگز تکفیر، فاسق خواندن، حتی گناهکار خواندنِ علمای مجتهد را به مجرد لغزش یا تأویل نا درست، جایز نمی‌دانند. خصوصاً در مسایل ظنی که بر سر آن اختلاف نظر وجود دارد.

نیز میان بدعتی‌های اهل قبله هر چند هم که بدعتشان حجیم باشد، و میان کسی که بدون شک کفرش در اسلام ثابت است، فرق می‌گذارند. مانند مشرکین و اهل کتاب. همانند دیگر مسلمانان، عملکرد ظاهری مبتدعین را معتبر می‌دارد و به درون آنان کاری ندارد. با این وجود می‌دانند بسیاری از آنان دارای نفاق اکبر و در قعر جهنم



هستند و در باطن کافراند. لیکن اگر ثابت شد که یک فرد در درون نفاقِ اکبر دارد، در ظاهر هم کافر محسوب می‌شود.

۱۲- بدعت‌هایی که از نظر متخصصانِ سنت، شخص با آن در لیست اهل بدعت قرار می‌گیرد آنهایی هستند که با قرآن و سنت در تعارضند. مانند بدعت خوارج، روافض، قدریه، مرجئه و جهمیه. و کسی که با قرآن روشن‌گر و سنت مشهور و شناخته شده یا با اجماع سلف، بدون عذر مخالفت نماید، با او بسانِ اهل بدعت برخورد خواهد شد. اولین موضع‌گیری و برخوردی که اهل سنت و جماعت در قبال اهل بدعت اتخاذ می‌کنند، افشاگری آنان و برحذر داشتن مردم از گفتارِ آنها است. البته در کنار آن، سنت را آشکار نموده و آن را تعریف می‌کنند. سپس قلع و قمع بدعت، و ریشه کن کردن تجاوز و دشمنی اهل بدعت، سرلوحه‌ی کار آنان می‌باشد.

ائمه‌ی سنت بر این باورند که بدعت‌های بزرگ و مغلظه از گناهایی که صاحبانش معتقدند این کارشان گناه است، بدترند. از این رو بازداشتن اهل این بدعت‌ها و دفع شرِّ آنان واجب است. حتی اگر راهی برای دفع شرِّ آنان نباشد جز با جنگ یا کشتن، باید این کار را کرد. سلف، به کشتن دعوتگری که با دعوت به بدعت، مردم را گمراه می‌کند، امر کرده‌اند. چرا که کارش باعث فساد دینی می‌شود. فرقی ندارد که او را کافر خوانده باشند یا خیر. عقوبات دنیا به این دلیل مشروع شده است که به وسیله‌ی آنها ظلم و عدوان دفع شود و ضرر و فساد مرتفع گردد. عقوبت دنیا مستلزم مجازات اخروی نیست و نیز بالعکس.

گاهی شخص به دلیل خطای اجتهادی یا تأویلی نادرست، بدعتی را اظهار می‌کند و در آن سنت و بدعت، و خیر و شر را در هم می‌آمیزد. سپس بر مبنای سنت و خیری که بدان معتقد است، دوستی کرده و پاداش می‌دهد. و عداوت و عقوبتش هم مبتنی بر بدعت و شری است که به آن باور دارد. گاهی علما و دینداران برای تنبیه مبتدعین، بر آنان نماز جنازه نمی‌خوانند، لیکن از دیگران می‌خواهند که بر او نماز بخوانند و خود در پنهان برایشان دعا می‌کنند. و کسانی همچون نصیری‌ها و اسماعیلی‌های افراطی رافضی و دیگران، و همانند زنده پرستان و مرده پرستان، و بندگان ضریح و گنبدها، و وحدت الوجودی‌ها و حلولیان و اهل اتحاد، از بدترین مرتدها هستند و از کفار اصلی و اهل کتاب هم کافرترند. ازدواج با زنانشان درست نیست، ذبیحه‌ی دست آنان خورده نمی‌شود، حتی اگر جزیه پرداختند و اهل ذمه هم شدند، نباید در بین مسلمین زندگی

کنند. اما اگر از دستورات حکومت اسلامی امتناع ورزیدند، باید همچون مرتدین با آنان جنگید.

اهل سنت و جماعت میان مبتدعِ دعوتگر با غیر دعوتگر فرق می‌گذارد. داعی بدعتگر، بدعت را برای همگان علنی می‌کند؛ لذا مستحق مجازاتی از قبیل ترک رابطه، رد گواهی و شهادتش، ترک نماز پشت وی، فرا نگرفتن علم از او و ترک ازدواج با وی می‌شود تا از کارش باز آید. اما اگر کسی بدعتی را که به درجه کفر نرسیده باشد، پنهان می‌دارد، نهایتاً همانند منافقینی است که پیامبر ﷺ ظاهر کارشان را پذیرفت و ضمیر ایشان را به الله ﷻ سپرد. تذکر به او هم باید پنهانی و در خفا باشد، مگر این که ضررش به دیگران سرایت نماید؛ و ترس این باشد که مردم را فاسد و از راه به در کند. در این صورت باید حقیقت کارش را به مردم اعلان نمود تا از معاشرت با او باز آیند و مواظب گمراهی وی باشند و او را بشناسند.

اهل سنت و جماعت وقتی نسبت به رویکرد اهل بدعت روشنگری می‌کنند و با دست، زبان و یا قهر از وی، در این حیطة به تلاش مشغولند، تعامل خویش را با دو ضابطه‌ی اساسی شرعی بر پا می‌دارند:

**اول:** نقطه‌ی آغازین کارشان صرفاً و خالصانه برای الله ﷻ، اطاعت از وی، همسویی با دستورش و با آرزوی اصلاح، دفع ضرر از آنان و دعای خیر و رحمت برای همگان صورت می‌گیرد، نه برای ارضای نفس یا انتقام‌جویی از فرد یا عداوت دنیوی، حسادت، بغض و درگیری بر سر ریاست و پُست؛ به گونه‌ای که گویا در ظاهر دارد طرف را نصیحت می‌کند، حال آن که در باطن عقده‌ی خود را علیه او می‌ترکاند و انتقام می‌گیرد. لذا بدون مجوز شرعی از جانب الله ﷻ و با سوء نیت، به آبرو و مال و خون شخص لطمه می‌زند؛ آن‌هم فقط برای ارضای نفس نه برای حقوق شرع.

**دوم:** تمام این روند باید بر اساس دستور شرعی، از طریق قطع رابطه یا با دست و زبان صورت گیرد. به گونه‌ای که مصلحت شرعی معتبر را محقق، و مفسده‌ی ثابت شده از دید شرع را به تناسب وضعیت و حالات مختلف، دور گرداند. در غیر این صورت عمل مذکور شرعی نبوده و طبق دستور صورت نگرفته است. مثلاً قهر و ترک رابطه با مبتدعی که جلوی بدعتش گرفته نمی‌شود و بلکه بر شرارت او افزوده می‌شود، و قهر کننده ضعیف و ناتوان است، به گونه‌ای که مفسده‌ی این تنبیه بر مصلحت آن غالب است، شرعاً نباید با او قهر و ترک ارتباط نمود؛ بلکه گاهاً به دست آوردن دل برخی از

بدعتیان، سودمندتر از قهر با آنان است. اصل این است که خون، اموال و آبروی مسلمانان محفوظ است. هرگاه شخص مبتدع با دیگران در هم آمیخت، با هر شخص از منظر شریعت به تناسب رفتارش معامله می‌شود، کسی به گناه دیگری مؤاخذه نمی‌شود. بدعت با بدعتی دیگر، پاسخ داده نمی‌شود. قاعده‌ی شرعی این است که اگر مسلمان در شهری از شهرهای مسلمین می‌زیست که شعار سنت در آن برپا می‌شد، باید که با مسلمانان نماز بخواند و در جمعه و جماعت شرکت نماید. با مؤمنان موالات و دوستی داشته و عداوت نرزد. اگر مشاهده کرد کسی از آنان منحرف و سرکش است، و توان راهنمایی و ارشادش را داشت، این کار را بکند. و گر نه باید بداند که الله ﷻ جز به قدر توان مسئولیت نمی‌دهد. هرگز مسلمانی به سبب انجام گناه یا لغزش، تکفیر نمی‌گردد؛ مانند مسایلی که مسلمین در آن اختلاف نظر دارند. حتی اگر مسلمان در تکفیر یا جنگ با مسلمانی دیگر تأویلی داشت، نباید کافرش خواند. بلکه از دوستی، مصونیت و حرمتی مانند دیگر مسلمانان برخوردار است؛ مادامی که ضرر و معضل وی منجر به تعدی و تجاوز به دیگر مسلمانان نشود.<sup>۱</sup> لیکن اگر بدعت بسیار گشت و مسلمان دوست داشت برای حفظ دینش، مستحباً فقط پشت کسی نماز گزارد که او را می‌شناسد، این حق را دارد. لیکن کسی را که با او هم نظر نیست، وادار به این کار نکند. البته نباید از منظر آنان که شرکت در جماعت را واجب می‌دانند، جمعه و جماعات را از دست بدهد؛ چرا که نماز پشت امامی که وضعیتش معلوم نیست، به اتفاق تمام اهل سنت جایز است. همچنین نباید بعد از اقامه‌ی نماز به امامت انسان مبتدع، آن نماز را اعاده نمود. کسی که نماز پشت سر فردی که ناشناخته است را باطل یا حرام بداند، با اهل سنت و جماعت مخالفت نموده است. نماز و دعا بر شخصی که نفاقش معلوم و آشکار است، جایز نیست. و هر کس که نفاق یا کفرش بر کسی معلوم نیست، نماز و استغفار برایش جایز است؛ گرچه بدعتی هم در او یافت شود و هر چند هم که مرتکب گناهی بشود.

۱- در اینجا باید با او برخوردی شود که از کارش باز آید و تجاوزش از دیگران مرتفع گردد.

## فصل دوم:

### مراحل و حالت‌های فرقه‌ی نجات یافته

نصوص شرع ما را به حفظ جماعت و التزام به آن دستور می‌دهد. و از خلال احادیثی که ارائه شد این مطالب برداشت می‌شود:

(أ) نصوصی است که به جماعت یا پایبندی به مذهب اهل سنت و جماعت، امر می‌کند. مانند احادیث افتراق و پراکندگی و حدیث «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ» و نیز روایتی هم، به پیروی از سنت رسول ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم دستور می‌دهد.

(ب) و نیز در میان احادیث، روایاتی داریم که به پیروی از جماعتی که دارای امیر (فرمانده و رهبر) باشد فرا می‌خواند. مانند حدیث: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا، فَمَاتَ، فَمَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ»<sup>۱</sup>: «هر کس از امیر خویش مورد ناراحت کننده‌ای دید، باید که صبر و تحمل نماید. چرا که هر کس وجبی از جماعت (اهل سنت) کناره گرفت و از دنیا رفت، به (همانند) مرگ جاهلیت مرده است» و حدیث: «مَنْ أَرَادَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيَلْزِمِ الْجَمَاعَةَ...»<sup>۲</sup>: «هر کس قعر بهشت را می‌طلبد، باید که به جماعت تمسک جوید...» و دیگر روایات.

(ج) برخی از این روایات هم، جریان را تفصیل داده و به وجوب التزام به جماعت مسلمانان و امام ایشان دستور می‌دهد؛ البته اگر یافت شد. وگرنه باید از تمام فرقه‌ها کناره گرفت. این جریان را در حدیث حذیفه رضی الله عنه با الفاظ مختلف می‌توان یافت.

با این توضیح معلوم می‌شود که فرقه‌ی ناجیه (یا اهل سنت) دارای حالات مختلفی است: نخست: این که امام شرعی موجود باشد و این امام، از میان اهل سنت و جماعت باشد. پیرو مذهب اهل سنت، پایبند و داعی به آن، برحذر کننده‌ی از هر مخالف بوده و

۱- مسلم (۱۸۴۹)

۲- ترمذی (۲۱۶۵) آلبانی می‌گوید صحیح است.

رو در روی اهل بدعت بایستد. نمونه‌ی این جریان، عهد خلفای راشدین رضی الله عنهم است. در عهد آنان جماعت به هر دو معنای مورد نظر یعنی جماعتی که در خط امام بودند و آن جماعت یعنی اهل سنت و جماعت، یافت شد.

و این بالاترین حالت بود. هر مسلمان در عصر حاضر، آرزوی محقق شدن چنین حالتی برای امت را دارد. در چنین صورتی بر هر مسلمان واجب است که از جماعت حرف شنوی داشته و باید در کنار امیر و به آن چه فرا می‌خواند، باشد.

**دوم:** این که امام موجود است، لیکن از اهل بدعت است و به مذهب اهل سنت و جماعت پایبند نیست. بلکه گاهی به مذهب اهل بدعت عشق می‌ورزد. اما در این میان گروه و جماعتی پراکنده، در مناطق مختلف وجود دارد که صدای فراخواندنش به مذهب اهل سنت و جماعت، قابل شنیدن است، به سنت پایبند است و به آن فرا می‌خواند و در این مسیر مشکلات و سختی‌ها را به جان خریده و تحمل می‌کند.

چنین وضعیتی را می‌توان در دوران مأمون که معتزله شد و مردم را به آن وادار نمود و بدین منظور دیگران را آزار و شکنجه کرد، یافت. مأمون امامی مبتدع بود. لیکن در دوران او جماعتی از اهل سنت یافت شدند که دستِ ردّ بر سینه‌ی بدعت زدند و پایبند به مذهب اهل سنت بودند. آنان در فرا خوانِ خلیفه به عقیده‌ی معتزله، حرفش را گوش نکردند.

#### در چنین حالتی مسلمان دو وظیفه دارد:

۱- در کنار امام باشد. به این معنا که علیه او نشورد، هر چند هم که آن امام فاسق باشد؛ چنان که مذهب اهل سنت هم همین است. اما نباید در معصیت و نافرمانیِ الله که امام مذکور به آن فرا می‌خواند، از او اطاعت کند. چرا که اطاعتِ امیر مادامی که به معصیتِ الهی امر نمی‌کند، واجب است. لیکن اگر دستور به معصیت می‌دهد، از او اطاعت نمی‌شود.

۲- این که پایبند مذهب اهل سنت و جماعت باشد و به گروهی بپیوندد که به این مذهب فراخوان می‌دهد، به آن تمسک جوید و هم‌چون آنان علیه بدعت بکوشد و همانند آنان باید به حق دعوت داد. سخن رسول الله صلی الله علیه و آله به حذیفه رضی الله عنه دال بر این مطلب است: «تَلَزُمُ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ»<sup>۱</sup>. یعنی: «پایبند امام و جماعت مسلمانان باش».

**سوم:** این که امامی شرعی وجود نداشته باشد؛ نه عادل و دادگر و نه ظالم و جبّار. چنان که در بعضی از مراحل رکود و تلف شدن امت اسلامی، چنین اتفاقی افتاد. با این وجود، جماعتی که همان اهل سنت و جماعت باشد، به صورت فردی یا تجمعی یافت می‌شد.

وظیفه‌ی مسلمان در چنین حالتی این است که پایبند جماعت باشد و همراهی با گروه، به سوی الله ﷻ دعوت دهد. و هرکس در برابر وظیفه‌ی خود در برپایی دین و دعوت به مذهب اهل سنت و جماعت، به نحو احسن عمل نماید.

این فرموده‌ی رسول ﷺ دالّ بر این مطلب است: «تَلَزَّمْ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ». یعنی: «پایبند امام و جماعت مسلمانان باش». حدیثی ﷺ می‌گوید: در جواب رسول خدا ﷺ گفتم: اگر امام و جماعتی نداشتند چه؟... مفهوم سؤال این است که اگر مسلمانان دارای جماعت بودند، ولی امام شرعی نداشتند، التزام به این جماعت، واجب است.

**چهارم:** مسلمانان دارای جماعت و امامی نباشند که به مذهب اهل سنت و جماعت دعوت دهد. این اتفاق هم در دوران فتنه‌های بزرگ و در برخی از کشورها به وقوع خواهد پیوست. به گونه‌ای که مسلمانان پایبند به مذهب اهل سنت و جماعت، بسیار بی‌کس و تنها خواهد شد. کسی را نخواهد یافت که کمکش نماید و جز اهل بدعت، کسی را نمی‌یابد که به او پناه دهد.

در این حالت بر مسلمان واجب است دنبال گروهی بگردد که معتقد و عامل به اهل سنت و جماعت باشد. اگر کسی را نیافت، خود باید به این فکر دعوت دهد و گروهی را بر این اندیشه بنا نهد. سلف صالح هم مردمان بلاد دور را به برپایی اندیشه‌ی اهل سنت و تشکیل این تجمع دعوت می‌دادند. ابن وضّاح از افراد زیادی روایت می‌کند که اسد بن موسی<sup>۱</sup> «مشهور به اسد السنة؛ شیر سنت» برای اسد بن فرات نامه نوشت که: راستی برادر! علت نامه نوشتنم به شما ذکر خیر شما از زبان مردم منطقه‌ی شما بود؛

۱- اسد بن موسی بن ابراهیم بن الولید بن عبد الملک بن مروان الأسدی. نویسنده کتاب المسند. مشهور به اسد السنة بود. امام نسائی رحمته گوید: او ثقه (مورد اطمینان) است. اگر تألیف نمی‌کرد برایش بهتر بود. در سال ۲۱۲ هجری دار فانی را وداع گفت. کتاب الزهد که از کتاب‌های جامع محسوب می‌شود، از اوست. و در الظاهریه‌ی دمشق به شماره‌ی ۱۰۱ موجود است.

مبنی بر این که الله ﷻ شما را موفق کرده و شما با مردم به انصاف برخورد می‌کنی و سنت را آشکارا بیان می‌نمایی. بر اهل بدعت عیب و خرده گرفته و بر آنان طعنه می‌زنی و نامشان را زیاد می‌گیری. الله ﷻ به وسیله‌ی تو ریشه‌ی آنان را قطع کرد و تو را پشتوانه‌ی اهل سنت قرار داد. تو را بر آنان غالب کرد که عیبتشان را آشکار کردی و بر آنان طعنه وارد نمودی، الله ﷻ هم آنان را خوار و ذلیل نمود و بدعت خود را پنهان داشته‌اند. مژده بادا تو را به ثواب آن چه کردی. بهترین نیکی‌ها و نماز، روزه، حج و جهاد خویش را غنیمت شمار. تازه این چیزها در قبال بر پایی کتاب الله و احیای سنت رسول الله ﷺ که چیزی نیست. (سپس روایاتی را پیرامون دعوت و احیای سنت ذکر کرده و در ادامه می‌گوید: ...) پس آن‌ها را غنیمت بدان و به سنت دعوت نما تا صاحب یاران و جماعتی گردی که اگر برایت اتفاقی افتاد، راحت را ادامه دهند و بعد از تو امام باشند. و چنان که در روایت آمده است، ثواب آن تا قیامت برای تو باشد. با بینش، آگاهی، نیت و پشتکار... به کارت ادامه بده)¹.

اگر انسان مسلمان جماعتی را نیافت و کسی هم حرفش را گوش نکرد، حق ندارد به اهل بدعت بپیوندد؛ بلکه باید از همه کناره گرفته تا الله ﷻ آن گونه که می‌خواهد کار را پایان دهد. یا باید که بر همان حال از دنیا برود. پیامبر ﷺ به حذیفه رضی الله عنه فرمود:

«فَإِنْ تَمَّتْ يَا حُدَيْفَةُ، وَأَنْتَ عَاصٌّ عَلَىٰ جِدْلِ خَيْرٍ مِنْ أَنْ تَتَّبِعَ أَحَدًا مِنْهُمْ»².

یعنی: «ای حذیفه اگر در جنگلی (دور از مردم) بمیری، برایت بهتر از این است که از یکی از آنان پیروی کنی».

۱- «البدع والنهی عنها» اثر ابن وضاح ص ۵ - ۷. به تحقیق محمد احمد دهمان.

۲- ابو داود (۴۲۴۶) احمد (۲۳۲۸۲) نسائی (۷۹۷۸) آلبنانی می‌گوید حسن است.

## فصل سوم:

### نگاهی به حقیقتِ موجود

در پرتو مطالب که ارائه شده، اگر نیم نگاهی به وضعیت اسلامی کنونی بیندازیم، چندین ملاحظه‌ی اساسی استنباط می‌شود که می‌توان این گونه جمع بندی نمود:

۱- فرقه‌هایی که با اهل سنت در اختلاف هستند خواه خوارج، رافضه، قدریه (معتزله)، جهمییه و مرجئه باشند، یا فرقه‌های جدیدی که زاییده‌ی آنان است، هنوز که هنوز است سموم افکار و عقاید فاسدشان در پیکر امت مسلمان یافت می‌شود. هر شکافی در این پیکر را برای ورود و اشغال اماکن جدید که برایش نقشه‌ی فکری و جغرافیایی کشیده‌اند، غنیمت شمرده‌اند. در این میان ضعف و شکاف صفوف اهل سنت - که حقیقت این نبرد را از آنان فرا گرفته بودند - و عدم آگاهی و بیداری که بر بسیاری از افراد این امت سیطره می‌یابد نیز، فرصت شمردند.

۲- افکار منحرفی که این گروه‌ها حامل‌اند، منتشر شده و با درجات متفاوتی در فکر و روش بسیاری از مسلمین که حامل این افکارند - و غالباً به حقیقت این افکار و حجم مخالفت آن با فکر اهل سنت توجه ندارند -، تأثیر گذاشته است. حتی برخی به این افکار، دعوت هم می‌دهند و مخالفین این اندیشه را خطاکار دانسته و می‌پندارند اندیشه‌ی مذکور، همان اندیشه‌ی اهل سنت و جماعت است.

۳- بسیاری از منافقین و زندقان عهده‌دار افکار این فرقه‌های گمراه‌اند. و با آن شبهاتی را در نزد عموم بر می‌انگیزند و سیطره‌ی خود بر رسانه‌های خبری، فرهنگی، مراکز علمی و پژوهشی، غنیمت می‌شمارند؛ تا پلیدی خود را انتشار داده و سموم خود را در پیکر امت اسلامی بدمند. با آگاهی و هشیارِ عمیق و کینه‌ی پنهان، با هر اندیشه‌ی صادقی که به حق، نقشِ راه نجاتِ این امت را بازی می‌کند، مبارزه می‌کنند.

۴- هم اکنون اردوگاه روافض - کما فی السابق - یکی از اساسی‌ترین خطرهایی است که کیان، فکر و میراثِ اهل سنت و جماعت را تهدید می‌کند. بلکه آنان نقش خطرناک‌ترین گرایش و حرکتی را بازی می‌کنند که در نظر دارد در امت اسلامی،



ریشه‌ی تنومند اهل سنت را از بیخ برگند. چرا که آنان با چنان عینک بدبینی به اهل سنت می‌نگرند، که ایشان را از یهود و نصارا علیه خود خطرناک‌تر می‌بینند. آنان را کفار مرتدی می‌دانند که از کفار اصلی هم گناهکارتر و خطرناک‌ترند. تازه این جدای از قدرت جهانیست که در پشت آنان ایستاده و آنان را در این نبرد تاریخی و حرکتی، در مقابل اهل سنت پشتیبانی می‌کند.

۵- جای بسی تأسف است که اردوگاه اهل سنت در بین این اردوگاه‌ها، کمترین نظم و برنامه و همکاری را فی ما بین تجمعات و گرایش‌های خود در مقابل این هجمه‌ی درنده که وجود، برنامه، و افکارش را تهدید می‌کند، دارد. عجیب‌تر اینکه تجمعات سنی اصیلی که داخل کیان، حقیقت و اهل سنت بزرگ قرار دارند، دشمن شماره یک و خطر حقیقی خارجی را رها کرده و با خود سرشاخ شده‌اند و بر سر اموری از هم بریده‌اند که برایش هیچ توجیه شرعی و دلیل علمی ندارند. باور کنید این چیزی جز تعصب برای نام‌ها، شعارها، شخصیت‌ها یا تجمعات خاص، نیست. باید ضعف علم شرعی و عدم بیداری عمیق و متکامل از حقیقت موجود، و حقیقت تجمعات کنونی و طبیعت مبارزه‌طلبی‌هایی که اهل سنت با آن روبروست را هم مزید بر علت دانست. با این وجود به مفساد شرعی که پیامد این درگیری‌ها و نزاع‌هاست هم توجه نمی‌شود.

پژوهشگر مسایل و حوادث سیاسی جهان اسلام باید متوجه حجم این خطر مهلک، که روافض آن را شکل داده‌اند باشند. خصوصاً بعد از برپایی دولتشان در ایران که این کشور تبدیل شده است به صادر کننده‌ی فتنه‌ای که رهبران آن را با شعارهای فریبنده که پوششی بر کینه‌ی پنهانی آنان علیه سنت و اهل سنت است، انقلاب اسلامی نامیده‌اند. شعارهایی که در پشت آن سعی دارند درگیری‌هایی در مناطق سنی نشین برپا کنند و این را فرصتی می‌دانند برای بسیاری از فریب خوردگان انقلاب و بی‌خبران از حقیقت شعارهایشان؛ تا مقدمه‌ی تجزیه‌ی این مناطق، برای طوفان روافض در این اماکن، فراهم شود.

محوری که با اندیشه‌ی باطنی در شرق، از ایران شروع و به سوی غرب تا لیبی در شمال افریقا امتداد پیدا کرده و از شام می‌گذرد، به پژوهشگر حوادث و اتفاقات، این خبر را می‌دهد که حجم خطر حقیقی‌ای که خصوصاً اهل سنت را در منطقه تهدید می‌کند، چه قدر بزرگ است. او خواهد دانست که اعضای این محور به کمک یهود و

نصارا در عمیق کردن این شکاف یا کمربند که در یک نوار، عالم اسلامی را به دو نیم می‌کند، به یکدیگر کمک می‌کنند.

جای بسی اندوه و تأسف است که بسیاری از اهل سنت به حقیقت موجود محل یا کشوری که پیرامون آنان است، توجهی نمی‌کنند. درس تاریخِ درازمدت و مصائب و مشکلاتی که به دست این باطنی‌ها گریبان‌گیر گذشتگان آنان شده است را، به خاطر نمی‌سپارند. حتی درسهای دینی و دروس اُتمه‌ی خود، که ایشان را از بدعتی‌هایی که خطرشان از یهود و نصارا کمتر نیست، بر حذر می‌دارند هم به خاطر نمی‌سپارند. جای تعجب اینجاست که برخی از دعوتگران و گروه‌ها، انقلاب آنان را همراهی کرده و به دیگران معرفی می‌کنند؛ به تقارب (مذاهب!) و نزدیک شدن و همکاری با آنان فرا می‌خوانند؛ صفحات مجلات آنان را بر روی فرهنگ و اخبار خویش باز می‌کنند. آن هم در برهه زمانی که این جماعات و گروه‌ها با یکدیگر سرشاخ شده‌اند و درگیرند و بر همدیگر هجوم آورده و از هم دور می‌شوند و یکدیگر را به اموری متهم می‌کنند که الله متعال برایش دلیلی نازل نکرده است. در حالی که باید این اختلافات ظاهری و درگیریهای عقیم و بی‌فایده را از بین ببرند و پیرامون قرآن و سنت و اجماع سلف این امت همکار یکدیگر باشند و در یک صف در مقابل دشمن حقیقی خود بایستند.

۶- این جریان ما را به موقف برخی از جماعت‌های اسلامی در کشورهایی که منتسب به اهل سنت هستند، رهنمود می‌کند. اکثر اهل این مناطق متدین به عقاید اهل سنت هستند. - این رویکرد اغلب کشورهایی است که در امتداد عالم اسلامی پراکنده‌اند؛ به استثنای ایران - موقف و دیدگاه این گروه و جماعت‌ها واقعاً عجیب است. فرقی ندارد که جماعت‌های مشهوری باشند که در میدان حضور دارند یا تجمعات دیگری که در میدان فعالیت اسلامی پراکنده‌اند. کسی که به شعار این گروه‌ها نظر اندازد، در همان ابتدا با این حقیقت روبرو می‌شود که واقعاً هیچ فرقی میان شعار این گروه‌ها وجود ندارد که به آنان اجازه دهد هر کدام بر دیگری هجوم آورده و افکار و اندیشه‌اش را بی اساس و نادرست بداند.

به این دلیل که اگر نگاهی عمیق داشته و با تأنی و درنگ، افکار، روش و شعار برخی از این گروه‌ها را مطالعه نماییم، در خواهیم یافت که همگی از نظر نقطه‌ی

شروع، پایبند اصول عامی هستند که دائماً اهل سنت<sup>۱</sup> را بر آن یافته‌اند. و با وجود اختلاف زمانی و مکانی، با اهل بدعت فرق داشته‌اند. و آن اصول، عبارتند از قرآن و سنت، اجماع صحابه، تابعین، ائمه‌ی سلف صالح و پایبندی به فقه امامان اهل سنت علیهم‌السلام همانند ائمه‌ی چهار گانه و امثال ایشان. چنان که آنها همانند روافض، قدریه، جهمیه و یا مرجئه در ابتدا به شعاری مخالف با اصول اهل سنت و جماعت، پایبند نیستند.

این صحیح است که بسیاری از افکار این فرقه‌ها به کیان و ریشه‌ی امت اسلامی تسری پیدا کرده است و در اندیشه و رفتار بسیاری از مسلمین تأثیر گذاشته است، لیکن آنان در اصل معتقد به این افکار نیستند. بلکه غالباً حقیقت این افکار و میزان مخالفت و موافقتش با سنت را نمی‌شناسند. آنان این افکار را به صورت موروثی بدون تحقیق و بررسی، از گذشتگان و رؤسا فرا گرفته و به دلیل تعصب نسبت به این افراد، با آن زیسته‌اند.

عجیب‌تر اینکه اگر - نه با رؤسا بلکه - با برخی از افراد یکی از این گروه‌ها برخورد کنی، به حقیقت بسیار خطرناک دیگری برخوردار می‌شوی. و آن هم این است که میان اندیشه و رفتار افراد یک گروه با دیگر گروه‌ها تمایزی نخواهی یافت. بلکه فقدان ویژگیها و نشانه‌های فکری واضح و مشخص، یا تشخیص سلوک و رفتاری معلوم و واضح، کار را برای خود افراد این گروه‌ها هم سخت می‌گرداند که بخواهند خود را به ما معرفی نمایند. چرا باید فعالیت اسلامی از کانال این مجموعه‌ها انجام پذیرد؟ چرا اجازه نمی‌دهند دیگران در قالب جماعت و یا تجمعی دیگر به فعالیت بپردازند؟ چرا میان این جماعات و تجمعات دیگر فاصله و فرق می‌گذارند؟ برای دیدگاه خود چه دلیل شرعی و یا الگوی عملی از سلف دارند؟ چرا همگی - هر کدام از طریق جماعت و وضعیت کنونی خود - برای هدف مشترک، مطلوب و مورد نظر جمع نمی‌شوند و به جای صف کشیدن در برابر یکدیگر و سنگ اندازی علیه هم، یاور هم نمی‌گردند؟ چرا هر کدام جلوی پیشرفت دیگری را می‌گیرند؟

و در سایه‌ی نبود جواب‌های واضح - شرعی یا عقلی - برای این سؤالات، موقوف رؤسا و رهبران این گروه‌ها - یا تجمعات - تو را غافل گیر و میخکوب می‌کند. چرا که اگر تو با یکی از آنان بحث و گفت‌وگو علمی آرمی داشته باشی، تا حقیقت اختلافات موجود فی ما بین و دیدگاه هر کدام در قبال دیگری را بدانی، ناگهان خواهی دید که

۱- با استثنای جماعات شاذ و تک‌رویی همچون صوفیان منحرف و فرقه‌های خوارج و ... که از همان ابتدا پایبند منهج یا روش و اصول اهل سنت و جماعت نبودند.

میانشان بر اساس التزام به اصول اهل سنت و جماعت، اختلافی وجود ندارد. همگی ائمه و مراجع علمی را قبول دارند و غالباً همگی از نظر حقایق و معانی در مسایل مورد نظر، اختلافی ندارند؛ گرچه ممکن است در الفاظ و تعبیرات اختلاف وجود داشته باشد.

جملگی هر چند هم که در اسلوب و وسایل کاربردی با هم فرق داشته باشند، بر هدف واحد و به صورت کلی بر وسایل رسیدن به اهداف مورد نظر، اتفاق دارند.

چرا هر کدام اجازه نمی‌دهند دیگری به راه خودش ادامه دهد؟ چرا بدون دلیل شرعی و یا ترجیح علمی عقل (به جای هجوم و قطع ارتباط و تهمت) حداقل موضع بی‌طرف نمی‌گیرند. در آنچه می‌توانند با هم همکاری کنند و هر کدام به روش و اسلوب مستقل به خود و با وسایل مورد نظر، (هر کس با جماعت خویش) اگر با برادر خود همکاری کند، متحمل چه ضرر دینی‌ای می‌شوند؟

ما منکر این نیستیم که هر جماعت - یا تجمع - در میدان اسلامی به صورت کلی، با توجه به حقیقت موجود، حق اجتهادات خاص خودش را دارد. البته با تصور بهترین راه و روشها که با آن امکان حل مشکلات موجود به روش اسلامی وجود داشته باشد. و منکر این نیستیم که اختلاف در این اجتهادات خاص، برای هر گروه رنگ و بوی حرکتی خاصی، به آن می‌دهد. و این اختلافات، فکری و رفتاری نیست. یعنی همگی آنان در ابتدای امر، بر التزام به فکر و سلوک اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند. اما در هنگام اختلاف بر سر آسیب‌شناسی موجود و بررسی راههای مقابله با این مشکلات، اختلاف در روش کاری هم به وجود می‌آید. یک گروه بر بُعد عقیدتی و انتشار آن بین مسلمانان متمرکز می‌شود و دیگری بر جنبه‌ی آماده سازی و تربیتی، تمرکز می‌کند. گروه دیگر هم بر بعد سیاسی و آگاهی‌حزبی حرکتی می‌کوشد؛ و این یکی هم بر دعوت به سنت و نبرد با بدعت در آداب و رفتار. گروهی دیگر هم اولویّت را در رساندن مفاهیم دینی به عموم مردم و فراخواندن آنان به آموزه‌های دینی قرار داده است. عده‌ای دیگر هم بر مبارزه‌ی مسلحانه و رو برو شدن با باطل متمرکزند... و دیگر برداشت‌ها و اجتهادات که معتقدیم در میدان اسلامی همگی به آن نیازمندیم و همه به آن میدان می‌دهیم. بلکه هر گروه، دیگری را تکمیل نموده و در نهایت همه به یک نقطه‌ی تلاقی می‌رسند. و آن، بیداری امت اسلامی از خواب عمیق و تلنگری به این

جسم به خواب رفته است تا، بیدار شده و او را به رهبری واقعی، برای نقشی که به دستور الله ﷻ در زندگی دنیا به او سپرده شده، رهنمون کند.

در ضمن ما منکر وجود شکاف‌های فکری، منهجی، علمی و عملی این جماعات یا تجمعات هم نیستیم، و نیز باور داریم که برخی از این گروه‌ها مخلصانه برای پر کردن این شکاف‌های فکری و تکامل رویکردهای علمی و عملی می‌کوشند. لیکن وجود این شکاف کار برخی از گروه‌ها را که در مقابل دیگری قد علم کرده، و بدون دلیل شرعی یا توجیه علمی یا عقلی، هجوم می‌آورند و متهم می‌کنند، توجیه نمی‌کند. بلکه در مقابل هر نکته ضعف در یکی از این گروه‌ها، شکاف‌ها و کمبودی‌هایی در دیگر جماعات هم یافت می‌شود؛ تازه اگر همه مبتلا به آن شکاف فکری و منهجی نباشند! بلکه، شاید اگر اکثر این جماعات و تجمعات را با تمام نکات مثبت و منفی‌اش، اشکال و انواع مختلفی از یک عنصر و بنیاد و یک حقیقت تصور کنیم، گزاف نگفته باشیم. فرق‌های موجود میان آنان، زائیده‌ی سلیقه‌ی شخصی، کشش درونی و توانمندی فردی‌ایست که شخص را به سمت و سوی این گروه‌ها می‌کشاند. راه نجات در دست کشیدن از تعصّب جاهلی، کشش حزبی و علاقه‌ی شخصی است.

۷- ما بعد از گفتگوی علمی و آرامی که با برخی از افراد یا پیشوایان این گروه‌ها یا تجمعات داشتیم، به حقایقی دست یافتیم که فهرست‌وار موقف کلی این گروه‌ها را بیان می‌کنیم؛ خواه فی ما بین خودشان باشد یا در تقابل با دیگران:

(۱) فقدان یک رویکرد علمی و عملی با نشانه‌های واضح و متکامل، که هر یک از این گروه‌ها را از دیگری متمایز کرده و تعدّد این جماعات را توجیه نماید.

(۲) عدم بررسی کامل و دقیق علمی پیرامون حقیقت کنونی در مقیاس منطقه‌ای و جهانی در تمام زمینه‌ها، که بتواند رویکرد این مجموعه‌ها را در طرّاحی اسلوبی که میان او و دیگران تمییز قایل می‌شود، توجیه نماید.

(۳) فقدان دلیل شرعی یا عقلی روشنی که بتواند عدم همکاری این گروه‌ها را در مسیری که نهایتش میان همه مشترک است، توجیه نماید.

(۴) کمبود یا فقدان دانش شرعی رهبران بسیاری از این گروه‌ها در اصول و فروع. و وجود این کمبود در قوانین و افراد تمام گروه‌ها.

۵) عدم وجود هیچ گونه فرق حقیقی میان اندیشه و سلوک افراد این مجموعه‌ها در قبال جریانات اساسی‌ای که تشکیل دهنده‌ی چارچوب عامی است که اهل سنت را از دیگران متمایز می‌کند.

۸- توجیه حقیقی گروه‌ها که هر کدام شعار اهل سنت و جماعت بودن را سر می‌دهند:

شخص در قبال این حقایق از خود می‌پرسد: اگر جریان این گونه است که می‌گویید، پس توجیه حقیقی برای این همه درگیری که میان بسیاری از گروه‌ها که همگی شعار اهل سنت و جماعت را می‌دهند، چیست؟ و از آن‌جا که ریشه‌ی این اختلافات اندیشه و تعدّد اجتهادات است، اسلوب و راه‌های فراوانی که این گروه‌ها اتخاذ کرده‌اند را جوابگوست؛ حال چه چیز عدم همکاری آنان را برای یک هدف مشترک و مطلوب توجیه می‌کند؟ تازه چه می‌شود اگر هر کدام از این مجموعه‌ها به شکل کنونی خود در چارچوب جماعتِ مادر که همان اهل سنت و جماعت است هم باقی بماند و اهل سنتِ شرعیِ فراگیر که تعدّد اجتهادات و اظهار نظرها را در چارچوب شرع در خود جمع کرده بپذیرد؟

باید گفت: فقدان علم شرعی عمیق و متکامل برای روش اهل سنت و جماعت، و عدم وجود چارچوب اخلاقی و رفتاری‌ای که دائماً اهل سنت و سلف صالحان در دارا بودن آن زبانزد بودند، واقعیت غریب کنونی را برایمان توجیه می‌کند. حقیقتی که این گروه‌ها با شعار اهل سنت و جماعت، در آن زندگی می‌کنند.

جماعت، چنان‌که ابن تیمیّه رحمته الله می‌گوید: در آن واحد، هم سبب است و هم نتیجه. پس بر همبستگی، اجتماع، ائتلاف و دوستی برای تمام مسلمین، حریص باش. آن هم بر اساس تقوا و محبت نسبت به دیگران، و شیفته‌ی هدایت دیگران باش. خالصانه با حکمت و پند و اندرز نیک و شکیبایی در قبال آنان، خیرخواهشان باش. همه‌ی این‌ها سبب نزول رحمت الله بر مردم و کامل شدن نعمت برایشان می‌گردد. یکی از رحمت‌الهی و نعمات وی بر انسان‌ها، پایبندی و محافظت آنان بر جماعت، و همبستگی و دوستی نسبت به همدیگر است.

۹- نکات منفی جاری میان این گروه‌ها و آنچه حرکت مثبت اهل سنت و جماعت را به عنوان یک گُل، به تعویق می‌اندازد:

نگاه تنگ حزبی و تعصب مردود نسبت به اشخاص و نام‌ها و باور هر گروه که تنها خودش بر حق است، و خط قرمز کشیدن بر دیگر گروه‌ها، که بر اکثر گروه‌های اسلامی سیطره یافته است، و نیز مقدم داشتن سلیقه و خواسته‌ی شخصی بر حکم شرعی و انضباط فقهی، غالب نمودن مصلحت‌جماعت بر مصالح شرعی‌گُل مسلمانان، و گرفتن حق اظهار نظر و اجتهاد از دیگران که در چارچوب اهل سنت و جماعت هستند نیز، جوابی دیگر برای سوال قبل است. باید فقدان یک الگوی علمی رفتاری و اخلاقی که ائمه‌ی بزرگوار اهل سنت در هر عصر و نسلی پیاده نمودند را هم بر این موارد افزود.

تمام آن چه اکنون شاهدش هستیم، پیامد آن موقعیت متلاشی، پریشانی، و پایمال کردن برنامه، سلوک و رفتار بسیاری از این گروه‌هاست.

باور مشهوری که میان بسیاری از گروه‌ها رایج است، این است که تنها خودشان اهل سنت، گروه نجات یافته، و گروه پیروز هستند و بس. و تنها اوست که مسئول این دین است و اوست که می‌تواند تمام کارها را یک تنه انجام دهد. اوست که توان بستن تمام شکاف‌ها و گذشتن از همه‌ی مراحل را دارد. می‌تواند در تمام معرکه‌ها وارد شود و از نقطه‌ی صفر شروع کند و خلافت را بر پا دارد و کلید تمام امور و اداره‌ی آن را به دست گیرد!!!

در جواب می‌گوییم در دین ما واقعاً که این تفکر، تفکر عجیبی است. هرگز با واقعیت و تاریخ این دین هم‌خوانی و سنخیت ندارد. این فکر نتیجه‌ی عدم فهم روش و رویکرد اهل سنت در تعامل و برخورد با حقایق امور و اشیاء است.

به تجربه ثابت است که سلف و ائمه با هم اختلاف نظر داشتند و اجتهادات آنان در بسیاری از مسایل علمی و عملی متعدد بوده است. و به پیامد آن گرایش‌های فکری و حزبی زیادی به وجود آمد و بعضی از ایشان لغزش‌های اجتهادی و یا تاویلات نادرستی نمودند. اما خلوص نیت آنان فقط برای الله، راستی در گفتار و عمل و پایبندی به علم شرعی و اخلاق نبوی ﷺ، آنان را بر آن داشت تا در خلال این اختلاف نظرها، یکصدا باشند و بر حفظ جماعت بکوشند، و در گفتمان، نقد و تحمّل مخالف، هر خطایی را هم که مرتکب شده باشد، ادب را رعایت کنند، برایش دعای خیر کرده و هدایت می‌طلبیدند.

اما هر کدام آن چه را باور داشت و صحیح می دانست، بدان پایبند بوده و دیگران را به آن دعوت می داد؛ چرا که آنان این حقیقت را خوب می دانستند که همکاری با هم، محافظت بر جماعتِ فراگیر، ائتلاف و همصدایی و ایستادن در یک صف در مقابل دشمن مشترک، زندگی و یاریشان و رحمت الله ﷻ برای آنان را در پی دارد.

قطعاً تنوع قدرت ذهنی، تعدّد استعدادهای و تنوع تواناییها، حقیقتی موجود و سنتی کونی و شرعی ثابتی است که قبول و درک آن با سینه‌ای باز و درکی عمیق، ضروری است. و از آن جا که «پایندی و التزام» در نزد اهل سنت، اصلی است که از نصوص شرعی ثابت و پابرجاست، در هنگام تنازع و اختلاف، رجوع به قرآن و سنت و فهم سلف صالح ﷺ که همان صحابه و تابعین و پیروان آنان از جمله ائمه‌ی بزرگوار است، دستور داده است. پس اگر آن چه آنان می توانستند بر سرش اختلاف نظر کنند، چرا برای ما گنجایش نداشته باشد؟ آیا ما از آنها نسبت به دین الله داناتر و حریص‌تریم؟

تعصب بسیاری از گروه‌های معاصر، نسبت به نام‌ها و شعارها، هیچ دلیل شرعی از جانب الله ﷻ ندارد. استقلال طلبی و تعیین دوستی بر اساس انتساب به اشخاص و دیدگاه‌ها، نه بر اساس تقوی و عمل صالح و موالاتِ عمومی برای تمام مسلمانان، همراه با عدم پذیرش حق و خضوع در مقابل آن از مصادر و منابع شرعی، بلکه از نگاه تنگ حزبی و انحصار دانستن رهبری، عاملی است که عقل و سلوک و رفتار را در محدوده‌ی هر جماعتی خشک و انعطاف ناپذیر می کند. اینها همان حصارهای موهومی است که هر جماعت خود را با آن احاطه کرده است. همین رویکرد است که سرانجام، تنها بر حق بودن خویش و بطلان، خطا و انحراف دیگر گروه‌ها را ترسیم می کند.

تلاش و کار گروهی منظم، واجب شرعی و خواسته‌ی عقلی و یک واقعیت است. فرقی ندارد که برای مسلمانان باشد یا غیر مسلمان‌ها. این قانونی از قوانین الهی است. موفقیت‌ها و پیروزی‌های خواسته شده از جماعت را، فرد یا افرادِ جدا از هم نمی توانند، به انجام برسانند. جماعت و گروه هم نمی تواند اهداف مورد نظر خویش را به دست آورد؛ مگر زمانی که تمام توانایی، استعدادها و پتانسیل افراد خود را با تمام تنوع و تفاوت‌هایی که دارند، به صورت علمی و منظم در یک راستا و هماهنگ، جهت محقق نمودن مصالح شرعی عام و به نفع جماعت، به بهترین وجه ممکن غنیمت بشمارد. و نباید این رویکرد را برای مصلحت فردی از افراد گروه، انجام دهد.



هم‌چنین جماعت نخواهد توانست به موفقیت دست یابد مگر این که اولاً پیشوا و در ثانی افراد آن جماعت به این سنت‌ها و قوانین ایمان داشته و قانع شده باشند. باید دانست که فرد هم هر چند توانایی، بخشوده‌ها و استعدادهاش عالی باشد، نخواهد توانست با روش‌های الهی مقابله نماید، نمی‌تواند کاملاً به تنهایی کار خواسته شده از گروه را محقق کند؛ بلکه باید به عنوان یک فرد، تمام توانش را در آن چه به مصلحت گروه است بدون ایجاد اختلال در روند حرکت کل گروه، به کار گیرد. هر جماعت از جماعات اسلامی، در نهایت به منزله‌ی یک فرد در ارتباط با دیگر گروه‌ها، گروه مادر یا پایه را به معنای گسترده و فراگیر از منظر اهل سنت، تشکیل خواهد داد؛ البته با چشم‌پوشی از حصار خیالی که برخی از گروه‌ها بر خود لازم داشته و یا دیگران بر آن گروه فرض می‌گردانند، و نیز با چشم‌پوشی از مرزهای جغرافیایی ساختگی که پیکر امت را به خُرده‌دولت‌ها، عصبیت‌ها، مناطق مشخص از قبیل شهرها، استان‌ها، دولت‌ها یا حکمرانی، طایفه یا حزب و دیگر گرایش‌ها یا شعارهایی که ذره‌ای ارزش در میزان الهی ندارد، تقسیم نموده است.

کار برای اسلام در خلال این جماعت و گروه‌ها، امریست که شرعاً و عقلاً هیچ عیب و ایرادی ندارد. و نیز خدمت برای دین اسلام در خلال تجمعی منظم و هماهنگ همراه با تلاش دیگران، از همان ابتدا واجب شرعی و مورد نظر است، راه‌گزینی از آن وجود ندارد. البته بدون توجه به این که این کار چگونه و به چه روشی در این میان محقق می‌گردد. برای دست یافتن به هدف مورد نظر و محقق نمودن این خواسته‌ها، پایبندی و تمسک به تعهدات و پیمان‌های شرعی که بر آن اتفاق شده است، امری مشروع و واجبی واضح و معلوم است. اما خطا و انحراف از رویکرد اهل سنت و جماعت این است که، دوستی با جماعت و گروه کوچک را بر موالات و دوستی جماعت بزرگ<sup>۱</sup>، مقدم نماید.

هم‌چنین مقدم کردن مصلحتی خیالی و موهوم برای جماعت کوچک، ضد مصلحت شرعی حقیقی برای جماعت بزرگ، و فدا کردن هدف مطلق و وظیفه‌ی بزرگ، در راه مصلحت مرجوح و کوچکتر، خطا و انحراف شمرده می‌شود. الله ﷻ شیخ الاسلام

۱- همان اهل سنت و جماعت به معنای عام و فراگیر.

ابن تیمیه رحمته الله را رحمت نماید که گفت: «اگر شخص مقصود شریعت را دانست، برای محقق کردنش رساترین و مطمئن‌ترین راه را پیموده است»<sup>۱</sup>.

بعد از نگاه به وضعیت واقعی تجمعات اسلامی، حقیقت دینی‌ای بروز خواهد کرد که فکر نکنم از ذهن خواننده‌ی هوشیار دور بماند. گرچه می‌ترسیم این حقیقت در اثنای نبرد اهل سنت و جماعت با دیگر فرقه‌های گمراه که به اسلام منتسب هستند، نابود شده و یا از چشم پنهان مانده باشد.

به راستی یکی از مبارزه‌طلبی‌های بسیار بزرگ - اگر نگوئیم مطلقاً خطرناک‌ترین آن‌ها - که در این عصر با اهل سنت مواجه است، تبلیغات و شعارهای بی‌اساس، افشای گفتار نامفهوم و گنگ و انتشار شعارهای فریبنده‌ای است که علمانیت کافر با افکار، افراد و تجمعات خود سمومش را در اندیشه و قلب فرزندان این امت، می‌پراکند.

۱۰- سطح مطلوبِ جدیت و وضوح در دل اهل سنت، جهت رویارویی با علمانیت (سکولاریزم یا بی‌دینی)

و برای رسوا کردن و رو برو شدن با این بی‌دینی (سکولاریزم) باید جریان رویارویی سطحِ مطلوبی از قاطعیت و وضوح در دل خود اهل سنت برسد؛ زیرا بدون این جدیت و عدم وضوح و روشنی، تجمعات اهل سنت - علما و اندیشمندان - نمی‌توانند وظیفه‌ی خود را در این مدت تنگ ادا نمایند. و در مقابل، تجمعات جاهلیت - که بی‌دینی هم جزو آنهاست - که خود را کافر نمی‌دانند، به زانو در می‌آید. و در پی آن گروه‌های اهل سنت مشخص کردن اهداف حقیقی‌اش را هم گم می‌کند. آن‌هم به این دلیل که نقطه‌ی شروع مقابله با این تجمعات جاهلی را گم کرده است؛ چرا که این گروه‌ها فعلاً موجود بوده و خیالی نیستند. و میان گمان و واقعیت فاصله‌ی زیادیست... واقعاً زیاد.

با توجه به انحراف و تاریکی‌ای که در اذهان مردم این عصر از تصورات و برداشت‌های اسلامی پدید آمده است، و از آن‌جا که دشمنان آشکار یا پنهان اسلام شبهات و اباطیلی را می‌پراکنند، لازم است که اهل سنت و جماعت این تصورات را توضیح داده و شبهات را برطرف کرده و حقیقت الحاد و بی‌دینی را هم افشا کند. هم‌چنین بگوید توحید که بزرگترین حقیقت اعتقاد اسلامی - بلکه در تمام هستی -

است، در عین حال بزرگترین نقیض، علمانیت و بی‌دینی است. لذا باید آن را چنان که شایسته است، شناخت و در تمام مراحل دعوت به سوی الله ﷻ بر آن تأکید نمود. در ضمن باید راه‌های زنده نمودن امت اسلامی در تمسک و پیروی از رویکرد و اصول اهل سنت و جماعت را نیز، بیان داشت.

وقتی معنی «لا إله إلا الله» کفر به طاغوت و ایمان به الله ﷻ است، امام ابن قیم جوزی رحمته بهترین تعریف را از طاغوت ارائه می‌دهد. و آن: «هر آن‌چه که بنده پا را از گلیم خویش درازتر کند، خواه خود را معبود بخواند یا متبوع و یا مورد اطاعت. لذا طاغوت هر قوم کسی است که به جای الله ﷻ و رسول ﷺ حکم و قضاوت را به او بسپارند، یا به جای الله ﷻ او را پرستش کنند، یا بدون بینش الهی او را پیروی کنند، یا در اموری از او اطاعت کنند که ندانند این اطاعت مخصوص الله ﷻ است.»

با الگوپذیری از این مفهوم - که در حقیقت امر از نگاه اهل سنت و جماعت از ضرورات دینی است - می‌توانیم به روشنی و سهولت، حکم اسلام در مورد علمانیت یا بی‌دینی را بدانیم. نیز می‌توانیم به سطح مطلوبی از قاطعیت و وضوح در نفوس اهل سنت و آنان که می‌خواهند بی‌دینی و سکولاریسم را رسوا کرده و در مقابلش بایستند، برسیم.

خلاصه‌وار باید گفت: علمانیت، نظامی طاغوتی جاهلی و کافر است، کاملاً و به تمام معنا با «لا إله إلا الله» در تضاد و منافات است، فرقی نمی‌کند که در سطح جماعت‌ها باشد یا افرادی که معتقد به این روش و رویکرد هستند.

علمانیت یعنی حکم بر خلاف آن‌چه الله متعال نازل فرموده و نیز حاکم نمودن غیر شریعت الهی. هم‌چنین به معنای قبول حکم، قانونگذاری، طاعت و پیروی از طواغیت دیگر به جای الله ﷻ، و این یعنی بنای زندگی بر بی‌دینی و لائیک‌ی. در نتیجه این اندیشه، یک نظام جاهلی است که برای شخص دارای اعتقاد، نظام و قوانین این اندیشه، از همان ابتدا در دایره‌ی اسلام جایی وجود ندارد؛ بلکه به استناد قرآن کریم این قانون کفر محض است. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴].

یعنی: «و کسانی که بر طبق آن‌چه الله نازل کرده داوری نکنند، هم اینانند که کافرنند.»

پس آیا اکنون بعد از این توضیحات، جهت مبارزه‌ی قطعی و روشنِ اهل سنت علیه «علمانیت یا بی‌دینی» جایی برای شک و تردید باقی می‌ماند؟

حقیقتاً دیگر جایی باقی نمانده است. لیکن پنهان بودن حقایق اسلامی از ذهن‌ها و دل‌ها و تاریکی شدیدی که افکار منحرف به بار آورده است، این دو عامل، بسیاری از مردم را بر آن می‌دارد تا شبهات پوچی که بهای کمترین توجه را ندارند، پخش کنند؛ البته اگر این واقعیت کنونی دردناک وجود نداشت.

از این شبهات می‌توان سخت بودن اطلاق لفظ کفر یا جاهلیت از طرف مردم بر نظام‌ها، اوضاع، و افرادی را نام برد که الله متعال آنان را کافر یا جاهل نامیده است. آن هم با این توجیه که می‌گویند این نظام‌ها - خصوصاً دموکراسی بی‌دینی یا سکولاری - منکر وجود الله ﷻ نیستند. و نیز بهانه می‌آورند که نظام‌های دموکراسی علمانی، مانع برپایی علایم تعبد نمی‌شوند، هم‌چنین دلیل می‌آورند که برخی از افراد آن، شهادتین را بر زبان جاری نموده و شعائری از قبیل نماز، روزه، حج، صدقه را انجام داده و مردان دین یا روحانیت و مؤسسات دینی را محترم می‌دانند(!) ... در سایه‌ی چنین شبهات بی‌ارزش و مردودی بر بعضی از مردم - و با تأسف شدید، بعضی از آنان که امروزه پرچم‌دارِ دعوت اسلامی هستند - سخت است که بگویند: نظام‌های دموکراسی علمانی، نظام‌هایی کافر و جاهل‌اند؛ و مؤمنانی که از آنان پیروی می‌کنند ناآگاهانند! بسیار روشن است آنان که این شبهات را تکرار می‌کنند، معنی «لا إله إلا الله» و مفهوم اسلام را نمی‌دانند؛ بلکه داعیان ملحد - بعد از برنامه‌ریزی و فکر - چیزی پلیدتر و خطرناک‌تر آوردند؛ یعنی شروع به ساختن پایگاه‌هایی کردند که حکم به غیر ما أنزل الله (خلاف حکم الهی) می‌کرد، و درست در همان زمان، ادعای اسلام کرده و به عقیده احترام می‌گذاشت! احساس همگان را کشتند؛ و ادعا کردند که دوستشان دارند و در پی آن شریعت را منهدم کردند؛ با خیالی راحت که دیگر این انتفاضه بر نخواهد خاست.

به همین منظور اربابان نظام دموکراسی لائیکی جرأت نکردند صراحتاً اعلان الحاد یا بی‌دینی کنند، یا بگویند که بر ضد شریعت الهی هستند؛ لیکن - با افتخار تمام - به صراحت اعلان کردند که مثلاً آزادیخواه و اهل دموکراسی هستند و مقالات و اندیشه‌ی بی‌دینان که در ریشه و جوهر، تعبیری از حقیقتِ جاهلیت بود، متبلور گشت. اما با خباثتی شدیدتر و تدبیری محکم‌تر سعی نمود با تکبری غریب و مکرری شوم، به دین

منتسب شود تا که مسلمانان از این افکار متنفر نشوند. آنان خواستند که علمانیت و بی‌دینی به آرامی در عقل و دلِ عموم مسلمانان، همچون حرکت سَمّ که بدون احساسِ جسم، جان صاحبش را می‌گیرد، تسرّی پیدا کند.

آیا دقیقاً این همان چیزی نیست که مدعیان اسلام، یعنی علمانی‌ها (بی‌دینان) و حامیان شعارِ (دین از آنِ الله و وطن از همگان است) و شعارِ (عدم مداخله دین در سیاست و سیاست در دین) می‌خواهند. عادت منافقین و زندیقان - که منتسب به این دین هستند - عدم انکارِ صریح و روشن، و عدم اظهار دشمنی آشکارا علیه اسلام است. با اسلحه‌ی تظاهر و پنهان‌کاری سعی کردند که در حین نبرد بنیان کن، مسلمانان را سرگرم کنند، تا ناگهان بر مسلمین یورش آورند. بدین منظور این زندیقان بی‌دین و هم‌اندیشان آنان شعارهایی را سر دادند، که با آن سعی کردند بیشترین تعداد مسلمانان را فریب دهند و دل‌عه‌ی اندکی را که در برابر نیّت افرادی که شعارهای بی‌دینی سر داده‌اند، و به شک و شبهه افتاده است را، تسکین دهند. اما به واقع در عمل، تلاش کردند اسلام را آرام آرام، از ریشه برکنند!!!

به این منظور شعارهای هم‌چون (مدرسه‌ی عقلانیت)، (حکومت مردم بر مردم)، (آزادی شخصیت)، (ملت، منبع قدرت‌هاست)، (آزادی فرهنگ و اندیشه) بالا گرفت. برخی هم خواستند بخشی از احساسات اسلام‌گرایان را آرام کنند؛ لذا شعار (به روز کردن شریعت)، (انعطاف دادن به شریعت برای همگامی با نیازهای روز) را علم کردند. و چون کاسه‌ی صبرِ بعضی از آنان لبریز شد، صراحتاً به عنوان اعتراض - این شعارها را سردادند (حاکمیت دین یا حق قانون‌گذاری برای دین!!)، (جدایی دین از سیاست)، (در سیاست دین نیست و در دین سیاست)، (دین برای الله و وطن برای همه)، (حقّ قیصر برای قیصر و حق الله برای الله).

آیا این همان کاری نیست که برخی در رسانه‌های ابلیسی، در قالب برنامه‌هایی به نام برنامه‌های (روحی) پیاده می‌کنند؟ و همچنین افرادی که برای جریان‌ات شخصی در سایه‌ی احکام جاهلی، احکامی از خود می‌سازند؟ نیز آنانی که در تمام روزنامه‌ها و مجلات بی‌دینی و جاهلی خود، صفحه‌ای به نام (اندیشه‌ی دینی) می‌گشایند. می‌گویند جای دین فقط در مساجد است. و گاهی برای عموم مردم وانمود می‌کنند که جهت عمره به بیت الله الحرام رفته‌اند و عمداً آن را در رسانه‌ی تبلیغاتی خویش

نمایش می‌دهند؛ حال آن‌که تمام وقت با شتاب هر چه بیشتر به قصد خانه‌ی دشمنان الله ﷻ در شرق و غرب مسافرت می‌کنند!!

علمانیت (بی‌دینی) و سکولاریسمی که در دامن جاهلیت چشم به جهان گشود و رشد یافت، همان کفر آشکاری است که هیچ پوشیدگی و التباسی در آن نیست. لیکن این سیاه‌نمایی و التباس و دور زدن، از کرده‌ی خودِ دعوتگران بی‌دینی و علمانی است. زیرا خوب می‌دانند که زندگی و ادامه‌ای برای جاهلیت آنان در بلاد اسلامی نیست، مگر از مسیر همین سیاه‌کاری و پنهان‌کاری بر عموم مسلمین. آن هم از خلال تبلیغات بی‌اساسی که حقیقت‌کار و باطن‌دوستان را بر مسلمانها، و جریان دین و عقیده را بر عموم انسان‌ها پنهان می‌دارد. بلکه آنان را علیه برادران درستکاری که به حقیقت این نبرد آگاه‌اند و نسبت به خطر آن بر دین و دینداران روشنگری می‌کنند، نیز تحریک می‌کنند.

جبهه‌ها و گروه‌های گمراه و منتسب به دین معرکه‌هایی علیه اهل سنت و جماعت به راه می‌اندازند، - که دائماً رافضی‌های باطنی خطرناک‌ترین آنها بوده‌اند - و نیروها و ارتش‌های جاهلی جهانی آنان را جهت نابودی اهل سنت - به گمان این‌که اینها خطر حقیقی و فعال علیه این قدرت‌ها هستند -، کمک و ساپورت می‌کنند. اهل سنت باید بدانند که با این وجود، مدام دژهای این جبهه‌ها و معرکه‌ها از درون متلاشی و منهدم است. هم‌چنین قوای علمانی و سکولاری که از درون، علیه آنان دست به دست هم داده‌اند، و غالباً در خفا و گاهاً آشکار با آنان وارد نبرد هستند، همان چیزی است که امروزه اساس جنگ موجود میان اسلام و جاهلیت را بیان می‌دارد. و به راستی بزرگترین و سهمگین‌ترین مراحل این نبرد، مرحله‌ی افشاگری قوای علمانی پلید و رسوایی آنان در انظار مسلمین است. تا راه مجرمانی که قصد فریب و پوشاندن دین را بر ایشان داشتند و مسلمین هم نمی‌دانستند، روشن گردد.

آیا اکنون وقت آن نشده است که اهل سنت، نسبت به این خطرهای بسیار شدید داخلی و خارجی که دنیا و آخرتشان را تهدید می‌کند، هوشیار باشند؟ آیا وقت آن نشده است ایشان هم اولاً برای دفاع از خود و عقیده‌ی خویش و در ثانی برای هجوم علیه تجمعات وحشی و ددمنش جاهلی، با هم متحد شوند؟ آیا وقت آن نشده که همگی یا اکثرشان جنگ‌های وهمی و خیالی و اختلافات ظاهری و بی‌اهمیت را کنار گذاشته و تمام قوا و توان مادی و معنوی مشترک خود را برای مقابله با این

جنگ طلبی‌های تاریخی و نبردهای بنیانکن حقیقی و ریشه‌ای، متمرکز کنند؟ آیا وقت اینها نرسیده است؟

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾ [الحديد: ۱۶].

ترجمه: «آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل‌هایشان برای یاد الله و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟».

از الله ﷻ هدایت و ترقی را خواهانیم؛ چرا که توفیق و رهنمون کردن فقط کار اوست

و او تعالی بر هر چیزی توانمند است.

## پایان

در پایان این بحث با سؤالاتی روبرو می‌شویم که از آن گریزی نیست. به گمان ما بدون شک این پرسش‌ها ناگهانی به ذهن می‌آید. پرسمانی که تمام مسلمانان صادق، یا واقع‌اسلامی در سال‌های آغازین قرن پانزده هجری را وادار به این کار می‌کند؛ و منتظر میلاد صبح صادق و شروع مرحله‌ی جدید و استارت و شروع حقیقی نسبت به هدف اسلامی بزرگ هستند. پرسمانی که می‌گوید:

چه باید کرد؟ از کجا شروع کنیم؟ گام اول و نقطه‌ی شروع در مسیر درست به سوی هدف مطلوب کدام است؟

قبل از تعیین راه صحیح، واجب است ابتدا هدف مورد نظر را که می‌توان از این مسیر به آن رسید، مشخص نمود. همراه یا قبل از تعیین هدف، تشخیص دفع مفسده یا جلب مصلحت مورد نظر، در پی رسیدن به این هدف هم باید مد نظر قرار داده شود. درست همان‌گونه که پزشک دارو را مشخص کرده، هدف درمان را تعیین نموده سپس دارویی که این هدف را برآورده می‌کند، تجویز و روش استفاده دارو را هم توضیح می‌دهد.

عدم وضوح این موارد در ذهن به صورت درست، و عدم پیاده کردن آن در یک برنامه و رویکرد با نشانه‌های واضح، دائماً سبب آشفتگی تصورات و درهم‌آمیختگی اهداف با وسایل، به هم‌ریختن مراحل، فراموشی هدف مهم‌تر جهت به دست آوردن مصالح جزئی یا همسویی با اهداف مرحله‌ای که از مسیر اصلی دور هستند، و نیز اهداف نهایی‌ای که در آرزوی آنیم، می‌شود.

هم‌چنین واجب است همراه یا قبل از تشخیص درد و درمان آن، بررسی نظری دقیقی صورت گیرد. سپس کنکاش و آزمایش عملی دقیقی که ظواهر را با اسباب حقیقی، تصمیم‌گیری را به عوامل پنهانی و خلل را به علت اولیه‌ی آن ارتباط دهد، باید صورت گیرد.



لذا نقطه‌ی شروع و گام اول در مسیر این جهاد میمون و مبارک، و آنچه واجب است بر هر تصمیمی مقدم شود، صبوری و شکیبایی در تحصیل علم و تحمّل بر علم نظری، میراث، و تجربه‌های اهل علم و تجربه‌ی پیشین، است.

نیز صبر و بردباری بر علم به واقع کنونی و بررسی دقیق برای دستیابی به ملاک‌های حقیقی، تا در سایه‌ی آن بتوان حکم صحیح را صادر کرد. و در این زمینه باید از اصحاب فن و متخصصین کمک گرفت. همچنین باید معلومات و مقیاس‌های منضبط را در مسیر خودش به کار گرفت.

و در آخر بر تمام این نتایج باید صبر و پایداری نمود؛ هر چه که باشد. همچنین سرکوب کردن خواسته‌ی درون در برابر حکم حقّ. نباید شتابزده به دنبال نتایج بود و بعداً در پی مقدمات متناسب با آن. چرا که این صبر و تحمل، معیار حقیقی اخلاص درون، برای الله یکتا و تصدیق قرآن و پیامبر و عدم پیشی گرفتن بر الله ﷻ و رسول ﷺ است.

قطعاً بر مسلمان صادق با خود و با پروردگار خویش، لازم است - قبل از این که برای هر راهی تصمیمی بگیرد - موقف خود را کاملاً در برابر این قضایا خواه نظری باشد یا عملی، مشخص کند. و باید که به دقت بداند با چه میزان علمی می‌تواند قراری اتخاذ کند که اعتقاد و عمل خویش را بر آن بنا نهد و بداند که روز قیامت این کار در محضر الله ﷻ در میزانش قرار گرفته و نتایجش را خواهد دید؛ حال یا به نفع و یا به زیان خویش. و نیز بار آنانی که از او در این تصمیمش پیروی خواهند کرد را هم به دوش خواهد کشید.

الله تبارک و تعالی جریان «شوری» را بر این امت، - قبل از عوام، بر حکمرانان، علما، مجتهدین و ائمه - واجب گرداند؛ زیرا الله ﷻ می‌داند که علم تنها در شخصی خاص، یا امام و مجتهدی خاص انحصار نمی‌شود، و می‌داند که دانشی که یکی از آنان دارد، دیگری ندارد، علمی که یک شخص از آن محروم است، دیگری به آن مسلح است. و درصده خطای این تصمیم‌گیری در صورت زیاد بودن علما و متخصصین که پیوسته به بحث و کنکاش در این حوزه مشغولند، کاهش می‌یابد. حال که جریان «شوری و مشورت» بر حکمرانان، علما و مجتهدین که شایستگی حلّ و عقد را دارند، واجب است، در حق عموم و عامه‌ی آنان که در امور علمی یا در پژوهشهای واقعی یا حوزه‌های تخصصی، اهل اجتهاد یا فتوا نیستند چگونه خواهد بود؟

پس مسلمان اولاً به دنبال اصول ثابت و چارچوب یگانه‌ایست که انسان - برای رهایی در دنیا و آخرت - نمی‌تواند از آن تخطی کند؛ و آن قرآن و سنت بر مبنای فهم سلف صالح علیهم‌السلام است. و نتایج عام شریعت و مصالح معتبر که اجتهادات امور دین و دنیا در این خطومشی بدان منتهی می‌شود. دوماً بر اوست که به صورت علمی، ماحول واقعی خود را با بررسی دقیق چنان بشناسد که بتواند با چنین بینشی از نظر اعتقاد و عمل به حکم شرعی صحیح مورد نظر در برابر این واقع، دست یابد.

بر مسلمان صادق با خود و با پروردگارش، لازم است که در خلال بحث دائمی و مستمر در مورد علم نظری و آگاهی نسبت به محیط واقعی پیرامون خود، قبل از این که حکمی صادر کند یا تصمیمی بگیرد، به اهل علم و متخصصین مراجعه نماید. چرا که او در این مورد باید نزد آفریدگار خود پاسخ‌گو باشد. اگر امام موجود نبود، باید به مسئولین حل و فصل مراجعه کرد. اگر آنان یافت نشدند، به علمای مجتهد؛ در صورت نبود این افراد، به علمای متخصص در هر زمینه مراجعه می‌شود. اگر هم هیچ راهی نبود، به آگاه‌ترین فرد آن زمان و مکان باید رجوع نمود. و به همین صورت به ترتیب به آگاه‌ترین فرد اهل سنت و جماعت به معنای عام و فراگیر. و هر چه انسان مسلمان، دایره‌ی مشورت و رجوع به علمای عامل مورد اعتماد - که مستقیماً و یا به صورت مشهور شناخته می‌شوند - را گسترده‌تر نماید، اولاً هر بار گناه را از خود در حضور پروردگارش بر می‌دارد و در ثانی هر چه او در تصمیمات خود درست عمل کند، مسلمانان به یکدیگر نزدیک‌تر شده، حرکتشان یکنواخت‌تر می‌گردد و با فضل و کرم الهی، با قدرت فراوان به سوی هدف صحیح خود پیش می‌روند.

فتنه‌ی بزرگ یعنی به حاشیه راندن حکم الهی در زمین، که عصر حاضر بدان مبتلا گشته است، به اذن و اراده‌ی الله تعالی نتوانستند و نخواهند توانست فرقه‌ی نجات یافته، گروه پیروز و جماعت حق را نابود کنند؛ گرچه در برهه‌ای از زمان، امامت بزرگ از این گروه گرفته شد، مدیران جماعت اول، بعد از این که دوباره حقیقت خود را دریافتند و متحد گشتند، رخدادهای را به برای پایان دادن به فتنه‌ی اول که مادر تمام فتنه‌ها بود، مدیریت نمودند. و نیز باری دیگر مدیریت خود را جهت تشکیل فرماندهی علمی عملی توانمند حقیقی، برای پیشبرد این جماعت و بازگرداندن شریعت الله تعالی که بر زندگی مردم در سایه‌ی خلافت اسلامی حکم می‌کند، به کار گرفتند.

اعتقاد حال حاضر اکثر مسلمانان - گرچه با زبان نگویند، ولی در عمل مشخص است - تنها با انتساب به جماعت اهل سنت، با التزام به عقاید این جماعت، بسته به یاری الهی و پایداری بر این اعتقاد است. لیکن خوابیدن و به انتظار یاری الله ﷻ نشستن، ضربه‌ی مهلکی است که به قلب اعتقاد اهل سنت می‌خورد و گردنه‌ی صعب العبوری در مسیر رسیدن به نصرت الهی است.

قطعاً نقص در فهم قضیه‌ی تقدیر - آن‌گونه که سلف امت و ائمه‌ی آن دانستند - و در هم آمیختن آن‌چه الله برایمان اراده نموده و آن‌چه را که از ما خواسته، و انباشته شدن انبوهی از اعتقادات اجباری که نسلهای این امت بدون آگاهی بر آن رشد یافته‌اند، و آن‌چه با درجات مختلف خود در اندیشه و سلوک بسیاری از مسلمانان رسوخ کرده است، توجیه‌کننده‌ی حقیقی و علت پنهانی اعتقاد کنونی است.

سلف و ائمه‌ی امت، این قضیه را کاملاً ریشه‌ای و دقیق مورد کنکاش قرار داده و به فضل و کرم الهی، سنت‌ها و قانون‌گونی و قطعی الله ﷻ که کسی را به جای دیگری و گروهی را بخاطر گروهی، مؤاخذه نمی‌کند، بیان داشته‌اند. و این‌که نتایج به مقدمات معلول‌ها به علت، و مسببات به سبب‌ها وابسته‌اند نیز، یک قانون‌گونی است که تا الله ﷻ زمین و ساکنانش را به ارث نبرد، جاریست و تغییر نخواهد کرد.

بیشترین نتایجی را که اکثر مؤمنان واقعی و پارسایان و پرهیزگاران حقیقی، بر روی زمین به دنبال‌ آنند، کافرترین، فاسق و فاجرترین افراد خواهند چید؛ البته اگر مقدمات صحیح برای به دست آوردن آن را به کار گیرند. در حالی که مؤمن تنها با تمرکز بر ایمان و پرهیزگاری و پارسایی خود در انتظار آن است. یعنی بدون این‌که آن را از طریق مقدماتی که الله برای به دست آوردنش مهیا نموده است می‌خواهد به دست آورد<sup>۱</sup>. حال با این رویکرد کجا به خواسته‌اش عمل می‌شود!؟

براستی استارت و حرکت اهل سنت و جماعت برای تسلط بر لغت عصر و علوم و فرهنگ و تصاحب اسباب قدرت مادی در تمام میادین علمی، قبل از یک واجب عقلی یا نیاز مبرم تاریخی، یک فریضه‌ی شرعی مفقود است. قبل از دیگران بر اهل سنت لازم است که با قوانین کونی الله ﷻ همسو شوند و به جای سرشاخ شدن و بر هدر دادن وقت و نیروی خویش، برای آن جانبازی کنند.

۱- (یعنی باید در این راستا از اسباب و وسایل هم کمک گرفت و تلاش کرد) مترجم.

بیدار نمودن امت از خواب عمیق و برگرداندنش به جایگاه طبیعی در پیشاپیش کاروان، تا باری دیگر به دستور الله ﷻ بشریت را راهنمایی کند، هرگز از مسیر تلاش افراد یا تجمعات کوچک و بزرگ که در را به روی خود بسته و با نرده‌هایی خیالی که دور خود کاشته و مردم را با این شعار خام کرده‌اند که (ما برحق هستیم و دیگران بر باطل، و یاری الله برای ماست چون ما حق به جانبیم و دیگران خیر)!!، محقق نخواهد شد.

جریان بسی بزرگتر و خطر بسی شدیدتر و تلخ‌تر از مثل چنین تصوراتی است که نه با شرع صحیح موافق است و نه با عقل صریح. کار، نیاز به تلاش تمام این تجمعات و گروه‌ها و افراد مخلص برای این دین را دارد.

حق - مادامی که تمام افراد در چارچوب اهل سنت و جماعت باشند - در انحصار افراد و یا گروهی جدا از گروه دیگر نیست. هر کس می‌بیند دیگری خطا می‌کند، تا می‌تواند رهنمونش کرده و نصیحتش نماید؛ نه این که او را نادان خوانده و اذیتش کند. در غیر این صورت، الله ﷻ به کسی از قدرتش مسئولیت بیشتری نمی‌دهد. آنچه از هر فرد مسلمان خواسته می‌شود این است که اگر شکافی می‌بیند که ممکن است دین از سوی آن لطمه ببیند، آن را ببندد؛ البته اگر می‌تواند. وگرنه دیگری را هم به کمک بطلبد و نسبت به آن اطلاع رسانی کند.

در عین حال از دیگری بخواهد تا به قدر توانی که از او انتظار می‌رود، رخنه و شکاف دیگری را بگیرد. هر کس به تناسب توان و نیروی خویش که روز قیامت در مقابل الله ﷻ مورد حساب و کتاب می‌شود، باید که چنین کند. حدّ اقل خواسته‌ای که از هر فرد می‌رود این است که تلاش دیگری را ارج نهد و آن را بی‌ارزش و خوار و ناچیز نداند. بیشتر از آن هم این است که آنچه را درست و صحیح می‌داند با حکمت و اندرز نیکو، دیگران را توجیه نموده و نسبت به آنان صبور و شکیبا باشد. بیشتر از این هم می‌تواند به دیگران مشاوره دهد و نظرش را محترم بشمارد - مادامی که شخص اهلیت این را دارد -؛ هر چند هم که از بعد نظری و روش کاری با هم اختلاف داشته باشند.

بالتر از این هم در مسیری که هر کدام می‌توانند سودی برسانند یا خود بهره‌ای ببرند و در راستای کارشان است با هم همکاری کنند. تا این که تمام تلاش‌ها در مسیری که به هدف مشترک می‌انجامد، قرار گیرد. نهایتِ انتظاری که از همگان می‌رود

---

این است که جملگی - هر چند هم از نظر فردی با دیگری متمایز است - درون یک پیکر واحد با هم تعامل داشته باشند؛ تا سرانجام این پیکر، یک سر برافراشته و به فضل و نعمت الهی این کیان و حقیقت را در راه درستش رهبری کند.

بامداد - ۲۴ / ۱۰ / ۱۳۹۴، برابر با ۴ / ربیع الثانی / ۱۴۳۷، ساعت ۰:۴۶ دقیقه